

Mirza Abu'l-Fadl Gulpaygani and Mirza Mihdi Gulpaygani

Kashf al-Ghita'

***Kashf al-Ghitá'*, by Mirza Abu'l-Fadl Gulpaygani and Mirza Mihdi Gulpaygani, Tashkent, 1919.**

**Includes Appendix I: Letter of the Bab, and Appendix II : Treatise by Tahirih Qurratu'l-'Ayn
References: Denis MacEoin, *Sources for Early Babi Doctrine and History* (Leiden: E.J. Brill, 1992), pp. 136-139.**

Cover

p. i	p. ii	p. iii	p. iv	p. v	p. vi	p. vii	p. viii	p. ix	p. x
p. xi	p. xii	p. xiii	p. xiv	p. xv	p. xvi	p. xvii	p. xviii	p. xix	p. xx
p. 1	p. 2	p. 3	p. 4	p. 5	p. 6	p. 7	p. 8	p. 9	p. 10
p. 11	p. 12	p. 13	p. 14	p. 15	p. 16	p. 17	p. 18	p. 19	p. 20
p. 21	p. 22	p. 23	p. 24	p. 25	p. 26	p. 27	p. 28	p. 29	p. 30
p. 31	p. 32	p. 33	p. 34	p. 35	p. 36	p. 37	p. 38	p. 39	p. 40
p. 41	p. 42	p. 43	p. 44	p. 45	p. 46	p. 47	p. 48	p. 49	p. 50
p. 51	p. 52	p. 53	p. 54	p. 55	p. 56	p. 57	p. 58	p. 59	p. 60
p. 61	p. 62	p. 63	p. 64	p. 65	p. 66	p. 67	p. 68	p. 69	p. 70
p. 71	p. 72	p. 73	p. 74	p. 75	p. 76	p. 77	p. 78	p. 79	p. 80
p. 81	p. 82	p. 83	p. 84	p. 85	p. 86	p. 87	p. 88	p. 89	p. 90
p. 91	p. 92	p. 93	p. 94	p. 95	p. 96	p. 97	p. 98	p. 99	p. 100
p. 101	p. 102	p. 103	p. 104	p. 105	p. 106	p. 107	p. 108	p. 109	p. 110
p. 111	p. 112	p. 113	p. 114	p. 115	p. 116	p. 117	p. 118	p. 119	p. 120
p. 121	p. 122	p. 123	p. 124	p. 125	p. 126	p. 127	p. 128	p. 129	p. 130

p. 131	p. 132	p. 133	p. 134	p. 135	p. 136	p. 137	p. 138	p. 139	p. 140
p. 141	p. 142	p. 143	p. 144	p. 145	p. 146	p. 147	p. 148	p. 149	p. 150
p. 151	p. 152	p. 153	p. 154	p. 155	p. 156	p. 157	p. 158	p. 159	p. 160
p. 161	p. 162	p. 163	p. 164	p. 165	p. 166	p. 167	p. 168	p. 169	p. 170
p. 171	p. 172	p. 173	p. 174	p. 175	p. 176	p. 177	p. 178	p. 179	p. 180
p. 181	p. 182	p. 183	p. 184	p. 185	p. 186	p. 187	p. 188	p. 189	p. 190
p. 191	p. 192	p. 193	p. 194	p. 195	p. 196	p. 197	p. 198	p. 199	p. 200
p. 201	p. 202	p. 203	p. 204	p. 205	p. 206	p. 207	p. 208	p. 209	p. 210
p. 211	p. 212	p. 213	p. 214	p. 215	p. 216	p. 217	p. 218	p. 219	p. 220
p. 221	p. 222	p. 223	p. 224	p. 225	p. 226	p. 227	p. 228	p. 229	p. 230
p. 231 missing	p. 232	p. 233	p. 234	p. 235	p. 236	p. 237	p. 238	p. 239	p. 240
p. 241	p. 242	p. 243	p. 244	p. 245	p. 246	p. 247	p. 248	p. 249	p. 240
p. 251	p. 252	p. 253	p. 254	p. 255	p. 256	p. 257	p. 258	p. 259	p. 260
p. 261	p. 262	p. 263	p. 264	p. 265	p. 266	p. 267	p. 268	p. 269	p. 270
p. 271	p. 272	p. 273	p. 274	p. 275	p. 276	p. 277	p. 278	p. 279	p. 280
p. 281	p. 282	p. 283	p. 284	p. 285	p. 286	p. 287	p. 288	p. 289	p. 290
p. 291	p. 292	p. 293	p. 294	p. 295	p. 296	p. 297	p. 298	p. 299	p. 300
p. 301	p. 302	p. 303	p. 304	p. 305	p. 306	p. 307	p. 308	p. 309	p. 310
p. 311	p. 312	p. 313	p. 314	p. 315	p. 316	p. 317	p. 318	p. 319	p. 320
p. 321	p. 322	p. 323	p. 324	p. 325	p. 326	p. 327	p. 328	p. 329	p. 330
p. 331	p. 332	p. 333	p. 334	p. 335	p. 336	p. 337	p. 338	p. 339	p. 340
p. 341	p. 342	p. 343	p. 344	p. 345	p. 346	p. 347	p. 348	p. 349	p. 350
p. 351	p. 352	p. 353	p. 354	p. 355	p. 356	p. 357	p. 358	p. 359	p. 360
p. 361	p. 362	p. 363	p. 364	p. 365	p. 366	p. 367	p. 368	p. 369	p. 370
p. 371	p. 372	p. 373	p. 374	p. 375	p. 376	p. 377	p. 378	p. 379	p. 380
p. 381	p. 382	p. 383	p. 384	p. 385	p. 386	p. 387	p. 388	p. 389	p. 390
p. 391	p. 392	p. 393	p. 394	p. 395	p. 396	p. 397	p. 398	p. 399	p. 400
p. 401	p. 402	p. 403	p. 404	p. 405	p. 406	p. 407	p. 408	p. 409	p. 410
p. 411	p. 412	p. 413	p. 414	p. 415	p. 416 missing	p. 417	p. 418	p. 419	p. 420
p. 421	p. 422	p. 423	p. 424	p. 425	p. 426	p. 427	p. 428	p. 429	p. 430
p. 431	p. 432	p. 433	p. 434	p. 435	p. 436	p. 437	p. 438		
Appendix I									
p. 1	p. 2	p. 3	p. 4	p. 5	p. 6	p. 7	p. 8	p. 9	p. 10
Appendix II									
p. 1	p. 2	p. 3	p. 4	p. 5	p. 6	p. 7	p. 8	p. 9	p. 10
p. 11	p. 12	p. 13	p. 14	p. 15	p. 16	p. 17	p. 18	p. 19	p. 20
p. 21									

ذکر اغلاط نقطه الکاف و شرح حالات و اخلاق و مغالطات و اغراض ناشر این کتاب شروع فرمودند تا آنکه در (۲۳) ماه صفر از سنه (۱۳۲۲) هجریه انجان پاک در قاهره مصر عالم خالک را بدرود گفته و بافق اعلی عروج نمود و بامر مرکز میثاق نوشتجات و اوراق و کتب و آثار ایشان بساحت اقدس ارسال گردید در این اثنا یعنی باندک فاصله بعد از صعود آن بزرگوار اغمسه الله فی لبحج الانوار تلگرافی مبنی بر اجتناب از شطراقدس و مقام مقدس حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه صدور یافت لکن آن اوقات بواسطه پاردا شکالات و موانع موجوده که رفع آن از عهد امکان این مسکن پریشان بشخصه و انفراد خارج بود از فیض تشرف بلقا ممنوع و از فوز بدین موهبت کبری محروم ماند مجددا تلگراف آخر باحضار جناب آقا شیخ محمد علی قاینی برادر زاده و صهر حضرت نبیل اکبر از ساحت مطهر انور صادر گشت و ایشان بساعت بدرقه توفیق و سعادت احرام طواف حرم مقصود بر بسته بمطاف مقررین و مهمل انبیاء و مرسلین پیوستند و در وصول مخلفات و آثار انرحوم از مصر ایشان و حضرت ابن ابهر که از ایام نیز بشرف مشمول بعتبه علیا فائز بودند مأمور برسیدگی و ملاحظه در آن اوراق و اجزاء گردیدند بعد از فحص و تدقیق و تفتیش و تحقیق سوائی شش جزوه مرتب و مقداری یادداشت های بی ترتیب چیزی دیگر از اجزاء انرساله نیافتند و چون

یادداشت‌های بی‌ترتیب چیزی دیگر از اجزاء ان‌رساله نیافتند و چون
ارادهٔ مراد من فی الامکان با تمام ان‌رساله تعلق تام داشت امر و مقرر

گردید که جناب آقا شیخ محمد علی آن اوراق را با خویش بمشق آباد
آورده و در معیت این عبد بطهران مسافرت کرده و در انجا باتفاق
حضرات ایادی امرالله و حضرت سمندر و تعیم از مابین یادداشت ها و
منوده جات مذکوره رساله را با تمام رسانیم و ایشان نیز تفصیل
واقعه و امر مبارک را در خصوص توجه بطهران عینا مرقوم داشتند و
این عبد جدا در تهیه رفع موانع حرکت بر آمده و بحول الله و قوته
تا زمان مراجعت ایشان خویش را بجهت انجام این مرام آماده و حاضر
ساخته یوم ۱۴ شهر شعبان سنه (۱۳۳۲) در مصاحبت حضرت افغان
سدره رحمن بطهران حرکت نمودیم.

ایامی چند پس از ورود بطهران که از متاع سفر استراحت و
از ملاقات بادوستان ان ارض فراغت حاصل آمد و بانقوس مقدسه که
بانجام این امر مخصوص و وجودشان منصوص بود محفل اجتماع منعقد
گردید و آثار و اوراق مسموده را منشور و در یادداشت های
موجوده بدقت غور و مرور نمودیم معلوم شد آن یادداشت ها غالباً
اشاره ببعضی موارد ایراد و تنقید بر کتاب نقطه الکاف است که
بجهت نوشتن جواب در وقت فرصت یادداشت فرموده اند و برای اتمام
رساله کفایت نماید و فقط از جوابهای لازمه سوای شش جزو که
عبارت از صفحه اول تا صفحه (۱۳۲) سطر (۱۴) از متن کشف القفاست

عبارت از صفحه اول تا صفحه (۱۳۲) سطر (۱۴) از متن کشف الغطاءست
در نوشتجات ائمه رحوم یافت نمیشود و تنه رساله را ناچار مستقلا باید

نگاشت و سایر اغلاط نقطه الکاف و منالطات و مقاصد و اغراض

ناشر و مخترق انرا واضح و مبرهن داشت

بالاخره بعد از تبادل آراء و افکار و امتحان و اختبار پیمایش

اینوادی صعب المراحل و نکارش این نامه بسیار مشکل را پهنه خامه

خام این بی بضاعت بعلاقه قرات باحضرت مرفوع ابی الفضائل مرجوع

و معول ساختند و سایر اعضای ان محفل منیف در ترتیب موجبات

آمایش این عبد ضعیف و تحصیل کتب و اشیاء لازمه بجهت تالیف و

تصنیف نهایت مساعدت و همراهی مبذول داشتند و نامه نکار نیز

در کمال شغف و اشتیاق بروفق امر و اراده مراد محبوب آفاق باتمام

رساله و دفع شبهات و توضیح سفسطه و منالطات و اغلاط متن و

مقدمه کتاب نقطه الکاف بقدر وسع و طاقت و فهم و فراست خویش

پرداخت و آنچه از یادداشت ها و آثار مرحوم ابی الفضائل بدست آمد

در موضع مناسب مندرج ساخت و جمیع انمو اضیع را درهامش

تحت الصفحه معلوم و مشخص گردانید و بدینگونه این رساله را در

ایام توقف طهران بعون و عنایت مالک المنان در ظل سرپرستی و مراقبت

و معاونت آقایان عظام ایادی امر حضرت عزیز علام باتمام رسانید

امیداست که این هدیه محقر در پیشگاه اقدس امسع حضرت مولی

البشر مقبول افتد و در نظر اهل وفاق مستحسن و مطبوع آید اهل

ابسر محبوب

خلاف نیز بدیده عدل و انصاف در آن بنسگرند و از لجاجت و اعتداف
در کذرنند.

خلاصه از کلام بعد از توقف هشت ماه و گری در طهران که
از نگارش اصول و مهمات مطالب رساله فرائد دست داد و دواعی
ضرورت امتداد مسافرت را زیاده بر این اجازت نمیداد تا چاره این نبود
رفیق محترم جناب آقا شیخ محمد علی در رجوع بمقر مالوف معهود
مصمم گشتیم و از طریق رشت و انزلی بمشق آباد توجه نمودیم
از تصادفات غریبه آنکه زمان عبور از باد کوبه با جناب آقا میرزا علی
اکبر نخبجویانی که یکی از خادمین صادق فانی در این امر تورانی
بشمار میروند ملاقات بناق افتاد مشارالیه چندی قبل از آن بتقبیل عتبه
مقدسه علیا و تشریف بحضرت مطهر حضرت عبدالبهاء در حیفاء فائز گشته
و در قاهره مصر نیز فیض زیارت مرحوم ابی الفضائل را اندک زمانی
قبل از صعود ایشان درک نموده بتازگی از آن حدود مراجعت فرموده
بودند بنا بر تقریرات حضرت نخبجویانی در مقام صحبت و استفسار از
کیفیت این رساله که بکجا منتهی گردیده امر حوم پس از اظهار علل
تاخیر و تمویق صریحا فرموده بودند عمر من با تمام این کتاب وفا
نماید و آنرا بناید خالوزاده (سیده مهدی) که فعلا در عشق آباد است
باختتام رساند و دستور العمل و وصایای آنرا که در خصوص تنظیم کتاب
باین عبد پیغام داده بودند عینا ابلاغ داشتند از استماع این بیانات
حیرتمی زائد الوصف رخ گشود که چگونه آن نقشه و ترتیب بعنایت
مرکز میثاق قبل از اطلاع در قله انوار تمام

مرکز میثاق قبل از اطلاع بر قلب این عبد تجلی و اشراق گردیده و
بحمدالله این رساله با ساری که آن مرحوم در مد نظر داشته اند بانجام رسیده

این مطلب جمله معترضه بود که من باب تشبیه و تذکار با آثار قدرت
پروردگار در این ظهور اعظم مذکور گردید

باری در مراجعت بعشق آباد و حصول آسایش روح و فؤاد
نگارنده بفراغت بال بتقیح و تهذیب و بسط و ترتیب رساله اشتغال
ورزیده آنرا بربیک عنوان رساله اساس مبتنی نمود و خاتمه نیز بدان افزود
و بمناسبت موضوع و مقام و مقصد و مرام «بکشف الغطاء عن حیل
الاعداء» موسوم گردانید و در ماهی چند برای طبع و انتشار آماده
و حاضر ساخت ولی چون مقارن ورود این عبد بطهران ناثره حرب
عموم شراره کشید و تا کنون که سه سال ونیم میگذرد خمودت
نیافته و مستلزم صعوبت و اشکال جمیع امور گردیده است در طبع
این کتاب مشاکلی فوق تصور و خیال پیش آمد که السن فصیحه از
از عهده تقریر آن بر نیاید و کتب ضخیمه تحریر آنرا کفایت نماید و
اظهار شطری از ان موجب تکدر قلوب ناظرین گردد

والحق والانصاف اگر نه سر پنجه سمی و اهتمام و ناخن همت و
اقدام دو وجود جلیل از احفاد حضرت خلیل جنابان آقا ذیح الله و
آقا نصرت الله معروف برادران اسد الله اوف مقیمین مرو شاه جهان
که در نصرت امر مبارک جمال رحمن جانفشانند عقده از اشکالات را
میگشود طبع کتاب «بکشف الغطاء» با وجود موانع لانهی
و مشاکل مستمر بگر از مستنعات عالم طاعت بشمارد فواید

و مشاكل يمتهي بيكي از مهتمات عالم طبيعت بشمار ميرفت لکن
این دو برادر والا نهت پای ثبات و استقامت فشرده عالی الخصوص آقا



نصرت الله که بواسطه عدم وجود خروفه سربی مرغوب در مطبعه
این حدود علاوه بر تحمل مصاریف گزاف مکرراً بانحاء و اطراف
مسافرت نمود تا بمرقباتی چند مقابله طبع « کشف الغطاء » بامطب
« کوریر » در شهر تاشکند بسته شد و نخستین اشکال عمده مرتبه
آشت ولی طوایف نکشید که بسبب نبودن مرتب فارسی دان در
مطبعه مذکوره اشکال ثانوی سخت تر ظهور یافت و نتیجه آن
دو هزار و پانصد ورق از جزو اول کتاب که بی اندازه مغلوطن
نامربوط طبع شده بود بدور افتاد و پس از مدتی زحمت یک نفر مرتب
ظاهر از احیای عشق آباد بجهت انجام این خدمت حاضر گردید
تاشکند حرکت نمود در این اثناء سانحه هیجان ممت بر ضد حکومت
شروع شد و تبدیل سلطنت استبدادی بجمهوریت در ممالک روسیه
بوقوع پیوست و بعثت فشاذهیت سربازان و کادگران بر ممالک مطبعا
وی را مجبور بفروختن و گریختن گردانید و خریدار جدید بمعادین
عدیده از طبع کتاب نکول ورزید و مجدور ثالثی از وزراء پرده
غیب بظهور رسید این عمده نیز بعد از دوندگی بسیار و مذاکره
بیشمار و قبول تکالیف ناهنجار منحل گشت و اخیراً احتیاج بوجود
مصحح کافی خیر در مطبعه اشکال را بمی فوق اشکالات سابقه ایجاد
نمود زیرا نگارنده با وجود تراکم اشغال و تهاجم ائقال و تواتر
شدائد و أهوال دران ارام قادر بر انتفک از محاطه مقاله مذکور گشت

شدائند و احوال دوران ابرام قادر بر انتفکات از محل و مقام نبود و کسی
دیگر که از عهدۀ این کار بطور ذل خواه بر آید نیز بنظر نمیآید و

راهی جز ارسال نمونه اجزاء کتاب بمرو که نکارنده درانجا
اقامت داشت بخاطر نمیرسید و بدین تقریب چند جزو از اواسط
کتاب را این عبد خود مباشر تصحیح گردید بالمال این تدبیر
نیز بواسطه بعد مسافت مستلزم شکایت صاحب مطبعه و مرتب
شد و عقل مدید در حل این عقده شدید عاجز و متحیر ماند
مگر بعضی از نفوس مبارکه اولیاء رحمن علی قدر الوسم
مرحمتاً این زحمت را در عهده گرفتند و بمعاونت ایشان طبع
این کتاب باختمان انجامید و بنا خواه فهرست خطا و صواب
طولانی به آن انضمام یافت تا قارئین محترم نخب اغلاط انرا
مطابق فهرست تصحیح نموده سپس مطالعه فرمایند و بمعاذیری
که عرض شد مباشر طبع و مؤلف رساله را در ذرع بعضی
نقائص معذور و معاف شمرند و یقین مبین بدانند که تیسیر
طبع این کتاب در چنین موقع خطیر باچنان مصاعب کثیره
بدین هیئت و صورت حاضره یکی از آثار باهره قدرت
پروردگار قوی قدیر و خوارق عادات ظاهره در اینظهور منیراست
و فی آخر الکلام تشکر بی پایان از مساعدت و مراقبت
ذوات مقدسه ایادی امر حضرت سبحان زادهم الله مجدداً و شرافه و
ایقاهم ذخراً و کرامه اظهار میدارم و روح و وجدان خویش را
از مصاحبت و مراقبت و حسن معاشرت شخص حیرت آلی جناب

از مصاحبت و مراقت و حسن معاشرت معصوم حیرت‌آفرین
آقا شیخ محمدعلی که در تمییم این رساله معاون اعظم و در

هر مرحله با این عید همدم و همقدم بودند و پیوسته مواقع
استشهاد را از مواضع لازمه استخراج و ثبت میفرمودند و همین
امتان و مدیون احسان می‌شمارم و بجهت وجود محترم ارباب
و من نفعه که بیت خویش را محل تحریر این کتاب مقرر ساخت
و مدت ششماه در طهر از لیلاً و نهاراً از مراسم پذیرایی و
سهامنداری دقیقه فرونگذاشت از ساحت فضل و عنایت ملک
و هاب مزید تأیید و برکت و عزت و سعادت بی حساب طلیده
و میطلبم و احمدالله و اشکره علی الاتمام و
اقرء علی جمیع اجبانه التحیه والسلام.



این اشعار آبدار را که شخصی بزرگوار در تاریخ سعود آن
یکانه و فرید زمانه انشاد فرموده است طرداً للباب در آخر مقدمه
کتاب درج مینمائیم

شدزی چنان چو خواجه ابوالفضل از این جهان
گفتند فاضلان که لك الفضل ای چنان
شد کاخ قدس طرفه از این طرفه آدمی

شد باغ خلد تازه از این تازه میهمان
او گنج شایگان بدو پنهان ب خاک گشت

آری نهان ب خاک شرد گنج شایگان
بیربند دل ز مهر عزیزان مصر دهر

شد یوسف روانش در مصر جان روان
شیرین تر از بنان قماش و ز قلم سخن

شیواتر از سخن نکش و از نکت بیان
برجیس چرخ دفتر فضلی بخواست خواند

کنتم یکی فرائد ابوالفضل را بخوان
دانشوران عصر بشیرین زبانش

برسان خامه دو زبان جامه یک زبان
او شد نهان ب خاک و فروغش برون ز خاک

خورشید را بلی بگل اندود چون توان

خورتید رایلی بدل اندود چورن توان

دنیایان جسم بدایان قدس
تبدیل کردو شد بگلستان انجمنان
ای دل از این وثاق مضیق مجو مجال
ایجان در این رواق پر آفت مکن مکان
و از سفره جهان سیه کاسه دست شوی
کاین میزبان سفته نه آبت دهد نه ناز
بر ما نگرچه زندان اینعرصه زمین
از مرک بوالفضائل ان افضل زمان
نی این خطا بود که وراجان علوی است
عاریت جان علوی از مرک واز هوان
جان داشت بهر خدمت جانان در آستین
هم جان در آستینش و هم سر بر آستان
اندز جوار حضرت انبی وطن گزید
پیوست رود ژرف بدریای یکران
زانجیل وزند و مصحف و توراة همچو او
یکتن خبیر خاصه بایقان مبر گمان
گر اختری بکاست از این عصر دلفروز
ور گوهری ثماند در این عهد دل نشان

در توهمی بماند مردین کاشف

ای کنز فیض و معنی کشف الامان امان (۱)
شمع تجلی تو وزین سوک دود آه

از دل مزن که شمع تجلی است پیدخان
بوالفضل رفت و جان و جهان داد مرتورا

جان و جهان گذاشت بجان جهانیان
در رحلتش زینده دو تاریخ می شنو

صد موهبت برایش از خویش میرسان
سال هزار و سیصد و سی و دو بد که کرد

بوالفضل در صفر سفر ملک جاودان
تاریخ دیگرش بحساب جمل شنو

بوالفضل بین که دید بهارا و دادجان

۱۳۳۲

(تم)



فهرست صواب و خطا

صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
بضرورتی	بصورتی	۱۲	۲	پرتو	پرتو	۳	۲
یاذا	باذا	۱۷	۲	نه من	به من	۱۴	۲
لذا	لذا	۲۰	۵	بمقتضای	بمقتضای	۸	۳
متاون	متتون	۱۲	۶	گویشوی	کوبیشوی	۷	۵
منصاخ	منصاخ	۱۸	۸	تائق	تائق	۱۰	۸
بدوستی	بدوستی	۹	۱۵	نظامی	نظامی	۱۸	۹
الایه	الایه	۶	۱۷	تاریخ	تاریخ	۱۵	۱۶
الأتراك	الأتراك	۱۳	۱۸	لمینله	لمینله	۱۲	۱۷
استقبل	استقبل	۶	۱۹	(و) زائداست	بقرابه و	۲۰	۱۸
اللقب	اللقب	۲	۲۰	لهذا السبب	لهذا السبب	۹	۱۹
اللغة	للغة	۱۲	۲۰	رغبته	رغبه	۸	۲۰
هذا الفنى	هذا الفنى	۱۶	۲۰	بامر	بامر	۱۴	۲۰
اختلافه	اختلافه	هامش ۳	۲۱	حیات متر	حیاته متر	هامش	۲۰
نسبته	نسبته	۱۳	۲۲	حقیه	حقیقه	هامش ۱۵	۲۱
هذا اليوم	هذا اليوم	۱۶	۲۳	فاختلفت	فاختلفت	۵	۲۳
میرزا	میرزا	۱۳	۲۴	و كذلك	و كذلك	۸	۲۴
الشرقیوز	الشوقیون	۱۹	۲۵	الانکلیسه	الانکلیسه	۳	۲۵
العظه	العظه	۱۳	۲۶	شدجا	شدحا	۱۹	۲۵

العظة	العظة	١٦	٢٤	شدجا	شدجا	١٩	٢٥
-------	-------	----	----	------	------	----	----

صفحة	سجل	خطا	سواب	بیمه	سجل	المدنية	المدنية
٢٦	١٧	مدنية	مدنية	٢٦	١٧	المدنية	المدنية
٢٧	٤	استاد	استاذ	٢٧	١٩	يقراء الآن	يقرا الآن
٢٨	١١	بريطانيه	بريطانيه	٢٩	١٦	مجاملات	مجاملات
٣٠	١١	اطراع	اطراء	٣٧	١٩	مختلف	مختلف
٣٨	٣	جريدة	جريدة	٣٩	١	بغاوت	بغاوت
٣٩	٤	ببشر	بيشتر	٤٠	٢٠	فاضل	فاضل
٤١	٦	منسوب	منسوب	٤١	١٥	مشاله	مشاله
٤١	١٨	ملاقات	ملاقات	٤٤	٦	حوادث	حوادث
٤٥	١٧	رحمة الله	رحمة الله	٤٩	٢٥	كتابخانه	كتابخانه
٤٩	٩	كوبينو	كوبينو	٥٣	٢٥	غياوت	غياوت
٥٤	٩	جويند	جويند	٥٤	١٤	امر بكانيا	امر بكانيا
٥٨	٢	رحمة الله	رحمة الله	٥٩	٦	سيد	سيد
٦٠	٣	متوصل	متوصل	٦٥	٢	اجراى	اجراى
٦٤	٤	حكمت	حكمت	٦٤	١٥	متذكر	متذكر
٦٥	٢٠	ماينه	مانعة	٦٧	١٩	ما اقامنى	ما اقامتى
٧٠	١٢	لرجمه	لرحمته	٧٢	٣	بيانات	بيانات
٧٢	١٠	اينحال	اينحال	٧٣	٩	مشايخ	مشايخ
٧٨	٢٠	خبرى	چيزى	٨١	١٨	مطور	مطور
٨٢	١	حقيقت	حقت	٨١	١	النهر	النهر

التي

التي

ا

٩٨

حقيقت

حقيقت

ا

٨٣

صفحه	مطر	خطا	سواب	صفحه	مطر	خطا	سواب
۱۰۸	۲۰	محمد علی	محمد علی	۱۱۴	۲	علم و نرق	علم و نرق
۱۱۴	۱۰	مزدك	مزدك	۱۱۷	هامش ۳	مرارده	مرارده
۱۱۷	هامش ۵	یشاه	ایشاه	۱۱۸	۴	تحويل	تحويل
۱۱۹	۷	نقطه	نقطه	۱۲۹	۱۹	از شما	ارشا
۱۳۰	۱۰	قطاما	قطاما	۱۳۳	۳	باری	یاری
۱۳۴	۷	بابین	بابین	۱۴۱	۱۶	حب	خب
۱۴۲	۶	نختین	نختین	۱۴۵	۶	بغضا	بعضا
۱۴۷	۱۹	مگنون	مگنون	۱۴۹	۴	توان	نوان
۱۵۱	۶	للخزاب	للخزاب	۱۵۲	۲	بیان	بیان
۱۵۳	۴	شی	شی	۱۵۴	۱۹	مقتبس	مقتبس
۱۵۸	۵	تعبیر	تعبیر	۱۶۱	۱۴	ازل	اذل
۱۶۲	۷	شی	شی	۱۶۲	۹	لا نقیة	لانقیة
۱۶۳	۱۹	ارذل	ارذل	۱۶۵	۵	گینوی	کینوی
۱۶۵	۷	جز	جز	۱۶۵	۱۳	گینو	گنیر
۱۶۷	۱۱	سخ	سخ	۱۶۹	۲۰	اعتبار	اعتبار
۱۷۱	۱۹	نعتین	نعتین	۱۷۴	۳	غریه	غریه
۱۷۵	۱۳	این سینای ابن سینای	این سینای ابن سینای	۱۷۷	هامش ۱	انا	انا
۱۸۱	۴۰	شطرء	شعراء	۱۸۱	۱۵	آفیل	آفیل
۱۸۲	هامش ۲	بنا	بنا	۱۸۲	۱۱	بنا	بنا

١٨٢ | هامش م | بهار

بحار

١٨٢

هامش

البيعة

الشيعة

ردیف	عنوان	صفحه	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع
۱۸۶	مشتاقین	۱۷	۱۸۶	برازخ	برازخ	هامش ۵
۱۸۷	بانچه	۱۶	۱۸۷	فیما بین	فیما بین	۷
۱۹۶	برخواستند	۵	۱۹۸	مضحک	معجاب	۲۰
۲۰۰	واوضح	۱۶	۲۰۱	ملفت	لطفت	۱۷
۲۰۱	که در جانب آن نیز	۱۲	۲۰۳	ماغوسا	ماغوثا	هامش ۱
۲۰۷	مفقند	۵	۲۱۵	مؤلف	مؤلف	۱۶
۲۱۶	فدا	۱	۲۱۸	قال	قال	۸
۲۱۹	واقعا	هامش ۳	۲۲۱	بند علیج	بند علیج	هامش ۱۶
۲۲۳	والقاب	۱۰	۲۲۴	اججد	اججد	۶
۲۲۶	در مدرسه	هامش ۱	۲۲۷	روایات	بروایات	هامش ۳
۲۳۰	يقول	۱	۲۳۳	اصحاب	احجاب	هامش ۳
۲۳۹	لا طائلیها	۱۳	۲۴۲	الازدی	الارذی	۹
۲۴۳	فاطمه	۸	۲۴۶	طناز	تناز	۱۰
۲۵۱	فداه است	۸	۲۵۶	کروح	کروح	۱۱
۲۵۶	توریت	۱۱	۲۶۰	جوهر	جوهر	۱۸
۲۶۳	عربی	۱۹	۲۶۸	قبل	قبل	۱۰
۲۷۲	اقتدار	۱۲	۲۷۳	مشرق	مشرق	۱۸
۲۷۳	عدد	۹	۲۷۷	مستور	مستور	۱۶

عمر

٦

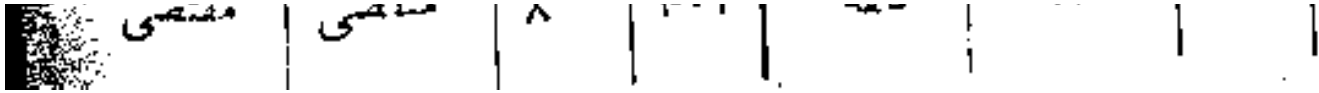
٢٧٧

مستور اثنان | مسطور اثنان

١٦

٢٧٣

صفحة	سطر	خطا	صواب	صفحة	سطر	خطا	صواب
۲۷۹	۲	حاصر و حاصر و ها	۲۸۲	۲	قالین	قاتلین	
۲۸۶	۰۷	بابا	۲۸۹	۳	هامش	دو کویینوار	دو کویینوار
۲۸۹	۳	تایدین	۲۹۸	۱۴	قد نزالله	قد نزل الله	
۳۰۴	۳	(۱۳)	۳۰۵	۱۷	التحیة	التحیة	
۳۰۶	۱۲	انکه شریعت	۳۰۶	۱۷	آخر از	احراز	
۳۱۱	۱۸	ارتقاء	۳۱۴	۲	هامش	مورخین	مورخین
۳۱۹	۱۸	ولیتاونها	۳۲۰	۲	الوهاب	الوهاب	
۳۲۰	۶	هدیة	۳۲۰	۶	واترسلانها	واترسلانها	
۳۲۱	۳	الوازی	۳۲۳	۱۹	لن تقوی	لن تقوی	
۳۲۷	۱۱	مشخص	۳۳۳	۱۲	مطابع	مطابع	
۳۳۴	۶	که این دین	۳۳۴	۱۵	علیه	علیه	
۳۳۵	۱	علیتین	۳۳۵	۵	مشاه	مشاه	
۳۳۵	۵	دقت	۳۳۵	۱۱	متوقع	متوقع	
۳۳۵	۱۹	بشق	۳۳۹	۱۰	بتحریض	بتحریض	
۳۳۹	۱۹	بالیل	۳۴۰	۱	تقیاون	تقیاون	
۳۴۸	۳	لیوفضکم	۳۴۸	۳	لیجرون	لیجرون	
۳۴۸	۳	لم تؤمن	۳۵۱	۳	متقدر	متقدر	
۳۸۴	۲	هندتة	۳۸۷	۳	متقدر	متقدر	
۳۹۲	۶	شفه	۴۰۱	۸	متضی	متضی	



نخبة	بختیه	۱۹	۴۰۶	بوابل	بوابل	۱۸	۴۰۶
وچنین	وحنین	۶	۴۱۰	ارواح	ارواه	۱۹	۴۰۸
وثیبت	و ثبیث	۱۶	۴۱۲	وبدیشی	و بدیشی	۱۱۰	۴۱۲
فقد	فقط	۱	۴۱۷	وحادیتک	وحادیتک	۶	۴۱۵
اسریت	اسریت	۹	۴۱۸	استکورت	اسکورت	۶	۴۱۸
سلطاه	سلطاء	۱۶	۴۱۹	استسریت	استسریت	۹	۴۱۸
وتلدوا	و تلمو	۶	۴۲۰	ملکاه	ملکاء	۱۷	۴۱۹
خضما	خضماً	۱	۴۲۲	الجازبات	الجازبات	۱۷	۴۲۱
یغردالثناء	یغردالثناء	۷	۴۲۲	الاحرف	الاحرف	۶	۴۲۲
ناظریها	ناظریها	۱۱	۴۲۵	بماریک	بماریک	۹	۴۲۲
ادهارها	ادهارها	۱۸	۴۲۷	فلاتحاجوا	فلاتحاجوا	۱۱	۴۲۷
نابا	ثانیا	هشتم	۴۳۵	سخره	سخره	۱۵	۴۳۳
ووقفهم	ووقفهم	۲۰	۴۳۷	انه	انه	۱۸	۴۳۷
وانا	وابا	۸	۴۳۸	وانجبت	وانجبت	۶	۴۳۸
				چهارم	چهاردهم	هشتم	۴۹۰

فهرست خطاء و صواب توفیق مبارک حضرت نقطه اولی

الموحدین	الموحدین	۱۱	۳	موحدا	موحدا	۸	۳
ولولاکان	ولوکان	۱۸	۸	ایقت	ایقت	۱۸	۶

رسالة حضرت طاهره

والله اجتنبوا	والله اجتنبوا	١١	٣٠	لهذا الاسم	لهذا الاسم	٧	٣
الذموا اجتنبوا	الذموا اجتنبوا	١٢	٩	معرفة	معرفة	١٤	٨
كل الناس	كل الناس	٩	١٠	هذا الاعتقادات	هذا الاعتقادات	١٣	٩
عن الدهر	عن الدهر	١٦	١١	مبدئي	مبدئي	٦	١١
لجده	لجده	١٩	١٢	شبهات	الشبهات	١	١٢
يتقن	يتقن	٦	١٨	يتفطن	يتفطن	١	١٣
اتبه	اتبه	١٨	١٩	واتق	واتق	٨	١٩
بخلية	بخلية	٣	٢٤	اتقوا	اتقوا	١٢	٢٠

مقدمة كتاب

عن مسه	مسه	١١	١	واجاب	واجاء	٣	١
--------	-----	----	---	-------	-------	---	---



كشف الغطاء

من جيل الامم

بسم ربنا و رب آبائنا الاولين

ربنا افتح على جميع بريتك ابواب عنايتك و افض على كافة الخلق
شأيب رحمتك و اشر فوق رؤس العالمين اجنحة عواطفك و الطافك
و سهل لنا جميعا و عورة الساوك الى منازل كرامتك و احرسنا بفضلك
من شبهات المنئين و ازل غشاوة الحقد و غبرة الشبهة عن بساتر عبادك
يا رب العالمين و البس جبيننا خلع الكرامة في مجتمع الاولين و الاخرين
انك انت ارحم الرحمين و ناشر اعلام السلام في يوم انقيام على اهل
السماوات و الارضين.

پاك پرورد كارا جهان خديو جهاندارا ما مشتی پریشانیم که
سامان از تو جوئیم و گروهی یکنانیم که پناه از تو خواهیم در
تاریکیهای جهان چراغی فراراه گمراهان دار و درستیهای روزگار

راه اسایش هویدا فرما دلہارا از پلیدی زشتی باب آسمانی بشوی و
و چشمہارا از خاک و خاشاک از واک پاک فرما جانہارا بیخشت فروغ
آسمانی ده و روانہارا از دہش و نوازش پرتو یزدانی بخش نا بینایانرا
فروغ دانش و ینش بخشای

پاک پرورد کارا از زبان ستایش تو خواہم و از دہان نیایش تو
خوانم از گوش سروش تو نیوشم و از سروش سرود تو جویم اگر
سپاس تو نباشد مرا نگارش بچہ کار آید و اگر نہ راز تو گوید و
ستایش تو جوید مرا از دست و زبان چہ گشاید جہاندارا ستایشت را
انجامی نیست و نیایشت را فرجامی نہ آن بہ کہ دفتر ستایش و نیایش را
بگذارش یکی از بندگان دیرینت بانجام برم
ملکا و پادشاہا گرمی نما و بگذر

بصرو زتی کہ ینی بخجالتی کہ دانی

باید طاعت تو تن خویش زنده خواہم

چو نباشد این تمنا بہ من و نہ زندگانی

تو رساندیم در اول بسمادت ہدایت

چہ شود اگر در آخر بشہادتہم رسانی

فاسئلك اللهم يا ذا الوجه الكريم والملك القديم بجاه مركز عهده القويم
و نور وجهك اللينع في الليل المظلم البهيم ان تجتمعنا جميعا في محفل المحبة

والالاتحاد و. تبنا خلق الهداية والسداد وتسددنا بالقوة والقدرة في
خدمة امرك في يوم التناد انك انت مانح كل نعمة وكاشف كل غمة و

دافع كل نعمة عن عبادك يا رب المبدء والعماد والقادر على
الخلق والايجاد

وبعد خدمت اولی الالباب معروض میدارم که اکنون نزدیک
هفتاد سالست از تاریخ هزار و دوست و شصت (۱۲۶۰) هجری
میگذرد که اسم طائفه بایه و طائفه بهائیه در عالم اشتهار
یافته و اهل قلم از هر صنف از عرب و عجم و شرقی و غربی
در تاریخ این دو طائفه کتب و رسائلی چند تالیف نموده و
هریک بمقتضای ذوق خود از مدح و ذم و ثناء و هجاء مقالاتی
نکاشته و مؤلفاتی مرتب داشته‌اند

از قبیل مرحوم رضاقلی خان لله باشی ملقب بامیرالشعراء متخلص
به هدایت در کتاب روضة الصفاى ناصرى و لسان الملك مرحوم میرزا
تقی خان مشرفی کاشانی معروف بسپهر در مجلد قاجاریه
از ملحقات کتاب ناسخ التواریخ که بصرف نظر از تاریخ
مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی که محل بحث خواهد شد
از اقدام مورخین در حادثه بایه محسوبند و اما آنکه آنچه را
ایندو مورخ نوشته‌اند از راه اضطرار و اجبار بوده است یا از
طریق حقیقت نویسی و اختیار کشف از منوط باجبال آتیه است
و همت رجال آینده که شواهد انرا بیابند و حقیقت حالرا
بنگارند

و از قبیل کاظم بیگ قره باغی که اینعبء نمیداند او کی است فقط

اسم او را از میو تومانسکی روسی شنیدم که میگفت کاشف
یک نیز تاریخی در ظهور باب تالیف نموده و لکن با عینک
مسلمانی در این امر نظر کرده است

و از قبیل مرحوم حاجی کریمخان کرمانی مؤلف کتاب
ارشاد العوام و رساله تیر شهاب و غیره صکه آنچه توانسته است
در مؤلفات خود از ذم و قدح و کذب و افتراء مندرج داشته است
و لکن برهان قاطع این رکن رابع کتاب شرایع در ذم و
قدح آن نوز ساطع سیف مرحوم ناصرالدین شاه است چه که در
طی مصنفات خود هر جا نامی از طائفة بایه میرد خداوند تبارک
و تعالی را شکر میگوید که الحمد لله از اثر شمیر این اعلیحضرت
جهانگیر طائفة ضالّه بایه منقرض شدند و بطلان آنها بر عالم
ظاهر شد و اگر لاسع الله این برهان قاطع نبود باب بر ایران
غالب میشد و جزیه برگردن علما میکداشت فالحمد لله علی السلامه
و از قبیل فاضل بتانی مؤلف دائرة المعارف عربی که وی
نیز در لغت باب خواسته است شرحی از ظهور طائفة بایه بنکارد
و چون اعتمادی بجمال الدین همدانی و معروف بید جمال الدین
افغانی داشت از وی خواهش نمود که تاریخ بایه را کما هو
الواقع بنکارد تا وی در دائرة المعارف مندرج دارد جمال الدین
نیز بهمان خیالی که راهزن حاجی کریمخان شده بود فریفته و
مفتن گشت که طائفة بایه تمام شدند و منقرض گشتند کیست

که در مقام تحقیق برآید و از صدق و کذب اینحوادث جستجو کند لذا مقاله درغایت سخافت بنگاشت و مرحوم بتانی همانرا در کتاب دائرةالمعارف مندرج داشت و بالجمله از فکر باطل جمالالدین کتابی بان نفاست مورد انتقاد و ایراد اهل کیاست و فراست گشت

اینها مؤرخین شرقی بودند که از آغاز در امر بایه تالیف نمودند و اما مؤرخین غربی از قبیل کنت دو کوبنیوی فرناوی و میو کلیمان مقدار و مأخذ اطلاعاتشان از این امر من بعد در طی کتاب معلوم خواهد شد.

و چون در اوائل سنه هزار و دوینست و شصت و نه (۱۲۶۹) حضرت بهاءالله از طهران بامر دولت ایران هجرت فرمودند و در دارالسلام بغداد عاصمه عراق عرب اقامت نمودند اهل ایمان گردان نور ساطع مجتمع شدند و از انوار اخلاق کریمه و معارف واسعه آن سراج منیر متبیس گشتند افق امرالله از هجرت بهاءالله روشن و منور گشت و ذکر امر مبارک نقطه اولی و ظهور طائفه بایه بیشتر از پیشتر اشتهار یافت اعلاء کلمهالله موجب اشتعال نارحسد در قلوب اعداءالله گشت و حادثه اجتماع فقها در مدینه کاظمیه و موجبات نفی وجود اقدس از عراق عرب به قسطنطنیه و از انجا بادزونه و از ادرنه بیلاذ سوریه بمیان آمد

قسطنامه و از انجا یادگرفته و از ادرته پیلاد سوریه بیان آمد
در طی این ادوار ظهور بهاءالله و اسم طائفة بایه در عالم

اشتهاریافت و اشتیاق ناس بفحص از اینمطالب ازدیاد گرفت و بدینموجب کتب جدیدہ در ذکر اینحوادث بدیمہ ازقبیل کتاب مقالہسیاح و کتاب تاریخجدید بدون ذکر اسم مؤلف شایع شد و خلاصۃالقول از ہرطرف کتاب و مؤلفین در این امر بسیار شدند و لیکن اشہر از ہمہ متر ادوارد برون مشرق انگلیسی است کہ در اوائل این قرن چہار دہم ہجری از بلاد غرب بایران مسافرت نمود و در قبریس با میرزا یحیی ملقب بازل ملاقات نمود و در عکا بشرف حضور در محضر اقدس ابہی مشرف گشت و پس از مراجعت با رویا شرح مسافرت و حاصل مشاہدات خود را در مجلات علمیہ آن بلاد و در مؤلفات خصوصیہ خود مرقوم و منتشر ساخت

لیکن منشورات این کتاب عجیب چندان متفاوت و متنوع بود کہ بموجب حیرت اہل خیرت میشد چو گاہی در مراتب بیانات او صورت بہائی ثابت و وقتی ازلی متعصب و عنگامی مؤرخ منصف و حینی انگلیسی متعصب و زمانی مشرق غیر متعصب جلوہ گر میگشت. و بالجمہ اہل نباحت چندان تلون مذہب و تفایر مشرب در مرقومات مشارالہ مشاہدہ کردند کہ در این مدت بیست و چہار یا بیست و پنج سال چندین بار چہ کتباً و چہ لساناً حقیقت حال او را از انہم سہا

تبا و چه لسانا حقیقت حال اورا از اینمبد سوال نمودند ولیکن
چون کاتب این مـطـور الی حال با ایشان ملاقات نمودده و لسان

انگلیسی را هم نمیدانند و مؤلفات ایشان همه انگلیسی بود و اقوال مترجمین متفاوت و مختلف مشاهده میشد از این جهات در جواب استعمال نمینمود و کشف حال را بوقت آن مرهون داشت و سبب اشتها اسم ادوارد برون در میان ایران سه چیز شد اول اینکه او خود را در عداد مؤرخین طائفه بایه و طائفه بهائیه داخل نموده است و این معلوم است که هر قدر اسم بایه و بهائیه در ایران بل در همه عالم شهرت یابد نام او بالتبع شهرت خواهد یافت دوم آنکه در این ثورت ایران و مصادمه استبداد و مشاورت وی خود را هم تاریخ نویس این ثورت و هم طرفدار و مساعد مجلس مشاورت قلم داد و واضح است که هر قدر ذکر این حادثه عجیبه که اغرب از ان در عالم کمتر دیده شده است در جهان مذکور آید اسم متر برون هم مذکور خواهد شد سوم دخول او در مجمع مستشرقین است و لفظ مستشرق را در این ایام برتشی از اهل غرب اطلاق کنند که وی در یکی از لغات شرقیه بحث کند و در ان بارع شود و از این جماعت مستشرقین اگر چه بعضی فی الحقیقه بعالم علم خدمت نموده و کتب نفیسه شرقیه را که از غفلت بزرگان و جهالت آخوندان در شرفه انعدام و تلف بود مطبوع و منتشر داشته و در حقیقت عالم معارف و کتب نادر المثال شرق را از نو احیا و ایجاد کرده و

معارف و کتب نادر المثال شرق را از نو احیا و ایجاب
بر رقاب اولی الالباب متی بزرگ ثابت نموده‌اند و لیکن بعضی

دیگر مانند متطغلی که غیر از پر کردن بطن از خوان احسان
بزرگان غرضی دیگر ندارد اینان نیز جز شهرت چیز دیگر از طبع
کتب ندارند و این ظاهر و آشکار است که چنانکه کودک
تازه از شیر مادر باز گرفته پیوسته پستان مادر رغبت کند و
بالقطره از تذکار شیر مادر لذت برد کذلک هر امتی بزبان قدیم
و عتیق خود مایل ترند و از تذکاران متاثر نیستند که امروز
مشاهده میشود که غیرقلبی از جوانان ترك در خیال آند که
زبان ترکی را از شوائب لغات فارسیه و عربیه و غیرهما متخلص
نمایند و کتاب مصر و شام میخواهند زبان عربی خالص را معمول
و شایع دارند و ایرانیان تائق و شائقند که انشاء فارسی خالص
را با وجود ضیق و خشونت آن معمول دارند و لغت فارسیه
شائعه را با وجود وسعت و رقت آن مهمل و متروک سازند
و علی هذا چون ادوارد برون مستشرق از وقف مرحوم متر
کیپ کتبی چند از کتب قدیمه فارسیه را مطبوع و منتشر
داشته نام وی در میان ایرانیان زیاده از دیگران مشهور گشته است
اگرچه اهتمام این پروفیسور مستشرق بتصحیح و طبع بعض
کتب شرقیه نتیجه بمکسر بخشیده و در حقیقت آنرا از صورت
اصلیه منصلح و بالکل ملوب الفائده و معدوم نتیجه داشته است
چه اگر شخصه نه از اهل علم در نسخه مطبوعه کتاب چهار

چه اگر شخصی نیه از اهل علم در نسخه مطبوعه کتاب چهار
مقاله نظامی عروضی سرفندی که بیهمت متربرون چاپ شده است

بدقت ملاحظه نماید در غایت وضوح نمیند که باینکه
سه مصحح نامدار در تصحیح آن همت گماشته و سه چهار سال
عمر گرانمایه خود را در آن مصروف داشته‌اند نه آنکه از بس
مقدمه و خاتمه و هاشم و هاشم فی‌الهامش و فهرست اسامی الرجال
و فهرست اسامی الکتب و غیرها بران افزوده و تصرفات بی‌وجه
دران نموده‌اند فقط این کتاب تفسیر را از صورت اصلی آن مسلوخ
و وجه جمیل آنرا مشوه و مسوخ داشته‌اند بل بسبب جهل بقصد
مؤلف و بی اطلاعی از معانی عبارات آن اصل وقایع آنرا
معکوس و مخلوط و ظاهر و باطن آنرا متغیر و مخلوط کرده‌اند
ببابت اوضح یعنی سه فاضل شرقی و مستشرق باهم متفق
شده و زحمت کشیده‌اند تا کتاب صحیح مفیدی را غلط و معدوم
الفائده ساخته‌اند

و اگرچه ذکر این مطالب خارج از موضوع این کتابست
مع ذلك ضرر ندارد اگر مثالی در این باب مروض دارم و یکی
از تصرفات این فاضل هنرمند را در کتاب چهار مقاله بنگارم
شاید ابناء وطن ملتفت شوند و تا وقت باقی است در حفظ لسان
از غارات غارتگران زبردست قیام فرمایند

مثلاً نظامی عروضی در حکایت هشتم از مقاله سوم از این کتاب چهار
مقاله قصه ذکر میکند که خلاصه آن اینست که در سنه ست و خمسمائة

بشهر باخ در کوی برد و قر و شان در سر ای امیر بوسعد خواجه امام عمر خیام

و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجازات عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت گور من در موضعی باشد که هر سال درختان دو بار بر آن گل افشان کنند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چوئی کزاف نگویید چون در سنه ثلثین بشابور رسیدم چندین سال بود که آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود آئینه به زیارت او رفتم و یکی را با خود بردم که خاک او بمن نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ کشتم در پهای دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردالو سر از دیوار آن باغ بیرون کرده بانکه فصل خزان بود چندان برك شکوفه بر خاک او ریخته بود که قبر امام در زیر کل پنهان شده بود مرا انحکایت یاد آمد که بشهر بلخ از او شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بیط عالم و اقطار ربع مکون او را هیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارک و تعالی جای او در بهشت کناد بنه و کرمه انتهی ولکن مصححین در صفحه (۶۳) بجای عبارت اصل نوشته اند « از حجة الحق عمر شنیدم که از گفت گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان میکند » و باین تنبیر عبارت فائده اصل حکایت از میان رفت چه مقصود حکیم عمر خیام از اینکلام این نکته بوده است که ویرا در

سرزمینی دفن خواهند نمود که از اعتدال هوا و توافق قوی سالی
دو بار درختان آنجا شکوفه آرند و چون مرسوم چنانست که
اشجار در کافه اقطار تنها در بهار شکوفه کنند لذا اجتماع این
کلام از عمر خیام سبب تعجب نظامی عروضی - مرقندی گشت
لیکن چون میدانست که آن حکیم دانشمند کسی نیست که سخن
بکزاف گوید سکوت نمود تا آنکه پس از مدتی بچشم خود
دید که در نسا بور بانسکه فصل خزان بود چندان درختان زردالو
و امزود شکوفه آورده بودند که قبر حکیم در زیر اوراق
مشوره پنهان گشته بود و با وجود ظهور این نکته این سه مصحح
نامدار خاصه پروفیسور بزرگوار که اکنون کتاب ادب برای زبان
فارسی مینویسند ملتفت نشده اند که اگر مقصود از این بود که
گور حکیم در جایی خواهد بود که هر سال در بهار درختان
بر آن شکوفه تار کنند سبب تعجب نیست و ذکر آن در کتابی
مثل کتاب چهارمقاله لازم نیافتاد چه گور هر کس در پای دیوار
باغی باشد درختان هر ساله در بهار کل بر آن افشاند و بر این
قیاس است جمیع تصرفات این مشرق در کتاب چهارمقاله (۱)
و اگر مرا قوای طبیعی موافق بودی و وقت مساعدت نمودی
یکیک اغلاط آنانرا در طبع این کتاب چهارمقاله مکشوف
میداشتم تا ایرانیان ساده زودباور بینند که این دوستان تازه در

(۱) سبب در این است که این مصححین در سطر ۲۰ از صفحه ۲۴۶ کتاب مطبوع در فهرست اختلاف
فناختند که این سه مصحح در سطر ۲۰ از صفحه ۲۴۶ کتاب مطبوع در فهرست اختلاف

(۱) صبیح وروان است که این مصححین در سطر ۲۰ از صفحه ۳۴۶ کتب مطبوع در قهر است اختلاف
قرائت خود ایضاً ترا درج نموده اند (هر سال دوبار در حاکم برین کلماتشان کنند) عملیات تلفظ قطعا خود تبیین



چه کارند و برای چه مقصدی ثروت عزیز و عمر گرانمایه خود را مصروف میدارند

و اینجمله اگر چه از قبیل خشو و جمله معترضه بیان آمد ولی ناچار بودم و معذرت میطلبم زیرا سیاسات این دوستان تازه بعدی دقیق و مخیف است که بقول شاعر

حسن تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت

بانگ بر آمد که غارت دل و دین است

اکنون باصل مقصد رجوع کنیم و سخن از این مورخ جدید گوئیم چون اسم متر برون در شرق بیان آمد مکرر از این بعد از مولد و حالات و مقاصد ایشان استفسار نمودند ولی این بعد بسببی که عرض شد جوابی معروض نداشت تا آنکه در سنه مادیه یعنی سنه هزار و سیصد و سی (۱۳۳۰) هجریه مطابق سنه هزار و نصد و دوازده (۱۹۱۳) میلادیه که در بیروت اقامت داشتم مذکور داشتند که ادوارد برون کتابی مسمی بکتاب نقطه الکاف با اسم اینک که از مؤلفات مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی است مطبوع و منتشر داشته و خود او هم مقدمه بزبان فارسی بر آن اضافه کرده و لذا حقیقت حال و مقصد مشارالیه فیما بین جماعتی از اهل علم از مسیحیه و اهل سنت و جماعت و بهائیه محل بحث و مذاکره گشت و جمیعاً فرداً فرداً و اجماعاً کشف این احوال را از این بعد خواهرش نمودند و صورت مطالب خود را در ضمن این

ارایمجد سوس بر
اسله که ذیلا عرض میشود استفسار کردند

و چون این سؤالات پی در پی میرسید از ساحت اقدس نیز امر مبارک شرف صدور یافت که اینجبد جواب آنها را بنکارد و لذا اینک متکلاً علی الله تعالی و متوسلاً بذیل عنایت عبارات فارسی ساده بدون تعقید و تکلف جواب هر یک را معروض میدارم و از عنایات حق جل و عز تائید و تسدید منکت مینمایم و آنچه را از مصادر صحیحہ بدست آورده‌ام معروض میدارم و رد و قبول را بارادۀ الهیہ و حریت خود مطالمه کنندگان وایمگذارم

✽ مشہ اولی ✽

این ادوارد برون کیست و اطلاعات شما از او چیست با او ملاقات کرده‌اید یا نه با او مراست داشته‌اید یا نه

✽ جواب ✽

این عبد الی حال باجناب مستر برون ملاقات نکرده و مراست نمودہ است و اول بار کہ اسم او را مسموع داشت در مدینہ یزد بود زیرا چون در سال هزار و سیصد و شصت و شش (۱۳۰۶) هجری اینجبد وارد یزد شد دوستان مذکور پیدا شدند کہ در این نزدیکی جوانی انگلیسی باین شهر وارد شد کہ نام خورد را ادوارد برون مذکور میداشت و خود را از بهائیان ثابت مستقیم می‌شمرد پرسیدم مبلغ ایشان کی بوده است گفتند هیچ کس کتابی یافته است کہ شرح حالات طائفہ بهائیه و استقامت‌های ایشان در آن مندرج بوده

به شرح حالات حمله بنهاریه و استقامتهای ایشان در آن ممدوح بود



مطالعه ان کتاب سبب ایمان و انجذاب او گشته و برای ملاقات
 احباب بایران مسافرت نموده و چندان در حب و ایمان خود
 اظهار ثبوت مینمود که میفرمود من چون باروبا مراجعت
 کنم فتنه خواهم کرد و جانفشانیهنا در محبت اهل بها
 خواهم نمود

من چون حصول ایمان و اشتغال را باین نهج مستغرب میسر مردم
 معروض داشتم که رد و قبول بدست حق جل جلاله است و حکم
 بر ضمایر خاصه او عزاسمه مع ذلك من چنین ایمانی را باور نمیتوانم
 نمود سبب اظهار تصدیق او و انجذاب او خارج از دو وجه
 نیست یا نبودن فنادق و لکاندهای منظمه در این بلاد سبب
 شده است که او اظهار ایمان و انجذاب نماید تا در بیت اهل بها
 بر حب و سعه پذیرفته گردد و یا مقعد او کسب تاریخ است که
 خواسته است اظهار ایمان نماید تا سبب اطمینان اهل بها از او گردد
 و بر خفایای احوالشان مطلع گردد و تاریخی تازه و حکایاتی
 بدیع برای قوم خود ارمغانی برد

۲ و بالجمله شرح این حال در پرده اجمال بود تا اینکه
 اینعبد در همان سنه از یزد بخراسان و از آنجا بینخاراوس سمرقند مسافرت
 کرد چون در سنه هزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) هجریه از سمرقند
 برای تجدید ورقه مرور که ایرانیان انرا تذکره و ترکان باش بلیت
 که ...

میکویند و در بلاد تاسعه رویه بنایت منہم است به شق آباد مراجمت

نمودم جناب مسیو تومانکی را ملاقات کردم و از ملاقات او
معلوماتی در خصوص مستر برون بر معلومات سابقه خود افزودم
۳ زیرا از مقالاتی که مستر برون در مجله ایشتاتیک از تواریخ
بایه مندرج میداشت و تومانکی آنها را بمن مینمود و هم از
فلمات لسان او که گاهی بلا اختیار صادر میشد بطول زمان معلوم
گشت که فیما بین این دو فاضل سر ارتباط و مخابره هست چندانکه
وقتی یکی از مجین دولت روسیه که خود را فیلسوف مشرب
و بی تعصب میدانست بر سبیل مطایبه و مباحثت بمن میفرمود
«ای ساده باین حد تسلیم القلب و حسن الظن بدوستی اینان مباحث
این دو سیاسی باهم متفق و هم رای شده اند که یکی خود را
حامی از لیان و یکی خود را جانب دار بیانیان وانمود کند شاید
باین حیل سبیل شدید الجریان امر جدید را از سرعت سیر بازدارند»
و بمباراة آخری باین تدابیر مضحکه بشریه کلمه نازله سماویه را از
غلبه و نفوذ منع کنند

۴ در این اثنا دواعی اراده الله وجه مسافرت اینبدر را از شرق
بغرب مصروف داشت و از سمرقند و بخارا بقمقازیه و از انجا
بقسطنطنیه و اخیراً بیلااد سوریه توجه نمودم و در منازل وحی
و مسقط الرأس انبیا بحضور اقدس حضرت مولی الوری مشرف گشتم
و پس از اقامت کمتر از سالی در بلاد شام بصر توجه نمود و در مصر
بامر مبارک بتالیف کتاب فرائد در ردّ شبّهات مرحوم شیخ

بامر مبارکه بتالیف کتاب فرابند در ردّ تشبّهات مرحوم شیخ

عبدالسلام شیخ الاسلام ممالک قفقازیه اقدام نمود و پس از آن در
سنه هزار و سیصد و هیجده (۱۳۱۸) هجریه موافق هزار و نصد
(۱۹۰۰) میلادیه از مصر باروپا و پس از اقامت ماهی چند در پاریس
از اروپا با آمریکا مسافرت نموده و در آمریکا در مصیف گرین عکا
از بلاد نیوانکنند بملاقات حضرت محمد بر کة الله هندی که دوست
خالص و ثناخوان مخلص ادوار دبروز است فائز شد و کما یثبغی
از حالات و اطوار این مرد بزرگوار و پروفیور عالی مقدار اطلاعات
بدست آمد و بر این نیز چندی گذشت تا آنکه اینمبد پس از
اقامت زیاده از سه سال در آمریکا از غزب بشرق مراجعت نمود و
در مصر ثانیاً اقامت کرد در این کرم در مصر مجلة المجلات عربیه
انتشار یافته بود روزی اعداد این مجله را مطالعه می کردم در اثنا بعدد
ثانی و ثالث از سال دوم این مجله بر خوردم در آن مقاله دیدم که
جافظ عوض که یکی از مشاهیر کتاب مصراست انرا انشا نموده
و تاریخ حیات متر برون را با ملای خود او منتشر داشته است
و تاریخ صدور این عدد شهر ذی القعدة و ذی الحجة هزار و سیصد و
یست (۱۳۲۰) هجریه و فرابرو و مارت سنه هزار و نصد و سه
(۱۹۰۳) میلادیه و امثیرو کیهک هزار و ششصد و یست و نه
(۱۶۲۹) قبطیه است اینک من عین عبارات او را املا و ترجمه
در این رساله معروض میدارم و هر جا محتاج بتوضیح است در هامش
میشکارم و کمان من اینست که این بهتر آینه است که صورت

مینکارم و کمان من اینست که این بهتر اینه است نه سورد

عربی احراق اصلی اورا بر اهل نظر متحسوت میدارد زیرا خود او
املا کرده و دوست مخلص او نوشته است و بالجمله حافظه عوض
پس از آنکه رسم اورا زب صفحه (۱۵۹) این مجله المجلات
داشته و قریب سه صفحه در مدح و ثنای او نگاشته
میفرماید

۵ هوالد کتور ادوارد غرنقیل براون الحائز علی الالقاب الانیه
و هناك كتب الالقاب بالخط الافرنجی مختصراً و معناها الحائز
لشهادة الملوم والحائز لشهادة الطب والمعزو فی السندرسه الاطباء
الملوکیة والمعزو فی الجمعية الاسیایة الملوکیة و سیکون ایضاً
عضواً فی جمعیة الاکادیمیة البریطانیة التي صدر الامر العالی تبأسیها
منذ عام ونصف تقريباً واذکر انه ورد له خطاب فی مصر من رئیس
هذه الجمعية یرض علیه الانضمام اليها و هو شرف عظیم لم یله
بین ادباء الانکیز واقطاب سیاستهم (و کلهم کتاب ادباء) غیر
خمین شخصاً الی الان

۶ ولدالد کتور براون فی بلدة (اولی) بالقرب من (درسلی)
فی السابع من فبراير سنة ۱۷۶۲ (۱) وهو کبر انجال سیرنیامین
برون رئیس شركة هوئرزلکی (مهندسين و بنائى مراکب
فی نیوکاسل الواقعة علی النهرالتین) و قد کفانا حضرته مؤنة البحث
فی تاریخ حیاته حیث اطلمت فی مقدمته الجلیلة التي صدر بها

في تاريخ حياته حيث اطاعت في مقدمته الجلية التي صدر بها

(١) الظاهر ان هذا وقع بلط من المطبعة و تمسود صاحب الفاتحة سنة ١٨٦٢ و كذلك سبب
لفتح اولي و درسي بالالف المقصورة و ليست الالف المقصورة ان لغة الانكليس فلا بد ان يكون من غلط المطابع

كتابه المسمى « عام بين الاعجام » شيئاً من قبيل ترجمة حياته وما كان ليكتب هذا وهو الرجل الفيلسوف الذي لاتهمه الكتابة عن نفسه لولا انه اراد ان يرد على كثير من الذين سئلوه عن السبب الذي دعاه الى الاشتغال باللغات الشرقية ولهذا نترك له القول في هذا الباب لانه في كلماته من الحكم الغالية ما هو جدير بالنشر وقال

٧ كثير استنث عن السبب الذي دعاني الى تعلم اللغة الفارسية وهو سؤال اذا وجه الى رجل انكليزي تتحق الاجابة عليه ومثل هذا السؤال لو وجه الى فرانسواى او المانى او روسى تفتح لهم دواهم طريق الحياة السياسية في الشرق كان في غير موضعه

٨ وفي سنة ١٨٧٧ التداخلة في سنة ١٨٧٨ كانت رحى الحرب دائرة بين الثمانية والروسيه ولم اكن اهتم بالشرق قبل ذلك الا ان الحرب كما لا يخفى على احداها تاتير على اذهان الشبان ولهذا كنت كثير الاهتمام باخبارها ولم تكن اميالى في اول الامر في جانب الاتراك الا انهم لما خسروا في الحرب ودافعوا دفاع الابطال ماتت عواطفى اليهم الى درجة اننى كنت ان اضحى حياتى راضياً مروراً لوان في ذلك خدمة للدواة الثمانية حتى لقد حزنت حزناً شديداً لما سقطت بلننا في ايدي الروس كما لو كانت تلك المصيبة قد لحقت بامتى فترى من ذلك ان الانعفاف صار اعجاباً و ان الاعجاب صار تحملاً حتى صار الاتراك في عيني ابطالاً

اعجاباً و ان الاعجاب صارت حتما حتى صار الاتراك في عيني ابظالا
يجدر الا انسان ان يموت تحت لوائلهم و يمش معهم ويدافع بقلبه و

(١) هذه الفتاوات هي التي يبرهنها الإيرانيون بهاتين ملاحظتين
(٢) المراد بلفظ الاستتار هنا مدنية القسطنطينية و هي لفظه القسطنطينية عند الخليل

حملات شديدة أيام الحوادث البلغارية التي أدت الى الحرب الروسيه
فكان الناس يسمونه (الباشبورق) وهو يفتخر بذلك القلب فلما عرفته
كان اكثر منى رغبة فى تعليمى لغة الاتراك الذين يحبهم

١٠ و ذكر حضرة الكاتب (١) بعد ذلك انه تعرف ببعض الاتراك

فى السفارة العثمانية حتى صار ملابشى من اللغة التركية ثم قال
ولكن مع نجاحى فى تعلم اللغة فان والدى لم يوافق على انضمامى
الى الجيش و عرض على تعلم الطب بدلا من الهندسه حيث كانت
رغبه فى اول الامر ان اكون مهندسا ولم تعلم نفسى الى ذلك ولما
كانت مهنة الطب مسهله للامال التي كانت تدور فى عقلى قبلت رأى
والدى و ذهبت الى مدرسة كبرديج فى سنة ١٨٧٩ وفى عطلة
سنة ١٨٨٠ بدأت فى تعلم اللغة الفارسيه و ذلك لانه لم يكن ثمة
معلم للغة التركية فى كبرديج و عرفت من علماء اللغات اذذاك
انه لا يجيد الانسان معرفة اللغة التركية حتى يتعلم الفارسيه والعريه
ولما لم يكن الاستاد (باسر) ولا الاستاد (كوبل) مقيمين فى تلك
المقدمه استعنت بطالب من طلاب المدرسة هندي الاصل يعرف الفارسيه
والنكرت والعريه و كان هذا القى منفرماً بالضرب على الناي
و ان لم يكن ماهراً فيه الا انه كان شديداً الشغف به الى درجة انه كان
يحتم على الاصغاء اليه ساعة او ساعتين فى مقابل ساعة نقره فيها فى
كتاب (الحوستان) (٢)

کتاب (الجولستان) (۲)

۱۹۱۱ء کتاب ترجمہ جیٹہ مستر ادوارد یرون (۲) الجولستان، امراد بہ کتاب گلستان سعدی

(١١) قضيت سنتين في المدرسة بعد ذلك و فزت في الحصول على شهادة الطب في (يونيه) سنة ١٨٨٢ و سافرت الى الاستانه لقضاء شهري الاجازة لان والدي وعدني بانني اذا نجحت في الحصول على الشهادة اذهب الى الاستانه و فعلا ماجأ شهر (يوليو) من سنة ١٨٨٢ حتى كنت في القطنطيه ثم قضيت سنتين اخرى في كمبردج خصصتهما لدراسة اللغات وفي اثناء هذه المدة عرفت رجلا فارسياً عالماً و ان كان غريب الاطوار والاخلاق و هذه الرجل اسمه ميرزا محمد باقر و كان عارفاً بلغات عديدة لانه تنقل في كثير من بلاد العالم كما تنقل في دينه من شيعي مسلم الى صوفي الى مسيحي الى يهودي الى ملحد وانتهى في دينه بتأليف دين لنفسه كان يسميه الاسلام المتصر (١) ألف فيه قصيدة باللغة الفارسية اتفق فيها عمره و ماله و ذكائه و لاشك ان هذا الرجل كان مقتدر اغريباً في اطواره بحيث لا يجد الانسان مندوحة عن احترامه و اجلاله رغماً عن هذيانه و كثرة كلامه (٢) و انني ما رأيت في حياتي رجلاً يعيش في عالم من الوهم خلقه بنفسه لنفسه كهذا الرجل لانه لم يكن يسأل عن مآكل و مشرب ولا يبالى ببال ولا بجاء ولا بشي من الحاجات الدنيوية و لظا لما نفر بهذه الاطوار قلوب احدقائه منه و كان يسكن في غرفة عتيقة تحيط

(١) بندهم يتكبر هذه التهمة على ميرزا محمد باقر فانه يتكبر التمرانية جهراً في لندن و قبريروت و يصرح بان المسيح اسم وحيي اختلفه الكهنة و يصرح بان التوريه كتاب مساوي حقاً و ان القرآن ابنه كتاب مساوي و لكنه يجب ان يرتب بالترتيب الذي نزل على الرسول عليه السلام و اننا رأينا القصيدة التي ذكرها ادوارد برون فيها اشارة الى حقيقة النصرانية .

ادوارد برون ليست فيها اشارة الى حقيقة التصريح
(٢) نيس هذا صيغاً موجياً للاعتراف والاحلال و لعله اراد شرمجة ذمة الاستاذ الذي علمه يا صديق
وفي الفارسية متساثر يخلون من حان بانه لا يؤمن على امته

به كته و قد خيم عليها المنكبوت والتراب و كلها كتب في
الغالب دينية او فلسفية بالعربية والفارسية والانكليزية ولقد طلبت
ان اقرء عليه كتاب المشوى و ديوان حافظ الشيرازى و وعدت
ان اعرض له تبعه بشئى من المال فلم انجح فى ذلك لاننا ما قرنا
مدّة عشرين دقيقة فى ديوان حافظ حتى رمى به الى الارض و
قال اننى افضل شعرى على هذا و اذا كنت تريد ان تتعلم الفارسية
مى فعلمها كما شاء انا لا كما تشاء انت و انا لست فى حاجة الى
تقودك و انما اريد ان تعرف افكارى و ارائى فى الدين و اما
حافظ الشيرازى فانت تقدر على فهم شعره بنفسك و لكن لا تفهم
شعرى الا اذا افهمته لك و حقيقة ان شعره لا يفهم بغيره لانه
مملو بالمجازات والاستعارات والاشارات الى اخبار و قصص
قديمة و حديثة و اوهام كثيرة الى غير ذلك مما لا يفهمه غير
كاتبه و كل ذلك فى قصيدة اسمها الشميسة اللندنية نسبة الى لندن
وقد استفدت من هذا الرجل كثيراً لانه قوم لانى فى اللغة الفارسية
(١٢) و فى سنة ١٨٨٤ سافر ميرزا محمد باقر من لندرا قاصداً بيروت
وقد علمت فيما بعد انه مات فى باريس ثم كتب حافظ افندى عوض فى
الهامش تحت الصفحة نقلاً عن مفتى مصر سابقاً الشيخ محمد عبده تلميذ
جمال الدين سبب نفى ميرزا محمد باقر من بيروت الى ايران او مسافرتة
اليها ولكن ادوارد برون لم يند كريب مسافرة ميرزا محمد باقر من لندرا
الى

الى بيروت مع انه كان يعرفه حق المعرفة ويتظاهر بالحرص على التاريخ

(١) هنا يفتق ان يثقل الانسان اليه هذا السؤال و هو ان رجلا قرا الطب ثلاث اواربع سنوات ولم
يشغل به هل يتاهل لان يكون مضمواً في مدرسة الامبياع الملوكيه كما ذكره صافعا عوض في اول المقال وهل يحصل
الطب بالالهام و قد رأيت ان كتاب اظهار الحق انه نقل قول بعض الاروبيين حيث كانوا يرمون الانتكيس بالثياون
في اصطلاحات هادات و كنت لاسدي هذا التهم

مسئلة ليس سببا كافيا للوثوق بقوله لان البايه ربما لا تمكنهم الظروف بسبب كثرة اعدائهم لمقاومة من يضطهدهم فعلا او كتبا نعم كان يحق لافاضل اهل اروبا ان يشقوا باقواله لو يصدقها البايون لان شهادة الانسان على نفسه مقبولة و لكن سكوت الانسان لا يعد شهادة عند اهل العلم و قد سكت السيد المسيح له المجد عند ما كان اليهود يتهمونه في مجلس القضاء اولا حتى قال له رئيس الكهنة اما تجيب بشئ ماذا يشهد ان عليك قال متى في عدد (٢٦) من اصحاح (٢٦) من انجيله اما يسوع كان ساكتا وكذلك كان ساكتا في مجلس بيلاطس والى الولاية كما شهد بذلك متى ايضا فالاعتماد على قول قائل او كاتب بمحض سكوت من يكتب عليه يعد عند العاقل بمنزلة الخرق في الراى والجهل بمقام العلم او فساد فن التاريخ ثم قال محافظ افندى عوض ودعته ادارة جريدة التيمس لكتابة مقالة عن البايه في دائرة المعارف الكبرى الانكليزية يقول ابو الفضل انى رايت بخط ادوارد برون كتابا كتبه الى ميزا بديع الله نجل بهاء الله الاصغر جوابا عن كتابه الذى طلب فيه ان يدرج مستر برون حادثة يزد التى قتل فيها سبعة من البهائيين فى سنة ١٣٠٨ من الهجرة الموافق لسنة ١٨٩١ من الميلاد فاعتذر مستر برون بانه طلب من ادارة التيمس ولكن اصحابها ابوا عن قبول طلبه لانه مخالف لمشربهم لانهم لا يكتبون فى جريدتهم شيئا ينافى شرف دولة

من الدول وربما يكون هذا الجواب موجودا عند ميرزا بديع الله

الى يومنا هذا ثم قال حافظ افندي عوض وقد ترجم في سنة ١٧٩١
ومقصوده سنة ١٨٩١ والفاظ من المطبعة كتاب (مقالة شخصي سياح
كه درقنيه باب نوشته است) من الفارسية الى الانكليزية وهو
كتاب كتب عن الباب و طبعه باللغتين في مطبعة كمبردج ثم
اطال و سرد اسماء عدة من الكتب ترجمها من الفارسية الى
الانكليزية و لكنه قال و في السنة الماضية الف الجزء الاول من
كتاب تاريخ الفرس الادبي و هو يشتغل الان بكتابة الجزء الثاني
و اخيراً قال و منها يعرف قراء العربية فضل هذا الرجل و مقدار
علمه و حبه للشرقين الى اخر كلامه و اني لانسى مقدار دهشة
اعترت المشتري العراقي لما قرء هذه الجملة فصرخ قائلاً

١٤ لاشك ان هذا الفاضل حافظ افندي عوض كتب ما كتب
عن حسن نية و لكن كيف فاته ان انساناً عاش في ايران عاماً لا يمكن
ان يحتوى في هذه المدة القليلة على معارف و اطلاعات يؤهله لان
يكون اميناً في تاريخهم مؤلفاً في تاريخ ادبهم عارفاً بدقائق لغتهم
مع الرفض الشديد الذي عرفت به الشيعة فانهم لا يباشرون الاجانب
ولا يجالسونهم ولا يؤاكلونهم حتى اجبر مستربرون بان ينزل على
البهايين اولاً ثم على البابين ثانياً و يتظاهر بانه منهم و مع كثرة
اشتغاله بالتأليف و الكتابة لم يؤلف في فن من الفنون السائرة كتاباً
ولا رسالة و هكذا صار الشوقيون شذجاً سريعوا الانخداع

سر یعقوب محمد اع

۱۵ انظر ما كتبه حافظ افندي عوض في استاذ علم متر

برون اللغة العربية حيث كتب في صفحة (١٦١) من
مجلة المجالات العربية و كان يقرأ آداب اللغة العربية على
حضرة العالم الفاضل محمد افندي سلطان و شهد له بالنضل
وسعة العلم و شرف النفس و سمو الآداب انتهى فلا بد لنا ان نذكر
شيئا من جملة ما وقع بيني وبين هذا الفاضل الذي تعلم عليه ادوارد
برون اللغة العربية و اكتسب من اخلاقه بالولادة الروحانية
١٦ فاني ايام اقامتي في القاهرة كنت اجلس في اكثر الايام
ساعة بعد الظهر في قهوة قرب جامع سيدنا الحسين عليه السلام و
هو جامع دفن فيه الخلفاء الفاطميون رأس حسين بن علي بن ابي طالب
عليهم السلام و رأس الذين استشهدوا معه في الطف بامر يزيد بن
معاوية و كان الطلبة يجلسون عندي تحدث في المواضيع العلية ففي
يوم كان هذا الفاضل محمد افندي سلطان جالسا قريبا منا يسمع
كلامنا جاء ذكر الآثار العتيقة فاستحنت انا طريقة الارويين
لاهتمامهم بحفظ العاديات فان فيها من النظة و الاعتبار و القوائد
التاريخية ما ليس يخاف على اهل النظر و ذكرت انه جاء في كتاب
تاريخ اليميني تاليف المتبى الرازي ان السلطان محمود الفاتح من آل
بكتكين فتح مدينة من مدن الهند و اسم المدينة مذكور
في الكتاب فقرأوا فيها مبعداً مكتوباً على احجاره ما يستفاد منه
هذا

ان هذا المعبد بني منذ اربعين الف سنة و امر السلطان بهدم هذا
المعبد لان العلماء قالوا ان هذا مخالف لما هو ثابت بالضرورة عندنا

وهو ان عمر هذا العالم سبعة الاف سنة ونحن في الالف السابع
فلو كانت عادة الملوك حفظ امثال هذه الماديات كما هو عند الافرنج
في زماننا لبحث علماء الآثار فيه ولعرفوا ماخذه ومقداره من الصحة
والسقم فلما سمع محمد افندي سلطان اعترض قائلاً يا استاذ هاهو
تاريخ اليمينى عندنا نقرؤه كل يوم و ما نرى فيه هذه الحكاياه وكان
فى تلك الاوقات رجل يقال له الشيخ عبد الملك الفنى تاجر الكتب
و كان له يد فى بعض العلوم العربية هو ايضاً كان يجلس فى تلك
القهوة فطلبت منه تاريخ اليمينى و وجدت الحكاياه و اريتها له
فما وسعه الا انه اعتذر و استسمح و استغفر و دارت الايام و
مضت الاعوام و انا سافرت الى اوروبا فامريكا و رجعت الى
مصر ثانيا فكنت ذات ليلة من ليلى سنة ١٣٢٩ جالاً فى قهوة
هتيا و عندى بعض الشبان المهذيين من افاضل اهل مصر نتجاذب
اطراف الاحاديث و كانت القهوة مزدحمة بالمعابر والوارد اذ
نادفنا محمد افندي سلطان مكحول العينين يطلب منفذاً فى البين
فلما رأته و رأتى ما وسعه الا انه سلم على و حيانى و قد
عندنا و طلبت له قهوة فأتنى و سألته عن حاله و اشغاله
وهو فى تلك الاثناء يشكر الله تعالى انه رأتى بالصحة والسلامة
واظهر من التودد والخضوع ما اعجب الحاضرين فلما شرب القهوة
وذهب كان بين الحاضرين شاب هو يقرأ الان علم الطب فى مدارس

ودهب كان بين الحاضرين شاب هو يقر الان علم الطب في مدارس
سو يرا قلما دأى هذا الشاب خضوعه المدهش وخشوعه الممجب

دهش و صرخ قائلان لا یعنی الا ان اقول انه رجل ذو وجهین
لا یعنی الا ان اقول انه رجل ظاهره غیر باطنه و غایبه غیر
حضوره

۱۷ خلاصه ترجمه آنچه حافظ افندی عوض در تاریخ حیات
ادوارد برون از قول خود او نوشته است اینست که میگوید
اداکتور ادوارد گرانفیل برون (۱) دارای شهادت علوم (۲)
دارای شهادت طب (۳) عضو در مدرسه اطباء شاهی (۴) عضو
در جمعیت آسیایه شاهی (۵) و بزودی خواهد شد عضو در
جمعیت اکادیمیه بریطانیه که بکمال ونیم است تقریباً امر عالی
بتاسیس از صادر شده است و مرا یاد است که خطابی باو رسید
در مصر از رئیس جمعیت یعنی جمعیت اکادیمیه بریطانیه که از
ادوارد برون خواهش نموده بودند که قبول کند که جزو آنها
گردد و این شرفی است بزرگ که از ادبای انگلیس و اقطاب
سیاسیه این قوم و حال آنکه همه ادیند جز پنجاه نفس تا کنون کسی
در نیافته است

۱۸ داکتور برون در بلده اولی نزدیکی در سلی در هفت
فرایر از سنه ۱۸۶۲ میلادی ولادت یافت و او بزرگتر فرزندان
سربنیامین برون رئیس شرکت بنایان و مهندسان مرا کب است
در نیوکاسل

در نیوکاسل

و حضرت متر برون خود ما را مستفی کرد از اینکه د.

تحصیل تاریخ حیات او زحمتی بریم چه او بنفسه در آغاز آن
مقدمه جلیله که بر کتاب رسالی در میان اعجاب، نوشته تاریخ
مانندی از شرح حیات خود درج نموده است و او شخصی نیست
که باین امور پیردازد و برای خود نمائی تاریخ حیات خود را بنویسد
زیرا او فیلسوفی است که بنوشتن از خود اعتنا نخواهد فرمود اگر نبود که
جمعی از سبب اشتغال او بتعلم و آموختن زبانهای شرقی استفسار مینمودند
و او میخواست جواب آنان را بنکارد و لهذا ما کلام را بخود او
وا میگذاریم یعنی عین عبارات او را در ترجمه حیاتش مینگاریم
زیرا در کلمات او از حکم گران بها چیزهات که شایسته
تشریح است

۱۹ ابوالفضل گوید از این عبارات بخوبی مستفاد میشود

که حافظ افندی عوض تا چه درجه مشغوف و منور
بجبت این دکتور بوده است و ارادت خالصه باو داشته است
و لکن بحکم اینکه از لوازم فیلسوف بحث از اسباب
و علل است اگر نفسی از سبب این محبت و این وثوق
جویا شود می بیند که اینچه مدح و ثنا جز محاملات لایه
پرون و براءت او در جذب قلوب بمدح هرامتی بمجد سابق و
بزرگی سالفانها علت و سببی دیگر نداشته است
در صفحه صد و شصت همین مجله المجلات حافظ افندی عوض

در صفحه صد و بیست و هفتم مجله انجمن

نوشتهاست روزی با متر برون در کیفیت روش بعضی انگلیسیان

با اهل مصر حکایت میکردم و از مراتب غلظت و خشونت و تکبر
شان با اهل مصر سخن میگفتم و از مراتب تحقیری که درباره
مصریان روا میدارند شکایت مینمودم فرمود اگر این نفوس
انگلیس که تو میکوشی اطلاع میداشتند و چیزی از آداب لغت عربیه
میدانستند و از خدمات جلیله که امت عربیه بعالم مدنیه نموده اند
خبر میداشتند هر آینه روش و رفتارشان جز این بود که میفرمائی
زیرا کیکه آداب زبان عربی را بخواند و اخلاق ابناء عرب را
بداند البته بایشان اینگونه رفتار نماید اینست سبب انجذاب حافظ
عوض از متربرون والا حافظ عوض پولی از متربرون نگرفته
و جز روزی چند با او معاشرت نموده و باو ست رابطه عمیقیت
دینی و روحانیه نداشته که موجب اینهمه مدح و اطراح گردد و
یا سبب اینهمه اطمینان و اعتماد شود و این جاذبه لسانی را قدهاء
حکماء سحر بیان و متاخرین ایران علم تسخیر... نامند بالجمله حافظ
عوض نوشته است که متربرون گوید

۲۰ بیاری از من میپرسیدند که چرا زبان فارسی میخوانی
و این سؤالی است که اگر از شخص انگلیسی پرسیده شود او باید
جواب گوید ولی اگر از یک مرد فرانساوی یا آلمانی یا روسی که
دانشان برای آنها طریق حیات سیاسی میکشاید این سؤالی متوجه
کردد بیجاست انتهی

ردد یجاست انتہی

ابوالفضل کوید مقصد متر بروق از این عبارت ایست که بفهماند

که مقصود او از تعلم لغت فارسیه فقط تحصیل علم بوده است نه برای خدمت بدولت انگلیس که بیهانه لسان فارسی راه مداخله با ایرانیان باز نماید و مقاصد دولت خود را در میان ایرانیان داخل کند و این مطلب را میتوان باور نمود اگر علت آنرا ذکر نکرده بود که دول فرانسا و آلمان و روس. مدرسه های السنه شرقیه تاسیس میکنند تا هر طالبی که در یکی از ان زبانهای شرقی ترقی کرد باو مواجب شایسته بدهند و او را بان مملکت بفرستند تا این شاگردان طریقه مداخله دولتشانرا در ممالک شرقیه بکشایند لذا از ان قبیل شاگردان نباید پرسید چرا درس زبان اجنبی میخوانید زیرا سبب ان معلوم است و لیکن دولت انگلیس چنین نیست لذا اگر انگلیسی زبان اجنبی بخواند جای عجب است و استفسار از ان جائز است و اکنون ابوالفضل نمیکوید که این دول مذکوره بقصدیکه ادوارد برون ذکر کرده است مدرسه گشوده اند و یا برای ترویج علم تاسیس نموده اند ولیکن معروض میدارد که در این موارد فرانسا و آلمان و روس و انگلیس متناوبی و یکسان است همه مدارس السنه شرقیه باز کرده اند و کل در تعلیم این السنه شرقیه سعی مینمایند بلکه بر مطلقین بتاریخ معلوم است که در این هنر دولت انگلیس قدوه سایر ممالک است و در این حکم متساوی است و نیز انگلیسی از فرنگی و

در اینصورت حکم متساوی است و تمیز انگلیسی از فرنگی و
آلمانی و روسی بی‌معنی بلکه در اینموقع سؤالی باریکتر بنظر

میرسد و انسانرا مجبور پیرسیدن مینماید که این سرعت سیر
مستربرون در ترقیات علمیه و سیاسیه که مانند ترقیات سربازان
آقای نائب السلطنه سابق در طهران که جوانی را میدیدند که امروز
سرباز بود و فردا ده باشی و پس فردا سلطان و روز بعد از یاور و
فردای امروز سرهنگ میشد کذلک مستربرون بفاصله ماهی چند که
لسان فارسی را نزد میرزا محمد باقر شیرازی خوانده فوراً با مواجب
زیاد مستعد مسافرت بایران شد و بمدت یکسال که در ایران گذراند
درس نخوانده و ادبای قوم را ندیده فوراً برگشت و مدرس لغت فارسیه
در کتبه کبر دج شد و پروفور گشت و عضویت جمعیت علمیه
یافت و روز بروز رتبتش افزون و ترقیاتش رو بیالانیا تا آنکه عضو
محترم اکادیمیة بریطانیه گشت آیا سبب این سرعت سیر چیست و ماخذ
این ترقیات فوق العاده چه

۲۱ . مستربرون میفرماید در سال ۱۸۷۷ و سال بعدش سنه
۱۸۷۸ اسبای جنک فیما بین دولت عثمانیه و دولت روس دائر گشت
و من تا آنگاه اهتمام بشرق نداشتم با آنکه همه کس میدانند که
حرب تاثیر در ذهن شبان دارد و از این راه من همواره اهتمام
باخبار جنک داشتم و دل من در آغاز با ترکان نبود و لیکن چون
ترکان زیان کردند با آنکه دایرانه کوشیدند دل من مائل ترکان شد
تا باین درجه که راضی بودم زندگانم خود را در غارت رضا و ...

تا یابین درجه آه راضی بودم زندگانی خود را در غایت رضا و سرور
فدای دولت عثمانی نمایم اگر برای این دولت مفید باشد تا باز حد

پروان به (۱۲) به است روسان افتاد چندان حزن و اندوه عارض
من شد که گویا این مصیبت بر قوم من نازل گشت بنوعی که اندک
میل قلبی باعجاب از ترکان کشید و اعجاب بحماست انجامید تا بان
درجه که ترکان در نظر من جنکیان شجاع جلوه نمودند که شایسته
است انسان در زیر علمشان بمیرد و یا با ایشان زندگانی کند و بدل
از وطن آنها مدافعه نماید مثل اینکه عواطف در شانزده سالگی
میشود که بر شخص جوان غلبه کند و بردل و خود او مستولی
شود انتهی

ابوالفضل گوید البته ایرانیان یاد دارند که در سالی که ادوارد
هفتم مرحوم شد این پروفیسور در قسطنطنیه بود و جرائد فارسیه
نشر کردند که در مجلسی فرموده بود که اگر مقدر شده است که
استقلال ایران از دست برود من دوست نی دارم در این عالم زنده باشم
و انرا چشم خود بینم کی که رجای موت در زیر علم اتراک باسل را
از عواطف کودکی شارد و خواستن حیات خود را برای محاربه در
صفوف ترکان شجاع از قبیل یافهای سن شانزده سالگی انکار
نمیدانم میتوان از او باور نمود در سن چهل و هشت سالگی از
روی حقیقت و صدق کلمه گوید و از زندگی خود برای اینکه زوال
استقلال ایران را نبیند یزاری جوید یاد دارم که در آن سنه چون جریده
محترمه شمس از استبول آمد و انتشارت در آن مذکور شد

محترمه شمس از استنبول آمد و اینبارت در ان مذکور بود

(۱) ندیدانم زمانیکه بصره در سنه ۱۹۱۳ بدست انگلیسان افتاد آیا این حزن و اندوه نیز عارض
شیراز کردید تا آنکه حزن وی در تلف بلقا از وقت بواسطه رقابت ادرسان بود نه بجهت محبت اینرکان می‌م...

شخصی گفت نمیدانم از کدام يك از ايندو بيتر بايد تعجب نمود
 از كيكه باوجود ظم و رسوء قصد اجانب نسبت بايران بازهم نمى
 فهمد يا از انكه باوجود ظهور مقاصد و مفاصد بازهم ميخواشد
 باين عبارات مطلب را مشبه كند و سوء قصد خود را مستور دارد
 بلى درميان امت فخيمة انگليس مردمانيك خواه بسيار است و افعال
 باهره ايشان در خدمت بعالم انسانيت واضح و آشكار ان مردمان
 بزرگ بقول تنها اكتفانميكنند و بعبارات خادعه افعال شائنه ذائمه
 را مستور نميدارند

۲۲ و ايضاً مستر برون مي فرمايد بسبب اينگونه عواطف
 همه آمال من بر اين متوجه شد كه در جيش انگليسي داخل شوم و چون
 صاحب منصب شدم در جيش عثمانى داخل كردم و پس از ذكرنقشه
 خيال خود و طريقه تعلم لت تر كيه ميگويد چون پدرم راضى
 نشد كه من در عسكرىه داخل شوم مرا امر فرمود كه علم طب
 تحصيل نمايم و باين جهت در سنه ۱۸۷۹ ميلادى در مدرسه
 كبر دج داخل شدم و در سنه ۱۸۸۰ بخواندن زبان فارسى شروع
 نمودم و از طالب علمى هندی كه زبان فارسى و سنسكرت و
 عربى را ميدانست معاونت جتم ولى اين طالب علم بحدى بعناعت
 نى زدن مفرم بود اگر چه انرا بكمال نميدانست كه مرا مجبور ميكرد
 كه ...

هر روز یکدو ساعت به نی زدن او گوش دهم برای اینکه یک
ساعت کتاب کانتاز سعدی را نزد او بخوانم و بر این نهج دو سال

در مدرسه گذراندم و پس ازان در ماه جون از سنه ۱۸۸۲ میلادی
بگرفتن شهادت در علم طب فائز گشتم و در همین اوقات
باسلامبول مسافرت نمودم و دو سال دیگر را در کمبردج
برای تحصیل السنه شرقیه تخصیص دادم تا اینکه در این اثنا برردی
غریب الاطوار از اهل فارس آشنا شدم
۲۳ نام این مرد میرزا محمد باقر بود و چند زبان میدانست
زیرا در چند بلاد گردش نموده چنانکه در دیانتش هم از شیعه
اسلامی بتصوف و از تصوف بصرائیت و مسیحیت و از مسیحیت
بموسویت و از موسویت بیهودی بالحاد و بیدینی انتقال نموده
بود (۱) و اخیراً برای خودش دینی تألیف نموده و نام انرا اسلام
متصر میخواند و قصیده در این دین بزبان فارسی نظم کرده که
در تنظیم ان مال و زندگانی و ذکاوت و هوشیاری خود را مصروف
داشته لا شك او مردی توانا و غریب الاطوار بود بدرجه که
شخص چاره نداشت جز آنکه او را با وجود پرگوئی و هذیانانش
محترم دارد و اجلال نماید و من در عمر خود مثل این مرد ندیدم
که کسی در عالمی از وهم که او بنفسه برای خود انرا خاق کرده
است زندگانی کند زیرا این مرد از ماکول و مشروب نمیرسید
و بیال و جاه اعتنا نداشت و بچیزی از امور دنیا معنی نبود و

—————

(۱) کتابخانه با آلاء عبدالطیم فی سبیل ۱۰۱۰ هجریه ترجمه مستبرون ابن سنان سرعت اتغال را
از استاد خود در عراق سیسیه نیکو امرخته زیرا در حدت قلیل از جاذبه و شیره بدست آورده و از آن بسخت فارسی و
از آن بفرام برده و از آن بفرام زبان لاری اتغال کرده

باین اطوار بسا اوقات دوستان خود را از خود متفر میداشت
و در يك منزلی قدیمی و کهنه اقامت میکرد گرد او کتابهای
او چیده و بر آنها عنکبوت و خالک سر پرده زده و این کتب
غالباً کتب دینیه بود و یا کتب فلسفیه از عربی و فارسی و انگلیسی
و من از او خواستم که کتاب مثنوی و دیوان حافظ شیرازی را
بر او بخوانم و حق الزحمه آنرا وجهی باو بدهم ولی باین امل
کامیاب نشدم زیرا مقدار بیست دقیقه کتاب حافظ نمیخواندیم
که آنرا بر زمین میزد و میگفت من شعر خود را بر این مقدم میدانم
اگر میخواهی از من زبان فارسی بیاموزی باید چنان بخوانی که
من میخواهم نه چنانکه تو میخواهی من پول تو حاجتی ندارم بل
میخواهم افکار و آراء دینیه مرا بفهمی دیوان حافظ شیرازی را
تو خود توانی فهمید ولیکن اشعار مرا نمیتوانی بفهمی مگر آنکه
من آنرا بتو بفهمانم و حقیقه اشعار او را بی مساعده خود او نمیشود
فهمید زیرا پر است از مجازات و استعارات و اشارات بقصص
و حکایات گذشته و تازه و اوهام کثیره و جزایشها که غیر از
ناظم آن نمیتواند کسی آنرا بفهمد و همه در قصیده ایست که آنرا
(الشیهة اللندیة) بعب نسبتش بشهر لندن نامیده است و من بسیار
از این مرد فایده بردم زیرا او زبان مرا بلفظ فارسیه تقویم نمود
و در سنه ۱۸۸۴ این مرد از لندن بیروت مافرشد و بعد شنیدم

و در سنه ۱۸۸۴ اینمرد از لندن بیروت مآرسد و بعد سیدم
که در پاریس وفات کرد انتهى

۲۴ ابوالفضل مروض میدارد که اینجمله شرح کیفیت حال مستر برون است در ایام شباب و تحصیل او و علومیکه تحصیل نموده و استاد فارسی و عربی که خدمت ایشان درس خوانده و شرح اخلاق ایندو استاد و مقدار زمان تحصیل او نزد ایشان که از ماخذ صحیح بی غرض بدست آورده فارسیاً و عربیاً مروض داشت و اینجمله کافیت برای اینکه اهل فطانت دریابند که پایه و مایه او در فنون معارف تا چه مقدار است و آیا باین مقدار از تحصیل و اینمدت قلیل از تعلم ممکن است که شخص حائز انتقامات مذکور شود و در علوم تاریخیه و ادبیه فارسیه تالیف و تصنیف نماید و حکمش در اینموارد شایسته اعتماد و اعتبار اهل فضل گردد یانه جوابش منوط بانصاف اهل نظرات

۲۵ اما مقدار تمکن ایشان در انشاء فارسی و مقدار معرفتشان بنصاحت و بلاغت فارسیه اگرچه براهل هنر از همان مقدمه فارسیه که بر کتاب تاریخ منسوب بمرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی نوشته واضح است لکن معرفت فصاحت و بلاغت بنفسها در جمیع لغات عالم بحدی دقیق و حسب الادراکت که هر نفسی بسرفت آن متمکن نمیشود کاتب در هرلسانی بسیار است ولی کاتب فصیح بلیغ نادر المثال اندک و از این جهت انظار مختلف است و اذواق متفاوت و حکم در اینمسائل مشکل از جمله

مختلف است و اذواق متفاوت و حکم در این مسائل مشکل از جمله
کاتب توانا اردشیر زر کوب در سنه ۱۳۲۸ هجری نوشته بود

مکتوبی از مستر برون انگلیسی دیدم که بجناب ممتازالسلطنه نوشته و یکی از ایرانیان در دوم ماه محرم هذاه السنه در جریده فریده «شمس» از آن مداحی غریب نموده زیرا نوشته است که مستر برون پس از مراجعت بلندن کاغذی بفارسی بسیار بلیغ بجناب ممتازالسلطنه نوشته است که در آن میفرماید «ایام پاریس يك تشویق تازه بمن داد حقیقه حضرت مستطاب عالی معر که کرده اید کم کسی است که اینقدر خدمت بملت نجیة ایران کرده باشد که از وجود مسعود کرده است» از دیدن اینکاغذ و اینعبارت واله ماندم متحیر شدم مبهوت گشتم پشت دست بدندان گزیدم فریاد کردم ای اهل هنر کجائید مردید منعدم شدید بیائید ببینید کار انشاء و ترسیل در ایران بکجارسیده است وملاحظت انشاء فارسی بچه درجه از میان رفته است که عبارت باین ساده گی را که هر بقال ایرانی از آن بهتر مینویسد بوصف (فارسی بلیغ) توصیف و تمجید میکنند و هزاران هزار جوانان وطن را که راه میکنند اگر هر ساده نویسی ادیب است و هر کس چند صفحه فارسی نوشت دارای علوم ادبیه پس امتیاز کلام سعدی و فردوسی و خاقانی و امثال این بزرگان از کجاست پس فرق فیما بین ادیب و غیر ادیب چیست آیا همه چیز خوب و بد ر کیک و تقیس زشت و زیبا دارد الا کلام باینکه سخن بهترین میوه بوستان آدمیت است و سخن نکو

الا كلام باينكه سخن بهترين ميوه بوستان آدميت است و سخن نيكو
نخست ميز فيماين آدمي بحقيقت و آدمي بصورت آيا در اين

تاریکی افق سعادت و غارتگری اهل شقاوت و بقاوت بایست
خفت و باین اشعار مسعود سعد سلمان وطن و همه چیز را
وداع گفت

ای ازدهای دهر دلم بیشتر بخور ای آسیای چرخ تنم نیکتر بسای
ای دیده سعادت تاریکشومیین ای مادر امید سترون شو و مزای

انتهی

و بر این نهج قریب یک صفحه برای مصائب وطن و علم و هنر
مرثیه خوانده و در غمرات امواج یأس چیزها نوشته است
و از طرف دیگر از فاضل قزوینی در طی مقدمه و هوامش
که بر کتاب مطبوع چهارمقاله نظامی عروضی و کتاب معجم
از تالیفات شمس قیس رازی نوشته است در چندین موضع از متر
برون بمبارات سامیه تمجید نموده است از جمله در صفحه «کج»
نوشته است رجاء واثق آنکه در پیشگاه منبع جناب مستطاب
دانشمند فرزانه فاضل یکانه علامه نحیر متشرق شهیر پروفیسور
ادوارد برون مدظله العالی معلم السنه شرقیه در دارالفنون کبر دج
از مالک انکاستان که احیاء و طبع این کتاب مستطاب بر
حساب امر عالی و نتیجه مساعدت مالی از بزرگوار است (۱) مقبول

افتد انتهى

(۶) از این عبارت قاضی فزونی استفاده میشود که کتاب چهارم قبله بعرف مستر یون طبع شده است
کتابخانه اینده مسدود داشته و بخاطر آنست که در فای همین کتاب معلوم شده است این کتاب از وقت
مردم مستر گیب طبع میشود بدینجه معلوم شد انشاءالله تعالی ما حق خواهد گشت

و لیکن نزد عاقل چنانکه توهین اول مناط اعتبار
نیست کذاک تمجید این فاضل سند فاضل نخواهد شد و دلیل علم و
فضل مستربرون نخواهد گشت زیرا همین فاضل قزوینی در هامش
صفحه (۱۰۷) همین کتاب در حق ظل السلطان سلطان مسعود
میرزا نوشته است حضرت مستطاب امجد اقدس والا ظل السلطان
دامت شوکت و برهت نفسی از اهل نصفت و عدل حتی بر خود
همین حضرت اقدس والا واضح است که این قبیل عبارات از دواعی
ضرورت و مجامه یا اصحاب شوکت و عظمت نوشته میشود
نه از باب حقیقت و شهادت بر قدس و طهارت و یا علم و
فضیلت و از اینجمله که عرض شد میتوان فهمید که جز همان چند
صفحه مقدمه کتاب تاریخ منسوب بحاجی میرزا جانی کاشانی
رحمة الله علیه متندی دیگر در مقدار فارسی دانی و فارسی نویسی
مستربرون در دست نیست

۲۶ بلی چیزی که هست اینستکه مستربرون در تصحیح
و تنقیح مسائل فارسیه غفلت ندارد حتی از افاضل وقت هم میبرد
و از آراء ایشان استمداد میجوید زیرا در سنه (۱۳۲۰) هجریه
که در مدینه نیویورک اقامت داشتم روزی جناب محمد برکة الله
هندی که یکی از دوستان خالص مستربرون است بمن فرمود که
جناب مستربرون نوشته اند که از این شعر سنائی غزنوی که در

جواب مسر پرون بوسته اند که از این شعرسانی غزنوی که در
مرثیه عثمان مختاری نظم فرموده از معنی لفظ (تیر) که

در وی تکرار یافته استفسار نموده و انشمر این است
نشود پیش دو خورشید و دو مه تازی تیر

که برد لعمه از خاطر مختاری تیر (۱)

چون مقصود معلوم بود و قصیده سنائی حاضر نبود این عبد جوابی
عرض نمود و این پرسش و فحص خلقی نیکوست اگر فضل
اکتشاف بصاحب اصلی از منصوب گردد نه اینکه در حیز کشان
ماند و با هم دیگری اشتها یابد

و خلاصه القول اینهاست شرح حال این مستشرق جلیل که
بقدر مقدور مفصل عرض شد و اما آنچه اعداء متر برون باونست
داده اند از قبیل صاحب جبل المتین و غیره ذکر آن منافی ادب
کاتب و خارج از موضوع کتاب است و مرا گمان اینست که حالات
و اخلاق او از آن معلوم گردد و مرتبه و مقدار او در فنون معارف
ظاهر شود و اما مقصد او انشاء الله از مباحث آیه ظاهر خواهد
گشت و من الله التوفیق

﴿ مثلثه ثانیہ ﴾

حاجی میرزا جانی کاشانی کیت و کتاب نقطه الکاف را
دیده اید یا ندیده اید تالیف حاجی میرزا جانی است یا تالیف دیگری
با حاجی میرزا جانی ملاقات کرده اید یا نه

با حاجی میرزا جانی ملاقات کرده‌اید یا نه

(۶) در این بیان حضرت امیر القضاة لکنه لطفی متذوچ کرده و ان توضیح مقدار اطلاعات مشر بزبان از زبان فارسی که از لفظ (بی) که در فارسی اسم تاره مطاره است و از مشتق یا هل فعل و قام شعارد و حشر رسودگان مکتبی ایران که تمام صیانا خوانده بشند معلوم نیست عاجز بوده

﴿ جواب ﴾

۱. مرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی یکی از تجار کاشان بود که در آغاز امر که صیت ظهور باب اعظم ارتفاع یافت وی بشرف خضوع و اذعان مشرف شد و در حینیکه بامر دولت آنحضرت بطهران توجه فرمود در مدت اقامت در کاشان بمیزبانی انوجود اقدس مفتخر گشت و پس از اشتها رایمان او از کاشان بطهران توجه نمود و پس از شهادت وجود مبارک در جوار تربت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام اقامت نمود و در سنه هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸) که حادثه ناصرالدین شاه طیب الله مشویه روی داد بر تبه شهادت فائز گشت و از اینجمله معلوم میشود که آنوقت اینمبد کودکی هشت ساله بود و در کلپایکان اقامت مینمود و این مرحوم در میان اهل کاشان بحاجی میرزا جانی بزرگ اشتها داشت زیرا حاجی میرزا جانی نام دیگر هم از تجار کاشان بود که او را حاجی میرزا جانی ترك و حاجی میرزا جانی كوچك می گفتند چه يك طائفه از تجار کاشان بودند که ایشانرا ترك میخواندند زیرا آباء و اجدادشان از آذربایجان بکاشان هجرت نموده و سکونت کرده بودند اکبر و اعظم اینطائفه اخیره مرحوم حاجی محمد حسین تاجر بود

بسم الله الرحمن الرحيم

که در سنه هزار و سیصد و سه (۱۳۰۳) هجریه که این عبد در
کاشان بود اهل کاشان باغوای ملاحیب الله کاشی معروف بدروازه
اصفهانی بر ضد او شورش غریبی کردند و ضوضاء مسیبهی ایجاد

نمودند زیرا ملا حبیب الله شنیده بود که حاجی محمد حسین ترك در مدینه منوره عكا بشرف لقاء جمال اقدس ابهی مشرف شده و بحضور استماع این آخوند حکم بسکفر مرحوم حاجی محمد حسین نمود و مستعد جهاد شد من دون اینکه از مشارالیه پرسد این خبر راست است یا دروغ و در صورت وقوع برای چه بکافر رفته است و بالاخره قال و قیل و ضوضاء تطویل یافت و اخیراً کیفیت بحضور شاه معروض گشت پادشاه مرحوم چون اخلاق آخوندهارا سالها بخوبی معلوم کرده بود خلعتی برای مرحوم حاجی محمد حسین ارسال فرمود و باعضادالدوله حکمران قم و کاشان حکم صدور یافت که ملا حبیب الله را تعزیر و شهیر و از کاشان نفی نمایند اعتضادالدوله از قم خلعت و حکم را بنائب الحکومه خود در کاشان ارسال نمود و او را با اجرای حکم مأمور داشت نائب الحکومه دلش باعلا بود خلعت را بجهت مرحوم حاجی محمد حسین ارسال نمود و در احترام و توقیر او خودداری نکرد ولی در سر بعلمای کاشان تعلیم نمود که عرائض استرحام بشاه معروض دارند و طلب عفو نمایند بدین موجب شاه بشرط اینکه ملا حبیب الله من بعد گرد فضولی نگردد عفو فرمود و ضوضاء منقضی شد و نتیجه در این مدت که نزدیکی یکماه و نیم امتداد

سی و نهمین مرتبه در این کتاب درج شده است
داشت برای من حاصل شد ا کتاب دو فائده بود اول آنکه نه روز
بقرای قمصر مسافرت نمودم و قرای انکوهستان را که بکثرت

کل سرخ و تجارت کلاب شهرت دارد زیارت کردم و از تفرج در آن متزهات لطیفه و ملاقات دوستان انجا بهره یاب گشتم و از تمذیبات اعدا بر آن نفوس ساکنه ساله با وجود حاکم وطنی نجیب بیغرض انجا مرحوم آمیرزا آقای قمصری اطلاع یافتم دوّم آنکه در یکماه باقی در کاشان با کسانی که شرف لقای نقطه اولی جل ذکره را دریافته و از حوادث مطلع بودند ملاقات کردم و مطالب نفیسه که در طی کتاب عرض خواهد شد مسموع داشتم (۱)

۲ مرحوم حاجی میرزا جانی بزرگ سه برادر داشتند اول و اشهر ایشان مرحوم حاجی محمد اسمعیل مقلب بذیح است که از بهائیان ثابت مستقیم بود و ثروت و تجارتش در سبیل نقطه اولی منعدم شد و مکرراً بسجن و بند گرفتار گشت و در سنه هزار و دوست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) هجریه با دو نفس دیگر برای تشریف بلقا عازم ادرنه گشت و لکن بسبب حادثه کبری که بنفی منتهی شد از لقا محروم گشت و بنزول لوح رئیس و خطاب بلفظ انیس که در آن تصریح بانقلاب و عزل سلطان است تشریف یافت و در کلیبولی در حمام بلقای مبارک مشرف شد و در اواخر قرن سیزدهم هجری که تقریباً سنه هزار و دوست و نود و هفت (۱۲۹۷) یا هزار و دوست و نود و هشت (۱۲۹۸) هجریه بود در تبریز از عالم خاک صعود نمود و من در

(۱۲۹۸) هجریه بود در تبریز از عالم خالصعود نمود و من در

(۱) چونکه معروض حضرت امیرالمؤمنین و ما با حکم رساله تجرد لذا این مطالب نسیه نیز در برده شد
و حفظا نهفته بر دستور ماند

سنة هزار و دوست و نود و سه (۱۲۹۳) هجریه قبل از ملاقات اکابر اهل بها در طهران تقریباً اواخر خریف یا اوائل زمستان سنة مذکوره بود که بخدمت ایشان مشرف شدم و باستماع لوح رئیس از خود ایشان و رویت اصل لوح که خط خادم بود مشرف گشتم و بانکه تقریباً هفت ماه یا هشت ماه قبل از خلق سلطان عبدالعزیز عثمانی بود وقوع انرا بصراحت در کمال بسط و تفصیل از ایشان شنیدم

برادر ثانی او مرحوم حاجی میرزا احمد بود که لوحی مشهور باسم او در میان هت و مطلع خطاب لوح مبارک باین عبارت مزین است «ای مؤمن مهاجر عطش و ظمأ غنلت را بسلبیل قدس عنایت تسکین ده» و او در دارالسلام بغداد بسبب سوء لسانش کشته شد

برادر سوم ایشان حاجی علی اکبر نام بود او را ندیده ام و از حالش جز آنکه بر من هیچ اباء و اجداد خورد بود اطلاع دیگر ندارم لکن فرزندش آقا محمد رضا نام در طهران ملاقات شد و باقدام و مصروف این آقا محمد رضا رسم شمسی (۱) مرحوم حاجی سید جواد کربلائی رحمته الله علیه اخذ شد

۳ و اما کتاب نقطة الکاف اول بار که من این نام را شنیدم در هذه السنة هزار و سیصد و سی (۱۳۳۰) هجریه در اوقات

تندیم در هده السنه هزار و سیمصدوسی (۱۳۳۰) شجریه در اوقات

(۱) رسم شمسی: اکهد در فرستگستان قنر کرافد کویند عامه ایراتیان عکس میگویند

افامت در بیروت بود که بعضی طلاب مدرسه کلبه طیبه خبر آوردند که در مجلات عربیه اعلانی از کتاب مسمی بنقطه الکاف نشر داده اند و یک مجلد انرا هم بکتابخانه یسوعیه (حزویت) فرستادند و براین کتاب مستر برون مقدمه نوشته و در مقدمه تالیف انرا بحاجی میرزا جانی کاشانی نسبت داده و اسم تورا هم در مقدمه مذکور داشته و اصرار غریبی دارد که این کتاب جز یک نسخه که او بدست آورده نسخه دیگر در عالم موجود نیست کفتم کتابی من دیده ام با اسم تاریخ مرحوم حاجی میرزا جانی بلکه اول کس که اسم این کتاب را منتشر ساخت من بودم ولی نشنیده ام که نام ان کتاب نقطه الکاف باشد و اما اینکه اصرار بلینی دارد که جز نسخه که یافته است نسخه دیگر یافت نمیشود لابد سببی دارد زیرا این حکم فی حد ذاته حکم غریبی است زیرا بر مثل طائفه بایه که بسیاری از آنها بسبب تعدیات فقها و ولات خود را بهزار واسطه پنهان میدارند بلکه بسا هست که خود را از هم مذهبان خود هم ستر میکنند و کتب و آثار خود را حتی در زیر خاک پنهان مینمایند در این صورت شخص عاقل نمیتواند باور کند که جمیع کتب این طائفه بر متر برون معلوم است و او میداند که جز همان یک نسخه یافت نمیشود گفتند بلی در صفحه (ن) از مقدمه مستر برون نوشته است که تو معترفی که تاریخ جدید تعلیم نموده که تاریخ حاضر

نوشته است که تو به مؤلف تاریخ جدید تعلیم نمودی که تاریخ حاجی
میرزا جانی را بگیرد و حکایات آنرا برای مأخذ تاریخ ملاحظه نماید

در این صورت واضح و معلوم میشود که این کتاب نسخ آن منحصر
بفرد نبوده است با وجود چنین شاهد صریحی که ذکر شد من گفتم
شاید مأخذ اطلاعات ادوارد برون از مؤلف کتاب تاریخ جدید
جز نقل از من از طریق دیگر هم باشد و باین جهت قول او در
انحصار نسخ کتاب موسوم نقطه الکاف مصون از غرض و تهمت
ماند و لذا از بعض تلامذه مدرسه کلیه امریکانیه که ذوق بحث
تاریخی دارند و در تاریخ این امرا عظم مخصوصاً مذاکره مینمودند
خواهش نمودم که از متر برون استفسار نمایند که متند شما در
اینکه مؤلف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است چیست
زیرا من خودم پس از تشرف بقبول امرا عظم ملک خود را بر این
نهادم که در طلب مراسلت و مقابله سبقت نجویم شاید موجب
اضطراب و توهم نفسی نکردم بناءً علی ذلك حضرات تلامذه
ادام الله توفیقاتهم مکتوبی بمتر برون نوشتند و از اینمثله و
سؤالات دیگر استفسار نمودند و جناب متر برون بخط خود
جواب ایشانرا بفارسی نوشت و صورت از اینست

بیروت صوریه الی المیرزا حسین بن علی الشیرازی والمیرزا
بدیع البشرونی و غیرهما من الطلاب الایرانیین فی الکیة الامریکانیه
فی ۲۷ صفر المظفر سنه ۱۳۳۰ مطابق ۱۵ شباط فرنگی
سنه ۱۹۱۲

سنه ۱۹۱۲

آقایان معتمد من امروز رقیه کریمه انجنابان واصل دست اکرام

گردید در خصوص کتاب نقطه الکاف تألیف الحاج میرزا جانی کاشانی مقتول که بین سنه ۱۸۵۰ و ۱۸۵۲ م تألیف نموده بود و مخلص در این اواخر بعد از زحمتهای بسیار انرا چاپ و نشر نموده ام سه سؤال کرده بودید و اینسوالات هم خیلی بیجاست مخلص حتی المقدور سعی میکنم که انهارا جواب بدهم

اول از مؤلف تاریخ جدید سؤال کرده بودید که از کجا معلوم شد که میرزا حسین همدانی است سند مخلص در اینمستاه تحقیقات يك صاحب منصب طوپخانه روسی است مسمی بتومانکبی که مدتی در عشق آباد اقامت داشت و بسیار با حضرات بهائی محشور شد من جمله با انلامه زمان آقا میرزا ابوالفضل کلپایگانی آشنا شد و از او سؤال کرد از تألیف کتاب مزبور جوابی که انجناب داده بود در يك جریده علمیة روسی باصل فارسی چاپ شد مخلص هم از روی ان ترجمه کرده بمقدمه انگلیسی که بترجمه تاریخ جدید ملحق ساخته بودم درج نمودم بتفصیلاتی بیش از آنچه مرقوم فرموده بودید که میرزا حسین مذکور منشی مانکجی صاحب زردشتی بود و از برای او کتاب را درست کرد باشاره میرزا ابوالفضل و بخواهنش مانکجی ولی بعد از انکه تمام شد مانکجی

هم قدری دست زد و بعضی مطالب افزود اگر یکی از انجمنیان
انگلیسی را دانسته باشید و ترجمه تاریخ جدید را ندارید مخلص حاضرم
نسخه از آن بفرستم تا تفصیل مطلب را در مقدمه آن ملاحظه بفرمائید

دوم و تیس که در ایران بودم بر وجود کتاب میرزاجانی مطلع بودم و از همه جا چه در یزد و چه در شیراز چه در کرمان سراغ گرفتم ولی بهیچوجه اثری از آن نیافتم نا آخر مایوس شدم از عکا و قبرس هم سراغ گرفتم میسر نشدم نا آخر در کتابخانه عمومی پاریس شنیدم که شش هفت کتاب از کتب این طریق و از بقیه کنت دو کوبنیو دارند اینجا رفته همه را نگاه کردم یک نسخه کامله از کتاب میرزاجانی فقط موجود بود دیگر در هیچ جا نسخه ندیده ام اگر چه حالا از بعضی از دوستان ایرانی شنیده ام که موجود هست در ایران کوبنیو در هیچکدام از کتابهای خود چیزی نوشته بود و مأخذ آنها را نشان نداده ولی چون معلوم است که سه سال فقط در سفارت فرانسه در طهران بود و بعد یونان و سایر جاها در فرنگستان رفت و بایران هیچ برنگشت پر ظاهراست که همه این کتابها در ظرف از سه سال یعنی از ۱۸۵۵ الی ۱۸۵۸ میلادی مطابق ۱۲۷۱ الی ۱۲۷۵ هجری حاصل شد چون وفات کرد کتابهای او فروخته شد در ۱۸۸۴ الی ۱۸۸۵ مطابق ۱۳۰۱ همه این کتابهای مذهب جدید را کتابخانه پاریس خرید و سایر کتابها را کتابخانه لندن و از آنوقت تا بحال همانجاها در کمال حفظ و صیانت بوده اند پس بر مخلص واضح است که این نسخه کتاب میرزاجانی بهر حال قبل از سنه ۱۲۷۵ هجری و احتمال دارد چند

کتاب میرزا جانی بهر حال قبل از سنه ۱۲۷۵ هجری و احتمال دارد چند

سال قبل از آن بقیاس اسلوب خط استنسخ شده

سوم هر گاه نسخه‌های دیگر از کتاب میرزا جانی بدستم
یافتند یعنی نسخه‌های کهنه‌تر که ظاهراً قبل از ایام تفرقه و ظهور
اختلافات نوشته شده و اختلافات مهمه در آنها دیده شود البته بر
مورخی که غیر از حقیقت وقایع را فهمیدن قصدی دیگری ندارد
واجب باشد چگونگی این اختلافات نشر بکند ولی نسخه که
جدید الاستساخ باشد و احتمال تصرف در متن آن شده باشد ظاهراً
وقمی و اهمیتی نخواهد داشت الا در تصحیح عباراتی که مبهم
باشد در این نسخه امیدوارم که همانطور که از جنابان خواستند
جواب سؤالات داده باشم و هر گاه بخواهند دیگر بپرستند مخلص
بقدر طاقت و استعداد حاضرم جواب بدهم یا کتابهای مطلوب را
بفرستم تا مباحثه انجنابان مشرتر باشد باقی والسلام و ایام عزت
و جلالتان مستدام و بکام باد مخلص حقیقی ادوار دبرون انگیزی
و از صریح این مکتوب بخوبی مستفاد میشود که مأخذ اطلاعات
مستر برون از مصنف تاریخ جدید اخبار این عبد بوده است در
اینصورت اصرار نمودن در انحصار نسخه کتاب مرحوم حاجی میرزا
جانی بزرگ بهمان نسخه مستر برون مبنی بر غرض و بلا فائده است
و این هم که از کلام او مستفاد میشود که او از اول نام این کتاب
را شنیده بوده است و در ایام اقامت در ایران از آن فحوص و جستجو

را سیده بوده است و در بیجا است زیرا کسانیکه
مینموده است نزد بعضی محل تردید و نظراست زیرا کسانیکه
مطالع از لنت هستند مذکور میدارند که از کتب مستر برون در

تاریخ بخونی واضح است که مصدر اطلاعات او از بایه در اروپا کتاب کنت دو کوینو بوده است لا غیر و در کتاب کنت دو کوینو ذکر از تاریخ مرحوم حاجی میرزا اجانی و یا کتاب نقطه الکاف نیست در اینصورت میتوان از ایشان سؤال نمود که اسم کتاب نقطه الکاف را قبل از سفر بایران از که شنیدید

۴ و اما اینکه این کتاب مطبوع نقطه الکاف که متربرون بران بدوزبان فارسی و انگلیسی مقدمه نوشته و طبع کرده است عین تاریخ مرحوم حاجی میرزا جانی کبیر است و در آن تصرفی نشده است شایسته فحص است زیرا امر تازه نیست که بسبب اغراض در کتب و مؤلفات تصرف کنند و زیاد و کم نمایند بل بسیار شده است که يك کتاب تمام بعضی ساختند و بدیکری نسبت دادند تا باین درجه که در قرآن عظیم نازل شد و یل للذین یکتبون الکتاب باید بهم ثم یقولون هذا من عند الله و من اکنون بشواهد دور مثال نمی آورم که مبادا در این ظلمات ایام و صعوبات وقت موجب مزید تمب برای اهل ادب گردد و ابناء وطن را بتفحص از کتب نادره مشغول دارد بل مثالی بغایت سهل و نزدیک معروض میدارم کمتر کسی است در ایران از اهل علم که کتاب فرآند را ندیده باشد و یا مالک آن نباشد و همه در این کتاب خوانده اند که مؤلف ان يك فصل این کتاب را در اثبات معجزات جمال اقدس الهی نوشته است

ان يك فصل اين كتاب را در اثبات معجزات جمال القدس ابهي نوشته است
و در كتاب دروالبقيه بصحت معجزات جميع انبيا عليهم السلام

تصریح نموده و بر ویت معجزات صاحب این امر اعظم تنصیح
کرده و هکذا در کتاب دیگر که ترجمه آن با اسم الحجج البیہ
مشهور است در اثبات معجزات جمال قدم و اسم اعظم فصل مفصلی
نکاشته با همه این دلایل جناب حاجی ملا علی اصغر یزدی در صفحه
(۱۵۱) کتاب الہدیۃ المہدویہ کہ در رد کتاب فرائد تالیف نموده و
متبوع و منتشر داشته نوشته است قال المستدل البہائی در چند موقع
و موضع رؤسای مذهب ما بیان نموده اند کہ قدرت خداوند بامر
محال تعلق نمیگیرد پس معجزه و خارق عادت وجود ندارد یعنی
ابوالفضل نوشته است کہ چون رؤسای این امر اعظم در مواضع متعدده
تصریح فرموده اند کہ قدرت الہیہ بامور مستحیلہ تعلق نمیگیرد
یعنی العیاذ باللہ خداوند تعالی قدرت ندارد کہ شیء محال را ایجاد
کند پس معجزات همه بی اصل و باطل است و حال آنکہ ایداً
چنین عبارتی در فرائد یافت نمیشود تبارک العالی العظیم بانکہ جمال
اقدس اقدس عزاسمہ الاعلی در کتاب مبارک ایشان خارق عادت بتربت
مفتیہ حضرت سید الشہداء علیہ الاف التحیۃ والبیاء نسبت داده و ثابت
فرموده اند آیا ممکن است ابوالفضل چنین عبارتی بنویسد و باینکہ
خودیک فصل کتاب فرائد را با اثبات معجزات جمال اقدس اقدس تنصیح
داده بچنین کلامی تشوہ کند ولی خصم عاجز جز کذب و افترا

طریقی ندارد چه کند جز آنکه دروغ گوید چگونه مریدانی عوام
را ساکت نماید بغیر از اینکه طریق مغالطه گیرد و حال آنکه این

مخالف عقل است که کسی عبارتی را بکتابی نسبت دهد که لا اقل
سوی نسخ خطیه هزار نسخه مطبوع آن در ایران منتشر باشد و سیف
قتاعی بدست خصم خود دهد زیرا چه حجتی از برای اهل بها در
اظهار تعنت فقها و اثبات مراتب جهل و غیاب و اعدا از این اظهر و
اقوی تصور توان نمود که باین پایه در افترا تجری کنند و از حزم
و دوراندیشی غافل گردند عجب در این است که چون کتاب هدیه
المهدویه بمصر رسید و اینبارت در آن ملحوظ گردید روزی در
مجلسی اینعبد اثر از شدت غرابت مذکور داشت و از بعد رؤسای
اهل تشیع از مراتب کیاست و حسن سیاست عجب نمود پیر موی
سفیدی از مریدان حاجی کریمخان گفت شاید اینبارت در فرائد
باشد و بطول زمان از ذهن فراموش گردد هر چه خواستم او را
بشواهد ساکت کنم مسکن نشد و در انکار اصرار نمود اخیراً
یکی که بر پریشانی حال او اطلاع داشت گفت ای عزیز اگر کسی
تواند اینبارت را در فرائد بیابد من پانصد لیره ذهب تقدبا میدهم
چون راه مغالطه بر او تنگ شد گفت آه کی باین نکات ملتفت میشود
گفتم بلی همیشه همین خیالها سبب تجری جهال شده است و موجب
اقدام باین امور واهی گشته و حال آنکه از شرف صدق و راستی
گذشته مراتب حزم و دوراندیشی مقتضی است که عاقل بحبل واهی
تسك نجوید و سخن بی اصل نگوید

و اعجب از این کتاب تقویم الموج است که پسر مرحوم حاجی

و اعجب ابراین کتاب تفویم الموج است که پسر مرحوم حاجی

کریبخان در ردّ طائفه بایه تألیف نموده است تمام موضوع این کتاب ردّ کتاب شخصی بابی است که بوهم ابرا خلق نموده و عین عبارات او را نقل کرده و رد نوشته است ولی اسم آن شخص بابی مذکور نیست که بداند کیست و نام و نشانش چیست و تمام این کتاب هم در یک مسئله نوشته شده است و آن اینست که معجزات امور مستحیله است و خداوند بامور مستحیله العیاذ بالله قدرت ندارد

۵ و خلاصه القول چون از این قبیل امثال الحال در دست

هست لذا عجب نیست اگر فیه ازلیه نیز بهین حیل در مقابل امت بهائیه تمسک جویند و در کتاب مرحوم حاجی میرزا جانی کبیر تصرف کنند بر عبارات آن بیفزایند یا کم کنند در حالی که خصم در کتاب مطبوع تصرف کند آیادر کتابی که نسخ آن قلیل است و هنوز طبع نشده است تصرف نخواهند کرد و بر آن نخواهند افزود

۶ جناب متر برون در مکتوبیکه بخط خودش بتلامذه

کلیه امریکانیه نوشته است ابرو الفضل را بعبارت علاوه زمان وصف

کرده است عجبا آیا ممکن است که این علامه زمان این چنین

کتابی را که با اعتقاد من کتابی مانند آن در توهین نقطه اولی نوشته

نشده است علاوه از آنکه مطالب بی اصل بر ضد جمال اقدس ابهی

بر آن افزوده اند آنرا برحوم میرزا حسین همدانی بنماید و مطالب آنرا

بر ان افزودند انرا بمرحوم ميرزا سید علی
مأخذ تاريخ او قرار دهد ، لاجظه فرمائيد که منشی مرحوم مانکجی
صاحب و یا خود ان مرحوم که در حق دو کتاب بزرگ روضه الصفاي

ناصری و ملحقات ناسخ النوارین صریح نوشته است که چون آنچه را سپهر و هدایت رحمة الله علیهما در این دو کتاب نوشته اند تهمت صرفست و بامر رؤسای دین و دولت از راه مجبوریته نوشته اند و اعتماد بران عین ضلالت است آیا ممکن است بر محتویات کتاب نقطة الکاف اعتماد نمایند و انرا ماخذ تاریخ خود گردانند باری باین موجبات که نظر اجمالی است این بعد را گمان اینست که بآنچه عرض شد کلیدی برای اهل نظر بدست آمد تا بدانند که این کتاب محرف است و ابداً قابل اعتماد نیست تا آنکه انشاء الله تعالی من بعد بتفصیل همه مواضع آن یکیک در فصول آتی محل مذاکره گردد و بطلان آن بر اهل نظر معلوم شود

﴿ مسئله ثالثه ﴾

ذکر اسم حاجی سید جواد کربلانی در مقدمه کتاب نقطة الکاف بیان آمده که او از حروف حی اولی بوده است ترجمه این شخص چیست و شما با او ملاقات کرده اید یا نه و حروف حی که بوده اند

﴿ جواب ﴾

۱ مرحوم حاجی سید جواد از سادات طباطبائی مقیمین کربلا

از سلسلهٔ مرحوم بحر العلوم معروف بوده‌اند و بنی اعیان‌شان در
کربلا از کبار علما و فقها بر مذهب شیعه اثنی عشریه بوده‌اند.

ایشان از قراریکه از خودشان شنیده‌ام در بدأ شباب خدمت شیخ
اکبرالشیخ احمد الاحسانی رحمه الله علیه مشرف شدند و لیکن نزد
ایشان درس نخواندند و فقه و اصول و مبادی علوم عربیت را در
نزد اقارب خود و سایر علمای عراق بر مذهب اثنی عشریه تحصیل
نموده و معارف روحانیه را در مدرس سید اجل السید کاظم انرشتی
قدس الله تربته دریافته بنوعیکه از تلامذه معروف انحضرت محسوب
گشتند و بعدبایران مسافرت نموده در محافل دروس علمای ایران
داخل شدند و در شیراز در خدمت نقطه اولی جل ذکره در حینی
که سن مبارکش هشت نه ساله بود شرفیاب گشتند میفرمود
اول چیزی که از انحضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی در
شیراز خدمت حضرت خال مشرف بودم درست بخاطر منیت کدام
خال را میفرمود ولیکن ظن غالب اینستکه مقصودشان مرحوم
نجاجی میرزا سید محمد رحمه الله علیه بود میفرمود در تالاری نشسته
و صحبت میداشتیم که از نمازخانه تالار صوت کودکی مسوع بود
که بنماز خواندن اشتغال مینمود لیکن اثری از صوت ظاهر میشد
که سبب انجذاب و اهتزاز سامع میگشت پس از قلیل مدتی دیدم
طفلی هشت یا نه ساله از نمازخانه بیرون آمد مرحوم خال فرمود
همشیره زاده است و والدشان مرحوم شده است روزی دیگر نیز
در بیت حضرت خال بودم که دیدم انحضرت از مکتب مراجعت
نموده مثنی کاغذ در دستشان است عرض کردم اینها چیست

سوره ميسی عدد در دستشان است عرض کردم اینها چیست

با صوتی آهسته و رقیق فرمود صفحات مشق من است مرحوم حاجی سیدجواد پس از مسافرت از عراق اگرچه مکرراً بوطن مراجعت میفرمود ولیکن غالباً بمسافرت و تحصیل علم ازهرتووع از علما نیز اشتغال مینموده است از جمله بهند سفر کرد و چندی در بیثی اقامت داشته و دو سفر بسکه معظمه برای حج مسافرت کرده و در مسجد الحرام چندی بتدریس اشتغال جسته و در سنواتیکه حضرت باب اعظم در بوشهر با خال جلیل خود بتجارت اشتغال داشتند مرحوم حاجی سیدجواد نیز شش ماه در همان خان ساکن و غالباً بملاقات آنحضرت مشرف میشده و در کربلا نیز بملاقات آنحضرت مشرف گشت و چون ندای ظهور باب در سنه هزار و دویت و شصت (۱۲۶۰) هجریه ارتقاع یافت وی ندای مبارک را از حضرت ملاعلی بطامی مسموع داشت و چون حضرت از مکه بفارس رجعت فرمودند و بحکم والی در خانه جالس شدند وباب ملاقات را مسدود داشتند مرحوم حاجی سیدجواد باذن آنحضرت عازم شیراز شد و تا حبس آنحضرت در بیت داروغه شیراز در ان بلد اقامت نمود و پس از هجرت آنحضرت باصفهان وی عازم کربلا شد و در کربلا بحضور اقدس ابینی مشرف گشت و مدتی از سعادت لقا بهره یاب بود و در این اواخر سه سال درسبزووار اقامت فرمود و در مجلس فیلسوف بزرگ این قرن مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری رحمة الله علیه حاضر میشد و در این سنوات اخیره که در طهران اقامت داشت غالباً



بل فی کل الايام در مجلس شیخ مشهور استاد غلامرضا معروف
بیشه گر رحمة الله حاضر میشد بنوعیکه بر مریدان استاد چنین
مشبه بود که انرحوم نیز از مریدان استاد رحمة الله علیه است و
اینفقره اگرچه موجب کراهت دوستان ایشان بود ولی سبب هدایت
یکی از مریدان استاد با مرا عظم شد و کیفیت ان اینست که در سنه
هزار و دویست و نود و پنج (۱۲۹۵) هجریه جوانی یوسف نام که
مهنه اش سرچین سازی بود در مصاحبت بعض دوستان بمنزل این
عبد آمد و بنایت از آیات و کرامات و باصطلاح قوم خوارق
عادات که از مرحوم استاد شنیده بود و باور کرده بود مفتون بود
از جمله میگفت که جمعی از دوستان من برای من حکایت نمودند
که روزی مسافری بزیارت استاد آمد که فی الحین وارد طهران
شده بود و کسی از حال او آگاهی نداشت برسم معهود مجلس
قنجان چای باو تقدیم نموده و او جای را صرف نموده بیرون رفت
استاد بخادم فرمود این فغان را بشوی و طاهر کن چه این مرد بابی
بود و بحکم شریعت اجتناب از او واجب است کفتم ای عزیز این
سخن را باور مفر ما زیرا منافی مجاملت و اخلاق اصحاب طریقت است
از این گذشته جناب حاجی سید جواد کربلانی که میدانی پیوسته
زیب و زینت مجلس استاد است از کبار این طائفه است چرا جناب استاد

زیب و زینت مجلس استاد است از کبار این عتباته است چرا جناب استاد
از او اجتناب نمی فرمایند انجوان ابانمود و تحاشی کرد که حاشا
که جناب سید بابی باشد من ناچار شدم و دست او را گرفتم و با

بعض دوستان که با وی آمده بودند بخدمت حضرت سید رفتیم و
نشستیم و از هر در صحبت داشتیم بالخصوص من عمداً از حالات
نقطه اولی و جمال اقدس ابهی و حوادث فارس و بغداد سؤالات
مینمودم و ان سید عزیز جواب میفرمود پس از صرف چای رجعت
نمودیم یوسف از اینحال متحیر شد و از ملاقات دوستان و تشریف
بخدمت سید و استفسار از ادله و براهین کوتاهی نمود تا بعد از
حصول یقین موفق شد و در حادثه سنه هزار و دوست و نود و
شش (۱۲۹۶) هجریه که بشهادت نورین تیرین الحسن والحسین
علیهمابهاء الله و تحیاته منتهی گردید جناب فاضل قاینی بطهران آمد
و قصداً و این بود که اینحادثه را بکنکره برلین مروضی دارد و
کشف اینظالم را از عدل سلاطین فرنک طلب نماید بانکه او
مردی بنایت دانشمند و بافطانت بود و بعضی از احباب هم بایشان
گفتند که این مخالف رویه و مسلک جمال ابهی است اینکه ملاحظه
فرموده‌ئی که کنبی باسم دول و ملوک شرق و غرب نازل شده
و در ان کتب بظلم ظالمین علی سبیل الاجمال اشارت رفته برای
اطلاع دول و اعلاء امر الله و اقامه حجت بوده نه اینکه از اینها
امری اصلاح یابد و عالم آرام گیرد بالاخره مطالب را بحضور اقدس
مروضی داشتند و حضرت فاضل عازم تبریز گشت که در تبریز
دارد و بانچه امر مبارک صدور یابد

جواب عرائض خود را دریافت دارد و بآنچه امر مبارك حدور يابد
رفتار نمايد از طهران اينجوان يوسف نام خواهش كرد كه ملازم

حضرت فاضل گردد شاید بسعادت لقا مشرف شود و بالجمله در تبریز لوحی که در جواب حضرت فاضل نازل شده بود وصول یافت خلاصه لوح مبارک این بود که من بنفی متوصل نشده‌ام باید دوستان هم بر این منهج سلوک نمایند و در بلایا اصطبار جویند تا آنچه اراده الهیه است ظهور یابد چون لوح مبارک را جناب فاضل تلاوت نمود فتح عزیمت کرد و یوسف را مرخص فرمود لکن او عازم ارض اقدس شد و مفقود الخبر گشت و لکن فرزند خطیب طهران که دوست وی بود و از بر شام معاودت نمود و اثنی بود که او را در اثناء طریق تلف کرده‌اند و حکایت میکرد که یوسف در بین راه با دو برادر از بایان قدیم مصادف شده و ایشان او را بخانه خود دعوت نموده و او را از توجه بسکا منع شدید کرده بودند خاصه یکی از این دو برادر که او بغایت از اسم مبارک اظهار کراهت میکرده و بشبهات واهیه او را بمواقع تشکیک میآورده ولی یوسف گفته بوده است من ناچار بسکا باید بروم تا همه چیز را بچشم خود ببینم و دیگر پس ازان خبری از یوسف کس نشنید حتی پیراهن او را هم مادر بیچاره اش ندید و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد در سنه هزار و دوویست و نود و سه (۱۲۹۳) هجریه وارد طهران گردید و دریت جناب اقامیرزا اسدالله اصفهانی تزویج نمود و مامر چند روزانه

افامیرزا اسدالله اصفهانی نزول نمود و ماهی چند بعیافت وی در
آنیت اقامت فرمود تا آنکه خانه مناسب حال خود یافت و اجاره

کرد و در آن تا زمان مسافرت از طهران اقامت داشت چون این سه آغاز اطلاعات این عهد از امر اعظم و شناختن و معاشرت با طائفین بایه و بهائیه بود از صاحب یت جناب آقا میرزا اسدالله اجازت خواستم که هفته یکبار بخدمت حضرت سید مشرف کردم وی اجازت فرمود که هر وقت این عبد خواهد و مرحوم حاجی سید جواد راضی باشند بخدمتش مشرف گردم باین موجب تا سه هزار و دوست و نود و نه (۱۲۹۹) کثیراً زیارت انجناب مشرف میشدم و بیشتر حالات نقطه اولی و جمال اقدس ابهی را از ایشان مسموع داشتم و امر بر این نهج جاری بود تا آنکه در سنه مذکوره مرحوم حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله و سپهسالار اعظم بواسطه رابطه اخوت سریه بایشان اظهار داشت که اسم ایشانرا در ضمن طائفه بایه بشاه معروض داشته اند لذا مشاورت مشیرالدوله ان مرحوم عازم کرمان شد و در کرمان در مدوسه ظهیرالدوله که منسوب بطائفه کریمخانیه است نزول نمود طائفه کریمخانیه یا کرامخه چنانکه صاحب تاریخ «المائر والاثار» نوشته است نخست بحکم اینکه او از کبار تلامذه مرحوم سیداست از او بخوبی پذیرائی کردند و گردش مجتمع شدند ولی در آخر چون شنیدند که او از این طائفه است سرد شدند و او را ترك کردند کاربران مرحوم از پیری و شکستگی و افراد سخت شد مکتوبی بر رئیس اداره پسته میرزا

شکستگی و افراد سخت‌شد مکتوبی بر رئیس اداره پسته میرزا
علیرضاخان محلاتی که از بهائیان مستقیم و اکنون در قید

حیاتت نوشت (۱) و از انفراد و یکسی شکایت فرمود حضرت
خان انرحوم را بنخانه خود نقل داد و در تعهد خدمتش بوجهی ماهه
تفرمود تا آنکه در اواخر قرن سیزدهم یا اوائل قرن چهاردهم
هجری بجوار رحمت الهیه صعود فرمود و در کرمان مدفون گشت
۲ و اما اخلاق و شائش متوسط القامه و سفید موی و
منور الوجه و قلیل الکلام و درغایت تقوی و پرهیزکاری با هر
کس بصدق و محبت و سکون و ملایمت معاشرت میفرمود و
هیچکس و هیچ مشربی را توهین نینمود و باین جهت هر کس
کمان میکرد که وی با او هم مشرب و هم مذهب است و ایکن
اگر کسی از مذهب حق استفسار میکرد کتمان نمیفرمود بیشتر
معاشرتش با اهل بهابود و در منزلش جز وساده و نحافی و کتبی
چند غالباً خطی چیزی دیگر بنظر نرسید در مآکول و مشروب
بنایت ساهلت می نمود و اگر بسبب این ساهلات ضعفی در قوای او
ظاهر میشد شبی چند مهمان اجبا از اهل بهابیکشت نشن ما بین
هفتاد و هشتاد بنظر میامد و با اینحال در کمال تظافت و طهارت
زندگی میکرد وقتی از منس جو یا شدم فرمود هفتاد یا قریب به هفتاد
جناب آقا میرزا اسدالله که حاضر بود برسبیل مطایبه گفت ظاهراً

(۱) خان مذکور تا سال ۱۲۴۲ هجریه حیات داشت ولی از شدت ضعف و انقطاع از منزل بیرون نیامد
و در همان اوقات نیز اینچه در طهران یا سایر ساله مشغول بود بقوسط بعضی از دوستان همین این مکتوب را از
اعضای مطالعه نمودیم اظهار داشتند که این مکتوب را با سایر الواح و آثار و کتب عیار که امر به زمان مسافرت
اعضای مطالعه نمودیم اظهار داشتند که این مکتوب را با سایر الواح و آثار و کتب عیار که امر به زمان مسافرت

و در همان اوقات نیز اینچند در طهران با تمام رساله مسطور...
ایشان مطالبه نمودیم اظهار داشتند که این مکتوب را با سایر الواح و آثار و کتب حیاتیه امریه زمان مسافرت
از کرمان نزد شخصی از دوستان بیسم امانت گذاشته اند که لدى الفرصه بطهران بفرستد و تاکنون جناب و معاون
جناب ارسال آن بتویق افتاده است و وعده فرمودند که بزودی آنها را از کرمان بخواهند طلبند و پس از آن
شولی تکمیل شده حضرت خان بر حسن ایزدی دوست
س ۴

ایشان از زمان مشرف شدن بخدمت حضرت شیخ مرحوم را از عمر خود محسوب میدارند و زمان حیات و ولادت می‌شمارند شخصی میگفت من هر وقت حاجی سید جواد را میبینم یکی از پیغمبران سلف و رسل ایام عتیقه از قبیل هود و صالح و امثالهم علیهم السلام مرا یاد میاید در سنه اخیره که در طهران اقامت میفرمود ناصرالدین شاه طیب الله شواهد را روزی در حین عبور نظر بر وی افتاده بود روز دیگر انجناب را بدر بار طلید و بتزد خود نشانید و از محل و منشا و حالات او استفسار فرمود و دست او را گرفته و ساعتی در عمارت اندرون که محل سکونت اهل حرم است با او گردش نمود و صورت مجلس و مکالمه شاه را با او همان یوم بعد از ظهر که برای استفسار از همین حال بخدمتش مشرف شدم از لباش مسوع داشتم و بالجمله روئی منور و جذاب داشت و معاشرتش جالب الباب و قلوب بود و عجب نیست زیرا در لوحی که خطاب بحضرتش نازل شده باین خطاب مستطاب مخاطب و باین دعاء مستجاب از قلم ابی سرفراز گشته است قوله عزاسمه «اسئل الله ان یجعلک من غاطیس امراء» و فاتحه این لوح عظیم باین بیان مزین است قال جل ذکره رشحات وحی از اوراق سدره منتهی باعانت نسیم اراده مالک انماء بهیشت اینکلمات ترشح نموده یا اسمی یا جودی نیر کرم از افق عالم مشرق الی آخریانه و از این لوح مستفاد میشود که مرحوم حاجی سید جواد

الى اخريانه و اراين لوح مستفاد ميستود نه مرحوم حاجي سيدجواد
اجبارا بر اطاعت و اجراء اوامر كتاب اقدس تحريص و ازتساهل

منع میفرموده است زیرا در اثناء لوح مبارک مطالبی میفرمایند که خلاصه آن اینست که اگر بعضی از اجبا در اجرای بعضی احکام تهاون نمایند نباید بر آنها سخت گرفت زیرا احکام کتاب بر دو نوع است بعضی از آن عمل بان منافی حکم نیست اطاعت این قسم بر جمیع واجب است و قسمی دیگر اطاعت آن منافی حکمت و عمل بان الیوم صعب اجبارا نبایت بر اجرای این قسم مجبور داشت مثلا دخول در حمامهای عجم و استعمال میاه منته در کتاب نسی شده حال اگر اجاب ترک این حمامهای موجوده را نمایند نباید ایشان را ممنوع داشت زیرا بخرج مبتلا شوند و امور بر ایشان صعب گردد این خلاصه مقصود لوح مبارکست که ذکر شد و اصل آن لوح نیز چون مشتمل بر مطالب عالیة اخیری است برای تکمیل فائده درج میگرد و فی الحقیقه مرحوم حاجی سید جواد با اتصاف بقلت کلام و لطف اخلاق و رقت عواطف هیچگاه از نصح اجاب خود داری نمیفرمود و اگر از نفسی خلق نامالایمی میدید هر قسم بود بلطف او را منع میفرمود و او را بتتایج و خیمه اخلاق ذمیمه متذکر میداشت

لوح مرحوم حاجی سید جواد

رشحات و جی از اوراق سدره منتهی باعانت نسیم اراده مالک اسماء بهیئت این کلمات ترشح نموده یا اسمی یا جودی نیر کرم
 لافقه عالمه...

از افق عالم مشرق انشاء الله کدورات مابنه حائله که سبب اجتناب و

اعتراض بریه شده بنفحات قمیص رحمانیه زائل شود تا جمیع امم
بکمال محبت و وداد و مودت و اتحاد بیحر اعظم توجه نمایند
اکثری از ناس از ثدی غفلت نوشیده‌اند و از ماء ظنون و اوهام
تریت شده لذا باید نفوس راضیه مرضیه که از بحر ایقان نوشیده و
بمقام بلند اطمینان فائزند بکمال حکمت و رأفت عباد پزمرده را
از معین رحمت ربانیه تازه و خرم نمایند اینست اعلى المقام عند الله
مالك الانام طوبى لمن انقطع فى سبيل الله و هدى الناس الى هذا الصراط
الواضح المستقيم انقدر بر انجناب معلوم بوده که آنچه مابین
ناس ذکر شده و میشود اکثران از اوهمات خلق بوده و حتی از آن
منزه و مبرا و عند الله ملکوتی است از بیانی که مقدس است از عرفان
اهل امکان چنانچه ریحی از طمطم این بحر در ارض طوف بر انجناب
و شیخ سلطان الذی حمد الى الله القاشد آنچه اليوم لازم است اینست
که باید قلب را از جمیع عبارات و اشارات که عند الناس
مذکور است مقدس نمود و در شجره ظهور و مایظهر من عنده ناظر
بود انه لیکفی العالمین چه مقدار از علما و حکما که بعد از طلب و
انتظار بمقصود فائز نشدند و چه مقدار از نفوس غافله بمجرد اصفائی
آیات مالک اسماء بافق اعلى توجه نمودند مثل عالمی که بمعلوم فائز
نشده مثل نفسی است که احجار محکمه لاتحصی جمع نماید و لکن
از عرفان ذهب قاصر باشد یعنی از اصل ذهب رانشناسد تا بان احجار
امتحان نماید و این مقام عالیست که فی الحقیقه عالم باشد تا چه رسد

یاسین عالم پند ناچہ رسد



بنفوسیکه از علوم ظاهردهم محرومند قرون معدوده بتالیف وتصنیف
کتب موهومه مشغول شدند و باوصاف ظهرو ناطق و چون بحر
معانی ظاهر و کوثر وصال جاری و شمس فضل مشرق شد کل ازان
محبوب الامن شاء الله ربك این است شأن ناس و مقامهم اکثری
از علوم که نزد ناس بوده لایسن ولا یفنی است اصل علم و جرهر
ان عرفان معلوم بوده ومن دون ان ما ینتفع به الناس ان ربك لهم والمبین
العلیم کاش علما بمیوب اعمال و اقوال خود ملتفت میشدند غرور
بشانی ان نفوس را محتجب نموده که بما عندهم از ما عند الله گذشته اند
اگر درست تفکر فرمائید در آنچه گفته اند و میگویند تصدیق
مینمائید که از مطلع ظنون و اوهام ظاهر شده هزار و دویست سه
و ازید ذکر قائم نموده و احادیث و اخبار لاتحسی روایت
کرده اند من دون انکه حرفی از علامات ظهور را علی ما هی علیه
ادراک نمایند قد خسر کل عالم منع عن بحر العلم و ربیح کل غافل
سرع و شرب و قال لك الحمد یا محی العالمین سالها ان نفوس بشرک
خفی و جلی مشغول بوده اند و ایداً ادراک نمودند نفوسیکه بکلمه
از کلمات رسول الله خلق شده اند ان نفوس را شبه انحضرت بلکه
فوق انحضرت میدانته اند بلی بظاهر بعضی اقرار نمیدهند و لکن
از بیانات و عبارات ان نفوس اینمطلب واضح و مبرهن است عصمت
کبری که مخصوص بنفس حق است از جهل و نادانی در مادونش
ذکر

ذکر مینمودند قد جمعاً و هم بذالك شركاء من دون ان يعرفوا الا انهم

من الجاهلین مقام عصمت کبری مقام یفضل الله ما یشاء بوده در آن
ساحت ذکر خطا نبوده و نیست آنچه از مطلع غیب و مشرق وحی
ظاهر شود حق بوده و خواهد بود و دوز او در این مقام مذکور نه
چه اگر بقدر انسله از آنچه فرموده تجاوز نمایند یحبط اعمالهم فی الحین
از ربك هو الناطق الامین و همچنین سایر مطالبی که نزد انقوم است
ملاحظه نمایند تا بر اوهام از نفوس درست مطلع شوید قلم اعلی
دوینت نداشته بر ذکر این مقامات جاری شود و لکن نظر باینکه
شاید نفوس از ارض و دونهها که با اشارات اوهامیه از منزل آیات ربانیه
و مظهرینات الهیه محتجب مانده اند از خلق و ما عندهم فارغ شوند
و بافق حق توجه نمایند یا اسمی عرف نفعات وحی بشانی متضوع که
جماد را معطر نموده معذک اکثری از عباد از ان بی نصیب مانده اند
ندای رحمن در کل اخیان مرتفع و نفسی از ملوک و ملوک کرا باقی
نکذارده مگر آنکه او را باعلی النداء بمولی الوری دعوت نموده
طوبی لك بما قمت و توجهت و سمعت النداء و اجبت بقولك
بلی ثم بلی یا محبوب العالمین و لیک ثم لیک یا مقصود المارفین
این همان ندائیست که اصفا در طلب اصغایش جان داده اند بعضی
شنیدند و ندیدند و تو از فضل تا متاهی الهی از فجر روحانی
ندایشرا شنیدی و مطلعش را دیدی تذکر ما نزلنا لك من قبل یا اسمی
انك عاشرت نعی و رایت بحر سکونی و جبل اصطباری فکر ما اقامنی
على الصیحه بین السموات والارضین باسم شاناره خالده است انک

على الصيحه بين السموات والارضين يا اسمى شان اين خاهورا اعظم ذكر

نشده و تا حال از قلم اعلی در این مقام منیر ابسی چیزی جاری نکشته لعمری
لایذ کرفیه ما ذکر من قبل اوید کر من بعد لوب کشف النطاء یضرب
ملکوت الاسماء و کفی بالله علی ما اقول شهیداً یا اسمی بلایا و محن نار
اشتیاقرا محمود مینماید و لکن در این سجن اعظم بلایا بمنزله دهن مشاهده
میشود و سبب از دیاد فوران نار الله کشته تعالی الذی یتدل ما یشاء بقوله
المهین علی العالمین ملاحظه در اهل امکان نمائید مع این اشراق و این
ظهور و مع این بیان که ملکوت بیان از هر کلمه آن در اهتزاز
مشاهده میشود این کلپارهای ارض اراده نموده اند انوار آفتاب
حقیقت را ستر نمایند فبش ما ارادوا سوف نظوی بساطهم و تفسی
انفسهم و ما یبقی هو ما نزل من قلمی المحکم الحکیم و امری المبرم
المتین یا اسمی الیوم آفتاب جود در اشراق و بحر کرم در امواج
و سماء عنایت بنیر لطف و شفقت مزین اگر در کتاب اقدس درست
ملاحظه فرمائید مشاهده مینمائید چگونه فضل الهی خلق نامتناهیرا
احاطه نموده که بالمره اسباب اجتناب و احتراز مرتفع شده تا جمیع
امم با یکدیگر معاشر شوند و بکمال محبت مؤانس قل نفسی
لجودک الفداء یا جواد العالمین مقصود از این بیان آن بوده که کل بسا
عند الله فائز شوند اگر حکم اجتناب باقی تقرب در این صورت
منه عانت و بعد از منعان احدی، با آنچه ظاهر شده مظهر نخواهد

منوع است و بعد از منع از احدی بر آنچه ظاهر شده مطلع نخواهد
شد و جمیع از تفحات آیات الهی و فوحات قمیص رحمانی محروم
خواهند ماند امر بحکمت نمودیم اکثری بمقصود الله از ذکر آن

نرسیده اند فساد و نزاع و جدال جمیع نهی شده تا کل باخلاق
روحانیه عباد غافله را بشر احدیه کشاند در سنین معدودات از
اطراف عرائض ناس بشر اقدس وارد و از او امر الله سؤال مینمودند
انا امکن القلم عن ذکرها الی ان اتی الیقات اذا اشرقت من افق
ارادة ربك شمس الاوامر والاحکام فضلا علی الانام انه لهو الغفور
الکریم چه که او امر الهیه بمنزله بحراست و ناس بمنزله حیثان
لوهم يعرفون ولکن بحکمت باید باز عمل نمود مثلا از جمله احکام
حلیت الحان و نعمات بوده حال اگر نفسی از اهل بیان جهره باین
عمل قیام نماید خلاف حکمت نموده چه که سبب اجتناب عباد و
اضطراب من فی البلاد خواهد شد اکثری ضعیفند و از مقصود الله
بمید باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث
نشود که سبب خوضا و نفاق و نفاق نفوس غافله گردد قد سبقت
رحمته العالم و فضله احاط العالمین باید بکمال محبت و برد باری
ناس را ببحر معانی متذکر نمود کتاب اقدس بنفسه شاهد و کواحت
بر رحمت الهیه بانساطی نازل شده که ذکر آن ممکن نه اوست
مقناطیس اعظم از برای جذب افنده عالم سوف ینظر الله فی الارض
سلطانه انه لهو المقتدر القدير نفوسیکه الیوم بافق اعلی ناظرند و بحق
موقن اگر در بعض اعمال تکاهل نمایند و یا مقتضی حکمت نازله

سوس ، بر سر بعض اعمال حساس نمایند و یا معصی حکمت نرسد
نداند نباید بر آن نفوس سخت گرفت آن ربك لهوالكریم ذوالفضل
المنظیم مثلا حمامات از بلاد را منع نمودیم و مقصود این بود که کل

را از آنچه غیر محبوبیت مقدس و منزّه داریم و لکن این الیوم
ممکن نه چه که در هیچ بلدی حمامی که عندالله مقبول است موجود
نه لذا اگر نفسی بحمامات موجوده توجه نماید لا باس علیها بعضی از
احکام است که الیوم عمل بان ضری نداشته و ندارد بر کل واجب است
که عمل نمایند و بعضی سبب ضوضاء ناس خواهد شد لذا معلق است
بوقت آن مثلاً بیخ امر غنی متعال اکلیل اعمال است حال اگر نفسی
چهره قیام نماید و آنچه سبب اجتناب ناس و اعراض و اعتراض عباد است
پیان کند از حکمت خارج شده چه که شخصیکه سألها بامری
تمک نموده یکمرتبه خلاف انرا بشنود و بمقت آن مطلع نشود البته
سبب اجتناب و اعتراض او گردد باید برفق و مدارا خاق را تربیت
نمود و بفرصه باقیه کشانید در رحمت و شفقت ظهور تفکر فرمائید
لعمرك ان الرحمة تنجبل فی نفسها ان تنسب الیه و سجدت لرحمة التي
عجزت عن ادراكها کل عالم بصیر انا نذ کرک فی اکثر الاحیان و
نذ کر الايام التي كنت تجضر لندی العرش نسل الله ان یجملک مقناطیس
امرہ لینجذب بک العقبول و النفوس هو الذی عرفک الوجہ بعد
فناء الاشیاء کلها ان اشکره بهذا الفضل المنوع الیوم امریکه بر
کل لازم است بعد از عرفان مظهر ظهور استقامت بر امر الله است علی
شان لا یمنعه ضوضاء العالم ولا یحجبه سطوة الجنود انه لهو المتندر
المهیمن المتعالی العزیز الودود
انتهی

انہی

المہیمن المتعالی العزیز الودود

۳ و اما کیفیت ایمان حاجی میدجواد بنقلہ اولی جل ذکرہ

براین نهج است که از خود او مسموع داشتم میفرمود چون در سنه
هزار و دو بیست و شصت (۱۲۶۰) هجریه مرحوم ملاعلی بسطامی
از شیراز بکربلا عودت فرمود و خبرتشرف خود و سایر اصحاب را
بمعرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر
شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و مکانت مرحوم بسطامی
شائع و منتشر گشت ولکن جناب ملاعلی فقط بذکر لقب انحضرت
اکتفا مینمود و از ذکر اسم ابا و امتناع کلی میفرمود و میفرمود باب
ظاهر شده و ما بخدمتش مشرف شدیم ولکن ما را از ذکر اسم
مبارک که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش
چیست نهی فرموده عما قریب ندای او مرتفع شود و اسم و نسبش
بر کل معلوم گردد خلاصه و لوله غربی در عراق ظاهر شد و در
جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هر کس چیزی میگفت و هر نفسی
در اینکه باب کیست کمانش بشخصی میرفت و جایی که هیچکس
کمان نمینمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا بسبب حدیث سن
انحضرت و اشتغال بتجارت احدی این کمانها را در حق ایشان نیکرد
همه بالاتفاق کمان میکردند و یا آنکه واثق و خاطر جمع بودند که
باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صنوف اهل کسب
و تجارت و اکثری خاصه شیخیه کمان مینمودند که او البته یکی
از اکابر تلامذه حضرت سیدرشتی اعلی الله مقامه است

از اکابر تلامذه حضرت سیدرشتی اعلی الله مقامه است

۴ وبالجماءه در اینحال روزی جناب ملاعلی را بییت خود

دعوت نمودم. و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکه
حسینه است نشستم و از هر طرف در این حادثه بدیده صحبت داشتیم
با وجود سابقه معرفت و استحکام روابط محبت هر چه خواستم از بیانات
او مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم ابا فرمود
اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی بجد امیخته دو بازوی جناب ملاعلی
را گرفتم و بقوت او را بدیوار کویدم و بمطایبه و تضرع گفتم
تورا بکشم جناب ملاعلی آخر نمیفرمائی که اینحضرت کیست
آخر نمیفرمائی تکلیف ما چیست جناب ملاعلی با صوتی رفیق فرمود
جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند
ما هر دو در اینحال که ناگاه در اثنای کلام بر لسان ملاعلی جاری شد
که اینحضرت یعنی باب فرمودند از مکاتیب و مراسلات من در
کربلا نزد هر کس هست بشیر از بفرستید از شنیدن اینکلام بانکه
نهایت دور مینمود خیال اینحضرت کالبرق الخاطف بخاطر گذشت
با خود گفتم از کجا که اینحضرت باشد فوراً از بام پائین دویدم
و مراسلاتی را که از اینحضرت در محفظه محفوظ داشتم گرفتم و
پام بر ادمم چون چشم جناب ملاعلی بهم مبارک افتاد گریه بر او
غالب شد و مرا نیز گریه فرو گرفت هر دو میگریستیم و جناب
ملاعلی متصل در عین بکا میفرمود جناب آقا سید جواد من اسم
... .. شما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت

مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حصر
را نزد احدی اظهار مدارید

۵ باری بشارت جناب ملاعلی سبب اختلاف علمای عراق
و هیجان عامه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی
حضرت بسطامی را از کربلا پیغام داد تلخ و امر بحبس آنحضرت فرمود
و در حبس نیز باخبار خلق و نشر آثار مبارک میپرداخت و حبس و منع
سبب خوف و زجر آنجناب نکشت اخیراً بعد الاخذ والرذ حضرت
بسطامی را بقطنطیه ارسال داشتند و در اثنای طریق وی را بر تبه
شهادت رساندند و دیری نکشت که نداء ظهور باب از مکه
معظمه ارتفاع یافت و اسم مبارک در عالم مشتهر گشت و در مراجعت
آنحضرت از مکه حسین خان والی فارس مجلسی از قتها و مشایخ
منعقد نمود و پس از بحث و رد امر کرد که آنحضرت در بیت مبارک
بنشیند و باب ملاقات خلق را مندود فرماید و بحضرت حاجی میرزا
سیدعلی خال امر کرد که آنحضرت را حفظ نماید حاجی سیدجواد
مرحوم میفرمود که مرا داعیه شوق زیارت آنحضرت دامن گیر شد
و بانکه آنحضرت صریحاً جمیع اخبار را از توجه بشیر از نهی فرموده
بودند روز بروز دواعی تشرف بلقا از دیدادمی یافت تا بحدی که دیگر
حیرت توانستم و بر مسافرت بشیر از عزیمت نمودم و بر وفق مسالک فقها برای
اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتی شرعی یافتیم و آن
این بود که نیت عزیمت بشیر از را بنیت مسافرت پوشهر تبدیل کردم
... قصد که پوشهر سفر کنم و از پوشهر عریضه بحضور حضرت

باین قصد که بیوشهر سفر کنم و ازبوشهر عریضه بحضور حضرت
معروض دارم و طلب اذن نمایم غالباً در اینصورت از اذن محروم

نکردم و باینموجب عزیمت بوشهر نمودم و به احبا و بنی اعمام و
 اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و درصدد تهیه سفر
 برآمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب
 و دوستان فرا رسید

۶ مرحوم حاجی سید جواد میفرمود که از جمله آیاتی که در
 این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد
 و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینه نزدیکیت ماسکونت
 داشت و او را بزبان هندی صاین میخواندند و جمعی از اهل علم باو
 ارادت داشتند و از صحبتش بهره یاب میگشتند و بعضی هم باو
 نسبتاً امیدادند یکی میگفت دارای علم جغرافیا است دیگری میگفت
 دارای اکثری است و او حالاتی متفاوت داشت گاهی در حال صحو
 و شکفتگی بود و با هر که زیارتش میرفت تکلم می نمود و وقتی
 در حال مراقبت و تفکر بود و با احدی گفتگو نمی کرد من نیز
 یکی از کسانی بودم که با وی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش
 بهره مند میگشتم و بالجهله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب
 و دوستان برای وداع مجتمع شدند و مکاری اسباب مسافرت را
 حمل نمود مرا یاد آمد که با صاین وداع نکرده ام از آقایان و علما
 که مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلبانی صرف نموده تا من
 با صاین وداع گفته و از آنجا رفتم

با صاین وداع گفته مراجعت نمایم یاری چون بسجد در آمدم صاین
در حال مراقبت بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقه نوشتم

جناب صاین من عزیزست بوشهر نموده ام و اینک مسافرم متوقفم از دعا مرا
فراموش ننمائید و رقعہ را نزد او نهادم صاین رقعہ را برداشت و در
آن نظر نمود و باشارت قلم طلبید قلمدان را نزد او گذاشتم شروع
نمود در ظهر رقعہ چیزی نوشتن و در آنجا کاهی بمن نظر مینمود و
اشک از چشمانش میریخت چون از تحریر فارغ شد رقعہ را نزد من
انداخت و بهراقبت فرورفت من رقعہ را برداشتم دیدم رقمی چند
از ارقام عددیه در دوسطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل
موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا
پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و
گمان میرفت که شاید در این سفر خطری مترقب باشد و ازان نهی
فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و
مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتم جز آنکه بترت حسینیه
متوسل گردم ولذا پیام خانه بر آمدم و روی بقبله دست بدعا بلند
نمودم و عرض کردم الہی تو میدانی کہ من در این سفر جز رضای
تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صاین را عبدی از
عباد صالح تو میدانم و باین جهت باو محبت دارم نہ در فکر اکیر
اوهستم و نہ در اندیشه جفر او تورا بمظلومیت صاحب این قبہ
حسین بن علی علیہما السلام عقده این خط را برحمت خود بر من
بکشای و مرا بر فہم آن توانا فرما خلاصۃ القول در حینی کہ آن

بکشای و مرا بر فهمان توانا هر ما حلاصه الفول در حییسی
وزق در دست بود و من بتضرع و ایتهاال بدعامشغول دران مجدداً

نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول از دو سطر که ذکر شد اعدادی رقم نموده که بحساب جمل (هندی موجود) میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی که (علی محمد رب) از آن بیرون میاید و صورت سطر اول

۴۶۳۶۴۰

۱۰۴۵۴۰

و سطر ثانی

۲۲۰۰

۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰

و چون این اعداد بحروف نقل یابد بر این نهج ظاهر شود

موجود

مهدی

رب

علی محمد

و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام بزیر آمدم و بجانب مسجد دیدم چون بمسجد در آمدم صاین نیز از حال مراقبت بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صاین من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم صاین تبسم نمود و بلاچه هندی فرمود « بلی شیراج میرود معلوم میشود » شیراز را اعلی هند شیراج تلفظ مینمایند زیرا مخرج حرف زا ندارند

و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد میفرمود مشاهده اینحال

و بالجمله مرحوم حاجی سیدجواد میفرمود مشاهده اینحال
نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من
فی المثل بغیال خود ذکری شیراز نموده بودم تا چه رسد بصاین همه

گمان مینمودند که من باز قصد حج ننوده‌ام زیرا در سفر سابق هم که
بجج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و ششماه اقامت من در
بوشهر امتداد یافت

ابوالفضل گوید که من چون در کتاب مبارک دلائل سبعه مشاهده
نمودم که فرموده‌اند و آنچه از علمای حروف ظاهر شده جناب آقا
سید جواد کربلائی از نص هندی نقل می‌نمود که اسم صاحب ظهور
را از برای او نوشته بود قبل از نشر انبسی لذا کیفیت انرا در طهران
از مرحوم حاجی سید جواد رحمه الله علیه سؤال کردم و ایشان
برنجی که نوشته شد جواب گفتند و الله تعالی علی ما اقول شهید
۷ جناب حاجی سید جواد بوشهر وارد شدند و بر خطه
مرسومه از بوشهر بشیراز نزول نمودند میفرمود در شیراز نظر
بمنع والی از اجتماع بخدمت حضرت حضرت حاجی سید علی
شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیه از معتمدین احباشها دریت
حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از دریچه که
فیما بین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف یاورند باری
براین نهج مدتی هر شب بحضور مبارک مشرف میشدیم و پس
از صرف شام که بقانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول
شب گذشته شام تناول میشود حضرت اعلی بیت خود مراجعت
میفرمودند و احبا بعضی دریت حضرت خال و بعضی که
مسکنشان در بوشهر بود میفرمودند که در آنجا

مسکنشان بود بمنزل خود رجعت نموده استراحت میکردند تا

آنکه جناب وحید آقا سیدیحیی دارابی رحمة الله علیه بشیراز وارد شدند و ایشان نیز بر این نهج بحضور مبارک دریت حضرت خال شهید مشرف میکشند یعنی از ایام نظر بتعرض حکومت جمیع اجبا بحکمت ملاقات مینمودند جناب آقا سیدیحیی اکبر انجال حاجی خیدجمنر کشفی بود و بعلم و فضل اشتهار داشت و مخصوصاً محمدشاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضورش وثوق کامل حاصل داشتند و چون ندای ظهور نقطه اولی ارتفاع یافت و خاق کثیر از عالم و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سیدیحیی از بس اقوال را مختلف میشنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفیه بامر مبارک رسید کی نماید حاجی میرزا آقاسی شخص اول از این معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمدشاه طیب الله شواه بوساطت میرزا الطغی پیشخدمت از سید خواهش نمود که در این مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سیدجواد میفرمود که چون جناب آقا سیدیحیی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و سؤالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع او مینافزود ممذک اظهار تصدیق

میشد بر مراتب خضوع و خشوع او مینافزود ممدلت اظهار تصدیق
نمینمود و گویا متظیر رویت خبری دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری

حضرت که قلب او را پر کرده و سراپای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی معروض دارد تا آنکه وقتی بمن بسبب محرمیتی که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه‌انسان مشاهده نماید و مقصودشان این بود که من چیزی خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب اقا سید یحیی مثل اینحال مثل کسی است که برآمده شخص بزرگی حاضر باشد و او از اغذیه لطیفه و اشربه لذیذه و فوا که طیبه از هر صنف برای او برخوان حاضر فرماید و او در این اثنا چیزی از قبیل نوم و بصل طلب نماید بحقیقت من از این وسایط و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارک مشرف شدی هر چه خواهی پرس و هر چه در دل داری طلب نما

و بالجمله پس از قلیلی شبی که مقرر بود انشب بحضور مبارک مشرف شدم جزوی از سوالات مشککه و مسائل معضله که نوشته بود با خود آورد و فرمود این مائلی چند است از حضرت سؤال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقدیم نمائی و جواب طلب کنی چون شب گذشت وصحت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بیست خود برای استراحت عودت فرمودند من جزو سوالات حضرت و حیدرا در حضور خودش بنام آنحضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال این جزو

رایحضرت‌ده وازقول من عرض کن این سؤال چناب آقا سید یحیی است

و بر سبیل مطایبه کفتم عرض کن آقا سید یحیی است نه برک چقدر
و مقصود حاجی سید جواد از این عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب
تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بوده باری حاجی سید جواد
میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد
ادای صلوة گشتیم که ناگاه مبارک آمد و جزوی یخط حضرت آورد
که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت
سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور فرمود حالی غریب
باو دست داد بانکه چیل و قار بود حر کاتی مشربخفت مانند میل برقص
از او ظاهر و متبادر شد کفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی
سید جواد من قریب یک هفته است که بنوشتن این سؤالات مشغولم
وامشب از اول لیل انحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجاست شریف داشتند
و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم انحضرت در بستر خواب
استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را که کتابی است مبین در
چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند

و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان بیرو جرد و طهران
مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سید جعفر مشهور بکشفی
کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی
پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید و دیری
نگذشت که حادثه سجن انحضرت در بیت عبدالحمیدخان داروغه

شیراز پیش آمد و سجن آنحضرت سبب تفرقه اهل ارادت گشت

این تفصیل کیفیت مشرف شدن جناب آقا سید یحیی دارابی
معروف باسم وحید است که بهمین اسم و همین کیفیت در مجالس
عدیده از مرحوم حاجی سید جواد شنیدم و مرقوم داشتم
و اما آنچه ملا جعفر واعظ قزوینی در تاریخ خود نوشته عین
عبارتش اینست میگوید جناب وحید آقا سید یحیی پنج مرتبه بقزوین
آمده بر منبر حاجی ملا عبدالوهاب رفتند تزیف طریقه جناب شیخ و
تصدیق حکمانمودند و در ثانی خلق را مخیر کردند بتصدیق شیخی و
حکمی و در ثالث استدلال بر بطلان طریقه معیی الدین و ملا محسن
و اثبات حقیقت جناب شیخ نمودند و در رابع در خانه حاجی محمد رحیم
تبریزی استدلال بملامات ظهور حق مینمودند و رفع شبهات حاضرین
میکردند و در خامس خانه تبریزیها مشرف شدیم بنده ذلیل خاکسار
و ملا قبر عم و الاتبار و ملا عبدالحسین و رفقانی و جمعی دیگر
حاجی میرزای بزاریاثل از جناب وحید سؤال نمود فرمود بعد از
استماع ندا بشیر از رقم و در کنار حق نشستم دلیل و برهان و بینات
خواستم بیاز فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سوره قرآن
بود طلب کردم فرمودند تقریر او تحریراً عرض کردم تحریراً قلم و
کاغذ بدست مبارک گرفتند جواهر و درهای شین بر روی صفحات
ریختند بنحوی مرقوم و بسرختی مستور مینمودند که حرکات انامل
طیبه مدام نمیشد بدون تفکر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت
نوشتند و بمن دادند ملاحظه نمودم دیدم قوه بشر نیست که اینگونه

بوسيد و بيم دادند ما را حقه نمودم ديدم فود پتر يست نه اينگونه

کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد یتین بر حقیقت او و بطلان غیر
او نمودم الی آخر کلامه (۱)

۸ اما آنچه در کیفیت تبلیغ و تصدیق شیخ معلم از مرحوم
حاجی سید جواد شنیدم بر اینگونه است میفرمود شیخ معلم مردی
فاضل و ذرانواع عاوم انوقت منتبع بود و بتعالیم چند نفس از ابناء نجای
شیراز اشتغال مینمود این استاد دران ایام در سفر بود پس از مراجعت
و استماع حوادث ظهور وی نیز در صدد چون و چرا بر آمد از حضرت
اذن طلبیدیم که با او در مجلسی ملاقات و گفتگو نمائیم پس از صدور
اذن و تعیین وقت و محل و انعقاد مجلس چون اعضائی که موعود بودند
همه حاضر شدند و از هر در گفتگو کردند مقرر شد که لوحی از الواح
انحضرت که در جواب اسئله علیه بلفت عربیه صدور یافته بود تلاوت
شود من عرض کردم آقایان عادت ما چنین است که در حین تلاوت
کتاب سخن نیکوئیم و بکاری جز استماع مشغول نمی شویم
هر کس میخواهد قلیان بکشد و یا چای تناول نماید قبل از شروع
بقرائت باین امور اشتغال جوید و اگر در اثنای قرائت اعتراضی بخاطر
رسد بگذارید بعد از فراغ بیان فرماید خلاصه عهد محکم گرفته شد

که البته کسی در اثناء تلاوت لوح تکلم ننماید و یکی از حاضرین
بقرائت مشغول شد من در صورت شیخ نظر میکردم دیدم لونه او متغی

(۱) بیان مقاله سبح نیزه‌زید روایت اخیر است و ظاهراً منافاتی بین روایت مرحوم حاجی سید جواد
با روایت ملاجعفر قزوینی و بیان مقاله سبح نباشد زیرا ممکن است آنچه مرحوم حاجی سید جواد نقل فرموده
راجع به روایت مسائل علیه‌الخری نیز از شرح سوره مبارکه که کوتاه‌تر باشد ص ۱۰۰

میشود و از رنگی برنگی میگردد دانستم که در حال هیجان است
ظاهر است که عبارتاً او معنای بعضی اعتراضات و ایرادات بنظر او می آید
و بر حسب عهد که از تکلم ممنوع است لذلون او متغیر میگردد چون
چند صفحه از لوح تلاوت شد دیدم لون او بحالت اصلی برگشت و آرام
یافت دانستم که هیاج او زایل شد و اعتراضات او منحل گشت هنوز
لوح ختام نیافته بود که اشک از چشمانش جاری شد و انکارش باقرار و
اعتراضش باعتراف تبدیل یافت و این شیخ که در نظر هست که نام
اورا شیخ عابد (۱) می گفتند ولی در خاطر نمانده است که از که
شنیدم مرحوم حاجی سید جواد از او در صباوت حضرت اعلی و مراتب
نورانیت و متانت و جمال و وقار آنحضرت حکایتها مینمود از جمله
میفرمود حالات آنحضرت بوجهی یکودکان شباهت نداشت و بله و
بازی مایل نبود و جز بدرس و مشق در مکتب با مردمیگر مشغول نمیشد
گاهی صبحها دیرتر بمکتب میامد و چون حاضر میشد می گفتم چرا
دیر آمدی چیزی نیگفت چندبار بعضی همدرسان او را فرستادم او را
یاورند که از وقت درس تمویق نیفتد چون میامدند ازان تلمیذ پرسیدم
اورا بچه کار مشغول دیدی گفت دیدم در زاویه تالار نماز میخواند
روزی از خانه آمد پرسیدم کجا بودی آهسته زیر لب گفت خانه جدم
بودم چون صبحها غالباً دیر میامد و معلوم شد کاری جز صلوٰة ندارد باو
گفتم تو کودک نه ساله یا ده ساله هستی و هنوز بلوغ نرسیده و

بیتم نو نودک نه ساله یا ده ساله کسی و مجوز بیسوع رسمیہ

(۱) ولی در کتاب مستطاب بیان میری در خصوص تحریم شرب اطفال فوق حدہ میں چنین آزل قولہ عزاسہ الاعلیٰ ان یا محمد یا مسلمان لا تضربنی فوق حدہ میں

ص ۱۰۷

بتکالیف مکلف نیستی برای چه اینهمه نماز میخوانی باز اهسته فرمود
میخواهم مثل جدم بشوم و من امثال این عبارات را حمل بر سادگی
کودکان مینمودم

و مثل این حکایت را مرحوم آقا سید محمد شیرازی که در سرای
امیر در طهران سالها سکونت داشت و بشغل صحافی مشغول بود و
یشان در جوار بیت نقطه اولی بود از شیخ معلم حکایت میکرد
میفرمود در غالب ایام اعتدال هوا عادت تلامذه این بود که هر هفته
یکی از ایشان استاد و تلامذرا در یوم جمعه برای تفرج دعوت
مینمودند صبح میرفتند و غروب مراجعت میکردند شیخ معلم گفته
بود که در چنین اوقات که غالباً کودکان در باغ جز تفرج و بازی
اشتغال نمی جتند انحضرت غالباً ایشانرا غافل ساخته از آنها کناره
میگرفت چون از انحضرت جستجو مینمودند میدیدند در جای خلوتی
در سایه درختان بنماز مشغول است

۹ و اما کیفیت مشرف شدن او بلبقایی جمال اقدس ابهی میفرمود
در کربلا بودم که خبر ورود مبارکش بدوستان رسید و اول کس
که مرا خبر داد حاجی سید محمد اصفهانی بود قبل از آنکه بحضور
مبارک مشرف شوم حضرتش را از شبان و وزیر زادگان میشمردم
یعنی گمان علم و فضل در ایشان نمیدردم چون بارفتا بحضور اقدس مشرف
شدم و حسب عادت رفقا ز من در دخا است نحتند لذا محال

شدیم بر حسب عادت رفقاً بر من در دخول بقت نجاتند لذا محل
من در صدر مجلس واقع شد در آغاز تکلم بمدای ترحیب فرمودند شما

اصحاب سید مرخوم چون گرد هم می نشینید در چه تکلم میکنید آیا
در مباحث توحید و مسائل حکمیه علیا بحث مینمائید خوب اگر حق
ظاهر شود و این صحنه منارف را بیچند و در توحید و تفرید و مبدء و
معاد و رقی دیگر بکشاید انوقت چه خواهید گفت و در چه طریق
بحث خواهید نمود و در این مسئله بیاناتی فرمود که ساعتی نکذشت
که دیدم ما که خود را رجال علم و معرفت میدانستیم در ادنی درکات
جهل ساقطیم و انوجود اقدس که حضرتش را شاب و وزیر زاده
میشمردیم در اعلی درجات علم و فضل واقف پس از آن هر وقت بحضورش
مشرّف میشدم در مقامی نازل می نشستم و در عین سکوت و خضوع
از بیانات علمیه بهره ور میکشتم چندانکه حاجی سید محمد از من
مکدر میشد حتی روزی گفت جناب اقا سید جواد غایت اینست که
جناب بهاء الله نیز یکی از ماهاست اینهمه سکوت و خضوع لازم
نیست گفتم جناب حاجی سید محمد متغیر نشوید من نمیتوانم رتبه
برای ایشان معین کنم والعیاذ بالله ایشانرا یکی از امثال ماها شناسیم
ایشان واحدیلا میشوند و فردی بلاشیه وقتی میفرمود ذکر مجزات در
اثبات حقیقت امر مبارک نزد خصم متغیر نکنید زیرا منکر میشود و
مغالطه میکند بگوئید ایشان انوجود مبارک کند که نجل کریشان
درس صباوت بخواهدش علی شوکت پاشا بر حدیث مشهور و کنت

دین صیوت یسوا بس سی سر سب
کتراً، خفياً فاحبیت از اعرف فخلق الخلق لکی اعرف، شرحی باین
مئات و اتمتزلت مر قوم فرموده و کسی نماند از دوستان که این

عبارت را در علو منزلت کتاب مستطاب ایقان نشینده باشد میفرمود
 کتابی بعظمت و علو منزلت و کثرت فائدت مثل کتاب ایقان از
 آسمان نازل نشده اگر این کتاب جلیل از آسمان نازل نشده بود کسی
 معانی کتب سماویه سابقه را نمی فهمید همیشه ایقان را با خود میداشت
 و اثرات لاوت و مطالبه مینمود و مطالب این کتاب را بتقاطع که در هاشم
 از وضع فرموده بود از یکدیگر ممتاز و منفصل مینمود و گانه
 فهرست مانند از برای مائل مندرجه در آن تشکیل میفرمود

۱۰ و اینکه مستربرون در هاشم صفحه (ن) از مقدمه کتاب
 نقطه الکاف در ضمن نقل کلام اینمید در کیفیت تالیف کتاب تاریخ
 جدید گفته است آنچه خلاصه اش اینست که اگر چه از قول ابی الفضل
 چنین مستفاد میشود که حاجی سید جواد بهائی بوده است ولی از طرف
 دیگر صبح ازل و حاجی شیخ احمد روحی اکیداً و شدیداً می گفتند
 وی از لئی بلکه از لئی متعصبی هم بوده است و بعد میگوید حقیقت حال
 بر نگارنده معلوم نیست پس از آن صریحاً از قول خودش نوشته است در
 هر حال حاجی سید جواد کربلانی از مشاهیر بایه دوره اولی و از
 شاگردان شیخ احمد احسانی و حاجی سید کاظم رشتی و از رفقا و
 دوستان شخصی باب و از حروف حی اول بوده و قریب صد سال عمر
 نمود و در حدود سال ۱۲۹۹ در کرمان وفات یافت

اکثر این اقوال مستربرون بدون فحص و تدقیق

ا کثر این اقوال مستربزون بدون فحص و تدقیق نوشته شده است
چه اول خداوند تبارک و تعالی شاهد است که آنچه را در کیفیت ملاقات

انمرحوم با مرحوم شيخ احمد قدس الله تربيته وملاقات با نقطة اولی حضرت باب اعظم ولقاي بهاء الله اينعبد نوشته هماني است که بگوش خود از انمرحوم شنیده بلکه اينجمله را غالبا در مجالسی ميفرمودند که جز اينعبد جمع ديگر هم حاضر بودند و سن ايشان نيز همان قسم است که نوشته شد و اما اينکه او بهائي بود يا ازلی اهميتی نزد اينعبد ندارد چه نزد اهل بصر ايمان واعتقاد امریست قلبی و علم بضمائر و مافی القلوب از خواص حضرت علام النويست .

در اوقاتیکه اينعبد در خاوران با تومانسکی روسی معاشر بود از بعض عبارات و اشارات او استفاد گشت که سياسين کمان فرموده اند که اسم مرحوم حاجی سيد جواد را میان بهائي و ازلی و قود نار عصيت مذهبيه قرار دهند . که اين يك گوید او بهائي بود ان دينگر گوید نه او ازلی بود و باین سبب باب مخاسنه و مشاتمه مفتوح گردد و موجب استهزاء سياسين بهر دو طرف شود گفتم جناب تومانسکی اختلاف بين ازلی و بهائي اختلاف مذهبی نیست که مدار قوت ان آراء علما باشد مقام بهاء الله مقام ظهور جديد است . که مدار آن وحی سارویست و در مقابل ان ازلی و مسلم و نصرانی و يهودی متساوی اصکر تصديق علما میزان معرفت حق باشد اثبات حقیقت حضرت مسیح له المجد بر مسیحیان و اثبات حقیقت حضرت خاتم انبیا علیه السلام بر مسلمانان بنیاد دشوار گردد نظر کن در تلامذه حضرت مسیح که

مسلمانان بغایت دستوار نرودند بطر دن در بلامده حضرت مسیح نه
همه ردمانی عامی بودند و ملاحظه فرما در صحابه خاتم انبیا که تماما

اعرابی جافی وامی بودند علما همواره در معارضت و انکار سبقت داشته اند نه در ایمان و اقرار لذا آنچه من در حق مرحوم حاجی سید جواد گفته ام و میگویم از بابت ادای حق تاریخی است نه از بابت افتخار باسم علما و اعتماد بتصدیق فقها و بعد رو بحضرات احب انموده عرض کردم از شما نیز رجایی کنم که اگر کسی از شما از مرحوم حاجی سید جواد سؤال نمود نکوئید او بهائی بود بگذارید از لیان او را ازلی خوانند و از اسم او استمداد جویند و بوجود او افتخار نمایند و تعجب در این است که در زمان حیات ان مرحوم این حکایات مذکور نبود و احدی از ازلیان نمیگفت حاجی سید جواد ازلی است در مدت شش هفت سال که من در طهران اقامت داشتم و بابهای و ازلی معاشر بودم و غالباً بن خدمت مرحوم حاجی سید جواد مشرف میشدم ندیدم از لیه خدمت ایشان بیایند و معاشرت نمایند الا دو مرتبه یک دفعه میرزا عبدالخالق خان پسر حاجی محمد علی تاجر اصفهانی معروف بخصمی که او هم با صرار جناب آقا عبدالکریم ارباب باین ملاقات اقدام نمود و مره آخری اقامت محمد کرد با ف اصفهانی بود که از اصفهان برای بعضی مهام صناعت خود بطهران و بن خدمت مرحوم حاجی سید جواد مشرف شد من خود در این دو مجلس نبودم ولکن از حاضرین شنیدم که مرحوم حاجی سید جواد در اثبات حقیقت جمال اقدس ابسی با ایشان

مرحوم حاجی سید جواد در اثبات حقیقت جمال اقدس ابی با ایشان
تکلم میفرمود روزی مرحوم آقا عبدالکریم ارباب مرا بتزل میرزا
عبدالمخالق خان برد همین قدر که دانت من بهائی هتم لطفش

بخشونت مبدل شد و در اثناء مقال گفت اگر شما بگوئید حاجی سید جواد از ما بهائیانست ما میگوئیم برادرش که از وی براتب اعلم و افضل است از ما ازلیه است بلی پلوی بهائیان سبب گمراهی حاجی سید جواد شد و در وقت گفتن لفظ پلو پنج انگشتان خود را نیم باز و بحرکت دست قیحانه تفهیم مینمود و خلاصه القول در طول ایام حیات مرحوم حاجی سید جواد نشنیدم که یکی از ازلیان بگوید حاجی سید جواد ازلی است و لکن پس از فوت ان مرحوم ازلیان گفتند او ازلی بوده عجباً حاجی سید جواد در همه بلاد بابهایان معاشر بود و در هر جا غالباً در ریت بهائیان وارد میشد و اخیراً در خانه بهائی مرد معذک شیخ احمد روحی کرمانی میگوید حاجی سید جواد ازلی متعصب بود این از جمله نوادریست که باید شنید و خندید و نه اینکه ازلیان تنها پس از فوت او گفتند او ازلی بوده اتباع میرزا جعفر یزدی کفش دوز مؤسس ظهور کل شی نیز میگفتند که حاجی سید جواد کل شی بود و ازلی و بهائی را جیعا انکار مینمود

۱۱ و اما اینکه مستر بیرون نوشته است که حاجی سید جواد از شاگردان شیخ احمد احسانی بود هم بلا سند است فقط از ازلیان شنیده و نوشته است و بهمین جهت سن او را هم حدسال نوشته است و شاید سن او را اهل صناعت از رسم شمسی او و یا مورخان از مصدر صحیح

سن اور اهل صناعه از رسم سمی او ویا مورخان از مصدر صحیح
تاریخی بدست آرند

۱۲ و اما اینکه ادوارد برون نوشت است که او از حروف حی

نمودند که سبب توقف شما در امر نقطه اولی چه شد بحرض کرد مراتبی را که آنحضرت در حق حروف حی بیان فرموده اند من خود را قابل آن اوصاف و دارای اهلیت آن مراتب و مقامات ندیدم فرمودند جمیع اوصاف نقطه اولی راجع است باول من امن و معدودی دیگران بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند مثل اینکه زارع مقصودش سقایه گندم است زوان هم بالتبع مشروب میشود و از این گذشته اوصاف نقطه بیان نظر باین بود که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند و سبقت در اقبال و ایمان جستند

ابوالفضل گوید مقصود مبارک این است که مقامات تابع اوصافست مثلاً شخصی نزد تو دارای مقام تقرب و امنیت و محرمیت تو میشود و این مقامات همه پیش اینست که او محب تو است پس مقامات تقرب و امنیت و محرمیت همه تابع صفت محبت است پس چون محبت او پنداروت مبدل شد بزوال صفت جمیع این مقامات هم زائل میشود چنانکه اول محب بود الان مبغض است كذلك اول مقرب بود الان بید است اول امین بود الان خائن است اول محرم بود الان نامحرم است و تمام صحیح و درست است و همچنین است ایمان تا شخص ب صفت ایمان موصوف است جمیع مقامات تابع ایمان را از قرب و کرامت و محبت و غیره داد است و چون ایمان زائل شد این مقامات نیز زائل

محبوبیت: و غیرها داراست و چون ایمان زائل شد این مقامات نیز زائل
میشود بحواله مایشاء و یثیت و عنده ام الکتاب هشتم آقا سید
حسین یزدی نهم میرزا محمد روضه خوان یزدی دهم سید هندی

یازدهم ملامحمودخوئی دوازدهم ملاجلیل ارومی سیزدهم ملا
 احمدابدال چهاردهم ملباقرتبریزی این ملباقرتادوره ثانیه حیات
 یافت و بحضور مبارک مشرف شد و من اوحی زیارت کردم که از قلم
 نقطه اولی جل ذکره در جواب او که سؤال از من بظهوره الله نموده نازل شده
 میفرمایند تو بقاء حضرتش و تصدیق بظهورش مشرف خواهی شد (۱)
 پانزدهم ملا یوسف اردبیلی شانزدهم میرزا هادی قزوینی هفدهم
 میرزا محمد علی قزوینی هیجدهم جناب طاهره که باقب قره‌المن
 بین العموم اشتهار یافته شرح حال او که اینمبد از ماخذ صحیح بدست
 آورده از قرار ذیل است

۱۳ اسم انجناب ام‌سامه دختر مرحوم حاجی ملا صالح برقانی است
 (۲) حاجی ملا صالح و حاجی ملاتقی و حاجی ملاعلی سه برادر بودند
 اصلاً از اهل برقان و از علمای معروف و ساکن قزوین این دختر در سن
 شباب مبادی عربیت و منطق و کلام و فقه و اصول و حدیث را نزد والد
 خود و سایر اقارب خود تحصیل نمود و در این معارف براعت یافت و پس
 از تکمیل دروس بعقد مزاجت عموزاده خود ملامحمد نجل حاجی
 ملاتقی که امام جمعه قزوین گردید منعقد شد و در این اثنا بمطالعه کتب
 حضرت شیخ احسانی و حضرت سیدرشتی قدس الله تربتهما منبهک شد
 و محبت انطریقت در قلبش راسخ گشت و چون اهل علم را ذکوراً و اناناً

و محبت انطریق در قلبش راسخ گشت و چون اهل علم را در روزا و شب

الدواشهی از بحث و تکلم در مسائل علمیه نیست گاه گاه باشوهر و اعظام خود

(۱) ازل در او اخر کتاب مستیقف در صورتیکه بر دین برداخته بعضی لغات لوح ملاحظه فرما ذکر میکند
انشاءالله اصل لوح مبارک در موفج خود ذکر خواهد شد (۲) بلوکی است از توابع فزورین

در این مباحث مناظره مینمود و چون غلبه می یافت چندین بار
شوهر و عیش و اندام محمد بسبب و لعن شیخ احسائی و سیدرشتی
قدس الله تربتهامی پرداختند و این را واسطه تشفی قلب خود می پنداشتند
و باینجهت رشته محبت بین الزوجین کسبخته شد و ام سلمه بخانه پدر
رجعت نمود و از پدر اذن توجه بکربلا و تکمیل دروس خود طلبید و
در کربلا حوزه درسی تشکیل نمود و حضرت سیدرشتی قدس الله
تربته کتاب و لسانا او را بقلب قره العین مخاطب ساخت و او باین لقب
مشهر شد و چون سیدرشتی رحمة الله علیه در سنه هزار و دو و بیست و پنج
و نه (۱۲۵۹) هجریه بمقام اعلی صعود فرمود حوزه درس قره العین
بوجود کبار علما آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد بن
شبل العراقی و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی و آقا سید حسین
کاتب باب و آقا سید محمد بایگانی (۱) و شیخ سلطان کربلائی و ملا
ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل فضل که همه بعام و تقوی و تقدم درس
معروف بودند لذا از هر طرف علما بمجلس درسش حاضر گشتند و ذکر
فضائلش را در اقطار منتشر ساختند در این اثناء سنه هزار و دو و بیست و شصت
(۱۲۶۰) رسید و ید تقدیر نقشه عجیب تازه بر صفحه تاریخ کشید
جناب ملا علی بطامی بمراق وارد شد و خیر مشرف شدن بمعرفت باب را
ذکر نمود و ذکر ظهور و آثار مبارکش را منتشر فرمود از جمله
کاینکه از زیارت آثار نقطه اولی یکباره دل از دست دادند و فریفته

(۱) بابله قره ایست از فرام تربت حیدریه در خراسان

بیانات مبارکه اش شدند قره العین بود که پس از مطالعه آثار و اطلاع بر اسرار بر حقیقت ظهور تصدیق نمود و در مجالس دروس بر ما سبق خط بطلان کشید پرده برداشت و همت بر نشر آثار تازه گذاشت مجالس درس و بحث را بمحافل تبلیغ و دعوت مبدل نمود و در مناظرت علمای کربلا را مقهور و مغفم فرمود. علمای کربلا بحکومت شکایت کردند و حکومت شرح حال را ببنگداد معروض داشت و حضرت طاهره بامر والی عراق مأمور بتوجه ببنگداد شد و لذا او باتلامذه خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعضی خدام خود و چند زن که بعضی آنها والده حضرت بابالباب و خواهران حضرت زوجه مرحوم اقامیرزاهادی نهری بودند عازم بنگداد گشته در بیت شیخ محمد شبل ورود فرمود و در بنگداد مانند کربلا مجلس درس اعتقادیافت و علما و رجال بنگداد در محضرش حاضر میشدند و در مسائل متفرقه سؤالات می نمودند و وی جواب می فرمود و بیشتر اسئله علمای بنگداد در مسئله نظم و ریاب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلزل و یا میل بمجادله احساس فرمود فصل الخطاب این محاولت را بطلب میاهلت ختم نمود و والی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بیت شیخ محمد شبل بیست سید محمود الوسی مفتی بنگداد و مؤلف کتاب تفسیر کبیر «روح المعانی» که چهارده مجلد بزرگ است نفا فرماید و ساکن باشد تا آنکه امر سلطان از قسطنطنیه در حق او

نقل فرماید و ساکن باشد تا آنکه امر سلطان از قسطنطنیه در حق او
صدور یابد و باین سبب قره العین بانسوان مذکورہ بیت الوسی مفتی
نقداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی کہ در ترجمہ حال او نوشته

میکوید که دو ماه تقریباً در ریت او سکونت فرمود و این است
صورت شهادت مفتی بغداد قال القرية اصحاب امرئة اسمها هند و
كنيتها سلمة ولقبها قرّة العين لقبها بذلك السيد كاظم الرشتي في مراسلاته
لها اذ كانت من اصحابه وهي ممن قدّرت الباب بعد موت الرشتي ثم
خالفته في عدة اشياء منها التكاليف فتيل انها كانت تقول بحل ورفع
التكاليف بالكلية وانا لم احس بشئ من ذلك مع انها بقيت في بيتي نحو
شهرين وكم من بحث جرى بيني وبينها ورفعت فيها التقية والبين وقد رأيت
من الفضل والكمال فيها ما لم اراه في كثير من الرجال وهي ذات عقل
واستكانة ومزيد حياء وصيانة وقد ذكرنا ما جرى بيننا من المباحثات في غير
هذا المقام واذا وقتت عليه يتبين لك ان ليس في فضلها كلام الى اخر كلامه.
ترجمه این عبارات این است که میگوید طائفه قریه اصحاب زنی
هستند که نام او هند و کنیه اش ام سلمه و لقبش قرّة العین بود که او را
سید کاظم رشتی در مراسلات باین لقب ملقب نمود چه او از اصحاب وی
بود و او از کسانی است که بعد از وفات رشتی پیروی باب نمود ولی
در چند چیز با وی مخالفت کرد که از ان جمله تکالیف بود چه گفته
شده است که او میگوید عورت حلال کشته و تکالیف بالکل
برداشته شده و من نیافتم صحت چیزی از اینها را بانکه او قریب دو ماه
در ریت من بود و بسا بخشها که میان ما جاری شد که در آن هیچ تقیه
نکردیم

ویکانکی در میان نبود و من چندان ویرا صاحب فضل و کمال ندیدم
که مثل انرا در بسیاری از رجال ندیدم وی زنی بود دارای عقل و

بردباری و حیا و خودداری و من در غیر این مقام مباحثاتی را که فیما بین ما جاری شد ذکر کرده‌ام اگر بر آن واقف کردی بر فضل او جای کلام نیابی انهی

در سنه هزار و سیصد و سیزده (۱۳۱۳) که مرحوم ناصرالدین شاه کشته شد این عبارات مرحوم الوسی رایکی از افاضل سکان عراق برای من فرستاد و مرحوم شیخ علی بولاقی رحمة الله علیه که از کبار مدرسین ازهر شریف بود و بامن دوستی و صداقت نیز کتاب روح المعانی را فرستاد و مذکور داشتند که مواضعی را که الوسی در مکالمات خود با قره‌العین ذکر نموده همه در این کتاب مذکور است و اخیراً فاضل طهرانی مقاله الوسی را در ترجمه حیا شاه در مجله «المقتطف» مندرج داشت و یکی از اهل بغداد که والدش در اکثر مجالس قره‌العین و الوسی مستخدم و حاضر بود حکایت مینمود که مرحوم الوسی بنیاید در تکلم از خوف انتقاد قره‌العین مراقب خود بود و بر بی‌نحوی فصیح تکلم مینمود و از لغت دارج اجتناب میکرد از جمله روزی در موقعی ایستاده که کلام آنها را می‌شنیدم الوسی در غایت خضوع میگفت «یا قره‌العین تالله انی علی مذهبک ولکنی اخاف سیوف ال عثمان»

۱۴ در این اثنا در میان کسانی که در بغداد و کاظمیه اظهار

از نظامی می‌کردند در اوقات العید اختلاف شدیدی ظاهر گردید

ایمان بنقطه اولی مینه و دند در امر قره المین اختلافی شدید ظاهر کردید
زیرا قره المین در مجلس درس نزد تلامذه نقاب نمی پوشید و مکشوف

الوجه در مجلس درس جالس میشد و لکن در مجالس اخیری و حضور
سائر علما از پشت پرده با آنها تکلم میفرمود و جمعی از علما این پوشیدن
نقاب را کشف حجاب دانستند و از اخراق اجماع و مخالفت احکام اسلام
شمردند جمعی دیگر از علما بحکم وجه و کین عورت نیست و
ستراز واجب نه چنانکه در اسهات مؤمنین در احادیث وارد است
که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیا علیه التحیه و الثناء در
حین طواف بیت با آنها ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان
مکشوف بود محذوری بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالجمله این
مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سؤال
نمایند و بانچه امر مبارک صادر شد راضی کردند و باینموجب جمعی
کثیر در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی شبر عریضه
بعضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال ربابه و آلات اخیری
در آن بنکاشت و عریضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سیدرشتی
رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از
قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که قریب هفتاد نفر
بودند در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب
عریضه سید علی شبر صدور یافته بود تلاوت کردند سید محمد مصطفی
البغدادی نجل شیخ محمد شبل نوشته است

فلما قرأوا اللوح كان فيه عبارات عالية و آيات واضحة الى ان وصل

فلما قرأوا اللوح كان فيه عبارات عالية و آيات واضحة الى ان وصل
السان الى قوله مخاطباً للسائل شبر المتزلزل

و اما ماثلت عن المرأة التي زكت نفسها واثرت فيها الكلمة النية
انقادت الامور لها و عرفت بارتها فاعلم انها امرأة صديقة عالمة عاملة
طاهرة ولا ترد الظاهرة في حكمها فانها ادري بمواقع الامر من غيرها
وليس لك الا اتباعها الي اخرياته

و پس از ورود این لوح مبارک لقب ان سیده جلیله بلان بایه و بهائیه
طاهره اشتها ریافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبه
کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر
و سید حسن جعفر و سید علی شبر و سید طه و کاظم صوفی و ما بقی
در کمال سرور و ایمان بشکر و ثنای الهی ناطق شدند و طاهره در
ایامیکه در بیت مفتی بود کاهی بیت شیخ محمد شبلی در معیت دو نفر
از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت مینمود و جمع کثیری
از خاص و عام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهور نقطه اولی و تجدید
شریعت غرا مستمع میکشند تا امر سلطانی رسید

۱۵ جول امر سلطانی رسید خلاصه ان این بود که حضرت طاهره
بایران توجه فرماید لذا بامر والی محمد آقا یاورد نجیب پاشا والی عراق
مامور شد که تا سرحد عراقین خانقین که اول حدود ایرانست ملازم
موکب طاهره باشد شیخ جلیل مرحوم محمد افندی مصطفی نجل شیخ
محمد شبلی بغدادی رحمة الله علیهما که در انوقت سن حضرتش تقریبا
ده ساله بوده است در رساله که بنخواستش اینجد مرقوم نموده میفرماید

ده ساله بوده است در رساله که بنخواست اینجد مرقوم نموده میفرماید
انچه خلاصه ترجمه آن اینست چون امر والی بر جعت حضرت طاهره

مادر شد او با تلامذه و حاشیه و بعض خدمه اش از عرب و عجم همگی
عازم ایران شدیم و چون بعدود ایران رسیدیم یاور والی از حضرت
ظاهره اذن رجعت طلید و بغایت از بیانات و حسن سلوک و اداب
حضرتش منجذب شده بود و حضرت ظاهره با حاشیه و تلامذه از خانقین
عازم کرمانشاه گشت و از علما شیخ محمد شبلی و شیخ صالح کریمی
و شیخ سلطان کربلانی و ملا ابراهیم محلاتی و از سادات سید احمد
یزدی و سید محمد بایگانی و سید محسن کاظمی و از اجباء عرب
قریبسی تن در خدمتش عازم ایران گشتند چون ظاهره بمدینه کردند
رسید سه روز در ان شهر اقامت نمود (۱) و رؤسای ان بلد بحضرتش
مشرف گشتند و کوفته ها بقریبانی ذبح کردند و احترامی فائق
بجای آوردند و حضرت ظاهره علناً انها را بامر باب اعظم دعوت فرمود
و کثیری از انها اظهار تصدیق نمودند و رجا کردند که با دوازده هزار
نفر کسان خود ملازم خدمت او و منتظر فرمان او باشند حضرت ظاهره
در حق انها عاف فرمود و بر جوع ماموز داشت و از کرد عازم کرمانشاه
شد چون بکرمانشاه رسید حکم فرمود که سه منزل بزرگ که کاتب
رساله (چاره) نوشته است اجاره کنند یکی جهت خود و نبوان و
بعض علما که در خدمتش بودند دیگر جهت اجبا و ثالث محل
اجتماع مردم برای تبلیغ روز دهم و ورود علما و بزرگان بلد از خوانین و
تجار مجتمع شدند تا بجاییکه با وجود وسعت محل جای نماند و شیخ

(۱) پوشیده نماند که ما

در بیان روضه معتدل جای نماد و شیخ

(۱) پرشیده نماد که اهل کفرند جمیعاً علی اللہی هستند و الی حال بر این مذهب ما فیند و جمعی کثیر از این طریقه در طریقه بایه داخل شده اند

صالح کریمی قیام نمود و از طرف راست او شیخ محمد شبلی و ملا ابراهیم محلاتی بایستادند و شیخ صالح کتاب شرح کوثر را بر خلق میخواند و ملا ابراهیم از ابرافارسی ترجمه مینمود علما مجادله میکردند و جواب میکردند و زندهای امرا که از انجمله حرم امیر والی کرمانشاه بود نیز بخدمت قره العین مشرف گشتند و باستماع بیاناتش در اثبات امر الله و سایر مسائل علمیه سرور شدند و شب دیگر علما و خوانین بلد مجتمع گشتند و بیاناتش استماع نمودند امیر والی نیز باقره العین ملاقات نمود و پس از استماع مطالب اظهار تصدیق نمود و کذلک حرم و سایر اهل بیتش جمله کی اظهار ایمان کردند و روز بروز ازدحام زیاده میشد تا آنکه جای نماند خصوصاً هر روز بعد از ظهر الی سه ساعت از اول شب گذشته و ما همه احبای عرب ایستاده بخدمت خلق مشغول بودیم و احبای ایرانی بترجمه و تقریر و هر روز مسائل متعدده در اوراق به حضور قره العین میفرستادند و جواب آنها را خود بنفسه مینوشتند تا آنکه علمای کرمانشاه بر مجتهد بزرگ خود آقا عبدالله بهبهانی قیام کردند و از او جواب حضرت طاهره و انعام او را طلب نمودند آقا عبدالله مجتهد شرحی بوالی نوشت و از او اخراج قره العین را از کرمانشاه بطلبید والی مجدداً باقره العین ملاقات نمود و بعد الاخذ والرد بر این قرار یافت که والی محلی معین فرماید و آقا عبدالله مجتهد با اتباعش از علما در آن محل حاضر شوند و باقره العین بتناظره و

مجتهد با اباعس از علماء در آن عصر است و در کتب معتبره
اخیراً بجاهله قیام نمایند. تاحق از باطل ظاهر شود و الی شرح حال را به آقا
عبدالله نوشت و او تمارض نمود و نوشت قدیری بایست صبر نمایند

تا علت او بصحت تبدیل یابد و در خفا خطی بحاجی ملاحظ و بحاجی ملا
تقی نوشت و بقزوین فرستاد و در آن از حوادث کرمانشاه و اقدام
قره العین در دعوت بحضرت عالی هر چه توانست نوشت و خواهش نمود
که کسی از اقارب او را بفرستند و او را بقزوین رجعت دهند
و کاتب رساله مرحوم محمد افندی مصطفی البغدادی در کیفیت
حرکت قره العین از کرمانشاه شرح مفصلی نوشته است که همه از
مطالب مهمه تاریخیه و اخلاقیه است و لازم است نوشتن آنها لکن
اینجا فرصت و صحت بدن حاصل نیست و از نوشتن آنها معذرت میطلبم
۱۶ قره العین از کرمانشاه عازم همدان شد و در قریه صحنه نزول
فرمود و بزرگان انجار اطلب نمود و امر الله را بانها ابلاغ داشت و پس از
دو یوم از صحنه عازم همدان شد و چون در همدان وارد شدند قره العین
وزنها دریتی اقامت نمودند و شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی
و سید احمد یزدی در خدمتش بودند و سایر اجبا در بیوت دیگر منزل
گرفتند تا آنکه برادران حضرت طاهره بهمدان رسیدند و از حضرتش
رجا کردند که تا قزوین در خدمت او باشند قره العین قبول فرمود و
اظهار داشت که او میخواهد نه روز در همدان بماند تا بدعوت اهل این
بلد قیام نماید پس از آن فاضل محلاتی را خدمت رئیس علما ارسال داشت
و کتابی مشتمل بر مقاصد خود باو نوشت چون فاضل محلاتی بمجلس
انعالم رسید محفلش پر از اهل علم بود چون مکتب قره العین از آنجا

انعام رسید محفلش پر از اهل علم بود چون مکتوب قره العین را خواندند
بر او هجوم کردند و چندان او را بزدند که نفس او قطع شد پس پای او را

گرفته و کشیدند او را و در کوچه افت کردند مردم آنکوچه چون در
وی رمق حیاتی یافتند وی را برداشته بیت حضرت طاهره رسانیدند چون
قره العین او را باینحال دید آثار سرور در وجهش ظاهر شد و فرمود
طوبی لك وصلى الله عليك بما فديت نفسك لاعلاء كلمة ربك الاعلى
و وی مدت هفت بوم در بستر رخته بود تا قوت و صحت او عود نمود و
قره العین از همدان عازم قزوین شد

ابوالفضل میگوید که من ذکر بودن حضرت طاهره را در
همدان جز از مرحوم محمد طغی البغدادی رحمه الله علیه از سه نفس
دیگر مسموع داشتم اول در سال هزار و دوست و نود و سه (۱۲۹۳)
هجریه در اوایلیکه مرابا الحباد را مرأعظم بحث و گفتگو در میان بود
وریاست مدرسه حکیم هاشم در طهران اتفاق بن داشت یکی از طلبه
اندرسه که نامش ملا عبدالله بود و خود را از تلامذه من محسوب مینمود
و در این امر اظهار تصدیق میکرد اظهار داشت که استاد او در عام
تجوید قرآن حاجی ملا اسمعیل طهرانی نظر بهجتی که با او دارد هر
روزه او را بعد از نماز ظهر بمجلس میرزا محمد رضای همدانی میرد تا این
فاضل او را بقوت دلائل از متابعت این امر منصرف دارد و خواهش نمود
که من نیز يك روز با آنها مراقت نمایم و کیفیت اینناظره را استماع
کنم گفتم اگر چه من هنوز در مقام فحص و بحثم در این مسائل و هنوز
بر ترجیح طرفی از زد و تصدیق ثابت نشده ام ولی گمان میکنم که

بر رجیح طرفی از زرد و تصدیق ثابت نشده ام ولی گمان نمیکنم که
میرزا محمد رضای همدانی با آنکه مدعی علم و فضل است مطلع تر از

من در این امر باشد و نظرش ثاقب تر از نظر من تا استماع از او مرا مفید
شود و موجب حصول یقین در امر دین گردد مذلک ملا عبد الله و
استاد او حاجی ملا اسمعیل هر دو اصرار نمودند که بخاطر ما یک روز
یا تا اینکه روزی بعد از ظهر این دو حاضر شدند و بسجده ملک التجار که
میرزا محمد رضا در آن مسجد بر منبر مردم را وعظ مینمود رفتیم و پس از
فراغ او از وعظ بموافقت او و دو سه نفس از مریدانش وارد بیت او گشتیم
و در حجره کوچکی نشستیم چون استقرار حاصل شد میرزا محمد رضا
شروع بشکلم نمود و فرمود اعظم برهان بر بطلان طائفه بایه اینست که
اینها مؤسس این امر را بقلب رب اعلیٰ تخصیص داده اند و حال آنکه
رب از اسماء ذات الهیه است که هرگز بر بشر اطلاق نشده و لذا رب
دانستن بشری شرک و اضحیت و کفر ظاهر گفتم مولانا رب اسم ذات
نیست و کثیرا اطلاق بر بزرگان شده و در مصحف کریم در سوره
یوسف نازل شده که چون یوسف علیه السلام رفیق زندان را وداع
میفرمود بخطاب اذ کرنی عند ربک مخاطب داشت یعنی از ملک مصر
بر رب تعبیر فرمود و مفسرین از ائمه هدی علیهم السلام در تفسیر کلمه
رب احادیثی روایت فرموده اند مشر بر اینکه مقصود از رب امام
زمانست در هر عصری او انکار نمود ملا عبد الله کتاب تفسیر صافی
با خود آورده بود موضع انرا باقم و باو نمودم میرزا محمد رضا گمان
کرد که من بابی یا بهائی هستم لذا روی از ملا عبد الله بطرف من کرد
و بوجوهی و شبهاتی دیگر استدلال بر ابطال امر نمود و من چون بعین

همان اعتراض را بر احیانموده و جواب شنیده بودم اعتراضات او را جواب
گفتم تا آنکه قریب یک ساعت ونیم این مناظره امتداد یافت و عرصه
بر او تنگ شد و گمان کرد که من بابی و یا بهائی هستم و برای اثبات
حقیقت خود بجد مناظره میکنم پرسید نام تو چیست حاجی ملا اسمعیل
معرفی کرد و گفت نام او میرزا ابوالفضل است پس با صوتی خشن و
زهیب گفت میرزا ابوالفضل چون قره العین بمیدان آمد و با مرحوم پدرم
مناظره نمود پدرم فرمود قره العین یا معجزه بیاور بر اثبات حقیقت خود
یا من معجزه بیاورم بر بطلان تو اکنون میرزا ابوالفضل یا معجزه بیاور
برای اثبات حقیقت خود و یا من معجزه بیاورم بر بطلان تو گفتم آقای من
نیکو فرمودی و بنهایت مرا از خورد شا کر و معنون نمودید اگر شما مرا
نمی شناسید این حاجی ملا اسمعیل که معروف خدمت شماست مرا
میشناسد من بابی و بهائی نیستم تا برای اثبات حقیقت این امور حادثه
اظهار معجزه نمایم من مسلم هستم و قضیه انتظار ظهور قائم از قضایای مسلمه
اسلام است اکنون این طائفه میگویند قائم موعود ظاهر شده است
و من در حال نظر و اجتهاد در این مسئله ام من بابی نیستم تا معجزه برای
شما در اثبات حقیقت آن ظاهر کنم پس چه نیکوست تا شما اعجازی
در بطلان ادعای این طائفه ظاهر فرمائید و مرا از این مجاهده مستخلص کنید
والی اختر العمر ممنون خود فرمائید ملا عبدالله گفت من هم شا کر
شما میشوم و از این عقیده رجوع مینمایم چون میرزا محمد رضا دید که

شما می‌شوید و از این عقیده رجوع بینمایم چون میرزا محمد رضا دید که
از تمویل و تشدید او بهره حاصل نشد بل قضیه منعکس گردید خواست

برخیزد دامن او را گرفتیم و گفتم آقای من کجا میروید بنا بود یک معجزه
ظاهر فرمائید گفت من خود را نگفتم دیگری درایت شهر هست که
معجزه اظهار میفرماید این بگفت و دامن خود را از دست من بکشید و
باندرون که حریم زنان و بامان خواندان است متوازی شد

و ثانی در سنه ۱۳۰۵ هجریه که وارد همدان شدم از امیرزاده افخم
مرحوم مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا نجل مرحوم مؤید الدوله
طهاسب میرزاشنیدم که میفرمود چون قره العین بهمدان ورود نمود عمه
محترمه من بدیدن ایشان رفت و من چون درس دوز بلوغ بودم نیز در
خدمت عمه محترمه بدیدن او مشرف شدم ولی چون من مقتضی نبود در
مجالس مناظر حاضر نبودم ولیکن در همدان حکیم ایلیا والد حکیم رحیم
که از اطباء مشهور آن بلاد است مذکور میداشت که در بیت والی
مجلس مناظر منعقد شد و من در مجلس حضور داشتم والی بر کرسی
نشسته بود و علما بر زمین جالس بودند و من و چاکران همه ایستاده و قره
العین در پس پرده در نهایت فصاحت تکلم میفرمود و هر چه علمای پرسیدند
جواب میگفت تا آنکه علما ساکت شدند یکی از علما که بطریقه شیخیه
معروف بود و چنان گمان میرم که نام او را حکیم ایلیا میرزا علی انفر میگفت
مذکور داشت که این عالم بر اشته و دشنام و یاود گشتن آغاز کرد والی
نقاره متف شد و رخواست و فرموده داخله ندخا که دی و سناحت راحت

بقایت متغیر شد و بر خاست و فرمود اخوند خطا کردی و ستاعت را حجت
خود پنداشتی و حکومت را اهانت نمودی اگر پاس احترام اهل عسائیم نبود
تو را تادیب مینمودم و حکم فرمود تا همه را از دار الحکومه اخراج نمودند

۱۷ باز بحديث مرحوم محمد مصطفی البغدادی رحمة الله علیه رجوع نمائیم نوشته است که چون موعده مقرر رسید حضرت طاهره عزیمت قزوین فرمود و نسوان و برادران حضرتش و شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و از سادات سید احمد یزدی و سید محمد بایگانی در خدمتش بودند اما والد ماجد شیخ محمد شبلی و شیخ سلطان و جماعت عرب نزدیک سی روز در همدان ماندند و حضرت طاهره چون بقزوین وارد شد امر فرمود که اجبا همگی ببندگ رجوع نمایند و بیشترین آنها بغداد برگشتند مگر جناب درویش کمولی و فرزندان و جواد و صهرا و صالح و عبدالهادی زهیراوی و حسن حلاوی و سمید جیاری که با ما بقزوین توجه کردند و در قزوین خانه ها گرفته و ساکن شدیم و در نزدیک خانه ما خانه بود که هر روز وقت عصر ساعتی قره العین با چند نفر زن و یک نفر از طلبه علم که عم او آنها را گماشته بود برای حراست طاهره حاضر میشدند و من که سنم تقریباً ده ساله بود در این موقع بخدمتش مشرف میشدم و چون بر این نهج قریب یکماه گذشت حضرت طاهره امر فرمود که اجبا جمگی سوای شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی از قزوین سفر کنند و بارض طا توجه نمایند چون پیغام حضرت طاهره را بوالد و شیخ سلطان و غیرهما ابلاغ نمودم گفتند مقصود از طا ارض طهارتست که ارض طهور و سرظهور باشد چون روز دیگر بخدمتش مشرف شدم و چگونگی را معروض

باشد چون روز دین از بحد متشمرت مدم و چه خوب سی را سر رس
داشتم فرمود طیب بگو بارض قم توجه کنند چون این پیغام را ابلاغ

نمودم گفتند یعنی قومو ابامرالله چون باز بخدمتش رسیدم عرض نمودم که
گفتند قم یعنی قومو ابامرالله تبسم فرمود و فرمود بگو فتوجهوا الی المشهد
بخراسان چون امر حضرت تشریح حضرات ابلاغ داشتیم گفتند یعنی توجهوا الی
المشهد النفس الرحمانیة الماکوتیة و بالجمله چون در مرتبه رابعه بخدمتش
رسیدم و فرمود امر مر ابلاغ نمودی عرض کردم نعم یا مولاتی ولیکن
حضرات امر مبارکتر اتاویل نمودند و مشهد را بشهد نفس رحمانیه و مشهد
نفس ملکوتیه تعبیر کردند حضرت طاهره متغیر شد و فرمود بایشان بگو
مقام تاویل نیست البتہ سفر کنید زیرا امر عظیمی پیش خواهد آمد و تزلزل
بزرگی ظاهر خواهد شد که جمیع قزوین از آن خواهد لرزید و خون همه
شماها ریخته خواهد شد باردیگر مرحوم والد و سائر اجبا امر فرمودند که
من بروم و استفسار نمایم که چون فتنه بزرگ مترقب است که اگر بنایم
همه کشته خواهیم شد حکمت بقای شیخ صالح و ملا ابراهیم چیست چون
پیغام حضرات را خدمت قره العین مروض داشتیم فرمود بگو وقت اینان
رسیده است و بایست بر تبه شهادت نائل گردند ولیکن شمار هنوز وقت
نرسیده است و اگر کشته شوید خود خود را بتهلکه افکنده آید و باین
موجب پدرم شیخ محمد شبل و شیخ سلطان بجانب طهران و درویش
کمولی و سائر جماعت بجانب قم توجه نمودند و پس از تفرق آنها نزدیکی
پانزده روز بیشتر نگذشت که حادثه قتل حاجی ملا تقی عم قره العین پیش
آمد و آشوب عظیمی که بان انداز فرموده بود ظاهر شد انتهی (۱)

آمد و اسوب عظیمی نه بان انداز فرموده بود ظاهر شد انتہی (۱)

(۱) قاینجانر جمع رساله محمد الخدی مسطفی البغدادی رحمة الله علیه است که در تاریخ حیات و الدنود شیخ محمد شبل طاب ثوابه نوشته است

۱۸ و سبب قتل حاجی ملا تقی این شد که او هر روز پس از نماز
بمنبر میرفت و مردم را موعظه می نمود و در ضمن خلق را از دخول در
حزب شیخیه ممنوع میداشت و از سب و لعن شیخ اجل و سید افخم
قدس الله تربتهما کوتاهی نمی کرد جوانی شیرازی میرزا صالح نام که
بشیخ و سید خاوصی وافر داشت بر قتل او عازم شد تا آنکه او را وقتی
تنبایافت و بقتلش اقدام کرد و اینکه به معنی نوشته اند که او را در حین
صلوة بقتل رسانید نزد من مقبول نیست زیرا اگر این عمل در مسجد و
حین نماز واقع شده بود قاتل را نهات اخفانمی دادند و همان حین او را
مأخوذ میداشتند چه مسألت که چون حاجی ملا تقی کشته شد شورش
در شهر برپا شد و جمعی گرفتار شدند و هر که بانفسی دشمنی داشت
او را یشارکت در قتل متهم مینمودند تا بحدی که تعیین قاتل بر حکومت
صعب شد چون میرزا صالح شیرازی دید که فعل او موجب گرفتاری
جمعی گردید شہامت و فتوت او مانع شد که مردم را در این گرفتاری
گذارد و گمان کرد که چون قاتل معلوم شود سبب خلاصی دیگران
گردد باین خیالات خود بیاب حکومت رفت و صورت حال را نخست
بر فراشباشی و امثالہ اظهار نمود درباریان حکومت حیرت کردند و
او را از این تسویر ممنوع داشتند چون دیدند وی در اعتراف راسخ است
شرح حال او را ابوالی عرض نمودند میرزا صالح در حضور والی نیز انکار

نمود و درغایت جرئت حکایت قتل را معروض داشت پیر مردانی
که خود در آنوقت حاضر بودند از قبیل مرحوم میرزا محمدعلی

کدخدای قزوینی برای این عبد حکایت می نمودند که حسن تقریر
و عدم خوف میرزا صالح موجب استعجاب والی شد و در اثنای مقال
یکی گفت ای مرد چرا بر جوانی خود رحم نکردی و عالمی را که
معلم اهل قزوین است کشتی میرزا صالح گفت عالم چه نهایت اینست
که او تنگه غوره از باغ ابوحنیفه دزدیده بود والی از این سخن
ببخندید و از بس از رشوتها بیکه متول از مردم در فیصل محاکمات و
مرافعات میگرفت منزجر شده بود این حادثه را چندان منکر نمیدید
تنگه بلنت عوام خوشه کوچکی از انگور است و مقصود میرزا
صالح این بود که علم حقیقی و حکمت عالیه معرفت حقائق کتب
سمویه و ادراک مقاصد کلمات نبویه است که اصلاح عالم منوط
بیاوست والا اگر علم منحصر بهمین فقه و اصول باشد الحق آنچه را
امروز این مرد فقیه حاجی ملا تقی دارابود نسبت بفقہ امام اعظم ابی حنیفه
مانند خوشه کوچکی انگور نا رسیده است که کسی از باغی پراز
انگور بدزدد

۱۹ اگرچه حادثه قتل حاجی ملا تقی بقتل باندو عالم متقی یعنی
شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و دو نفر دیگر منتهی شد
با اینکه قاتل اعتراف نمود و اندر فاضل مطلقا از حادثه مطلع نبودند
معدک وجود قره العین نیز در خطر بزرگ افتاد لهذا خود شرح حال
را خدمت بهاء الله بطهران معروض داشت و بهاء الله امر فرمود یکی

را خدمت بپاء الله بطهران معروض داشت و بپاء الله امر فرمود یکی
از دوستان که نامش آقا هادی بود از اهل قزوین که بهر نوع تواند

قره‌العین را از آن خطر برهانند و بطهران فرستند آقاها دی از طهران قزوین
شتافت و بمساعده نسوان خانواده خود که از نجای قزوین بودند
قره‌العین را بیست خود نقل دادند و از اعداء متورداشتند و از رساله
ملاجعفر واعظ قزوینی استفاد میشود که جناب باب‌الباب ملا حسین
بشروئی در بیت آقاها دی قبل از این واقعه با قره‌العین ملاقات نمودند
و پس از آن عزیمت طهران نمود و در طهران بحضور بهاء‌الله مشرف شد
و از انجا عازم بدشت گردید و در آن انجمن بزرگان با حاجی میرزا محمد
علی ماتب بقدوس و سایر اصحاب ملاقات نمود و پس از آن گرفتار گشته
بامر شاه در بیت محمودخان کلانتر محبوس گشت و اخیراً در حادثه
هجوم محمد صادق تبریزی بناصرالدین شاه در سال هزار و دوست و
شصت و هشت (۱۲۶۸) هجری در طهران رتبه شهادت یافت و جسدش
در باغ ایلیخانی که در خیابان علاءالدوله است منقفی گشت این
خلاصه و مختصر تاریخ حیات قره‌العین است که بدون تعصب عرض
شد اما مقدار علم و فضل او اگر چه از آنچه سیدالونسی مفتی بغداد نوشته
و در کتاب مقاله شخص سیاح مذکور گشته است، بالا جمال معلوم
میشود ولی نزد من رساله ایست عبری فصیح که قره‌العین آنرا در
اثبات حقیقت امر نقطه اولی مرقوم داشته بحکم ان الاثر یدل علی المؤثر
بر مقدار بلوغ او در معارف بهترین شواهد است و اگر خدای تعالی

بر مقدار بیوسع او در معجزات بهترین مومنان است که در این کتاب
خواهد و وقت آتضا نماید در آخر این کتاب مندرج گردد و نسخ
این رساله را تخت تاجری از سکان اسکندرونه که مرحوم والدش از

سکنه بغداد بوده و بخط خود استنساخ نموده برای من فرستاد و نسخه
دیگر آن را میرزا فضل الله عراقی استنساخ کرده بخط کاتبی
حبیب الله نام بن عطا فرمود باری این جمله اسامی حروف حی از طبقه
اولی است که عرض شد و تفصیل ایمان آوردن مرحوم حاجی سید جواد
را هم ذکر نمودیم و از اینجمله که عرض شد معلوم توان داشت که
انچه متر برون مستشرق در ترجمه مرحوم حاجی سید جواد کربلانی
و حضرت طاهره نوشته تماماً بلا اصل و مبنی بر مسوعات از ازلیه
بوده است و لذا گمان اینست که جواب مسئله ثالثه را او افیاً معروض داشتیم

مسئله رابعه

در مقدمه کتاب نقطه الکاف متر برون ذکر کردیم از شیخ احمد
روحی نموده است و در کتاب بیداری ایران این شیخ احمد و اقاخان
نامی را از طائفه ازلیه شمرده این دو که بوده اند و مذهبشان چه بوده
و شما با آنها ملاقات نموده اید یا نه

جواب

۱. مرا با این دو در طول ایام حیات مراست و ملاقات اتفاق
نیفتاد و تاریخ ولادتشان نیز بر من معلوم نشد و خلاصه انچه از حالاتشان
مستفاد گشت این است که عرض میشود شیخ احمد منقلب بروحی پس

سے سب سے زیادہ ہے کہ عرض میشود شیخ احمد منقہ بروحی پر
ملا جعفر کرمانی بود و آقاخان کہ اسم اصلیش میرزا عبدالحسین بود
پر آقا عبدالرحیم مشیزی این دو انجہرا از علوم و معارف تحصیل

نمودند همانست که در کرمان بوده زیرا این عبد با مقارنت ایام حیات و تحصیل ایشانرا در عدد اطلبه علم در اصفهان و عراق و طهران زیادت و از کتبی هم که بایشان منسوبست دلیلی بر تبحر در علوم ریاضیه و یا تاریخیه و یا فلسفه و یا فلک و یا در علوم عربیت بدست نیاید از جمله مؤلفات که منسوب بهردواست کتاب هشت بهشت است که انرا در فلسفه بیان تالیف نموده اند اگر راست باشد که این کتاب تالیف شیخ احمد روحی است صریح معلوم میشود که قصدش تحویل و مشتبہ کاریست زیرا کتاب بیان کتابی است دینی و علم دین که عبارت از معرفت شرائع و قوانین سماویه است یا علم فلسفه که عبارت از معرفت حقایق اشیاست عموماً بقدر طاقت بشریه هرگز باهم مختلط نبوده و باین جهت همواره رسل و انبیا غیر از فلسفه محسوب گشته اند و کتب دینیه را غیر از کتب فلسفه شمرده اند علاوه از این عیب مؤلف آن در مکتوب خود بمتر برون اول نوشته است که این کتاب تالیف مرحوم حاجی سید جواد است بعد ثانیاً میگوید اصل روح مطالب از ایشان است قوالب الفاظ شاید از ماها باشد و این عبارت را متر برون در صفحه (۶۸۴) از مجله آسیاویه بخط اسلامی درج نموده است (۱)

(۱) عبارات مکتوب شیخ احمد اینست: «انما منصف این کتاب را خوانسته بودید اگر چه در بیان جزئیات و ...»

۱۱) عبارات مذکور شیخ احمد دینست! اما اسم مستعار این تدبیر و خواسته زودیه و مرتبه و ...
شخصیات معروست از همی الاصله سبتموها انتم و با انکم اعفای کون که خواسته اید عرض می نماید تمام این مطالب که
در این کتاب مکتوب است مقالات و کلمات حضرت سید زین کبیر حاجی سید جواد کربلایی است که از حریرت حسن اول
و اصحاب سابقین و حریرت بسم الله است ولی چون در او از عمر این بزرگوار از اونی ضعیف و در دست
پیدا شده بود خوب تقدیر بر نوشتن نبردند این مقالات را خود اعلا فرموده یکی از انانما ما بجهت نوشته بود بعضی از
و اوراقی ترتیب این ایام در اسلزمبول چون فراغش پدید بود بنده و ان شخص همی کرده از اوراقی ترتیب ترتیب
کردیم خلاصه اصل روح مطالب از ایشان است قوالیه الفاظ شاید از ماها باشد . . . اسم مستعار این تدبیر و کتب را اگر
بخواهید ذکر نمایند جناب حاجی سید جواد است .

و از این عبارت راجحه حيله استشمام میشود زیرا لفظ شاید را در جایی
می نویسند که موضوعی محل شك باشد آیا بر خود شیخ احمد روحی و
آقاخان هم معلوم نبوده است که قوالب الفاظ از آنهاست یا از حاجی
سید جواد که بلفظ شاید تعبیر کرده است علاوه از اینها از صریح
کتاب هشت بهشت و فهرست ابواب ان معلوم میشود که کتابی بزرگ
و دو مجلد است و همه میدانند که اقامت مرحوم حاجی سید جواد در
کرمان زمانی قلیل بود و منزل ایشان اول مدرسه ظهیر الدوله که بجهت
طائفه کریختانیه است و ابدآ بایه قدرت رفتن در آنجا ندارند و اخیرا
منزلشان در ریت رئیس پست میرزا علی رضاخان اعتضادالوزاره بود که
از یان با او مرتبط بودند در این صورت چگونه ممکن است که این
کتاب تالیف مرحوم حاجی سید جواد باشد

و دیگر از مؤلفاتی که بشیخ احمد روحی نسبت میدهند ترجمه
کتاب حاجی بابا است که یکی از اشیاء مستر برون انرا در هجوایرانیان
تالیف نموده است و شیخ احمد روحی محبت فرموده انرا ترجمه نموده اند
و در مطبعه جبل المتین طبع شده و صاحب جبل المتین هم تقریظی در
مدح ان نوشته است و باعتقاد من کتابی از این کتاب حاجی بابا و
کتاب سرجان ملکم سخیف تر تالیف نشده است

و از مؤلفات آقاخان یکی کتابی است در تاریخ ایران منسی
باینه کندره، که در انام...

باینه سکندری که در ایام سلطنت مرحوم مظفر الدین شاه طیب الله مشواہ
بامر وزیر معارف در سنہ ۱۳۲۴ ہجریہ موافق سنہ ۱۹۰۶ میلادیہ

انتطباع یافته از مطالعه آن بر مورخ محقق معلوم میشود که یکی از
حاذقین غرب قلت تجربه و علم، نزق شباب آقا خانرا مفتتم شمرده اورا
بتالیف این کتاب تشویق نموده است تا خرافات و اکاذیب تاریخ
هردوت یونانی را در آن بکنجاند و در اذهان شبان ایران باین حیلہ داخل
کند و بالجمله این کتاب اینه سکندری در حقیقت انبانی است انباشته
از قصص و اسامی بی اصلی که در کتب عتیقه فرس و کتاب هردوت
یونانی مذکور وارد شده و اغراض بعض مستشرقین بر آن انضمام
یافته است مثلاً در این کتاب آقاخان کرمانی عدل انوشیروان عادل را
انکار نموده است و اورا ظالم و سفاک شمرده است و مستند او قصه
مجهولی است که در حادثه مزدک روایت نموده اند و قطع نظر از اینکه
عدل انوشیروان بنص بیان مبارک نبوی ثابت است که فرمود ولدت
فی زمن الملك العادل و سعدی رحمه الله علیه در اول کتاب بوستان در
مدح ملک عادل عاقل ابوبکر بن سعد فرموده

سزد گر بدورش بنازم چنان که احمد بدوران نوشیروان
علاوه مخالف تواریخ معتبره اروپیه است که صریحاً نوشته اند
که ایران در عهد انوشیروان در غایت آبادی و عمران و حضرتش ملجأ
و پناه مظلومان جهان بوده چندانکه چون مسیحیان در یونان و مصر
بر ضد فلاسفه قیام کردند و در اسکندریه آن زن عالمه مدرسه هاشا

برضد فلاسفه قیام کردند و در اسکندریه آن زن عالمه مدرسه هیاشیا
را در غایت توحش و بیرحمی کشتند و بدنش را قطعه قطعه کردند و در
جمیع بلاد و اسعه رومانیان اهل علم خائف و مرتب گشتند عاقبت

که با فلاسفه اتینابایران گریختند و بانخر و عادل پناه آوردند تا آنکه
انوشیروان در آن اوقات بلاد اناطول را فتح نمود و قیصر روم را مغلوب
و اسکندر یه را گشاده بود محض اصلاح حال این فلاسفه صلح با قیصر
را قبول نمود و در شرائط صلح اهم شروط حریت فلاسفه را مقرر
داشت و ایشانرا مرز و محترم ب وطن خود رجعت داد
در سال هزار و سیصد و بیست و یک (۱۳۲۱) هجریه که من
در امریکا بامر مبارک حضرت مولی الوری عازم کرین عکا که از
متزهات و بیلاقات مقاطعه نیوانکنداست گشتم و قریب دو ماه در
ان مصیف اقامت نمودم در آن اثنا مستر فرنکن که عالمی مشهور و
از تلامذه فیلسوف بزرگ امریک امرسون معروف است نیز بکرین
عکا وارد شد وقت غروب همه در سالون مهمانخانه انجا حاضر شدند
از جمله اینعبد و جناب خان مترجم و جناب محمد بر که الله هندی که
از دوستان مستر برونت در آن مجمع بودیم رئیس انجمن چنانکه از
عادات خوب غریبان است اینعبد را بمستر فرنکن و او را باین عب
مرفی نمود و از جمله عباراتش اینعبد را بلاوجه بتبحر در فلسفه و
تاریخ توصیف کرد مستر فرنکن پس از انبساط از من سؤال کرد
سبب چیست که علمای حکمت و تاریخ هر دو از فلاسفه اسکندریه
با فلاطونان جدید تمیز نموده اند گفتم چون امونیوس مقاس عالم

بافلاطونیان جدید تمییز نموده‌اند گفتم چون امونیوس سفاکس عالم
شهر مدرسه کلیه یعنی دارالعلوم مشهور را در قرن سوم میلادی در
مدینه اسکندریه بنا نهاد مقرر داشت که متخرجین و استادان و

مدرسین این دارالفتون مختارند که در هر مسئله و موضوعی آراء صائبه
جمیع شعب و فرق فلاسفه اتینارا خواه از فرقه اکادیمیان و یا فرقه
ایکوریان و یا فرقه اپیکتاتیان هر کدام را حق دانستند برای طلبه
درس گویند و خاطر نشان آنها کنند ولی چون تبعه افلاطون در الهیات
راسخ تر و بورع و تقوی موصوف و بخدای واحد مقتدر محیط معتقد
تراز سائر طوائف بودند نام خود را برای تبرئه افلاطونی خواندند ولی
چون در جمیع مسائل فلسفیه با افلاطونیان اتینا متفق نبودند مورخین
ایشانرا افلاطونیان جدید نامیدند تا فیما بین تلامذه افلاطون و تلامذه
امونیوس فرق واضح باشد

متر فرنگان از غایت اعجاب برخاست و گفت چه قدر واسع
است علم این جوان ایرانی محمد بر کة الله و سائرین همه خندیدند
زیرا با اینکه عمر اینمبد از شصت گذشته بود مرا بلفظ جوان تعبیر
نمود و از این استفاد میشود که وی در چه حد از عمر بود باز سؤال
نمود که چون حکومت رومانیه بر ضد فلاسفه یونان قیام نمود و برای
استیصال این قوم دامن همت بر کمر زد رؤسای فلاسفه بایران پناه بردند
و بخدمت کسری یاریافتند انوشیروان از آنها سؤالاتی فرمود که بعض
انها سهل الجواب و بعضی دیگر بنایت صعب الجواب بلکه الی حال از
مسائل غیر منحلّه است آیا صورت ان مسائل در تواریخ فارس مذکور است
گفت که در مقام سار از شصت سال با فلاسفه نه تا از ده کتبه تا بنسخه

گفتم ذکرِ مفاوضات انوشیروان را با فلاسفه یونان در کتب تاریخیه
ایران ندیده‌ام بل ذکرِ مفاوضات پرویز با فلاسفه در کتب تاریخیه

وارد است که در بعض مسائل فلکیه و طبیعی خسرو پرویز با بعض فلاسفه گفتگوها فرمود و جوابها شنود و بالجمله در این مسائل تا وقت تناول غذای عشا فیما بین ما مذاکره بود و مترفرنگان پس از مراجعت بخواهش اینعبد صورت سؤالات انوشیروان را با حکمای یونان نوشته باسم جناب خان مترجم ارسال داشت و در آن صریح نوشته بود که عدل انوشیروان ایرانرا فردوسی زاهر و بهشتی ارسته نموده بود و اینمکتوب اکنون نزد جناب خان ظاهرا محفوظ باشد و ذیکری از مؤلفات اقاخان که در ایران شهرت دارد کتاب صدخطابه است که انرا در رد جمیع ادیان تالیف نموده است و هزاران جوانان مهذب متدین را بیدین و فاسد کرده است و بارتکاب قبائح جری نموده اینجمله ترجمه معارف ایندو نفس بود که عرض شد

۲ و اما خطوط مسافرت این دو اگر چه کاملاً از ان اطلاع ندارم ولی بقدریکه مطلم اینست که بشیراز و یزد و کاشان و طهران (۱) سفر نموده اند و اقاخان وحده در اوقات سفارت بنان الملک در مصر باین بلاد آمده و از مصر بشام رفت و از شام بمدینه عکا بحضور بهاء الله مشرف گشت (۲) و بامر حضرت عبدالبهاء منزلش در بیت مرحوم آقا علی قزوینی مقرر شد و چندی در جوار مبارک مورد عاطفت جمال اقدس ابهی بود تا آنکه رجعت نمود

(۱) از ترمیمی عده که ورود ایندو را بطهران درک ننموده بودند تا شنبه شد که ایشان اولاً در حدود که به قاهره
 باشد منزلت گرفته و ملاقات نمودند...

(۱) از نفوس مدینه که ورود ایشان را بطهران در گذرنامه بودند شنبه شد که ایشان اولاً در حدود کوه قاپوچی
باشی منزلی گرفته اعلان نمودند که اطفال خود را در مدتی قلیل تعلیم زبان مرعی توانستند کرد و بدینحیله شاکر دانی
چند کرد خود مجتهد ساختند لکن پس از مدتی چون سوء مراد آنها با بعضی از تلامذه معلوم گردید شبانه از طهران
مجبور بفرار گشتند (۲) نگارنده در مسافرتی که با این پسته و بستان افغان در تخته های انجا مشاهده نمود که نوشته بود
امدییم بشاه مات اینجاقیق ای توه پساند او سکان افق سرره هدالمسین کرمانی
س + م

و در اینموقع نکته ایست که نبایست از ذکر آن صرف نظر نمود زیرا فائده تاریخی و اخلاقی هر دو را شامل است و آن اینست که مستربرون در کیفیت مسافرت خود بعبکار شرحی نوشته است که مشعر و مشحونست بهمز و لمز و تهویل از جمله میگوید بعد از اقامت (۱) پانزده (۱۵) روز در شهر ماغوسا بزم مسافرت بعبکار حرکت کردم و ابتدا بقصد ملاقات پیشکار بهائیان بیروت رفتم زیرا هر کس میخواست بملاقات بهاء الله نائل گردد بایستی اولاً بتوسط یکی از عمال بهائی که در پرت سعید یا اسکندریه یا بیروت اقامت دارند از این فقره استعلام نماید اگر ایشان صلاح میدیدند رخصت و دستور العمل این کار را باو میدادند و الا فلا انتهى و از این فقره مستفاد میشود که مستربرون خود را همه جا نزد بهائیان بهائی میخوانده و معتقد باین امر و انمود میکرده و الا احتیاج باذن خواستن نداشت زیرا بهائیان در عسکارسجون و منفی بودند و همیشه در تحت مراقبت شدید و تعدیبات ظالمانه سلطان عبدالحمید ثانی و ولات او بودند و عامل و پیشکاری نداشتند و چون یوم آفیوم بر عدد بهائیان در ایران و سایر بلاد میافزود و اغلب طالب تشرف و ملاقات میشدند و عرائض می نوشتند و بوسائط و وسائل متوسل میگشتند بهاء الله برای اینکه از دحام بهائیان در

و در سال منوس بیست و سه به این ترتیب برای این کتاب
عکا موجب اضطراب حکومت نشود حکم فرمود که هر کس
میخواهد بمکا سفر کند اول اطلاع دهد ولی این خاصه بیائیان بود

(۱) و جرم شود بجمع ج از مقدمه کتاب قطعه الکافی ص ۲۰۰

والا باب عکابسته نبود و هر کس میخواست بعکاسفر کند مانعی نداشت
و اقاخان کرمانی بدون هیچ مقدمه بعکاسفر کرد و بخدمت بهاء الله
مشرف شد و سوای اقاخان و مستر برون در همان سنوات تجل فتی که
از سابقین ازلیان بود بدون اذن بعکاسفر کرد و بحضور بهاء الله مشرف
شد ولی برعکس میرزا یحیی ازل در اسلامبول شیخ محمد برادر
میرزا شیخ علی مشرف سفارت انگلیس را داشت که هر کس میخواست
بقبریس سفر کند از او خطی می گرفت و الا ممکن نبود بتواند با ازل
ملاقات کند و بالجمله این عبارت اعظم دلیلی است بر اینکه مستر برون هر
جائز دبهائیان اظهار می کرده است که او بهائی است و شاید یکی از
اسباب غیظ و تغیر او هم این باشد که مقصد او بر بهائیان مستور نیم مانده
و امر بر آنها مشتبه نشده است و الا این همه معافات و دوستی او با ازلیان
و حقد و عداوت بلا سبب او با بهائیان راهی ندارد جناب خان
مترجم در امریکا اظهار میداشت که مستر برون در بعض مؤلفات
خود نوشته است که آنچه را می نویسم از راه دوستی با ازلیان نیست
زیرا ازلیها مرا در کرمان بعبادت بخشیش و تبریک مبتلا کردند و
من هم چون انگلیسی نمیدانم جائز نبود بنویسم که مستر برون منصف
و بیغرض است یا متعصب و منرض لکن از مقدمه کتاب نقطه الکاف
که بفارسی نوشته است پرده برداشته شد و تحامل او چنانکه من بعد
عرض خواهم نمود واضح و آشکار گشت و از تر که همین مرحوم

عرض خواهيم نمود واضح و آشكار گشت و از تر كه همين مرحوم
شيخ محمد يزدي كتابي بدست اينمبند افتاده كه اكنون كه بتحرير

مشغولم حاضر است و در این کتاب بخط ازل سیزده صفحه هیکل
و چهل و سه صفحه لوح موجود است که ازان در غایت وضوح ثابت
میشود که صورت هیکلی را که مستر برون در صفحه اولی قبل از
مقدمه کتاب نقطه الکاف طبع نموده و نوشته است که خط باب است
خط باب نیست بل خط ازل است و كذلك صورت خط اقا سید حسین
یزدی که در جنب صفحه (۲۴۵) و صورت خط جناب طاهره که در
جنب صفحه (۱۴۰) با قلام مختلفه مندرج است هم خط خود ازلت
و كذلك در این کتاب شیخ محمد یزدی صورت مکتوبی است
که میرزا حسین، تولی باشی قمی در جواب حضرت آقا میرزا موسی
نوشته و در این جواب صریحاً حکایت بل شکایت نموده است که
مبلغ مکتوب اقا سید مهدی یزدی و حاجی سید جواد کربلانی
بوده اند و هم در این جواب متمم عبارت حدیث کمیل بن زیاد مندرجست
که نقطه اولی در رساله دلائل سبعة بان استشهاد فرموده و برای اشارت
باسم بهاء الله اول عبارت دعای سحر را بان ضم فرموده اند و لکن
مستر برون منصف بیغرض در روزنامه انجمن همایونی آسیاوی این
عبارت را ساقط فرموده است

باری رجوع نمائیم بتاریخ سفرهای شیخ احمد و آقاخان این
دو نفس اخیراً در اسلامبول وارد شدند و یاسید جمال الدین همدانی
که خود را افتخار شهرت داده بود به طو ملحق گشتند و چون در

که خود را افغانی شهرت داده بود مربوط و ملحق گشتند و چون در
اشمدینه ارام یافتند بامیرزا ملکوم خان ارمنی در پاریس و متربرون

در لندن و علمای شیعه در عراق در اعدام ناصرالدین شاه و ازاله دولت
استبداد (قاجار) آغاز مراسم و میخابت نهادند و اخیرا بر
اجرای این مقاصد متفق و یکرأی شدند و سلطان مستبد ظالم عبدالحمید
خان ثانی عثمانی را نیز باین نوید غریفتند که مذاهب متفرقه اسلامیة
را ب مذهب واحد دعوت خواهند نمود و سیصد میلیون مسلمانان عالم را
در ظل رایت سلطان مجتمع خواهند داشت و همه را بدل و جان مطیع
دولت ال عثمانی خواهند نمود چگونه از استماع این نویدهای
غیر مستطاع که از اثر ورق الخیال در مغزها ارتسام یافته بود سیل
لعاب از چالک دهان سلطان طماع جاری نشود و بند از کیسه جود او
گشوده نگردد و بدین موجبات جمال الدین بماهی هفتاد و پنج لیره
عثمانی ماهیانه دائمی علاوه از سایر انعامات سلطانی نائل گشت و
آقاخان در تبعیت دولت عثمانی درآمد و شصت لیره از جیب سلطان
انعام یافت و چون بر این جمعیت مثل آفتاب روشن بود که طائفه
بهائیه در امر قتل و فساد با آنها متفق نخواهند شد چنانچه متر برون
با کمال عداوت و حقدیکه با اهل بهادر دارد این فقره را منکر نشده است
که طائفه بهائیه بخلاف طائفه بایه مردم را بتقوی و دیانت میخوانند و
خاتی را بسجبت همه اهل عالم دعوت میکنند و بجای نفرین و لعنت
درود و تحیت تسلیم میدهند و لذا چاره کار را در این دیدند که
کتابی ترتیب دهند و احکامی را که خجسته از لیه است در آن بشکارند
و آنرا بر ایرانیان مقیمین اسلاموا که نزدیک

و انرا بر ايرانيان متبعين اسلام بول كه نزديكي پنجاوشست هزار

1

نفس بگمان آنها عددشان میرسید معروض دارند و این نفوس کثیره را
باتفاق باخود و قیام بر ضد بهائیان بهیجان آرند بدین موجب آقاخان
رساله پرداخت و نام آنرا خلاصه البیان نهاد و روزی معین محفلی حافل
درزیت میرزا حسین شریف پسر ملا جعفر کاشانی که از رؤسای ازلیه
بود ترتیب دادند و بزرگان اهل ایران و بعضی رجال ترک را در آن محفل
دعوت نمودند چون مجلس بدان عظمت اراسته شد و سید جمال الدین و
شیخ احمد روحی مردم را پذیرائی و ترحیب کردند آقاخان برخاست
و در حالت گریه اهل مجلس را مخاطب داشت و شرحی از پریشانی
ایرانیان و سوء اداره دولت و معایب استبداد حکومت ذکر نمود
چندانکه عموم متأثر شدند و بعضی بگریه افتادند و بعد اظهار داشت
که سبب جمیع این نکبتهای طائفه بهائیه آنست که اعتقادشان اینهاست که
در این کتاب نوشته اند مثلاً عقید آنها اینست که باید مکه معظمه را
العیاذ بالله خراب نمود و آنچه مشاهده مشرفه و تربتهای مقدسه است
همه را باید ویران کرد و هر چه قرآن و کتابست باید همه را سوخت
چون مردم را باین عبارات بهیجان آورد و خونها بجوش آمد ناگاه روحنه
خوانی که از این امور مطلع بود طاقت نیاورد و برخاست و گفت
ای بی شرم خدانشناس چرا دروغ میگوئی و مردم را متهم میکنی
و ماین اهل ایران موجب فساد میشوی این کتاب را تو خود ساختی
و تو نوشتی کتاب بهائیان کتاب اقدس است نه کتاب بیان و در کتاب
اقدس این احکام ابدی یافت نمیشود از استماع این عبارات مردم متحیر

اقدس این احکام ابدآ یافت نمیشود از استماع این عبارات مردم متحیر

و پراکنده شدند و شیخ احمد و رفقای ایشان در اسلامبول و لندن و پاریس
کما فی السابق بمخابره و تدبیر مشغول گشتند که ناگاه امری غیر
مترقب ظاهر شد و حادثه گرفتاری شیخ احمد و آقاخان کرمانی و
میرزا حسن خان شیرازی (۱) پیش آمد و مختصر این حادثه این است که
ختامی (۲) با داره ضبطیه اطلاع داد که شخصی ایرانی مهربی وزین
از من خواسته برای او بازم که مشراست بر تاسیس جمعیت سریه
رئیس ضبطیه بختام فرمود چون انشخص ایرانی برای طلب مهر مذکور
خواهد آمد باو وعده روز دیگر ده و شاگرد خود را در قنای او
آهسته بفرست تا محل و منزل او را معلوم دارد و ختام رای بخشش نقد و
وعده عطای وافر فیما بعد امیدوار نمود و بالجملة ختام چون خانه طالب
مهر را دانست و بضبطیه اطلاع داد فوراً عبا کر ضبطیه انخانه را احاطه
نمودند و شیخ احمد و آقاخان و میرزا حسن خان را که ساکنین آن
خانه بودند گرفته با هر چه نوشتجات بود با داره بردند و پس از رسیدگی
در آن نوشتجات و مکاتبات این سه نفس را بحکم سلطان در مدینه
طرابزون توقیف و محبوس کردند و مدتی بر حبس آنها گذشت که
حادثه قتل ناصرالدین شاه پیش آمد و چون بر سلطان منحق شد که قتل
شاه باستصواب جمال الدین و این نفوس مذکور و وقوع یافته حکم
فرمود که از سه نفس را در سرحد ایران تسلیم والی آذربایجان نمایند
و جمال الدین را بحکم آنکه شریف و معروف به تبعیت افغان است

وجمال الدين را بحکم انکه شريف و معروف به تبعیت افغان است

(۱) بهمن اردها قزوینی میگوید (۲) ستامبره در ایران حکاک میگوید

فصل محاکمه او را بشورای دولت محقوب دارند و باینموجب چون
 شیخ احمد و دور فقیق او تبریز رسیدند در شب بیست و یکم ماه صفر از
 سال (۱۳۱۴) هجری بحکم دولت راه عدم گرفتند
 ۳ و اما دیانت شیخ احمد و اقاخان اگرچه پروفور برون
 چه در مقدمه و حواشی کتاب نقض الکاف و چه در کتاب بیداری ایران
 غایت سعی رانموده است در اثبات اینکه این دو ازلی بوده اند ولی
 از صریح بیان خود ایشان مستفاد میشود که دینشان اسلام بوده نظر فرما
 در شعر شیخ احمد که مستر برون از او در صفحه ۴۱۵ از کتاب
 بیداری ایران درج نموده است که بچه افتخاری میگوید

داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نامم (۱)

با وجود این شعر و این ادعا ازلی خواندن آنها بنایت غریب است
 مگر آنکه بگوئیم وجوب هدم مکه معظمه و خراب کردن قباب
 مقدسه حضرت خاتم انبیا و ائمه هدی علیهم التحية والثناء در مدینه و نجف
 و مشهد و کاظمیه و سامره و قم و کربلا و سوختن هر چه قرآن و کتب
 احادیث است هیچ منافات با اسلام ندارد زیرا این احکام واجبه
 صریحه دیانت ازلیه است نه بنیایه

و یا بگوئیم با نبودن قبله و قرآن و صلوة باز هم اسلام باقی میماند
 این اسلام شیخ احمد روحی و اقاخان از قبیل شیران خال کوب است
 که ... لاننا حلالا للدين در مثنوی میگوید

که قصه آنرا مولانا جلال الدین در مثنوی میگوید

(۱) چنانچه آلاء نیز در سخن زمین هیئت انجمنه عالی ایران در طهران از رؤسای ازبکستان و برای ترقی و تقدم
ایران در ظاهر ستم از دیگران منکسند میرند
س ۳۳

شیرینی دم و سر و اشکم که دید اینچنین شیری خدا هم نافرید
 بحقیقت و راستی با وجود چنین اسلامی که بعضی اصول و شرائع آن
 عرض شد و واضعی مثل احمد روحی و اقاخان و ناشر و ناصری مثل
 ادوارد برون سزاوار است که اهل اسلام براحت بخوابند و برود و
 جور برقصند که اینچنین اسلامی چنانکه اقاخان در سکر ورق الخیال
 نظام نموده بزودی عالم را خواهد گرفت و کفر را منعدم خواهد
 ساخت بل شایسته است که حضرت ختمی مرتبت از اعلی درجات
 فردوس بگرد و بر بدبختی این نفوس بگردید

در این موقع لازم است بعضی اشعار اقاخان را که ادوارد برون در
 صفحات ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ کتاب بیداری ایران درج نموده
 مذکور داریم تا مطالعه کنندگان ملاحظه فرمایند که اینها خود مدعی
 اسلام بوده اند و خود را ناصر و ناشر اسلام میسرده اند و از اشعار این
 است که ناصر الدین شاه را مخاطب کرده میفرماید

تو تا باشی ای خسرو نامور	مرنجان کسی را که دارد هنر
بویژه که باشد ز روشن دلی	بجان دوست دار نبی و علی
یکی نامداری ز ایران منم	که خو کرده در جنک شیران تنم
قلم دارم و علم و فرهنگ و رای	زادبزرگان و فرهمای (۱)
بگاهی که آمد تمیز مپدید	روانم بدانش همی بد کلید
بکیتی نجستم بجز راستی	نگشتم بگرد کم و کاستی

بلیتی نجیستم بجز راستی . . . نکشتم بگرد کم و کاستی

۹۱ از کی از دوستان افسان که در مراسم از یاد و جنگهای او جو یا شدم گفت ترا دش را میگوید بخواجه
رشید وزیر که در کرمان مدقونست میرسد ولی از جنگهای او خبری نداشت شاید آنها در عالم خال بوده است

همه خیر اسلامیان خواستم
 همی خواستم تا که اسلامیان
 همه دوستی باهم افزون کنند
 مر اسلامیان را فزاید شرف
 در اسلام آید بفر حمید
 شود ترک ایران و ایران چو ترک
 همان نیز دانند کان عراق
 ز دلها زدایند این کینه زود
 و زان پس بکیرند کیتی بزور
 ابا چند آزاده مرد گزین
 روانه نمودیم سوی عراق
 بنیروی دادار جان افرین
 یخشید حسن اثر نامه ها
 سپاس ز یزدان پیروز گر
 نوشتند ز ایران وهم از عراق
 همه جان فدای شریعت کنیم
 گذاریم قانون بیگانگی
 از این پس همه کفر سازیم پست
 چون نقشه این اوهام که شبه باضفان و احلام است باین هیئت

دام را به نیکی بیاراستم
 بوحدهت به بندند یکسر میان
 ز دل کین دیرینه بیرون کنند
 نفاق و جدائی شود بر طرف
 یکی اتحاد سیاسی پدید
 نماید دوئی در شهان سترک
 سلطان اعظم کنند اتفاق
 نگویند شی و شیعی که بود
 ز جان مخالف برارند شور (۱)
 بنشیم بس نامه های متین
 که بر خیزد از عالم دین نفاق
 همه بر نهادند امضا بر این
 که خام و نپخته نبند خامه ها
 که این نخل امید شد بارور
 که از دل بشتیم گرد نفاق
 سلطان اسلام بیعت کنیم
 بگیریم اینین فرزاتگی
 یاریم کیتی سراسر بدست
 چون نقشه این اوهام که شبه باضفان و احلام است باین هیئت

چون نقشه این اوهام نه آتبه باصماب واحدم آتبه بیس

(۱) نمداتم وکتی که صبریون این المعارزا میباشند چه قدر فریب ترانتم ان میباید و نمداتم الان
در بیان چه مقدار باسخره این اعماررا میخوانند و میبندند

از اثر ورق الخیال در رمز خان کرمان ارتسام یافت و مقدمات خیالیه
 را با مراقبت دولی که آنانرا کافر خوانده است منتج و محقق الوقوع
 پنداشت در غایت افتخار و استکبار میفرماید.

کسی از سلاطین اسلامیان ز عباسیان تا به عثمانیان
 ز سامانی و غزنی و دیلمی ز سلجوق و خوارزمی و قاطمی
 ز صدر سلف تا بگاه خلف موفق نکر دید بر این شرف
 مگر اندر این عصر کامد پدید چنین طرح محکم ز رای مدید
 و بالجمله پس از آنکه چند شمری بر این نهج که ملاحظه میفرمائی
 نقل نموده و بعض اشعار فردوسی را با انهمه لطافت و طراوت و
 استواری با اشعار رکیکه خود بدون اینکه اشارت بتضمین نماید
 مرکب کرده و بقول ظرفای وقت پشک و مشک را در یک طبق نهاده
 و خرمهره را با مروارید غلطان در یک رشته کشیده میفرماید

پس از من بگویند نام اوران سرایند بایکدیگر مهتران
 که کرمانی راد پاکی نهاد همه داد مردی و دانش بداد
 پس از سیزده قرن بر اختلاف نمودار کرد او ره ائتلاف (۱)
 بتوحید دعوت کرد ازدوئی به پیچید از کژی و جادوئی
 مرا اید از مشتری افرین که بودم فداکار دین مبین
 تا آنکه میفرماید

توایشه چنین راه دین صدمکن بخیره همین نام خود بدمکن

تو ايشه چنين راه دين صدمگن پنجيره همين نام خود بد مگن

{ ۱ } ائتلاق عوهره مبعوثيت و مسيحان ايتلاق است

که ناگه براری دلم راز جای
همه دودمانت بر ارم زبای
بگویم سخنهای ناگفتنی
بنسیم گهرهای ناسنتنی
که چون بود بیخ و تبار قجر
چگونه بشام اوریدند سز
بتاتار بهر چه امیختند
زشام از برنی چه بگریختند
مرا هست تاریخی اندر اروپ
بقوت فروتر ز نوپ کروپ
مبادا که آن نامه افشان شود
که بیخ و تبارت پریشان شود
همان به که خاموش سازی مرا
ز کینه فراموش سازی مرا

اکنون من درد کاکت وستی این اشعار سخن نمیگویم
زیرا انشای دلربای این زبان شیرین اگرچه تا بدرجه دزایران انحطاط
یافته است که آقاخان کرمانی بجزات این اشعار را که مینی در
معرض سخن گوئی و سخن دانی نشر میدهد یا شخصی که غایت
هنرش این است که فارسی را بی غلط مینویسد انهم بمساعدة دیگران
مؤلف علوم ادبیه فارسیه میشود ولی باعتبار این عبد چنانکه جمال الدین
عبدالرزاق اصفهانی رحمة الله علیه فرموده است

هنوز گویند کاز هستند اندر عراق که قوت نامتقه مدد از ایشان برد
با انهمه کرد مصیبت های بزرگ که رشوت گرفتن چهار اخوند و کینه
جوئی دو متغلف و بیخردی مثنی یاوده نکار و حیات و نیرنگ یکدو
مستشرق بر سر اهل وطن بیخته هنوز ساحت ایران تا باین درجه از مردم
سخندان تهی نشده است که ر کاکت اینگونه اشعار پوشیده ماند

وبلاغت مجهول ماند در مذهب و دیانت مجهول نخواهد ماند که ایشان مدعی دیانت اسلامی اند نه دیانت ازلیه مگر اینکه بگوئیم تقیه کرده اند و بحکم ضرورت ستر نموده اند و این معذرت با اینکه منافی است با اینکه متر برون ازلیانرا بست شجاعت و تجاهر برای وصف نموده بادعوت بانحاد در شریعت اسلامیة منافات دارد در این صورت ناچاریم که یا بگوئیم اینها فی الحقیقه مسلمان بوده اند و متر برون بنا و اجب ایشانرا ازلی وانمود کرده و یا اینکه بگوئیم فی الحقیقه احمد روحی و اقاخان ازلی بوده اند و خراب کردن مکه و هدم شاهد و احراق قرآن از احکام واجبه مفروضه ایشان بوده است لکن دعوت بانحاد در اسلام و کریه و غمخواری برای شریعت اسلامیة از راه تقیه بوده است زین دو برگزین آنچه خاطر خواه تو است و نکارنده این ستور بنایت متحیر است که متر برون که خود را منصف و بیطرف جلوه میدهد و در مکتوب بتلامذه بیروت می نویسد که غیر از حقیقت و قایح را فهمیدن قصدی دیگر ندارد چگونه بتناقص و تباین این دو قول ملتفت نشود و یا بقول ظرفا عمدا سمو میفرماید که از یک طرف از قول شیخ احمد روحی در کتاب هشت بهشت نثر میدهد (۱) که ای ارباب مذاهب مختلفه دین بیان بیچ یک ارشما ابداتکلیف نیکنند که شما مذهب و دیانت خود را بگذارید و از پی دین جدیدی پیوئید و دست از دین اول

کتابخانه آریه در پی بین جدیدی پدید و دست ار دین اول

روزنامه جبهت مبارکانه آریه

س. م.

خود بردارید جاشا و کلا هرگز دین بیان و اهل بیان بشما چنین تکلیفیرا نمیکند که دین سابق موروثی ابا و اجدادی خود را ترک کنید و مذهب ثانی اختیار نمائید. انتهى

و از طرف دیگر در باب خامس از واحد خامس بیان میخواند آنچه خلاصه آن اینست که نفس کشیدن غیر مؤمن بیان بر او حرام است تا چه رسد باموال او و لذا بر اولی القدره لازم است که اموال ناس را بگیرند و بانها رد نکنند مگر وقتی که ایمان بصاحب بیان یا آورند انتهى چگونه است که متر برون با ان پشت کاری که فاضل قزوینی ویرا بان ستوده و البته بیان را کرا را از اول تا آخر بدقت خوانده ممذک بکذب این ادعای صاحب هشت بهشت اشارتی نموده است قطماً این نکته با انصاف و ادعای حقیقت نویسی موافقت نمیکند و اعتباری بشهادت او و تصدیق او باقی نمیماند علاوه از اینکه شیخ احمد و آقاخان از اخص رفقای سید زمان همدانی معروف بجمال الدین افغانی بودند و عباراتی را که جمال الدین در حق نقطه اولی و سیده طاهره قره العین در کتاب دائرة المعارف عربی نوشته است همه دیده اند که نه هیچ مبغضی چنین عباراتی مینویسد و نه جزیدین و بی غیرت محض بانویسنده این فضائح در حق کسیکه با او معتقد است رفاقت میکند در این صورت مثل افتاب روشن است که این دو نفس یا شیعه متعصب

بوده اند^{۱۳} یادگیری ملحد و این احتمال ثانی اقرب احتمالات است بشرط
ایشان نظر کن بکتاب مدخطابه آقاخان که سابقاً هم عرض شد و اگر

خداوند تبارک و تعالی خواهد و مرا مهلت عطا فرماید اصل مقاله جمال
الدین را در این کتاب با جواب آن درج خواهیم نمود تا مقدار علم
جمال الدین و غیرت رفقای او بر عالمیان معلوم گردد (۱)
اکنون از این مقام هم میگذریم که متربرون شیخ احمد و
اقاخانرا ازلی دانسته ولی خودشان انکار نموده اند و خود را مسلم بل
داعی اتحاد اسلام شمرده اند و در این مسئله نظر نمائیم که اقاخان و شیخ
احمد افتخار کرده اند که این مسئله دعوت با اتحاد اسلام از مخترعات
خاطر و قاد و از مدرکات قریحه صافیه ایشان است ولیکن این عبد
معروض میدارد که بقطع نظر از اینکه در این موقع ضعف دول اسلام
و فقدان روابط سیاسی فیما بین مسلمین و فقر اهل اسلام من جمیع الجهات
از قبیل فقر علمی و فقر مالی و فقر صناعی و فقر معیشت حربی و غیرها و
غیرها نفس این اقتراح دلیل خفت عقل و ضعف مدارک و جهل بعلل و
اسبابست زیرا سبب توهم دول غریبه و تداخل همسایگان جنوبیه
و شمالیه است اگر این افکار و این اشمار که بلاشک ناشی از استعمال
ورق الخیالست از منزه و لسان کودکان سیاست صادر نمیشد مسئله
(پاناسلامزم) یعنی خطر اتحاد اسلامی مطرح انظار دول قویه غریبه
نیگشت استقلال ایران در تهلکه نیافتاد خون صد هزار ایرانی
بدست یکدیگر ریخته نمیشد از همه نفس در شدت برودت زمستان

(۱) معود حضرت امیر القضاة قبل از احتتام رساله علیت تخریق اخبار اینو عده گردید و حسن تحریر نسخه کتاب
دائرة المعارف در ایران و ترکستان بدست بیاعده و تهمیلان از بیروت بواسطه اسناد میل که از عرب مدونه نشی
شده امکان یافت ایضا است لدی القریه از بعد بطور صحیح بدین رساله ملحق گردد

سنه ماضیه و سنه قبل از سردی هوا و بیجائی و بی نانی هلاک نمى شدند و بقطاع نظر از اینکه قدرت بر جمع امم متباینه در ظل دیانت واحده از شئون کلامه الهیه است نه از شئون فلسفیه و یاسیاسیه چنانکه حضرت عبدالبهاء با ظلم عبدالحمید و سجن شدید در عکافوس لاتحصى را از مسلم و میحی و عبری و زردشتی در ظل ظلیل وحدت و انسانیت وارد فرمود و لکن میرزایحیی ازل با حریتی که از عدل دولت انگلیس یافت ده نفس را در سی سال از ملل متضاده نتوانست در امر الله متحد کند چنانکه همین عجز امروز با وجود حریت تامه در میرزا محمدعلی هم مشهود است آری ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و بالجمله با قطع نظر از همه اینها اصل این مسئله کذب است که شیخ احمد و آقاخان مخترع این مسئله وحدت اسلام بوده اند زیرا آنچه از تواریخ مستفاد میشود نخست تفسیکه ملتفت این نکته شد اشجع و اعقل سلاطین (۱) نادر شاه افشار است و شرح این واقعه بنابر مسطورات تاریخ جهانگشای نادری اینست که این پادشاه و الاجاه پس از تصفیه امور قازص و کر جتان و داغستان در سنه ۱۱۴۸ یک هزار و صد و چهل و هشت هجری دشت منان را مغرب خیام و معکرباه نصرت فرجام قرار داده بموجب فرمان اکید مطاع حکام و رؤسا و قضایه و علما و اشراف و اعیان ولایات مملکت ایران را در پانزدهم (۱۵)

وعلما و اشرف و اعيان و تديات مجلس ايران را در پاييزه سيم ۱۳۳۲

(۱) ۱۳۳۲: مجله علمي محققان، فصلنامه مطالعات اسلامي، مشهد جمعه الشريفة تحريريات

جدی بدان عرصه روح افزا که بصفا و فضا وجودت آب و هوا از
سایر نقاط امتیازی مشهود داشت احضار و پس از حصول اجتماع در یوم
معهود، مکنون ضمیر منیر را بکل اظهار فرمود که بیاری یاری امروزه
ساحت این مملکت از استیلاء افغنه و استملاء هر آشنا و ییکانه
خلاص و بفرزندان رشید خویش اختصاص یافته اینک هر کس را
خواهند بساطنت این خاک و آب انتخاب کردن تواند ایکن هیئت
مجتمین در این صحرای وسیع و مشترکین در این شورای کبیر که
جمعیتهان بصد هزار نفر میرسید متفقاً در جواب مروض داشتند که
چون ایران فارغ شده ششیر نادری و قروع یافته این خورشید
خاور است کسی را جزوی سزاوار دیبیم و افرانشاسیم و سرتمکین
و اطاعت بر استان شهر یاری دیگر نسائیم وای نادر شاه از قبول
سلطنت امتناع و هیئت حاضره در عول خویش الحاح و این مذاکره
فیما بین تا یک ماه امتداد داشت بالاخره تکفل سلطنت را بدین شرط
مرهون و معاق گردانید که اهالی ایران از مذهب سابق عدول کنند
و سب و رفض خلفاء و صحابه رسول را متروک سازند و طریقه اهل سنت
و جماعت را در اصول مساوک و مذهب جعفری را در فروع معمول دارند تا
میانه امت اسلام الفت و یکانگی تام حاصل آید و غیاب رینض و منافرت بکلی
از مابین برخیزد و تمهد نمود که با سلطان عثم نیان از در صالح و التیام
در آید و نقشه اتحاد اسلام را از شرائط ایتلاف قرار دهد نهانند کاز

در اید و نقشه اتحاد اسلام را از شرایط ایتلاف قرار دهد نمایندگان
ولایات یکدل و یک زبان تکالیف زبوره را پذیرفته و عهدنامه حکم

بخزانه پادشاه سپردند نادرشاه چون از مراسم جشن و احتفال تاج گذاری فراغت یافت نامه بسلطان روم بنکاشت و بعد از شرح فوائد و اهمیت اتحاد اسلام مواد خمسه ذیل را از شرائط صلح و اتحاد دائمی میان ایران و عثمانی مقرر داشت اول آنکه قضاة و علما و افتدیان بصحت مذهب جعفری اذعان کنند و آنرا خامس مذاهب شمرند دوم آنکه چون ارکان اربعه مسجد الحرام باثمه مذاهب اربعه تعاقب دارد آنه این مذهب نیز در بکر کن با ایشان شریک بوده باین جعفری نماز گذارد سوم آنکه حاج ایران بسر کرد کی امیر حاج خودشان مانند امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را به کعبه مقصود رسانند و دولت علیه عثمانی نیز با او بدستور امیر حاج شام و مصر رفتار نماید چهارم اسرای دو دولت نزد هر کس باشد آزاد و مطلق العنان و بیع و شری برایشان روا نباشد پنجم و کیلی از دولتمن در پای تخت طرفین بوده امور مملکتین را بروفق مصاحبت فیصل دهد و عبدالباقی خان زنکنه و ملا علی اکبر ملاحی و میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر را بسفارت تعیین و به راهی علی پاشا والی موصل که بجهت مذاکره صلح آمده بود بدربار سلطان محمود روانه نمود که خبر جلوس نادری را بسلطان اسلامیان اعلام و انجام امر مصالحه را بشرائط خمسه موکول و محول سازند اما کار گذاران

دولت عثمانی از تخریب مذاهب و تعیین رکن بعذر امکان وقوع قیام
تحاشی ورزیده و نقشه متین صحیحی را که این سلطان عظیم الشان در

اتحاد اسلام کشیده بود نپسندیدند و خلاصه الکلام این کشمکش
و مشاجره مدت هفت سال مابین دولتین بطول انجامید تا آنکه نادر شاه
مصمم گردید که این معنی را بقوه شمشیر بسططان عثمانی بقبولاند لکن
تقدیرات سبحانی و قضایای آسمانی وی را از نیل بدین مرام مانع آمد
و اخیراً چنانچه در تواریخ منطورات بگذشتن از این دو شرط که
اعظم شروط ایتلاف بود مجبور و بادولت عثمانی عقد مصالحت به
شرط باقی انعقاد یافت

و از این حکایت عبرت امیز و واقعه حیرت انگیز علاوه بر دلالت
عدم ابتکار خان کرمان و رفقای وی در اتحاد اسلام نیز مستفاد توان
داشت که بعد از مشاهده آنکه قوت و همت و تدبیر و سیاست چنین
پادشاه آگاه مقتدر ثابت العزم با وجود مساعدت و اتفاق علما و بزرگان
عراق و ایران و بخارا و افغان و خوارزم از اجراء این مقصود عاجز
آمد در این جزو از زمان که ضعف و انحطاط هر دو جانب و قوت و
نفوذ رقبای و اجانب بمراتب از ان زمان بیشتر و تشتت و نفرت و تمصب و
زحمت مابین این دو ملت بدرجات راسخ تر و شدید تر است تصور
امکان وصول بان از امثال شیخ احمد و آقاخان و سید زمان بجز از
خفت عقل و سبکی مغز ناشی نگردد تا چه رسد بابتکار از مفاخرت
انگازند و شکار نا گرفته را بتقسیم کله و پاچه پردازند اینست مقدار فهم
و درایت و ملك و دیانت این دو بزرگوار که از لیان بوجودشان

و درایت و ملک و دیانت این دو بزرگوار نه از لیاں بوجودسان

افتخار و پرفور انکلتان بکلماتشان غالباً استهاد میفرمانند

حال اند کنی در مؤلفاتشان غور و مراجعه باید نمود و مغالطه و تناقضات واضحه را که ارتکاب نموده اند سیر و مشاهده باید کرد تا ناظرین راه بر کرامات صهرین و کمالات حبرین وقوف و معرفت کامل حاصل آید

۴. از جمله کتاب هشت بهشت است که ذکرش از پیش گذشت و بقلم شیخ احمد واقاخان تالیف یافته و جلد اول آنرا در فلسفه بیان نوشته اند و صورت جامه این مجلد عبارتست از مثنوی کلمات و اصطلاحات فارغه منتحله از کتب فلاسفه و عرفا که بایسکدیگر مرکب ساخته اند و خواننده مفردات آنرا در غایت عار و اتقان مشاهده کند ولی از مرکبات آن الاشد و ندر ما حاصلی استنباط نماید و ساده دلان که علم با اصطلاحات و تسلسل الفاظ و عبارات را دلیل تبحر و علامت تسلط دانند عدم ادراک معانی و مضامین آنرا بر قصور فهم خویش و علو تحقیقات مصنف کتاب محمول دارند

امام مجتهد ثانی آنرا که بشرح احکام بیان تخصیص داده اند گذشته از اینکه اغلب آنچه در این مجلد از احکام نوشته و به بیان منسوب داشته اند مطلقاً ربطی به بیان ندارد بلکه یا از استنباطات سخینه و اجتهادات سقیمه خود مصنف ناشی گشته و یا مجهول صرفت کثیراً نیز مخالف محکمات احکام و منافی صریح کلام حضرت نقطه اولی عزاسمه الاعلی می باشد و تدبیریکه در اینموقع بخرج داده اند بگر

عزاسمه الاعلی می باشد و تدبیریکه در این موقع بخرج دادماند یکی
اینستکه مستدوماً خدا حکام را معلوم نمیسازند و چون امروزه احکام

بیان بدرجه معروفیت و شیوع بین الناس نرسیده مبنی و ماخذ حکم را
 مسکوت عنه گذاشتن نوعی از مخالطه و تزویر محسوب میگرد
 و دیگر آنکه احکام مجمله را که روح مقدس صاحب بیان از آن خبر
 نداشته و ندارد در ردیف احکام مسلمه محققه بیان انداخته یک بنق
 و منوال ذکر مینمایند و بدین حیلہ مخالطه خویش را از مطالعه کنندگان
 مستور میدارند مثلاً در ضمن شرح خصائص و امتیازات بیان مینویسند
 "دوازدهم از خصائص آنکه احکام هر شریعت تا موقوف و حدی
 مخصوص میآیند که از آن حد تجاوز نمودن ممکن نیست و
 صاحبان شرائع طریقه دیگر دستوری نداده اند مثلاً در اعمال سبت
 یهود و پرهیزنصاری هیچگونه تغییر و تبدیلی جائز نیست همچنین
 احکام نماز و روزه اسلام اما شریعت بیان اولاً امر باصلاح
 و تصحیح و تنبیه فرموده حتی در آیات سماوی و کتب بیانیه و این معنی
 را موجب ترفیع درجات اصلاح کنندہ میسرود و حال اینکه در
 سائر ادیان کفر و شرک عظیم است انتہی

و عدم صحت این باطیل بچند دلیل محقق میگرد اول آنکه
 بانصوح صریحه بیان مخالفت تامه دارد ملاحظه کنید در باب سادس
 و العشر من الواحد الثالث لا يجوز العمل الا بانوار النقطه که میفرماید
 "و از حین غروب الی طلوع من ینظره الله اثار فرضیه مرتفع و حروف حی
 و کل من آمن بالله والیان در ظل انہا متظل الا انکه کسی طیران نماید

وکل من آمن بالله والیان در ظل انہام تظل الا انکہ کسی طیر از نماید
در عرفان حکمی از احکام چه اصولاً چه فروغاً و اثری از خود ظاہر نماید

اگر از حدود بیان تجاوز نماید در ظل او محشور و الا لایق ذکر نمی گردد عند الله و عند اولی العلم و نیز در همین باب وارد اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بپوشاید که شیرین تر می تواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان می گردد « زیرا که بر او حرفی زاید نیگردد و از او حرفی ناقص نمیگردد » الا انکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی بمناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نشود از بعد الا انکه احلی و انظم از نظم اول میگردد « طوبی لمن یظن الی نظم بهاء الله و یشکر به فانه یشهر و لا مرد له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر » و بهترین نظمها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلاً اگر ده دعای صدیقی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انبار خسته نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در بقعد عز خود و کلمات علیه در افاق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع و ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ، انتهى

و همچنین در باب حادی والمشر از واحد رابع این کلمات نازل قوله جل یانه و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلى الخلق او ادناه محکوم بحکم ایاز نمیگردد ولی مراقب نفس خود

بوده که بر من یظهروه الله حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند
بنفسی نفس خود را که اعلی جنت اوست بحدود بیان حکم

خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او
گوید انتهی

و ایضاً در توقیعیکه مخاطباً لازل صدور یافته و در کتاب
ستیقظ نیز بدان استشهاد کرده است میفرماید (۱) « و ان اظهر الله عزاً
فی ایامک فاظهر المناهج الثمانیه بما کنت علیه من الا کرمین و انا قد وعدنا
من حمله عرش ربک بمنهاج واحد اذ انزل الامر من عندنا فاننا کنا لموفین
ما وعد الله لا یخلف انه هو اصدق الا صدقین و ان لم یظهر الله عزاً فی ایامک
فاصبر علی ما نزل و لا تبدل حرفاً فان ذلك امر الله فی کتاب عظیم و امر
بما نزل و لا تبدل قدر شئی لئلا یختلفون الناس فی دین الله و هم كانوا الی
قیامة اخری بمنهاج واحد مترییون »

و از جمله این بیانات مبارکه ثابت و معلوم گردید که حضرت
نقطه اولی بهیچوجه اجازه بتفسیر و تبدیل احکام و کلمات بیان نداده و
نفسی را بوضع حکمی که در آن نازل شده ماذون نساخته و بکم
و زیاد کردن حرفی در آن رخصت نفرموده بلکه از حین غروب شمس
حقیقت الی یوم ظهور من یظهره الله جمیع حروف حنی و اهل ایمان را
متظلم در ظل انار فرضیه بیان مقرر داشته و هر کس را جز من یظهره الله
از احکام منزله در آن تجاوز و تخطی نماید محکوم بعدم ایمان یعنی کفر

وشرک گردانیده بای مجبویت اصلاح و تصحیح کتب مغلوطه در

(۱) این مرفوش تسلیم است که ذکر میشود و الانقبده نگارنده در باره الواح و صابت اذل همانست که از بعد
منساعرش خواهد شد و این توفیق را نیز مستر بیرون در صفحه (۴۷۹) مجله جمیعت لورکانه اسپاوه بنفاریق درج
سوده و آنچه را اصلاح نمائند تا حدی که است از جمله ایندو ایه اخیره را بیکای مافط کرده

اثار مبارک که آنحضرت وارد شده و اینعمل را در حکم احیاء قرار داده‌اند و این مسئله دخلی بتغییر و تبدیل احکام الله و جرح و تعدیل شریعة الله المنزله فی الیاز ندارد لکن مؤلف هشت بهشت چنانچه گفتیم اصلاح و تصحیح و تغیر را در ردیف یکدیگر مذکور ساخته و تغیر احکام را مرادف اصلاح و تصحیح کلمات مغلوطنه شرده و حال آنکه مابین تصحیح و تغیر تنافی بین و تباین معین است زیرا تصحیح رد شئی است بیست اصلیه و تغیر خروج شئی است از هیئت اولیه دوم آنکه این مسئله بالذات با اعتقاد بنبوت و تمسک بدیانات منافی است زیرا فرقه معتقدین به نبوت و ارباب دیانات در اثبات حقانیت عقاید خویش متمسک بدین دلیلند که چون عقول نوع بشر محدود و مختلف و قاصر است و بر مصالح و احتیاجات هیئت اجتماعیه بشری در قرون و احقاب، متمادیه احاطه ندارد لذا بجهت وضع نظام و قانونیکه کافل سعادت اهل عالم تواند گردید لازم است نفسی مؤید بروح قدسی و صاحب عقل محیط کلی مصون از سهو و خطا من عند الله بمعوث گردد و بواسطه وضع شرائع مقدسه الهیه نازله در کتاب نفوس بشری را از ظلمت جهل و ضلالت برهاند و این چنین شخصی را نبی و رسول و مظهر الهی و دارای نموت و اوصاف لایتناهی خوانند و احدی را در تغیر و تبدیل این شریعت سوای نفسی دیگر مساوی یا اعظم از این

معیر و بهین این سریت سوی بسی ریز ری پتسم برین
نفس که وی نیز مبعوث من عندالله باشد باذن و مختارنداند بلی
فرقه مادیین از فلاسفه که بکفایت عقول بشری قائلند هر کس را در

تفسیر و تبدیل و جرح و تعدیل قوانین ملکی موضوعه بشری ذی حق
انکارند لکن عجب اینست که باین وصف شیخ احمد روحی و آقاخان
خود را در این کتاب اهل دیانت قلمداد کنند و اعجب آنکه نسبت
چنین حکم سخیفی را بمؤسس دیانت و شریعت نیز دهند
سوم آنکه گفتار و کردار و رفتار این دو مصنف ممتسف و
سایر معرضین اهل بیان و مرشدشان این عقیدت را تکذیب مینمایند
زیرا با وجود چنین اعتقاد اینهمه اعتراض و ایراد و بنقض و عناد نسبت
بحضرت بهاء الله که از ازل و ازلیان تا بحال صدور یافته و از کلمات
مزخرف نامربوط و عبارات رکیک غیر معقول که همین اشخاص
در این کتاب بغضاً لجمال القدم بهم بافته و چیزی از مراتب یشرمی و
رزالت فرو نگذارده اند جهتی ندارد هر گاه این اعتراضات محض
ادعای من یظهره اللهی است که حضرت اعلی در باب هشتم از واحد ششم
بیان نسبت بوی چنین توضیح فرموده « اگر بشنوید چنین امری و
یقین نکنید تکسب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر چه در
واقع غیر او باشد اگر چه این تصویریت محال ولی همین قدر که ذکر
اسم او کرد بر صاحبان حب او بید است که او را محزون کنند احتراماً
لاسه » و هر گاه بواسطه تفسیر و تبدیل و جرح و تعدیل احکام بیان است
که بقول آقایان نقطه اولی این عمل را موجب ترفیع درجات قرار داده

پس علت این کینه و انتقام چیست و باعث این ضدیت و اختتام چه
و اینها در همین باب مینویسند چهاردهم از خصائص آنکه این

شریعت مبارک همه نفوس را آزاد و حر میخواند که همه کس در
 دایره اعمال خود بحریت کار کند و هیچکس را حق اعتراض بردیگری
 نباشد اگرچه یکی در اعلی درجه توحید و دیگری در ادنی درجه
 تحدید بود و کسی را حق اجبار و اکراه بردیگری در پذیرفتن دین
 حق نیست که لا اکراه فی الدین و اجعل علیکم فی الدین من حرج
 و این مطلب را نیز در فقره نخستین از خصائص بیان ذکر کرده
 بقوله مثلاً همه مردم را امر میکند بنظافت و علم و حسن خلق و آزادی
 و عدم اعتراض نفسی بر نفسی و مساوات حقوق و ادای حق هر چیز و
 ظاهر کردن کمال کلی در کل اشیاء و داشتن محبت و عشق بابنای
 نوع خود و اتخاذ مسلك توحید در هر باب

و كذلك در ماده دوم از باب دوم حریت و عدم حق اعتراض بر
 نفوس را از جمله احکام بیان می شمارد و اختیارات عشره معروفه را از لوازم
 حریت مذکور میدارد و حال آنکه یقیناً و شدت احکام بیان با این
 مطالب کالئس فی وسط السماء واضح و هویدا است چنانچه در باب
 خامس و العشر از واحد ثامن میفرماید و حلال نیست اقتران (۱) الایا
 نفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری بظاهر انظهور و اگر احدهما
 اختیار ایمان نمایند اذن داده نمیشود از برای آن و منع کرده میشود از
 آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل شیئی خداوند است

عز و حال و اذن نداده و غده مثلاً مالک کل شیئی خداوند است

عز وجل واذن نداده بر غیر مؤمن بتملیک شیئی وانچه در ایدی غیر

[۱] اقتران در اصطلاح سان معنی مراد است

مؤمنین مبینی بنیر حق است اسکر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان؛
از ایشان منع میکند الا انکه ایمان آورند چگونه مایملک ایشان
وما نند آنت آنچه وارد شده در باب خامس من الواحد الخامس
فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالیان و حکم رده ان دخلا
فی الدین الا فی البلاد التي لا یمكن الاخذ
و همچنین در باب رابع من الواحد السادس ما اذن الله ان یکن
على قطع الخمس غیر حروف الیان و ان طال علیه الزمان
و كذلك در باب سادس و المشر من الواحد السابع فی ان الله
قد فرض على کل ملک یمث فی دین الیان ان لا یجعل اسدا على ارضه ممن
لم یدن بذلك الدین و ایضا در همین باب است که اگر نفسی نزد نفسی
باشد حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و
شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن

حال باید اهل انصاف مفاد عبارات این چهار باب را با تقریرات
ناصواب این دو عالیجناب موازنه کنند و مقدار اختلافات انرا با
یکدیگر بسنجند و مختصری بر تزویر و اشتباه کاری این نفوس بی
حقیقت و غرض و جانب داری از ذات باتریت آگاه کردند که با وجود
استحضار از این منالطات و اطلاع بر تباین این تقریرات با احکام نقطه
اولی ابداء در مؤلفات خویش اشاره ننمایند که از لیان میخواهند شریعت
بیان را تحریف سازند لکن چون مؤلف تاریخ جدید اراجیف کتاب
نقطه الکاف جماعه را در تاریخ خود تقاضا نکند و له و آله و

نقطة الكاف جمالی را در تاریخ خود نقل نکردد ولوله و آشوب در

شرق و غرب میاندازد که بهائیان تاریخ حاجی میرزا جانی را میخواهند
از میان ببرند در صورتیکه هر گاه اسم از ادرم مؤلفات اهل بهاندیده بود
بر وجود چنین کتابی در عالم اطلاع نمی یافت

خلاصه الکلام از این مقام بگذریم و با تمام مطالب بپردازیم عبارات
بیانرا که صراحة بقتل نفوس و اخذ ایلک غیر متدینین بان در صورت
اقتدار حکم مینماید و اهل یانرا از مزاجت با غیر خودشان باصکه از
مجالست و معاشرت نیز ممنوع میدارد و سکونت غیر را در قطعات
خمس که عبارت از فارس و عراق و خراسان و مازندران و آذربایجان
است تجویز نمیکند و مارک بیانرا باخراج غیر مؤمنین از ممالک خودشان
مأمور میسازد این محرفین کتاب الله و مخربین شریعه الله بر عکس
تعبیر نموده و بجای از تساوی حقوق و حریت و حب اهل عالم و وحدت
قبائل و امم و منع از اعتراض و عدم اجبار و اکراه در دین را که از
خصائص امر اعظم جمال قدم است به یاز منسوب میدارند غافل از آنکه
سحاب شبها تیره و غلیظ باشد عاقبت آفتاب جهان تاب حدق و
حقیقت انرا پرتوی بسوزاند و بر جهان و جهانیان جمال یسئال خویش
جلوه گرسازد بحمد الله امروزه ایات و آثار بدیعه این ظهور منیع در
اقطار و اکتاف اربعمه مشتهر است و بلفات و الیه مختلفه مطبوع و منتشر
کلمه مبارکه «عاشرو امع الادیان کلها بالروح والریحان» از احکام
محکمه اقدس است و نهی شدید «لا یعترض احد احدًا و لا یقتل نفس نفاة»
از مسلمات نصوص این کتاب مقدس یکی از الواح معروفه که در

کتابت در این کتاب بنام بیستی از الواح معروفه . نه در

ضمن کتب مطبوعه بمبئی مندرج است عنوانش بدین آیات عالیات
موشح کشته قوله عزیزیانه

هوالمین الحکیم

حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده
الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب
و علت بمعنائ نمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع
واحد ظاهر و از شرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت
و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بها کمر همت را محکم نمایند
که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد
جاء الله و لم یاده بر این امر عظیم خیر قیام نماید خنیه و بغضای مذهبی
نادیست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را
از این بلاء عظیم نجات بخشد در محاربه واقعه بین دولت علیه و روس
ملاحظه نماید (۱) طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار قریه ها کان
لم یکن مشاهده شد مشکوره یانرا اینکلمه بشابه مصباح است ای
اهل عالم همه باریک دارید و بربک یک شاخار بکمال محبت و اتحاد
و مودت و اتفاق سلوک نمایند قسم بافتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را
روشن و منور سازد حق آگاه کواه این گفتار بوده و هست جهد نماید
تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید
این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال و لکن توافق آفتاب عدل

کتابخانه ملی ایران - تهران

کتابخانه ملی ایران - تهران

(۱) مقصود از این کتاب است که در سال ۱۸۷۷ میلادی واقع شد

کتابخانه ملی ایران - تهران

از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میاید و سحاب
 تیره مظاهر ظنون و اوها مند یعنی علمای عصر (۱) گاهی بلسان شریعت
 و هنکامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت
 قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده کفی بالله شهیدا ای اهل بها
 با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا
 جوهریست که دوزن شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القانمائید
 اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا اورا باو گذارید و درباره
 اود عانمائید نه جفا الی اخر اللوح

و همچنین در یکی از الواح مختصره قلم اعلی اهل بهارا باینکلمات
 عالیات مخاطب میفرماید

هوالمقدر علی ما اراد

وجه حق از اقی اعلی باهل بها توجه نموده میفرماید در جمیع
 احوال بآنچه سبب آسایش خالق است مشغول باشید همت را بر تربیت
 اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم با اسم اعظم
 محو شود و کل اهل یک بساط و یک بلدینه مشاهده شوند قلب را متور
 دارید و از یخاک و خاشاک ضنینه و بفضا مطهر نمائید کل اهل یک عالید
 و از یک کلمه خالق شده اید نیکوست حال نفسیکه بحسب تمام با عموم
 انام معاشرت نماید در جمیع ایام عباد الله را بمعروف امر نموده و از

انام به اشتراک نمایند در جمیع ایام عباد الله را بمعروف امر نمودیم و از
منکر نهی کردیم قسم بافتاب ظهور که از افق سجن مشرق است

(۱) حضرت بهاء الله در سایر ابواب این فقره را توضیح فرموده اند که مضمود اینها در ابواب مقدماتی خطای می
هستند تا اشدین

فساد و نزاع و جدال شأن انسان نبوده و نخواهد بود باید کل بما یحب الله
ناظر باشند و بما امر و ایه فی الكتاب عامل طوبی لك بما اقبات الی الله
اذا عرض عنه كل مشرك مریب احفظ هذا المقام باسم ربك القوی
القدير انتهى

و از فقرات لوح مبارك حكمت كه بافتخار حضرت متصاعد
الی ربه الجمیل العالم الجلیل والفاضل النبیل آقا محمد قاسمی البسه الله خلیل
النور فی دار السرور شرف صدور یافته یکی ایست « یا احباء الله
لا تعملوا ما یتکدر به صافی سلیل المحبة و یقطع به عرف المودة
لمری قد خلتتم للوداد لالتفینة والمناد لیس الفخر لمن یحب الوطن
بل لمن یحب العالم و لیس الفضل لجمکم انفسکم بل لحب ابناء جنکم،
و در لوح رئیس که از جمله الواح سلاطین است و زمان حرکت از ادرنه
بنوان فراد پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان نازل گردیده این
خطاب مبین صادر « قل قد جاء الغلام لیحبی العالم و یتحد من علی الارض
کلها قدوف ینقلب ما اراد الله و تری الارض جنة الابهی، و در کتاب
عهد اینکلمات تامات از قلم اقدس ابهی نازل « بکو اعیاد اسباب نظم
را سب پریشانی منماید و علت اتحاد را علت اختلاف مازید امید
انکه اهل بها بکلمه مبارک که قل کل من عند الله ناظر باشند و این
کلمه علیا یشابه آبت از برای اطفاء نار خینه و بنفنا که در قلوب و صدور
مگنون و مغزوز است احزاب مختلفه از این کلمه واحد بنور اتحاد حقیقی

مگنون و مخزون است احزاب مختلفه ازاين كالمه واحد بنورا اتحاد حقيقى
فائز ميشوند انه يقول الحق و يهدى السبيل وهو المقتدر العزيز الجميل»

و نیز از فقرات همین لوح عهد است «براستی میگویم لسان از برای
ذکر خیر است. اورا بگفتار زشت، میالائید عفی الله عما سلف از بعد باید
کل بیانی بنی تکلم نمایند از لمن و وطن و مایت کدر به الانسان اجتناب نمایند،
و اما آثار قلم حکمت شیم حضرت مرکز میثاق در مراتب اتحاد
و اتفاق و حسن اخلاق و دعوت بصلح و سلام و الفت و محبت تام با
عموم انام و حریت و مساوات و معاضدت و مواخات از حد احاطه و
احصا خارج است و خطابه های مبارک در معابد و محافل و مواقع فخیمه
و مجامع عظیمه راجع بمنافع ارتباط مابین ملل و مضار اختلاف میانه
دول و اثبات وحدت جنس بشر در جرائد و مجلات اروپا و امریکا
و آسیا مسطور و مندرج و از حیث اشتها مارا از نقل و تکرار، مستغنی
میدارد.

و ایضاً در ذیل همین خصائص چهاردهم مینکارد «اگر در
ناثر ادیان ظالمان را نهی از ظلم کردن مینمودند صاحب این دین مظلومان
را نهی از قبول و تحمل ظلم میفرماید»

گذشته از اینکه در همه بیان و آثار حضرت اعلی کلامی که از
ان چنین مضمونی مستفاد توان داشت یافت نمیشود و این کلام از
ولتر حکیم معروف فرانسوی است دخیلی به بیان و نقطه اولی ندارد
و بعضی نیز نسبت انرا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام دهند که
مستظلمه، از ولایة و عمال عثمان فرمود بلکه بر عکس قول این مدّسین

بمظلّمین از ولایت و عمال عثمان فرمود بلکه بر عکس قول این مدّعیین
نظر بیاناتیکه در مقام اشتیاق بخدماتکاری و اظهار سبّ و تحمّل در

ظلم اعدا و بلايای وارده فی سبیل الله با وجود اقتدار باطنی از لسان
انظیر تسلیم و رضا جاری و ظاهر گشته و چون هرامتی مأمور بتأسی
و اقتدا بصاحب ظهورند کما قال الله تعالی فی الفرقان العظیم (ولکم
فی رسول الله اسوة حسنة) توان گفت اهل بیان بتحمل ظلم و صبر در
بلايا و مصائب وارده من عند الله مأمورند. و بعضی از ان عبارات انشاء الله
واراد در طی کتاب اشاره خواهد گردید

از جمله در طی فقره دوم از دعاوی اهل بیان ذکر میکند آنچه
را خلاصه ان بعد الحشور و الزوائد اینست که ما مبعوث بران نیستیم که
ما هم دست در مقابل دستهای انها تشکیل کنیم و یک دینی بر عدد
ادیان سابقه زیاد نمائیم و بر اختلاف گذشتگان بیفزائیم بلکه ما برای
اتحاد ان هیئت مختلفه و رفع اختلافات از میان انهمه امتهای مشتته
مبعوث شده ایم انتهى

و اینست که چنانچه عرض شد از خصائص ظهور جمال قدم و اهم
مقاصد اینظلم و را عظم است و وسائل اجزاء ان نیز در عالم امکان او امر
و احکام و شریعت و نظام و نصیحت و کلامی است که از قلم اعلی در
کتب و صحائف لاتحصی عز نزول یافته از قبیل امر ب معاشرت و مخالطت
با عموم مذاهب و ادیان بروح و ریحان و تعلیم و تربیت ناس بلسان محبت
و شفقت و خیرخواهی نسبت بجمیع اهل عالم و قیام بر خدمت قاطبه
قبائل و امم و نهی از عصبیت و عداوت مذهبی و جنس و نوع و شخص

فبائل وامم ونهي از عصبيت و عداوت مذهبى و جنسى و نوعى و شخصى
و منع از نزاع و جدال و حرب و قتال و ردع از لعن و طعن و مايتكدر

به انسان من سؤال المقال واما در بیان امریکه برای اتحاد اهل عالم بر شریعه واحده سبب تواند گردید جز مجبور ساختن نفوس بقوه قهر و زجر بقبول اندین و این از تهدید بقتل و اخذ اموال غیر مؤمنین و محو کتب و آثار و هدم معابد و مقابر و افناء اعلام و شعائر سائر ادیان وسیله دیگر مشهور نمیکردد ببارقه آخری باید غیر اهل بیانرا از صفحه جهان مخور و معدوم کنند تا دینی دیگر جز دین بیان در روی زمین باقی نماند و این بسی واضح است که هر گاه بطریق قهر و اجبار اتحاد اهل عالم بر یک شریعت و این امکان پذیر بودی هر اینه اول شریعت یهود و پس از آن دین حنیف اسلام بر روی زمین احاطه نمودی پس بخوبی معلوم شد که آنچه این مغتریان نوشته اند تسویل صرف و تدلیس محض است که بخرج داده اند

و غریب تر از همه مطالبی است که در ذیل فقره ششم از دعاوی اهل بیان مذکور داشته قوله و احکام بیان بحقیقت عبارتست از منویات و امال نفوس مثلا حیات و بقا و صحت و جمال و جوانی و فرح و روح و ریحان و غنا و اقتدار و علم و لطافت و نورانیت و حریت و مساوات حقوق و انس و محبت و عشق و ابتهاج و اتحاد را همه نفوس و قلوب از سر سویدای جان و دل خواهان و شائقند انتهی

مقصود مؤلف از این عبارات باصطلاح معروف (نمودن در باغ

سبزاست) یعنی فریفتن ساده دلان از شبان و تطمیع هواپرستان و الا
استدامه حیات و بقاء صحت و جمال در این عالم کون و فساد نزد عملا

وفلاسفه ارض از منتعمات محسوبست و هیچ صاحب عقل سلیم تا کنون
حکم بامکان آن نکرده تا چه رسد بصاحب بیان و حضرت شریک القران
زیرا آنچه مسبوق بعدم است بالضرورة راجع بعدم گردد و هر معلولی
حادث و هر حادثی معرض تنبیر و انحلال است و هر تغییری محکوم بننا
و زوال مادام که تولد در عالم انسانی جاریست موت و انعدام بر هر
متولدنی طاری « له ملك ینادی کل یوم لدواللموت و ابواللحزاب
در این مقام برهان عقلی است و کل نفس ذائقة الموت دلیل نقلی و آنچه
در کتب آسمانی اخبار برداشته شدن مرگ و رخت بر بستن ظلمت از
زمین در روز بازپسین ورود یافته مقصود انعدام کفر و شرک و
ضلالت و جهل است از عالم چنانچه در کتاب مستطاب ایشان و کتب
استدلایه اهل بها این مطالب را مفصلا بیان فرموده اند ولی این حکیمان
دانشمند نوظهور و فیلسوفان خردمند کثیرالشعور اینگونه امور را
در ظاهر از ممکنات تصور کرده و تدبیرات منزلیه و تلایف ماکل
و مشرب را وسائط وصول باین مقصود شمرده اند و برای اثبات این مدعا
موهوماتی چند بقالب زده که حاشا از شرب ورق اخضر بلکه از
اکل مغز... نیز اینگونه رطب و یابس از لسان هیچ صاحب حسی
سز نزند چنانچه در ماده سیزدهم از باب اول میگوید « بواسطه تدبیراتی
که بیان در ماکل و مشرب و مسکن میفرماید عنقریب ابدان انسانی
مبدل بجان پاک شده مرگ و خواب از عالم برداشته خواهد شد و نیز در
... از باب ... میگوید « چون روئیدن موی زائد از تولد

ماده هفدهم از همین باب میگوید «چون روئیدن موی زائد از تولد

بصل و غلبه سوداء و قرب زمان وحشت است لاجرم بمارست آداب شریعت بیان و غلبه تمدن و آثار انسانیت رفته رفته بصل شعر و ماده سوداء از بدن قلع شده موی زائد غیر لازم نمیروید و آنچه میروید از قبیل موی سر و مژگان و پروبال خواهد بود و كذلك در باب سؤم دائر بر حقوق منزلیه پس از آنکه تلطیف ماکل و مشارب و ملابس را اسباب بقای انسانی و لطافت و صفای بدن وی تا بدرجه که مانند شیبه حاجب ماوراء خود نباشد فرض کرده چنین میگوید « بواسطه اینگونه اغذیه و اشربه برقیه روحیه فضای بدن انسان از گاز و الکتریست پر شده مانند طیور پرها و بالها از بدن انسانی میرویند که در وقت ضرورت تجاوزیف آنها را از گاز متفوخ بر کند و در هوا طیران نمایند»

اینجد در کمال ادب از مطالعه کنندگان این اوراق بواسطه نقل اراجیف اهل تفاق معذرت میطلبم و رجای واثق آنستکه بکرم معذور دارند چه که میخواهم اهل دانش وینش اولاً درجه ضعف شاعر و فقر مدارک و بی حقیقتی و بی وجدانی و بی ایمانی این معرضین از جمال اقدس اسمی را مشاهده کنند و یقین مبین بدانند که شخص تا بدین پایه قلیل المدرك و فاقد الشعور و از صفات انسانیت و راستی و درستی و دیانت دور و مهجور نباشد ممکن نیست از بحر عذب موج بنذیر ملح اجاج انحراف ورزد و مانند سامری موسی را گذاشته از پی گوساله رود و ثانیاً بحق و راستی انصاف دهند که اشخاصیکه مقدار عقل و درایتشان آنست « صدقه باران»

اسحاقیه مقدار عقل و درایشان اینست و صدق و امانتشان چنین

ایا کلماتشان قابل استشهاده است و روایاتشان محل وثوق و اعتماد
قلت ادراك این مؤلف بی باک را ملاحظه کنید اینقدر ملتفت نشده که
مادام حیات انسان بقوت و غذا مربوط است بقا و ثبات آن متصور و
معقول نخواهد بود زیرا قائم بر شیئی فانی را بالتبع اندام و فنا نیز
ملازم است و فناء این اغذیه و اثر به محسوس و مستلم و انگهی چه حسن
و مزیتی بر این ترتیب یابد که انسان مصور بر هیکل احسن التقویم
بصورت بوم و غراب یا کرکس و عقاب بشوم لثیم مسموخ شود
و بجای شمعات نرم لطیف پره های خشن غلیظ بر اندامش برآید هر گاه
فانددان سیروسیاحت در هوانست خداوند این خلق مکرم را مجمع
الاجناس و خلاصه الانواع آفریده و وی را بعطیه جوهر گرانهای عقل
و فکر از وسائط طبیعی که سایر اجناس بدان محتاجند مستغنی گردانیده
چنانچه بدون پروبال زیاده بر همه مرغان در هوا طیران تواند و فوق
قوه حیات در بحر سیران نماید پس زهی لثامت طبع و دنائت فطرت که
انسان مقام و مرتبه خویش را نشناخته برای پرواز در هوا آرزوی تشبه
بمرغان نماید و بجهت صید و حوش صحرا تنای چنک و دندان گران
ولیس هذا الاذل و خسران

و از همه بالاتر تفکر نکرده که هر گاه بالفرض يك قرن بگذرد
و موت و فنا از عالم برافتد سکونت در ارض بجهت نوع بشر متع گردد
بلکه جای ایستادن نیز باقی نماند تا چه رسد. بانکه بقای انسان ابدی و
حیات آنرا در جهان سرمدی تصور کنند که در فضا محال است

حیات انرا در جہان سرمدی تصور کنند کہ بر فرض محال ہر گاہ قوہ

جاذبه و دافعه کروات از نقل و انتقال متولدات ارضیه بدیگر کره مانع نبودی و مسافرت یشر بدانجهات ممکن و میسر شدی اینهمه ثوابت و سیارات بیحد و حساب و کواکب و نجوم بیمر و نصاب بجهت سکونت ایشان کفایت نمی نمودی (۱) گذشته از آنکه هر کس قانون اخذ و ردّ را که مرادف دخل و خرج است و در نوامیس طبیعت به ضرورت و دیده گذاشته شده ملتفت باشد یقین مبین خواهد دانست که هر گاه موت و انعدام برداشته شود آباء علوی و امهات سفلی از تولید جنس انسان بلکه از تکوین نبات و حیوان نیز بازمانند

دیگر در ماده دوم از باب اول که متعلق بیان صلوٰة و ادعیه و احکام قبله است می نویسند « و صلوٰة جماعت بصورت اقتدا جائز نیست ولی هر گاه در مشارق اذکار هنگام ادای صلوٰة جمع شده در آن مرکز قدس و محفل انس باجرااء پاره مذاکرات پردازند عندالله محبوبست » باید دانست که در تمام بیان و آثار نقطه امکان جز اسم مسجد بر معبد اطلاق نشده و عبارت باب ناسع از واحد تا مع بیان عربی در خصوص صلوٰة اینست قوله عز یزایانه « انتم بالجماعة لاتصلون ولکنکم تحضرن المساجد وانتم علی الکرسی بیایجه الله تذکرون و تو عظون الا فی صلوٰة المیت فانکم حین الاجتماع تصلون ولکن فرادی تقصدون » و اصطلاح مشرق الاذکار متفسر از کتاب اقدس است که در این مقام

واصطلاح مشرق الاذکار متقبس از کتاب اقدس است که در این مقام
میفرماید قوله جل برهانه «طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار فی الاسحار»

(۶) مقصود از این بیان «بالله و تاکید در عدم امکان است»

ذا کراً متذکراً مستغفراً و اذا دخل یقعد صامتاً لا ضغاء آیات الله الملك
العزیز الحمید قل مشرق الاذکار انه کل بیت بنی لذکری فی المدن
والقری کذلک سمی لدى العرش ان اتم من العارفين»

وا کنون کتبه مشرق الاذکار اهل بها در مدینه عشق آباد بدین
آیه مبارکه اولی مزین است و قلوب و ابصار احبای الهی ازان بنای رفیع
متعالی مرور و روشن و نیز در ذیل همین ماده در خصوص فائده
نماز جماعت میگوید: «لهذا در بیان امر شده بر اینکه تشکیل هر
جمعیت و محفل از عدد پنج تا نوزده بیشتر نباشد انهم میان اکفاء و
اقران یعنی اشخاص که باهم مناسبات کلی دارند و در غالب امور با
یکدیگر متفقند لهذا این اخوان الصفاء بزودی با هم ممکن است
یکدل و یکزبان بشوند اما از میان ایشان یک نفر باید مقاصد ایشان را
بدوائر و سلسله های دیگر مربوط سازد»

علاوه بر اینکه ذکر این مطالب ابداد در بیان و کلمات حضرت
اعلی وجود ندارد این عبارات بخوبی اثبات مینماید که انجمن های سری
که بدو مشروطه ایران در طهران بهمین ترتیب تشکیل داده بودند
و بالمآل منتج چنان فتنه و فساد گردید که استقلال ایران را در تهلکه
انداخت و مورث اضمحلال قوای این مملکت شد از روی تشنه و

اساحت و مورث اصمجان قوای این بملکت سد از روی نغمه و
دستور العمل همین اغوان ضلال بوده که از لیاذ هرج و مرج مملکت
و تزلزل بنیان سلطنت را غنیمت بشمرده میانه دولت و ملت آشوب
و فتنه برپا کردند که شاید بمقاصد خبیثه خود نائل گردند.

ولکن نتیجه آن عاقبت خرابی ایران و ذلت و خسران مفسدان
کردید

ایضا در ماده سوم از همین باب در بیان صوم ذکر میکند « و
مفطرات صوم عبارتست از اکل و شرب و نوم و جماع و غفلات از
ذکر حق و کلمات لغو و تائیم»

سبحان الله انهان از دیدن اینگونه کلمات متعجیر و مبهورت میماند
که این مدلسین در جعل این اکاذیب و مفتریات چه خیال میکردند
ایا چنین من بدداشته اند که بیان از عالم محو و مفقود خواهد شد و دیگر
بار کسی آنرا نخواهد دید که باین جرئت هر چین بقامشان آمده و
بخاطرشان رسیده نسبت بیان و نقطه اولی داده اند و چگونه این
موسوسین خود را مؤمن بکتاب بیان و معتقد بصاحبان پنداشته اند
که از هیچ گونه دروغ و افتراء درباره حضرت اعلی و از هیچ قسم
تحریف و تغیر و تبدیل در کلمات و احکام آنحضرت باله نداشته اند
حکم بیان در مفطرات صوم بر حسب آنچه در باب ثامن و العشر از واحد
ثامن نزول یافته اینست که فرموده و همچنین کل اعمال را شاهد شو از
شرب و اکل و افتران و مجادنه اگر چه علماً باشد و ظلم اگر چه قدر

قیراط باشد و حکم بر خدا اتپی ولی حضرات منتریان بجای مجادله
و ظلم و حکم بر خدا نوم و غفلت از ذکر حق و کلمات لغو و تائیم را از
مفطرات می شمارند

حال از منصفین اهل عالم باید پرسید کائیکه در شریعت و دینی

که بدان اظهار عقیدت و ایمان میکنند تا این درجه از تخلیط و مغالطه پروا نداشته باشند کلمات و روایاتشان درباره طریقت و ائینی که انرا منکر و نسبت بنفوسیکه بانها منخاصم و مکابرنند تا چه اندازه سندیت و اعتبار خواهد داشت

و مانند این است مطالبی که در ماده هشتم این باب راجع باعمال و حساب شهره مینویسد قوله و هر ماهی نوزده روز است و اسمی روزها مطابق است با اسمی شهر از این قرار یوم البهاء یوم الجمال الی آخر و هر روز که اسم ماه با اسم آنروز مطابق افتد عید خواهد بود دریا ز کبری از اعیاد - و ای یوم التیروز وارد نشده و آنچه در این کتاب نوشته اند ما خود از قوانین مجوس است که سال را بر دوازده ماه قسمت کرده و هر ماه را سی روز و پنج روز نیز در آخر سال کبیسه قرار داده بودند و هر روز از روزهای ماه را اسمی مخصوص گذارده و دوازده روز از هر ماه را با اسمی دوازده ماده می نامیدند و هر روز که اسم ماه با اسم روز مطابق میافتاد انرا عید قرار میدادند لکن در بیان چنین ترتیبی مطلقا دیده نمیشود ولی چون در ذیل همین ماده میگوید که از حضرت ازل حسابی دیگر با اسم دورات منقول میباشد که تمامی سال را نوزده دوره قرار داده اند و هر ماهی را بیست روز مگر ماد نخستین که پنج روز است و انرا امام نقاط خوانند معلوم میشود

ماد نخستین که پنج روز است و انرا ایام نقاط خوانند معلوم میشود
که مؤلفین این کتاب در تعریف احکام الله و تغییر و تبدیل دین الله
سرشد خودشان تأسی جسته اند و حال آنکه بر حسب معنای آیاتی که

سابقاً از بیان نقل کردیم و مفاد توقیعی که ازل در کتاب مستیعظ
 انرا بروصایت خود شاهد آورده وی را نیز در تغییر احکام بیان و لو بقدر
 شئی رخصت نداده‌اند و همین حرکت بر تجاوز او از فرمان حضرت
 نقطه اولی بزرگتر دلیل است و بر مخالفت وی با کتابیکه خویش را
 مروج و حافظان می‌شمارد و واضح تر سبیل و همانا مقصود ازل از این تعبیر
 یمجل محو کردن اسم شهر البهاء و یوم البهاست که ماه اول و یوم اول
 سنه را در بیان باین اسم مبارک نامیده و انرا مخصوص حضرت من ینظره الله
 مقرر فرموده

این مختصری بود از مغالطات و مفتریات و مجعولات کتاب هشت
 بهشت که محض نمونه بدان اشارت رفت و سایر تقریرات مؤلف را
 در این کتاب بر این نهج باید محمول داشت چنانچه هر کس بیان را
 ملاحظه کند و با مسطورات این اشخاص موازنه نماید بخوبی صدق
 مقال نکارنده را خواهد دریافت و اما تناقضاتی که این دو عالیجناب
 در مؤلفات خویش ارتکاب نموده‌اند نیز فوق العاده سبب استعجاب است
 و ذکر شطری ازان در این رساله مقبول اولی الالباب

۵ از جمله آنکه در مواضع عدیده از کتاب مذکور چنانچه

از پیش گذشت اتحاد و مساوات حقوق و داشتن عشق و محبت یابنای
نوع را از خصائص احکام بیان شمرده اند و از طرف دیگر در همین
کتاب نیز قتل نفوس و اخذ اموال غیر متدینین بیان را از فرائض و
تکالیف مالک بیان مقرر نموده و این دو حکم با یکدیگر هر گز همه

و موافق نیاید مگر آنکه بگوئیم مساوات حقوق و اتحاد و حب انبای نوع تعلق باهل بیان دارند نه دون ایشان در این صورت تخصیص این احکام بشریعت بیان چه معنی خواهد داشت بلکه در جمیع شرائع و ادیان قبل نیز اهل ان دین را در حقوق برابر و افراد انرا با یکدیگر برادر قرار داده اند و بمحبت و اتحاد باهم مامور داشته علاوه این را حب انبای نوع نتوان گفت

و دیگر آنکه این کتاب با اینکه باقرار شیخ احمد بشر اکت وی و آقاخان تالیف یافته حتی اهل ایران غالباً انرا از مؤلفات آقاخان دانند و هشت بهشت آقاخان خوانند و کتاب موسوم بصد خطابه نیز محققاً از تالیفات همین شخص میباشد ولی مندرجات این دو کتاب با یکدیگر نهایت تناقض و مباینت را دارد بطوریکه هر کس کتاب هشت بهشت را ببیند کاتب انرا ازلی متعصب تصور خواهد نمود و کتاب صد خطابه را هر شخص نظر نماید صاحب انرا مردی طبیعی و لامذهب صرف یقین خواهد کرد چنانکه در خطابه (۲۵) در بیان اینکه دیانت ضد علم و حکمت و هر کس جاهلتر تمسک او بدین شدید تر است میگوید و در واقع علم و دانش و عقل و بینش همواره مخالف دین و کیش بوده است خاصه در ان مات که قانون شریعت بر وفق طبیعت ایشان نهاده نشده است

خاصه در ان مات له قانون شریعت بر وفق طبیعت ایشان نهاده نشده است
از این رو در هر ملت قوه علم و حکمت زیاده میشود بهمان درجه از
اعتقادات مذهبی می‌کاهد «

و در چند موضع بندهت و توهین حضرت باب جسارت نموده

یکی در خطابه (۱۶) که در بطن مسئله علم نوشته میگوید «حکمت ملامدرا و اصول شیخ مرتضی و عرفان شیخ احمد و بیان باب و فقه شیخ محمد حسن برای این مات فلک زده چه فائده کرده نه بر ثروت دولت و نه بر راحت و عیش و عشرت آنان افزوده و نه دفع مضرت دولت روس و انگلیس را از ایشان کرده بر ما آفتی و ما فقرو فاقه آنان بیشتر و نکت و ذلتشان زیادتر است»

و دیگر در خطابه (۲۶) پس از آنکه برخی تهجد و تعریف از صفت انانیت و تکبر میکند و انگلیس را بدین صفت معرفی مینماید و این صفت را در ایرانیان مذموم و مایه خرابی دولت و مات می شمارد چرا که کبر و غرور و انگلیس مایه و پایه دارد و از ایرانیان ندارد در این مقام این مزخرفات را مینکارد «مثلا سید باب در برابر انانیت هزار فرزند کشتی جنگی در دولت ایران نداشت و در مقابل آن کبر و غرور یک ذره شجاعت و بزرگواری در ملتش یافت نمیشد و در ازای آن خود ستائی دارای یک علمی کافی یا یک قدرتی وافی نبود ناچار افتخار دولت خود را اسلام قرارداد و اعتبار ملت خویش را تشیع و حب ائمه اطهار و حجت خدائی خود را عربی گفتن و نوشتن غلط و برهان ربوبیت خود را تطابق عدد ابجدی اسمش بالفظ عرب و جنت موعود را حب امام علی النقی و معرفت را منحصر بشناختن امام محمد تقی و ابواب اربعه»

و كذلك در خطابه (۲۹)

و كذلك در خطابه (۲۹) در ضمن مذمت آت عرب مینویسد
«خلاصه هر ادعای بیجا علامت نداشتن عار و حیاست در ملت عرب ادعای

بیجا و افتخار بی سبب و عزت بی جهت بیحد بوده و هست و از ایشان
این خو و خصات بایرانیان ارث رسیده که سید باب خود را خدا افرین
و خالق آسمان و زمین و رب الارباب و مالك الرقاب خوانده است
(سبحان الله عما یشکرون) ما میتوانیم بگوئیم که این جرئت و
جسارت سید باب در مات اسلام تازگی ندارد زیرا که لیست اول
قارورة کورت فی الاسلام هر مرشد پوسید و هر درویش گندیدد از
این فضولها بیشتر کرده اما در هیچ ملت احدی جرئت آنکه خود را
خدا بخواند نکرده است

و بالجمله عبارات این نفس کذابه در صد خطابه نسبت به حضرت
نقطه اولی است که شنیدی و عقیده اش در حق طاعت رب اعلی همانکه
دیدید و دانستی اکنون نظر کن در مقاله که کتاب هشت بهشت را
بدان مختوم ساخته و اثر ابسیاحی منصف که بقبریس و عکارفته منسوب
داشته و در آن چیزی از مدح و ستایش و توصیف و تمجید ذات و کالات
مرآت اذل و دقیقه از قدح و نکوهش حقیقت مقدمه از او هام اهل
افرینش یعنی جمال قدم جل اسمه الاعظم الاجل فرو نگذاشته همانا
بقلم آقاخان تحریر یافته و انسیاح منصف صادق که گوید همین شخص
منافق است که بکاو قبریس شتافته و این مفتریات را بزبان عربی بر هم
بافته و الحق از تنافر کلمات و رکاکت عبارات عموم اعراب را از این
لسان شریف متنفر و سزاوار گداند

لنا شریف متنبر ویزار گردانیده
دیگر از جماعه تناقضات است که در ماده سوم تکالیف ملوک بیان

در کتاب هشت بهشت انوشیروان را بعد از و داد می ستاید لکن
خطابه (۲۱) از صد خطابه تمامها مشتمل بر قدح و ذم انوشیروان و توصیف
وی بظلم و عدوان و تمجید مزدک و مزد کیانست

و همچنین در کتاب هشت بهشت تقیه را از خصائص دین حق
مذکور داشته و در باب دوم که متعلق به شرح صفات بیطه و جودیه
است چنین نگاشته «موم از صفات بیطه و جودیه تقوی است یعنی
پرهیزکاری و تقیه و نهفتن اسرار زیرا که سر حقیقت شیئی است و حفظ
حقیقت اقدس و وظائف انسانیت است و هر انسان که صاحب سر نباشد بی
حقیقت و خلاف انسانیت که لا دین لمن لا تقیه له و تقیه نشان دین حق است
و دین باطل اگر بخواهد تقیه نماید فوراً محو و منطس میشود»

لکن در خطابه (۲۱) از کتاب صد خطابه تقیه را بمنتهی درجه
مذموم و صفتی ماوم و میثوم مذکور میدارد و در باره آن اینگونه
مینکارد «یکی از مفاسد ایمان بضرب شمشیر و تصدیق بدون تعقل
که در ایرانیاں پیدا شده تقیه است که لعنت باد بر لفظ تقیه اگر چه لفظ تقیه
را ایرانیاں در ضمن دو کلمه عربی العبارة (التقیة دینی و دین ابائی) و بتفسیر
دروغ (اذا کر مکم عند الله اتقیکم ای اعرفکم بالتقیة) بطور سهولت
و اسانی بیان نموده و وجدان خود را باین الفاظ تازی و خورسند

میسازند اما غافل از آنکه نصف اخلاق ایرانیان را مسئله تقیه که روز اول
از ضرب شمشیر تازیان در ایشان ریشه دار شده و بعد بواسطه اعتقادات
عوام شیعه این ریشه میثوم در اخلاق ایشان پایدار آمده که باید آدمی

تقیه کند یعنی خلاف اعتقاد خود را بنماید خراب کرده الی آخر تحقیقاته
السخیفة التي هي اثنتان من جيفة

خلاصه الكلام سخن در معرفی احوال و اخلاق و تدلیس و تفاق
شیخ احمد و آقاخان و تشریح مغالطات و تناقضات اقوالشان تا این درجه
کفایت است و زیاده بر این اشتغال بنقل و تکرار زخرف اقوال این
مظاهر خناس در حق قلم و قرطاس ظلم بی نهایت و مقصود از این بسط
و تطویل و شرح و تفصیل همانا توضیح قدر و قیمت تهمت و مفتریات
و تشخیص مبلغ اراجیف و خرافاتی است که از چنین مأخذ سقیمه و
منافذ غیر سلیمه تراویده و در مذاق هم مسلک محترمشان مستر برون
بسی مطبوع و موافق افتاده بحدیکه اخبار این مخبرین غیر صادق را
در خصوص این امر منیع در مؤلفات خود غالباً سند تاریخی قرار داده
با اینکه هر کس را بصرا صاف فی الجمله مفتوح و صدر ادراک اندکی
مشروح باشد و مزخرفاتی را که در آخر کتاب هشت بهشت بعنوان
« شرح حال عجل و سامری » نسبت بحضرت من تقدس ذاته عن اشارات
کل معاند مفتری نوشته اند بخواند خواهد دریافت که این عبارات از
قلبی تا چه پایه مملو از بغض و شرور و از چه نفسی نخیشتر از کاپ
عقور صدور یافته که با وجود ادعای ایمان بنقطه بیان چشم از وصایای

عقور صدور یافته که با وجود ادعای ایمان بنقطه بیان چشم از وصایای
اکیده انحضرت پوشیده و دزبانه مدعی مقام من یظهره اللهی با قبح
عبارات و ارزل کلمات جسارت ورزیده و از هیچگونه تهمت و
افتراء مضایقه و درینغ نکرده حتی واقعه صعود حضرت بهاء الله را

که از حین عروض تب بر هیكل مبارك تا زمان عروج به ملکوت ابهی مدتی ملازم بتر و اکثر عظاماء و معاریف بلاد بر رسم عیادت شرفیابی حاصل مینمودند و بعد از صعود در حضور جمهور اهل عکا از مسلم و نصاری و عموم احباب از مجاور و مسافر تجهیز و تکفین و در بیت افنان کبیر واقعه در جوار قصر بهیجه که الی الحین مطاف مقبلین و کعبه قاصدین است عرش مطهر را مدفون ساختند و مدت چند روز وضع و شریف و صغیر و کبیر و اناث و ذکور اهالی شهر در بیت مبارك رب برای تعزیت و تسلیت حضرت فرع منشب و منتسبین لیل و نهاراً مراودت میکردند و فصحا و بلنای قوم اشعار غرا در مرثیه انجامان پاک میسرودند و همه این وقایع را حضرت نبیل زرنندی در رساله مخصوص مرقوم و بتاریخ صعود موسوم گردانیده این مفروض عنود نوشته است که « بهاء الله بمرض و بادر گذشت و پیرانش او را پنهانی در بیت خود بخاک سپردند و پس از آنکه حکومت بلد اطلاع یافت حکم نمود که جدوی را از خاک بر آورده در قبرستان عکا مدفون ساختند، در این صورت سایر اقوالشان را چه اعتبار است و باقی روایاتشانرا چه شأن و مقدار خلاصه اکنون خوشتر آنکه کلام را در جواب سؤالات وارده از اهل علم تا بد این مقام خاتمه دهیم و بر حسب وعده بیان حقیقت کتاب نفعه

رسیم به این مقامیم زیرا بر سبب این کتاب و کشف
الكاف و شرح اغلاطان و مغالطات متربرون در مقدمه كتاب و كشف
اغراض این پروفور عالیجناب پردازیم و اینمتمنود مهم را در طی يك
عنوان و سه اساس بانجام رسانیم والله المستعان و عليه التعمول والتكلاان

— عنوان —

در بیان حقیقت کتاب نقطه الکاف

نقطه الکاف نام کتابی است که تازه مستر برون طبع کرده و باسم حاجی میرزا جانی کاشانی منتشر داشته و میخواهد ثابت کند که این نسخه از متروکات کبیبوی فرانسوی است و از عارضه تغییر و تبدیل و شائبه تحریف و تحویل محفوظ و مصون و اساس این مدعا را بر قیاسات فاسده و قضایای کاذبه و مقالات واضحه چند گذارده که شهد الله جر بعثت عصیت و معاندت مفرط اقدام بان از اهل علم و فضل متصور نگردد چنانچه اگر نفسی در مندرجات صفحه (بج سطر ۱۸ - صفحه ۱۰) سطر ۸) از مقدمه کتاب بنظر دقت و امعان بنگرد صدق این مقال را بخوبی دریابد و ما را در این عقیدت معذور و معاف شمارد

مؤلف محترم در این سطور مجمل شرح کتب بایه ملک می مرحوم . کنت دو گو بنیوراچین مینکار د و از اتفاقات حسنه و خوش بختیهای تاریخ در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۷۴ یکی از رجال سیاسی فرانسه بسمت وزارت مختار از جانب دولت فرانسه در طهران اقامت داشت این مرد عالم بایک همت ملال ناپذیر غالب اوقات خود را صرف تحصیل اطلاعات از طریق جدید بایه مینمود و این مذهب در آن ایام تازه بظهور


آمده بود و هنوز انقسامی بین ایشان روی نداده و تغییر و تبدیلاتی که
بواسطه این انقسام بعدها در آن مذهب داخل شده داخل نشده بود.
جناب برون در این عبارات بر سبیل تسامح و تخلیط طریقہ پایہ را

بمذهب تعبیر نموده و انفصال شریعت بهائیه را از دین بیان انقسام و تغییر نامیده چنانچه در صفحه (عدس طر ۱۶) از همین مقدمه نیز بدان تصریح کرده و حال آنکه بایست و بهائیت هر کدام دینی مستقل و آیینی از یکدیگر ممتاز و منفصلند و کتاب بیان و اقدس در کتابخانه های اروپا و امریک محفوظ و مضبوط و در نزد خود جناب مورش منصف نیز موجود میباشد

شریعت بهائیه عبارتست از شرائع و احکام و قوانین و آداب و معارف و اخلاق و آمده در کتاب اقدس و شارع و مؤسس این دین مبین شخص شخیص بهاء الله و طریقه بایه مأخوذ از کتاب بیان و اوامر و نواهی و قوانین و نظامات و دستورات عملی های مسطوره در اینست و مقنن از نفس نفیس باب و این هر دو در اصول و فروع بایک دیگر چندان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سو منات بیان دین بیان که اکنون معتقد از لیان دو ستداران جناب برون میباشد بر منحو و اتلاف جمیع کتبی که در غیر دین بیان نوشته شده (۱) و هدم و تخریب کل مشاهد و مهابد و بقاع و مقابر (۲) و قتل نفوس (۳) و اباحه اعراض و ناموس (۴) و خلاصه افناء کل من لم یتدین بدین البیان و محو آثار ایشان است (۵)

و اساس اوامر و احكام منزله در كتاب اقدس بر اجراء صالح و

(۱) نظر کن در باب سادس از واحد سادس از زبان (۲) نظر کن در باب نهم عشر از واحد در ابجاریان (۳) نظر کن در باب سادس عشر از واحد سابع از زبان (۴) نظر کن در باب نهم عشر از واحد سابع از زبان و باب سابع عشر از واحد در ابجاریان از زبان



سلام و ایجاد اخوت و اتحاد کلی تام بین نوع انسان و معاشرت با ملل
و ادیان بروح و ریحان و تساوی طوائف و اقوام در حقوق و منع از جدال
و فوق و حرمت مقاتله و نزاع و کراهت از مقابله و دفاع و محو حکه
جهاد و نهی از حمل سلاح و تاکید در تعلیم و تربیت و اشتغال بکسب
و صنعت و نظائر و اشیاء است

و از این بسط و تطویل و شرح و تفصیل هویدا گردید که کتاب
اقدس ناسخ بیان است چنانکه بیان ناسخ فرقان و فرقان ناسخ انجیل و
این بهائی و ضمناً و اساساً مغایر با دین بابی در اینصورت انرا انقسام
و تغییر نامیدن از شخص مؤرخ فاضل نباشد الا مغالطه و مجادله بیاطل
زیرا انقسام شیئی بنفس و ضد خود امکان ندارد و استعمال لفظ تغییر بجای
سخ و الغاء درست نیاید و سر تعدد مشرق محترم در این سهو و
اشتباه ملّم همانا است که در صورت توضیح استقلالیت دین بهائی
و تصریح انفصال و مابینت آن با این بابی خویش را مجبور بشریح مواقع
فرق و امتیاز می یافت و این کار با مقصود اصلی ایشان از طبع و انتشار
نقطه الکاف منافات تامه میداشت و بالجمله اکنون در مابقی این بیانات
متر برون لختی بحث و مذاکره باید نمود و اباطیل انرا يك يك
مکشوف ساخت که میفرماید

نتیجه بحث و کاوشهای انرحوم درخصوص بایه دو چیز
پر قیمت شد یکی فصل مبسوط تفسیری که در کتاب (مذاهب و فلسفه
در آسیای وسطی) مندرج ساخته و این فصل یکی از مهمترین اسنادیست

که برای تاریخ بایه دوره اولی اکنون در دست است دیگر مجموعه خیلی کوچک ولی مهم از کتب بایه که در زمان اقامت خود در طهران جمع کرده و همراه خود بیاریس آورده و بعد از فوت کنت دو کوینو بطور حراج در پاریس در سنه ۱۳۰۱ فروخته شده الی قوله اول کتاب نقطة الکاف .

اولاً این سخن ادعائی است بیدلیل و اسنادی بغایت علیل زیرا اصلاً تعلق این کتاب بانمرحوم محل حرف است تا چه رسد باینکه انرا از طهران همراه خود بیاریس آورده باشد ندانم جناب برون از چه راه این قفسیه را ملتم دانسته اند آیا امکان ندارد که این عالم غربی با انشوق مفرط در تحصیل اطلاعات از کیفیت طریقه بایه که جناب برون وی را بدان ستوده اوقات دیگران را بتوسط دوستان خود از ایران جلب کرده و یا از تجار و مسافرین ایرانی در پاریس بدست آورده باشد مگر جناب مؤرخ بیطرف کتب و اثار این امر یا سایر کتب فارسیه را که فعلاً در دست دارند فقط در اوقات توقف خودشان در ایران جمع و تحصیل نموده و این کلام را که مستند صحت کتاب نقطة الکاف قرار داده اند جز بر صرف اعتساف محمول نتوان داشت

و ثانیاً بقرائن و شواهدی چند عدم تعلق این کتاب بکینوی مرحوم مستفاد و مفهوم میگردد از جمله آنکه در کتاب خود

مرحوم استفاد و مفهوم میگردد از جمله آنکه وی در کتاب خود
گوید « بعد از قتل باب اتباع او استخلاف ازل را بصورت دریافتند »
و هر کاد این کتاب از مستملکات وی میبود البته میدانست که در

تشخیص خلیفه باب اتباع را بفحص شدید و بحث طویل احتیاج نیافتاد زیرا وصایت ازل در آن مصرح است و از تأمل و تردید معری و منزله و همچنین اختلافات موجوده مابین کتاب « مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی » و این کتاب مطبوع نقطه الکاف شهادت میدهد که نه فقط در موقع تالیف کتاب مزبور گینو نسخه از کتاب نقطه الکاف در دست نداشته بلکه تا اواخر ایام عمر خویش نیز بر چنین کتابی اطلاع نیافته چه از خصائص ارباب علم و فضل است که مؤلفات خویش را حتی الامکان از ایراد و تنقید متخلص و معاف سازند و سهو و اشتباهات آنرا عند الاطلاع ولو بعنوان حاشیه و ضمیمه باشد تصحیح و اصلاح نمایند بتخصیص اروپائیان که پیوسته در مؤلفات خودشان از نکته گیران و منتقدان اظهار تشکر و امتنان کنند و هر زمان بر خطا و نیانی در مصنفات خود واقف گردند یدرنک در مقام تدارک و جبران برآیند چنانچه همین مؤرخ بیطرف با انصاف که از اکتشاف مهم تاریخ نقطه الکاف یک دنیا منت بر قاف تا قاف گذاشته از این نقطه تغافل نورزیده و محض اثبات بی غرضی خویش در صفحه (۴۸۶) و (۵۲۰) از مجله آسیاویه ملوکانه آرزوی ورود اکمل ترین انتقاد را بر آن تنظیمات تاریخی نموده پس چگونه معقول و متصور گردد که با داشتن کتابی بدین اهمیت و اعتبار که جناب برون گویند، محوم گشته است.

بدین اهمیت و اعتبار که جناب برون گویند مرحوم گینو اشتباهات
کتاب خویش را تصحیح و اصلاح نکرده باشد مگر بگوئیم کتاب
نقطه الکاف در نظر وی جائز هیچ اهمیت و اعتبار نبوده تا بجای که

مطلقاً در کتاب خویش اسمی از آن نبرده نظر کنید در صفحه (له سطر ۵) از مقدمه کتاب در ترجمه کلام گینو که سن ازل را در وقت استخلاف شانزدهمینویسد و بهاءالله را از واحد اول می‌شمارد و مرئی ازل را جزم بهاءالله می‌پندارد

و اعظم دلیل که مدعی ما را در کمال وضوح باثبات میرساند کلماتی است که در صفحه (یه سطر ۴) در خصوص نسخه ناقص نقطه الکاف نوشته قوله

« این نسخه بخط نستعلیق بدخط ولی خواناست و در سنه هزار و دوست و هفتاد و نه نوشته شده »

جناب برون^{۱۱} در مقدمه این عبارات چنانچه سابقاً ذکر شد نوشته‌اند که این کتبر کینو در زمان اقامت خود در طهران یعنی از سال (۱۲۷۱ - ۱۲۷۴) جمع کرده و همراه خویش پاریس آورده و حال آنکه این نسخه اقل از بیچ سال پس از حرکت گینو از طهران استنباخ گردیده است اکنون ملثفت مغالطه عجیبی که جناب برون یکمال زیرکی و تردستی در اینموقع بخرج داده‌اند باید شد که تاریخ استنباخ نسخه ناقص نقطه الکاف را که شامل چند صفحه اولی

این کتاب پیش نیست تاریخ حمل هر دو نسخه بخارج قلمداد کرده و
تاریخ است کتاب نسخه کامل را بکلی مسکوت عنه گذاشته و بعد از
مسلم داشتن انحصار نقطه الکاف در صفحه (یو-طر ۴--۱۴) استغراب
خویش را در این باب بعبارات ذیل اظهار داشته قوله

پس علت انعدام جمیع نسخ این کتاب را باستانی يك نسخه وحیده
که در سنه ۱۲۷۹ از ایران بخارج حمل شده بجه میتوان حمل کرد در
صورتیکه شاید عموم بایه میدانستند که این کتاب اهم ماخذ تاریخ
قدیم ایشان است انتهی و ما جواب این سؤال را پس از شرح اغلاط
نقطه الکاف در موقع خود معروض خواهیم داشت

چون از مجموع این دلایل و اشارات و شواهد و امارات مثبت
و محقق گردید که کتاب نقطه الکاف بیچوجه از جمله مختلفات
کینوی فرانساوی نتواند بود و آنچه جناب برون در مقام الحاق از
بدان مرحوم ذکر کرده اند از قبیل ادعای بلادلیل و منالطه بلاوجه و
سبیل است بلکه از لیاذ کلماتی بروفق مقاصد خویش با تاریخ حاجی
میرزا جانی تلفیق کرده و بدسائس مخصوصه انرا بعنوان متروکات
گینو بکتابخانه پاریس فروخته اند و البته ساحت جناب برون را از
شرکت در این تدلیس مقدس دانیم و نسبت چنین تلیسی را بایشان
خلاف ادب و انانیت شماریم اکنون بتشریح و توضیح باره سخایف
و موهومات و اراجیف و خرافات مندرجه در کتاب نقطه الکاف
میردازیم و از اهل انصاف در اینصاف تعدیق میطلبیم که مؤلف
تاریخ جدید را در عدم نقل این مزخرفات و حذف این اباطیل و ترهات
شایسته تمجید و تحسین باید دانست یا مورد تزییف و توهین و علی الله

... بس یسوره نریف و بوهین و علی الله

تشکل و به نعتین

مخفی نه اناد مقصود از ذکر سخائف تقطه الکاف نه ایراد بر

یعلمی و بی اطلاعی مرحوم حاجی میرزا جانست چه او خود در
 مقدمه بر امی و عامی بودن خویش اقرار آورده و از خطایا و هفوات
 صادره در این کتاب معذرت خواسته بلکه تزییف اشخاصی است
 که چنین ترهات را لایق اعتماد و التفات شمرند و دیگران را در عدم
 نقل و درج ان مقصر و ملوم پندارند علی الخصوص معرض تغیر و تبدیل
 و الحاق و تحریف صاحبان اغراض فاسده نیز واقع شده باشد

— اساس اول —

در ملاحظات تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی و شرح اغلاط آن

اگرچه مستربرون در خصوص مقاله سیاح نوشته که مقصود از
 تالیف ان تخفیف درجه و تقلیل اهمیت حضرت نقطه اولی بوده است ولی
 کاتب بطور میگوید از برای تو عین امر مبارک نقطه اولی و تخفیف شأن
 و مقام ان حضرت امری بالاتر از همین کتاب که نام ان نقطه الکاف نهاده
 است بتصور نیست چنانچه شواهد آیه صدق این ادعا را یثوت میرساند
 ۱ از جمله موافیکه تمام ان متحق ملاحظه و قابل استشهاد
 میباشد همانا دیباچه این کتابت که مستربرون در صفحه (ند سطر
 ۱۹) مؤلف تاریخ جدید را در عدم نقل ان بمبارات آیه ذیل مورد
 اعتراض ساخته قوله

« برویم بر سر مطلب و قدری مفصل تر ملاحظه کنیم که مؤلف

بررسی بر سبب سردی معصل نور مدحیه نسیم نه مؤلف
تاریخ جدید بانقطة الکاف چکونه معامه کرده به چه دخل و تصرفات و
جرح و تعدیلات دران نموده اولاً دیباچه کتاب را که از صفحه

(۱-۹۹) ازین متن حاضر است و بیشتر از ثلث کتاب میشود بکلی حذف کردنت و بجای آن دیباچه مختصرتری از خود که حکمت و فلسفه آن کمتر و بعقل و حس نزدیکتر است گذارده.

از قرار معلوم این فیلسوف عالی‌مقدار و پروفیسور بزرگوار کلام هر قدر بعقل و حس دورتر باشد حکمت و فلسفه آنرا بیشتر شمرند و بطریق اولی هر گاه کلام را با عقل و حس مطلقاً ربط و مناسبتی نباشد گنجینه حکمت و جوهر فلسفه آنکارند حکم ایندسته با ارباب علم و حکمت است این‌عبد در این مورد سخنی نمی‌گوید جز آنکه مولای محترم من مرحوم میرزا حسین همدانی با همه ذکاوت و دانائی عقل و حس خویش را از معرفت حقائق این تحقیقات عالیه و حکیمت‌های بالغه و عبارات رشیده‌ایقه قاصریافت و لذا نقل و تخیل کلامی غیر مفهوم را در کتاب خویش جائز نشمرد اکنون که بهائیان را سعادت و وصول به معارج اسرار از حاصل نکر دید خوبست انستشرق محقق بواسطه شرح و تفسیری مخصوص رموز حکمت و فلسفه این دیباچه را مکشوف فرمایند تا مگر فلاسفه اروپا از اسرار حکیمه آن مستفید و بهره‌مند گردند و این تحقیقات عرشیه را سردفتر معارف لاموتی خویش قرار دهند و هرینه اگر خوف تطویل و اطناب مانع نبودی عبارات همین دیباچه را که جناب برون بسبب حذف آن از صاحب تاریخ جدید خیلی مکذز و محزون گشته‌اند با سرها در این کتاب مندرج و اباطیل و خرافات

وسرور سسه اند با سرها دواين كتاب مندرج و اباطيل و خرافات
انرايك بيك منكشف مي ا ختيم لكن رعاية للاختصار بذكر بعضى

مواقع ان اکتفا می‌نمائیم مثلاً از صفحه اول الی آخر صفحه پنجم مشتمل بر مطالبی است که غیر از ستر برون و هم شربانسان کسی بمعانی عمیقۀ ان پی نتواند برد و تاریخ تولد این فلسفه غربیه را جز در دفاتر عتیقه عهد جان بن جان مذکور در نقطه الکاف نخواهد یافت

۲ و دیگر صفحه (۶ سطر ۱۲ و ۱۳) قوله «باب اول در معرفت ذات اقدس ذکر در بی ذکر می‌شود»
نکارنده گوید در تمام کتاب مستطاب بیان و یا کتب مرحوم شیخ احسانی و یا کتب مرحوم سید اعلی الله مقامهما بلکه در سایر کتب سلف و خلف بگردید و ببینید همچو عبارت عجیبی می‌توانید یافت این عبارت شبه است بمبارات در اویش و قلندران از کلمات ارباب حکمت و عرفان

۳ ایضا صفحه (۷ سطر ۱۷) حدیث یا اعلی ما عرف الله مثل انا وانت الخ هم حدیث را غلط نوشته است (۱) و هم مرتکب تناقض گردیده زیرا در تفسیر این حدیث خود دوی اولاً علم را نفس معلوم گرفته بدلیل حکمت که کثرت منتهی بنقطه وحدت میشود و ثانیاً در صفحه بعد سطر (۷) عرفا را بواسطه آنکه کثرات را بنقطه واحد راجع نموده اند مشرک شمرده

شاید منتقدی بگوید شماها که مراعات قانون نحو و صرف را چندان اهمیت نمدهد که نسبتاً ما را نسبتاً

چندان اهمیت نمیدهید گوئیم سامنا ولی نه در نقل عبارت غیر مقصود

(۱) آثار انت از شماره مردود اند و در محل جرد افع انحرش بود و اینج در این ورقه است که مانی و شاک

کفه شود

اینست چو زمستر برون ایراد کرده که چرا این دیباچه را صاحب تاریخ جدید ترک نموده است میخواستیم بدانند آیا این تحقیقات لازم نقل بود و یا اعتماد باینگونه نقلها میشود کرد

۴ و اعجاب از همه صفحه (۱۰ سطر ۲۴) قوله « اما بیان این قاعده که بر چهار ذکر گردید یک قاعده است از قواعد ملک منان » الی صفحه (۴۸ سطر ۵) که تمامت این حصه از کتاب در این مبحث نوشته شده و بقدری از عبارات نامربوط و عربیهای مخلوط و احادیث مصحف مجهول و بیانات و کیکه غیر معقول و تحقیقات موروثه از ایام حضرت نوح مشحونست که تقریر آن در اینطو مار نکند و قاب لطیف سلیم از تکرار آن بر نهد و بعقل و حس هیچ دانشمند نزدیک نیاید و در کتب مال و نحل نظائر و اشباه آن یافت نشود و همانا اینموضع از کتابست که حکمت و فلسفه آن جناب برون را سبب اعجاب گردیده افسوس که این سینای بخاری و محی الدین اعرابی مردند و از این حکمت و عرفان بوئی نبردند بملاوه اصل اینقاعده چهار از متبعات شیخیه است که چون اصول دین را چهار دانند مراتب وجود را از ذره ادنی تا ذروه علیا قائم بچهار شمرند و ملک بیان و متدینین بان موافق عدد واحد و باب و حروف اسم مبارک حضرت اعلی غالباً رنه زده اند - ۱۹۰ - ۱۹۱ -

غالباً بر نوزده و پنج و هفت دایر است (۱) لکن محل تعجب اینجا است

(۱) نظر کن در باب اول از واحد چاهس یان و باب نهم از واحد چاهس و باب هادی عشر از واحد چاهس و
باب نهم عشر از واحد چاهس و باب اول از واحد چاهس و باب نهم از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس و
باب نهم عشر از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس
و باب نهم عشر از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس و باب نهم عشر از واحد چاهس

که حاجی میرزا جانی چنانچه در این کتاب گوید هیچگاه بسلسله شیخیه منسوب نبوده باشد که قبل از ایمان بنقطه بیان مشرب تصوف و عرفان داشته ندانم قاعده چهارم را که شیخیه برای اثبات رکن رابع تتبع کرده اند از کجا آموخته که اینک انرا در بیان ظهورات نقطه واحد بکار میرود و آیا اینگونه تحقیقات را نسبت بحاجی میرزا جانی دادن خیلی بعید نیست (۱)

وعجب تر آنکه در سطر (۲۰) همین صفحه زوایت مذکور در صفحه (۷ سطر ۱۷) را چنین تکرار کرده « یا علی ما عرف الله الا انا ثم انت و ما عرفنى الا الله ثم انت و ما عرفك الا الله وانا » حال اینعبدا انصاف و وجدان خود مستر برون را حکم قرار داده میرسد آیا منکن است یک نفر مؤرخ و لو هر قدر قلیل المدرك و بیهوش باشد روایتی را باندک فاصله فراموش و بدو عبارت مختلف نقل و حکایت کند و بر فرض امکان آیا اعتماد نقل چنین مؤرخ شایسته است و آیا از شخص فاضلی مثل برون خیلی عجیب نیست محتویات و منقولات چنین کتابی را اساس تاریخی و مدار دینی يك قوم و ملتی قرار دهند و در مواضع عدیده انرا بلفظ مهم توصیف نمایند اقتضای سؤال مذکور ما را بر اختیار یکی از سه عقیدت در باره جناب برون مجبور میسازد که وی را العیاذ بالله

و از آن جهت که در این مکتب برین مکتب میسر است که وی را ایجاد نماید

مردی بی علم و کج سلیقه و بی مسلك و طریقه پنداریم که صحیح را
از سقیم باز نشناسد و معوج و مستقیم نزدش یکسان نماید یا شخصی

(۱) از لیل نسبت دادن روح مطالب کتاب هشت بهشت است به مرحوم حاجی سید جواد سمرقانی

و یامع کل ذلك مقام بی غرضی و انصاف ایشان را از سنک خارده سخت تر
دانیم که تیشه هیچ خدشه انرا درهم نشکند خدایا زاین معما
برده بردار

۵ در صفحه (۱۶ سطر ۱۸) حدیث جبرئیل الی آخر (۱) قابل
ملاحظه و دقت علمای رجال است و مؤلف ظاهراً از کتاب فارغ
جیلانی اخذ کرده باشد

۶ در صفحه (۲۰) معنای هشت بهشت و هفت دوزخ بیان شده
ولی در سطر پنجم میگوید جنت احدیت میباشد و اکل و شرب در آن
نیست. و در سطر دهم بیعد برای آنها رزق ثابت میکند در اینموقع
از آقایان اذن خواسته عرض میکنم آیا این تناقض نیست و باین لاطائلها
میشود اعتنا کرد و برای چشم داشت برون در تاریخ ثبت نمود

۷ در صفحه (۷۶) قولی از حضرت امیر علیه السلام روایت
نموده (۲) که بداد در تواریخ و اخبار نیست شاید در کتاب جوهری
و امثالی از دیده یا از نقلهای سر کوچه شنیده باشد

۸ در صفحه (۷۸ سطر ۳) در ذکر واقعه کربلا و لیله عاشورا

(۱) نوشته است خطاب رب العزه باور رسید که من انما فقال انا انا و انت انت پس آنش تهر الهی از خزائن
تابیب ظاهر گردیده بود مال او را درهم سوخته الخ (۲) میگوید ان بزرگوار بودیم نموده که هر کس بنواهد ما را
حسرت نماید چند شرط دارد یکی آنکه نصف عمر خود را از اشیاء و دستهای خود را بالا نموده و شمشیر خود را بزودی
ببایست و اما در آن برده نرسیده در خانه من حاضر شود تا من امر الله را ظاهر گردانم زیرا که من همان علی هستم
و شمشیر من همان شمشیر است الخ

چنین مینویسد « ولی چون مقام ولایت بود حکم جهاد مرفوع الی قوله فرمودند هر کس فردا با من بوده باشد غیر از علی گشته میشود ، چنین عبارتی در تواریخ غیر معتبره هم یافت نمیشود فکیف تواریخ معتبره و اشیه است بقول مرثیه خوانها در اینصورت چه اعتباری بنقل اقوال تاریخیه او میتوان نمود

۹ در صفحه (۷۹ سطر ۵) « ولهدا بهر فضل بر اصحاب خود در میانه دو انگشت جنت عالم ملکوت را در این ملك بحسب ما هم علیه برایشان نمودند »

جنتی را که حضرت نقطه اولی در بیان شرح میفرمایند در میانه دو انگشت بکسی نشان توان داد باید پرسید بهشتی را که حضرت سید الشهداء علیه السلام در میانه دو انگشت باصحاب نمودند کدام بهشت بوده شاید جنتی است که مصنف هشت بهشت از برکت استعمال ورقة الخیال با کشف ان نائل گشته و همکیشان وی در کرمان انرا بجناب برون از روزنه نی قلیان نشان داده اند و اعتماد ایشان بدین روایت از همان بابت است والا کتابی را که بر امثال این خرافات محتوی باشد تا این درجه مهم شمردن یعنی چه

۱۰ در سطر (۲۴) همین صفحه آیه « فاعبد ربك حتى يأتيك اليقين » یقین را بقیامت تفسیر نموده و قیامت چنانچه در بیان وارد شده و در این

در بیان و اردتده و در این
کتاب نیز شرح داده یوم ظهور مصدر امر است و موافق تفسیر فوق
سقوط عبادات در یوم قیامت یعنی قیام قائم بر امر الله لازم آید پس نزول

صوم و صلوة و حج و زکوة و دعا و مناجات را در بیان الیاذبالله باید
لنو و عبث شمرد و بجبل تحقیقات و اهیه نقطه الکاف متسک گشته یک
سره بوادی گمراهی و ضلالت شتافت

۱۱ در صفحه (۸۱) سطر اول «ولهذا زیارت از بزرگوار بر کل
خلق اولین و آخرین من الانبیاء الی ذره تراب واجب شده»

راقم سطور در تواریخ اسلامی هر قدر تفحص کرد خبری نیافت
که وقتی از اوقات احدی از انبیای سلف زیارت حضرت سیدالشهدا
رفته باشند یکن جناب برون را از تواریخ یهود و نصاری سندی در
دست باشد که حضرت موسی و عیسی علیهما السلام بکوه سینا و
زیتون برای خواندن زیارت عاشورا تشریف میرده اند و الاستغفرالله
نسبت ترک واجب بانیای عظام باید داد یا این سخن را در ردیف سایر
خرافات نهاد

۱۲ در همین صفحه سطر (۳) «ظهور الله همان ظهور رحمانیت
حسینی است که بر عرش عظامستوی الی قوله چنانچه حدیث میباشد
که در یوم قیامت لوای شفاعت کل خلق بدست ان سرور میباشد»

این سخن از مستندات شیعه و مأخوذ از اخبار ائمه هدی علیهم
السلام است و مقصود از لوای شفاعت علم هدایت کبری است که
انحضرت برای نجات من فی العالم از جهل و غیابوت مرتفع میفرماید و
همچنین بشارت رجعت حسین علیه السلام بعد القائم از اخبار معتمد و حفص

رسول و ائمة عظام و معتقدات راسخه شيعيان ايشانست و لكن ازليان
رسول و ائمة عظام و معتقدات راسخه شيعيان ايشانست و لكن ازليان

در این کتاب منسوب به حاجی میرزا جانی اسم جناب باب الیاب ملاحسین
 بشرویه را محض مصروف نمودن این اخبار از جمال قدم جل اسمه الاعظم
 همه جاسید الشهداء نوشته اند و حال آنکه حسین موعود بمدالقائم
 موافق همان اخبار کسی است که متولی گفن و دفن قائم باشد و پس
 از آنحضرت زمانی دراز در زمین مکت نماید تا از پیری ابروی وی
 بر چشم مبارکش فرو افتد چنانچه در موقع خود بدان احادیث اشارت
 خواهیم نمود

۱۳ ایضاً در همین صفحه سطر (۷) حدیث من بکی او ابکی
 او تباکی وجبت له الجنة ذکر شده و گریه را دو قسم قرار داده گریه
 مردان از سرور و گریه زنان از حزن و اندوه و شق اول را مناط اعتبار
 شمرده الی آخر تحتی قاتمه

ایکاش مرثیه خوانان این کتاب را بیستند و در تکایا و مساجد
 دستور العمل آیه خویش قرار دهند تا هر زمان که مردم را برگریستن
 بسطان مظلومان تحریر و ترغیب نمایند بلافاصله انرا یکلمه از (خوشحالی)
 مقید سازند در این موضوع ذکر حکایتی مضحک خالی از مناسبت
 نیست بنحو اطر دارم یکی از اهل وطن نکارنده که بنضل و عرفان
 خویش اعتقادی تمام داشت و خود را قلوب دائره کمال و معرفت می
 پنداشت در اوقات صدارت مرحوم میرزا یوسف خان مستوفی الممالک
 بطعم وظیفه و مستمیر بطرف از شتاف - اتانقا ا. ق. ل. -

بطمع وظیفه و مستمری بطهران شتافت اتفاقاً اوقات توقف وی در
طهران با مراجعت اعلیحضرت ناصرالدین شاه از سفر فرنگستان تصادف

نمود عارف مذکور قصیده بعنوان تهیت درغایت رکاکت نیرداخت
و از حضرت مستوفی تقدیم آنرا به حضرت همایونی خواستار گردید حسن
طریقت و حنفای نیت آن مرحوم اشغال قطب را روانشرد و بیانی لطیف
تمنای وی را دفع داد که امروزه جمعی فقراء از طبقه شطراء که
مدار همیشه ایشان فقط بجائزه رحلت قصاید وابته است اشعاری ساخته
تا بحضرت شهرباری قرائت کنند و از انعام بی پایانش روزی چند روزه
بدست آرند هر گاه این قصیده فریده غراء بنظر شهربار ایران رسد
اشعار دیگران را آب و رنگی نماند و ناچار از جائزه مامول محروم
مانند و این در عالم درویشی خطاست جناب قطب این تمجید را بخود
خریده نیکو بیندید و بعد از رجوع بوطن در هر محفل وانجمن در
فضیلت اشعار خویش روایت مینمود تا آنکه بعضی از زنود در اوقات
مسامره و مجالس مطایبه حکومت محل را از این کیفیت آگهی دادند
و بران داشتند که قطب را بنخواست و قرائت ان اشعار را درخواست
فرمود چون بدین بیت رسید «جامه بتن بردرید بانوی ایران زمین
زیربناش آمده است آفیل (۱) هم کر گدن» حضار ایراد نمودند که
چون جامه دریدن از وفور شرف و مسرت و وزود اندوه و مصیبت هر
دو متصور است باید مراد را بقیرینه مخصوصه معلوم و ممتاز ساخت
از انگاه یعد قطب این بیت را چنین میخواند «از خوشحالی جامه بتن
بردرید الخ»

(۱) بمنیده جناب قطب اینکلامه را میگویند است بر وزن لعل که بعضی شریحان استخوانی دریا برون العمل
یعنی از قبل بزرگتر کرده اند کما طسره بعضی الظرفاء

۱۴ در صفحه (۸۴ سطر ۳) «طلب نمودن حضرت سیدالشهداء
حسین بن علی علیهما السلام نزول عذاب بر اعداء»
در اینجا نگارنده چیزی نتواند گفت الا اینکه کاتب باحاسنات
خود نظر کرده

۱۵ صفحه (۸۵) در هامش تحت صفحه برون نوشته است
«از روی نسخه یکانه کتابخانه پاریس» تکرار لفظ (یکانه) خالی
از سیاست نیست در این موضع این بعد میگوید سنا بهائیان این نسخه
را معدوم کردند از لیها را چه شده بود که حفظ نمودند باز بهائیهما که
اقلا اسم اثر ابراهیم را در سمرقند و بوسیله تاریخ جدید شهرت
دادند از لیها اینرا هم نکردند اگر بهائیان دشمن این کتاب بودند چرا
اثر ابراهیم را میساختند

۱۶ صفحه (۸۶ سطر ۹) متضمن ذکر تاریخ ولادت
قائم است و بهتر این بود که بگوید تا م و بعد میگوید «در سن هفت
سالگی غائب شدند و حسین بن روح را نائب خود قرار دادند و بعد از
حسین سه نائب دیگر هم تعیین شدند» کیسکه باین شدت غیر معنی
بتاریخ باشد چه اعتباری باقوال او باقی میماند (۱)

۱۷ در صفحه (۸۷) این عبارت را از توقیعات منسوبه بحضرت

قائم مشاهد نمودن نظر الیها را در این کتاب

قائم می‌شازد « من نظر الرجل روی اخبارنا و عرف احكامنا و كذا

(۱) حسین روح الکتبی بای القاسم نایب ستوم است و اول انها ابو محمد عثمان بن محمد سمی است و دوم
ابو جعفر محمد سیراز و چهارم ابوالحسن علی بن محمد السمیری و جوع کن بسجده میزاده هر چهاره الانوار در باب
احوال سیراه قائم در زمان نبوت

و کذا ، و تحقیقاتی که در ذیل این تویع کذائی کرده تا آخر صفحه هر گاه ملاحظه اختصار در کار نبود تمام آن شایسته نقل و استشهاد است و الحق غیر از جناب برون کسی از عمده شرح و تفسیر آن بر نیاید اگر چه ایشان در اینجا هم يك کلمه (الی) مابین پرانتز در وسط «نظر» و «الرجل» گذاشته اند و بخیال خود عبارت تویع را تصحیح کرده اند بمثل اینکه تویع را خود در بحار الانوار دیده اند اینطور نوشته شده است ولی نکارنده در تویعات مذکور فقط این عبارت را مشاهده کرده دو اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم ، و آنچه صاحب کتاب ذکر نموده حدیث است نه تویع و صورت آن بدینگونه است « انظروا الی من روی حدیثنا و عرف احکامنا ، و حضرت نقطه اولی در باب سوم از واحد دوم بیان آنرا نیز ذکر فرموده اند

۱۸ صفحه (۸۹ سطر ۱۷) در اصول دین چهار فرقه گردیده اند حکما عرفا شیخیه بالاسری و در فروع دین نیز چهار فرقه گردیده اند اخباری اصولی فقها اشراقی و این هشت فرقه اصول کلیه می باشند ، و حال آنکه فقها و اصولیین همان بالاسریها هستند و اشراقیین نیز فرقه از حکما و طائفه شیخیه از اخباریها

۱۹ صفحه (۹۲ سطر ۵) در ذکر اینکه اخبار ظهور آن حضرت بمضی بظاهر و بمضی بباطن و بعضی بتدریج و بعضی بدامشود ،

سر ب بعضی بظاهر و بعضی بیاطن و بعضی بتذریج و بعضی بدامیشود،
این صحیح است ولی از علما شنیده

۲۰ صفحه (۹۴ سطر ۹) «الکلینی» بضم «ک» وفتح «لام»
 و در سطر (۱۹ صفحه ۹۵) ایضا «کلینی» و این معلوم است که غلط
 از خود برون است نه مطبعه والا مثل سایر اغلاط بعبارت کذا فی الاصل
 اعلام مینمود (۱)

۲۱ صفحه (۹۶) سطر اول ببعده قول حضرت امیر را بصادق
 نسبت داده (۲)

۲۲ صفحه (۹۸) هر چند بتمامه متحقق درج کتابت ولی
 خوف اطناب مانع از ارتکاب باید حکما و عرفا جمع شوند. و بار اول
 واسطرلاب نسبت فعل و انفعال را بمالم ظهور و غیبت استخراج کنند و
 بقوه جرثقیل انرا برای اثبات برزخ دلیل قرار دهند ماشاء الله
 گذشته از مقام حکمت و عرفان طبابت هم بخرج داده (۳) بیچاره در
 خماسهای روسیه نرفته و عملی را که روسها در زمستان بجهت تحریک
 و تقویت دوران دم میکنند ندیده و الا بر بهالان قول خود اقرار
 مینمود (۴)

۲۳ در صفحه (۹۹ سطر ۱۹) ببعده نوشته است «چند حدیث
 وارد شده است از ائمه هدی که زمان غیبت قائم زیاده از مکث حضرت

(۱) کلین کامیر قرینه بالی منها مسدین بملوب الکلینی من لاهماء الحجة قاموس (۲) و تلبلان بآلة و لخریان

(۱) کلین کامیر قرینه بالری متبامسذین یملوب، الکتبئی من فایهء السیة فاموس (۲) ولتبلین بایة ولتفریان
هریة ولتسطن سوط القدر حتی یصیر اعلاکم اسفلکم ولینمن السابون کأنوا قسروا ول یففسرن کأنوا امبتوا و
لمری ان امرنا فی ذلک الوقت این من هذه الشمس فی نقطة الزوال فطیک تفیک (۳) میگوید هرگاه باروننداری
برود آب بسیار سردی بگدقته بیرون آمده وارد درآب بسیار گرم شو هرگاه هلاک کردیدی اول من بادلی والاتصیق
برای نمودن برتولازم (۴) هرگاه دروسیه رسم است که اوقات زمستان دو حماه باز شدید الحرارة بخسرا شخص
پس از آنکه حرارت بدن را بواسطه ورزشی خاص بدرجه تکمیل رسانند از حمام بیرون دویده خویش را بدین برف اندازند
و بعد از حولان و لطیدن چند بحمام هوای کتند و تکرار اینکار را در تقویت جریان خون در بدن مفید واقع شمرند

نوح در میان امت خود نمیگردد و مدت مکث آنسرور را نهصد و پنجاه
 بروایتی ذکر نموده اند و بروایتی نیز هزار سال گفته اند الی قوله
 سمعت عن الحجة ، نقلا عن الشيخ الاحسائي

ظاهراً آیه قرآن را فراموش کرده قوله تعالی و لبث فیهم الف سنة
 الا خمسين عاماً که در تعیین مدت مکث حضرت نوح در میان قوم
 بر دید روایات استناد جسته است و از اینجا استنباط میتوان کرد که
 کلمه (سمعت عن الحجة کذا) را از قول مرحوم شیخ احسائی نیز صحیح
 روایت نموده لکن افسوس که این مؤرخ موثق نوشته حجتی را که
 شیخ مرحوم بیانات خود را از او می شنیدند کدام کس بوده

خلاصة الکلام تا اینجا است دیباچه کتاب نقطة الکاف که متر
 برون حذف آنرا از تاریخ جدید کفری شدید شمرده و بر شمه از باطل
 آن استحضار حاصل نمودی و سخافت آنرا نزد اهل تحقیق بخوبی دریافتی
 اکنون بذکر سایر ارجیف تاریخیه این کتاب باید پرداخت و حق را
 از باطل معلوم و ممتاز گردانید والله الموفق والمعين في كل الاحوال
 ۲۴ صفحه (۱۰۰ سطر ۳) در حق شیخ وسيد سلام الله عليهما

نوشته است « باب بودند ولی بجهت عدم قابلیت خلق تصریح بمقام
 باییت نمرودند »

راقم سطور گوید ادعای بایست مطلقا از قلم و لسان نورین نیرین
جاری نشده بلی حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی در آیات احسن
التقصص ایشانرا باب خطاب فرموده اند و این دلیل است بر اینکه ان

حضرت از کلمه باییت مقصودی جز معنی بشریت نداشته اند زیرا ایندو بزرگوار را عنوانی خاص غیر از نداء و بشارت بظهور موعود و مستعد ساختن ناس از برای لقاء رب و دود نبود چنانچه کتب و آثار خود ایشان بدان ناطق است و دلائل البع و آثار مبارکه که حضرت ذات حروف السبع بران شاهد و مؤلف نقطه الکاف نیز بدان معترف و مؤید این مطلب در صفحه (۱۳۴-۱۳۵) جوابی است که آنحضرت به املا محمد مجتهد در موقع سوال از معنی باییت فرمودند که کلمه شریف انا مدینه العالم و علی بابها را چگونه فهمیدی و پس از جارت روی بدینبارت که کی شب بخیر کرده و این اسم را بجهت شما مشخص نموده است در جواب میفرمایند منم آنکی که هزار سال است منتظر آن میباشید حال اگر مقصود از باییت نیابت خاصه قائم آل محمد باشد و بلافاصله بفرمایند من خود همانم آیا تناقض فاحش نیست و مؤید دیگر آنکه حضرت در اغلب مواضع احسن القصص و آیات اخروی خود را باب الله نامیده و در همین کتاب نیز صفحه (۱۰۴ سطر ۵) آنحضرت را قطب العالم المعروف بباب الله الاعظم خطاب کرده پس از این بیانات بوضوح پیوست که مراد از باییت مقام بشیر است نه غیر و مقصود از مدینه علم کعبه مشافین است نه دیر و نظریات صالیکه مابین باب و مدینه لازم و ملزوم است اتصال

است. در این باب و مدینه لارم و ملزوم است اتصال
ایام ظهور حضرت باب الله الاعظم و اوان طلوع تیر افخم و موعود کل نام
یکدیگر واجب و محتوم چنانچه اتصال زمان باین المتقدمین بظهور
نقطه بیان از قبل نیز واضح و معلوم

و اما آنچه در بعضی مواضع نظریحکمت و ضعف خلق ذکر
محمد بن الحسن از قلم نقطه اولی صدور یافته مراد از آن وصف است نه اسم
و حقیقت است نه جسم (۱) مانند آنکه حضرت قدوس در مناقشه بدشت
طاهره سلام الله علیها را بسبب خرق حجاب عایشه خطاب فرمود و پس از
رفع غائله اینکلمه را بعیش کننده تفسیر نمود و عبارت صفحه (۱۹۲)
سطر (۱۹) همین کتاب در مسئله لعن قدوس بیاب الیاب اشاره بدین
حکایت است قوله «هر کس سر معارضه در بدشت فیما بین حضرت
قدوس و طاهره را فهمیده و لحن ایشانرا ادراک نموده که چه مراد
دارند معنی این کلمه را نیز دانسته والا فلا»

و بتیر از این تاویل سیلی برای تصدیق بقائیت حضرت نقطه دایره وجود
باقی نمی ماند و اقلا اهل بها و اهل بیان بر این متفقند که قائم موعودی
جزان ذات محمود در عالم موجود نبود تا آنحضرت باب وی باشند لذا
بیان مقاله سیاح در این باب عین صواب است و کلمه فصل الخطاب لاینکره
الاکل مفضل مرتاب

۲۵ صفحه (۱۰۵ سطر ۲۰) ذکر کیفیت ایمان آوردن جناب
باب الباب است و همه قابل استشهاد بانچه من حیث العبارة و چه از جهت
آنکه غالباً بی اصل می نماید و در این مقام آنچه میرزا حسین همدانی مؤلف
تاریخ جدید از حاجی میرزا جانی کاشانی روایت کند و قریب بانرا این

عبدنیز از سابقین اصحاب شنیده اقرب بصحت است چه وی مجبور نبود

در جبر و کفر باب هادی عشر از واحداثی میان فارسی

قولی بر خلاف واقع بحاجی میرزا جانی نسبت دهد بلکه میتوانست انرا
 مثل سایر وقایع بدیگر از استناد نماید قطع نظر از اینکه مرحوم میرزا
 حسین تاریخ جدید را با اشاره مانکچی زردشتی که یکی از فضلاء
 دانشمند و صاحب ذوق تاریخی بود ودقت تمام در صحت اخبار و روایات
 داشت و در تحت نظارت او نوشته و باسم او این کتاب را پرداخته و
 تا کنون نیز در ایران انرا تاریخ مانکچی مینامند و امکان نداشت بتواند
 با وجود اطلاع مانکچی بر کتاب حاجی میرزا جانی روایتی را در تاریخ
 خود بر خلاف بدان مستند سازد لذا چنانچه از عبارات ان نیز استشمام میشود
 باید گفت از لیان این حکایت را محض عناد با اینمورخ بهائی محرف
 ساخته اند

۲۶ در صفحه (۱۰۷ سطر ۶) بدل بشون خسته بشون اربمه
 نوشته است از قول خود انحضرت و این خلاف است بنص بیان و آثار
 مبارکه ایشان (۱) و ایضا در سطر (۲۱) کلامی از قول نقطه اولی
 نوشته که فرمودند «من باین چهارگان ظاهر شدم» این نیز از همان
 قبیل است و قبول آن بید از طریق اهل علم زیرا در آثار چنین بیانی
 دیده نشده

۲۷ صفحه (۱۱۲ سطر ۶) بجای اینکه در ظهر کوفه جمع
 شوند و نصرت امر الله نمایند الخ

شوند و نصرت امر الله نمایند الخ

از این عبارات و قبل از استفاد میشود که شرطی میان حضرت و

(۱) در جرم سخن باب ۱۶ واحد ۲ و باب ۱۷ واحد ۴ و باب اول واحد ۶ و باب ۵ واحد ۴ از کتاب بارک
یان و باب ۶ واحد ۹ از کتاب اسما

علمای اسلام بوده است که در ظهر کوفه جمع شوند و حال آنکه نه در
الواح و آثار حضرت نه در بیان نه در تواریخ چنین ذکری
دیده نشده.

۲۸ صفحه (۱۱۸ - سطر ۴) «ذکر طلب مباحله نمودن حضرت
و ده یوم میعاد گذاشتن»
نکارنده گوید مباحله صحیح است لکن میعاد گذاشتن ده یوم
معلوم نیست

۲۹ صفحه (۱۱۹ سطر ۱۲) «حکایت تویع نقطه اولی بجاجی
میرزا اقا سی و مطالبه فرمودن اموال مرحوم معتمد الدوله منوچهر خان را»
این مخالف واقع است و منافی بجری حال زیرا منوچهر خان از
حضرت راپنهان نمود و بعلما اظهار داشت که بحکم دولت حضرت را
بطهران فرستاده است و محمد شاه خبر نداشت انحضرت کجا تشریف
دارند تا آنکه میرزا گرگین خان از منسویین مرحوم معتمد پس از وفات
وی عریضه بطهران فرستاد و مطالب دولتی عرض کرد و جواب طلبید
و در ضمن نوشت که باپ هم در بیت حکومت است چه باید کرد لذا
جواب از محمد شاه و شخص اول آمد که او را روانه طهران دارند میرزا
گرگین خان ایشان را مصحوب چند سوار روانه نمود علاوه اگر حاجی

میرزا اقلسی چنین سندی از باب در دست میداشت در هر مجلسی کاغذ
باب را میخواند و ثابت میکرد که قیام آنحضرت فقط برای مال دنیاست
گذشته از آنکه صاحب این تاریخ خود نوشته است وقتی که

معمد جمیع جواهر خویش را تقدیم نمود حضرت قبول نکرد و گفت
ظهور من باینگونه اسباب ظاهر نیست (۱)

۳۰ صفحه (۱۲۰ سطر ۸) کیفیت ایمان آوردن و حید دارابی

سابقاً تفصیل آن از قول مرحوم حاجی سید جواد کربلائی مرقوم

گردید و مطابق است با آنچه مؤلف تاریخ جدید نیز از آن سید جلیل روایت

نموده و ضمناً مضامین همین صفحه را از کتاب حاجی میرزا جانی نقل

کرده است و بدین جهت رفقای مستشرق محترم تصرف در آن را جائز

نموده اند که فائده اعتراض مسلوب است

۳۱ در صفحه (۱۲۱ سطر ۶) در طی شرح ایمان حضرت وحید

نوشته است «نقطه اولی نوشتند اما سؤال سوم شما که در قلب داری الخ»

این عبارات منافی مسلك مظاهر امر الله لاسیما حضرت نقطه اولی می

باشد ملاحظه فرمائید ادا در بیان و در سایر توقیعات مبارکه ایشان

چنین طریقه و روشی مستفاد و دیده نمیشود مؤرخ عبارتی را که از

راوی میشوند و یاد در کتابی نمیند لا اقل باید با روش و مسلك انشخص

و کتب و نوشتجات او مطابقت کند تا صدق و کذب مطلب را بفهمد

و انگهی آن توقیع کجاست که ما و ازلیان هیچکدام از آن خبر نداریم

شرح کوثر در جواب وحید موجود است ولی آن یکی مفقود

۳۲ صفحه (۱۲۴ سطر ۴) قوله «هأما ان عمر از شدت حد

۳۲ صفحه (۱۲۴ سطر ۴) قوله «هامان عمر از شدت حسد

الخ»

(۱) عیبا انحضرت از دست خود مقتدا دولت اموالی را کما تقدیم کرد قبول نفرمودند و پس از رحلت او از مسدود شدن مطالبه نمودند لهذا «مالا یصدقه العالم»

مقصود مؤلف حاجی میرزا اقامی است و محمد شاه بر سبیل ملازمه

فرعون

۳۳ ایضاً همین صفحه (سطر ۹) یبعد ذکر ملاقات و مقالات

حاجی میرزا اجانی با محمدیك چاپارچی خیلی تدقیق و ملاحظه لازم دارد

بخصوص عبارت صفحه (۱۲۵ سطر ۱۰) که در ضمن مقالات محمدیك

با حاجی میرزا اجانی مینویسد « نظر باینکه مامور نبودیم که انرور را

داخل شهر نمائیم مثل اینکه وارد قزوین نکردیم و از اصفهان نیز وارد

قم نکردند و دخول انجناب بشهر کاشان بجهت اخلاص یکی از مخلصان

و بندگان خودشان بود که خواستند انرا سرافراز فرمایند و مستحفظین

مضایقه داشتند چونکه اراده انحضرت اراده الله بود لهذا اراده از

جهت ان نبود »

علاوه بر اینکه جمله اخیر هیچ معنی ندارد انتساب این قول نیز

بمحمدیك با بودن مؤلف کتاب شخص حاجی میرزا اجانی کاشانی مطلقاً

موافق نیاید زیرا وی خود همان بنده مخلص است که بمحمدیك و

مستحفظین مبلغی گزاف رشوت داد و انحضرت را در کاشان دو شبانه

روز ضیافت شایان نمود و خیلی غریب است که مستشرق فاضل ملتفت

این مباینت و سخافت متمم این عبارت نشده اند و یکامه « کذافی الاصل » (۱)

در ذیل اشعار رقم مود داند

در ذیل اشعار تفرموده اند

۳۴ صفحه (۱۲۵) ذکر ملامحمد علی زنجانی است لکن

(۱) چونکه مصدق مستشرقین در کتاب غممة الکافی اینست که هر جا در عبارات پادشاه طلب ایرادی نظر می داشت
از او در ذیل می نویسد «کذا فی الأصل»

معلوم نیست از قول محمدیك یا خودش نقل میکند مستحق دقت و
 ملاحظه است علاوه در سطر (۱۹) بید از قول ملا محمد علی شهید می
 گوید « محمد شاه مرا بطهران خواست آمدم کتابهای مرا دید و
 مطلب را فهمید »

صاحب ناسخ التواریخ با همه تملق و گزاف گوئی علم فقه و
 اصول و تتبع در معقول و منقول و اجز و کمالات محمد شاه نوشته که
 بدیدن کتاب مجتهد زنجان ملفت صحت فتاوی ایشان گردد و میانه
 اصولی و اخباری فرق و تمیز گذارد مگر گوئیم از برکت ارادت
 حاجی میرزا اقا سی این معلوم را بکشف و کرامت دریافته و من باب ارباب
 الدول ملهمون فنون شرعیه بوی الهام گردیده

۳۵ در صفحه (۱۲۹ - سطر ۳) محمد یك چاپارچی از قول
 حضرت اعلی میگوید « فرمودند که من راضی نیستم از تبریز تو همراه
 من باشی بسبب آنکه من خود از سفر طهران بشیریز بی میل نبودم زیرا که
 معموره عراق است »

شهر تبریز معموره آذربایجان است و نسبت چنین قولی بان
 حضرت قسمی از کذب و بهتان و عبارتیکه، مؤلف این کتاب در صفحه
 (۱۹۵) در واقعه آمدن رضاخان میراخور در منزل خاتلق برای استخلاص
 ...

انحضرت ذکر میکند قوله «انجناب تبسم نهوده فرمودند تماشای
اذربایجان هم بد نیست» دلیل است که حضرت برخلاف مؤلف این
اوراق ما بین اذربایجان و عراق فرق و امتیاز میگذاشته اند عجا

متر برون نیز از این نکته غفلت ورزیده و علی الرسم تصحیحی
نکرده است

۳۶ ایضا در همین صفحه سطر (۲۱) در ضمن حکایت از قول
محمد یك چاپارچی نوشته است که « حضرت فرمودند برو در نزد شاه
زاده و اتمام حجت با و تمام کن و بگو من حرکت نخواهم کرد مگر
انکه مرا بکشند و ببرند »

این بعد سؤال میکند آیا این قول را حضرات از لیا و خود ازل صحیح
میدانند و نسبت این کلمات را بنفسی که در مقام صبر و رضا و فداکاری
بیانات ذیل از قلم مبارکش جاری شده جائز می شمارند قوله عزیزیانه
کأنی سمعت منادياً ینادی فی سری افد احب الاشیاء الیک فی سبیلی کما
قدی الحسین^۴ فی سبیلی ولولا کنت ناظراً بذلک السر الواقع فوالذی
نفسی یدیه لو اجتمعوا ملوک الارض لن یقدروا ان یأخذوا منی حرفاً فکیف
عبید الذین لیس لهم شأن بذلک وانهم مطرودون مقابل ابناء جنهم و
عاجزون علی شأن لم یقدروا ان یأتوا بحدیث مثل آیاتی ولکن الحکم ما
اشرت لک فی سر الباطن لیلعلم کل مقام صبری و رضائی و فدائی فی
سبیل الله انتهى

و فی مقام آخر یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی
سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتصماً

ن ی سبب و سبی با معنی معصم

قدیما انتھی

وانگهی اگر این کلام صدق باشد عدم ثبات واستقامت انحضرت

در قول خود لازم آید زیرا احدی نگفته و نوشته که ایشانرا کشان
کشان از تبریز بما کو برده باشند.

۳۷ در صفحه (۱۳۰ سطر ۸) باز از قول نقطه اولی محمدیك
میگوید « فرمودند محمد شاه و وزیرش انقدر که بمن ظالم نمودند
من نفرین در حق ایشان نمودم »

معداك در این تاریخ انقدر لفظ ملعون بتکرار و الفاظ قبیحه
ذکر نمودن شبه است بعبادت ازلیان لا اقل با عبارات کتاب بیان و
اخلاق آنحضرت مناسب نیست

۳۸ ایضاً همین صفحه سطر (۱۰) تا آخر صفحه ذکر نکته ای
وارد بر اشرف خان حاکم زنجان است که بقول این قدوة ارباب
تاریخ چون شاهزاده بهمن میرزا آنحضرت را از تبریز بما کو فرستاد
پس از دو ماه محمدیك راوی اینمقالات در ما کو خدمت حضرت
مشرف گشته واقعه اشرف خان و بهمن میرزا را مروض داشت و هم
اینمورخ بی نظیر در صفحه (۱۳۱ سطر ۵) مینویسد « قریب بمدت
سه سال آنجناب در ما کو محبوبن بودند »

و حال آنکه معتمد الدوله منوچهر خان بر حسب نکارش ناسخ
التواریخ و مقاله اولی که خود مستر برون در بیان مهمترین وقایع
بایان نوشته در ماه ربیع الاول سنة (۱۲۶۳) وفات یافت و حضرت را

بعد از وفات معتمد از اصفهان بجانب طهران و تبریز و از اینجا بما کونقل
و تحویل دادند و هم در این سال فتنه سالار و مخالفت بهمن میرزا

بتحریر وی بوقوع پیوست و بنا بر تاریخ مزبور خسرو خان گرجی
از طرف کارگذاران دولت خفیه بگرفتاری او مأمور و باذربایجان
روانه گردید و لکن گشتگان شاهزاده در طهران اینمندی را
دریافته فوراً ویرا آگاه ساختند و بهمن میرزا خائف شده در کمال
سرعت خود را به بیراهه از تبریز بطهران رسانید و در عشر آخر شوال
همین سال بظاهر طهران ورود نمود و پس از این واقعه ناصرالدین میرزای
ولیعهد بفرمانفرمائی آذربایجان برقرار و روز نوزدهم صفر سنه
(۱۲۶۴) از طهران بقریه کن نقل مکان فرمود و از آنجا بواسطه شدت
برف و سرما چهل و پنج روزه بتبریز وارد گردید و در اوائل ورود
بحکم حاجی میرزا افاسی حضرت را از چهریق بتبریز احضار و در
محضر علما از کیفیت ادعای ایشان استفسار نمود و هم مقارن این اوقات
اهل زنجان بر اشرف خان بشوریدند و ویرا از شهر بیرون نمودند و
محمدشاه نیز موافق تواریخ و بماده تاریخ مبروف در ششم شوال سال
(۱۲۶۴) بدرود زندگانی گفت

و از ملاحظه این وقایع بر شخص بصیر متبع آشکارا و محقق
میگردد که یا سفر محمدیک بما کو بعد از دو ماه درست نیاید یا
واقعه اشرف خان و بهمن میرزا از قبیل اخبار قبل الوقوع باشد و علی
الاحوال مقتضای آنست که در ما که سال متصداً معقوداً

ای الاحوال مدت حبس آنحضرت در ما کوسه سال متصوّر و معقول
نگردد و ناقد خیر را در بنی اعتباری روایات چنین مؤرخ بی تمیز مجال
تردید و انکار نماند زیرا از وفات معتمد تا وفات محمد شاه زیاده بر

نوزده ماه امتداد ندارد و بانثاق تواریخ و اقرار مؤلف همین تاریخ و صریح عریضه که ناصرالدین شاه در اوقات ولایت عهد از تبریز به محمدشاه معروض داشته حضرت را از چهاربِق و ارومیه بتبریز آوردند و از آنجا دوباره بچهریق عودت داده تا زمان شهادت در آنقله تشریف داشتند

۳۹ و در همین صفحه (۱۳۰) سطر آخر جناب برون لفظ (میرزا) را بین دو خط که خود اسم انرا قلاب نهاده گذاشته برای اینکه گویا مستنسخ سوء کرده و ساقط شده است و حال آنکه افاقی تمهائز در این کتاب مؤلف نوشته چنانچه در صفحه (۱۱۸ سطر ۸) نوشته و هو الافاقی لذا لفظ میرزا لازم نبود

۴۰ صفحه (۱۳۱ سطر ۳) در حق علی خان حاکم ما کو لفظ ملعون نوشته است بانکه در او اسطر صفحه میگوید او از حضرت مدح مینمود و سوء ادب نگفت معاوم میشود علیخان خیلی مؤدب تر از کاتب این تاریخ بوده

۴۱ در همین صفحه سطر (۹) میگوید «و حضرت در ایام هفته که بجهت خمام از کوه نزول اجلال میفرمودند» این مخالف بیانست که خود آنحضرت شکایت از بی حماسی فرموده اند

۴۲ در این صفحه و اما از این جهت که...

۴۲ در اواخر این صفحه و اوائل صفحه بعد حکایت ملای ما کو
که برای میخانه و مجادله خدمت حضرت آمد بود و ذکر الفاظ
سک و ماعون درباره او و اصل حکایت خیلی غریب و معجباب است

که مینویسد « حضرت عصای خود را چنان بهیکل نحس از خبیث تو اخت
که عصای مبارک در هم شکست،

این هم مخالف سحیه و اخلاق انحضرتست و منافی احکام بیان که
میرماید احدیرا محزون نکند (۱) نظر کن بانچه در بیان عربی در باب
شم از واحد دهم نازل شده قوله عم احسانه « قد حرم الله علیکم فی البیان
الاذی ولو کان بضرب ید علی کتف ان یا عبدا لله تتقون و ان حین ما
تعبون ان تتعاجون بالدلائل والبرهان علی ا کمل الحیاء تکثیون دلائلکم
ثم علی منتهی الادب لتقولون »

۴۳ صفحه (۱۳۳ سطر ۱۳) حکایت آوردن حضرتست به
تبریز و در سطر (۲۲ و ۲۳) میگوید « انحضرت را بخانه حاجی میرزا
احمد امام جمعه منزل دادند،

این نیز خلاف صریح عریضه ولیمهد ناصرالدین میرزا به محمد شاه
و اتفاق جمیع مورخین است زیرا انحضرت را در خانه کاظم خان فراش
باشی نازل کردند و قرینه محبوس اصح است (۲)

۴۴ صفحه (۱۳۶) سطر آخر در حق محمد شاه نوشته است
« پادشاه ظالمی از آل ابی سفیان » و ایضاً در صفحه بعد سطر (۶) « اسیر
بدست آل سفیان بود ؟ »

نظراً اینمورخ نب نامه سلسله قاجاریه را در کتابیکه آقاخان

(۱) باب ثالث از واحد حادی عشر و باب ثامن عشر از واحد عاشر و باب نهم عشر از واحد سابع و باب سادس عشر از واحد ششمین برسی و باب سادس عشر از واحد وابع بیان فارسی (۲) بنای آنچه نگارنده از آقایان ابادی در بعضی مآسفات خود کلام خان که حضرت در حاکم از بودند در طهران دیوانه شد و بالتضاع جان سپرد

گرمانی گفته است « مرا هست تاریخی اندر اروپ بقوت فروتر
 ز توپ کروپ » پیدا کرده اگرچه باین هم احتیاج ندارد از هر جا
 که سایر روایات خود را نقل مینماید این هم در انجا نوشته شده است
 ۴۵ ایضاً همین صفحه سطر (۱۷) « حضرت تغیر فرمودند و
 از مجلس برخواستند »

این نیز خلاف واقع است و بدون مستند چرا که شخص محبوب
 و مقهوری که بحکم دولت ویرا در محضر ولیمهد و علمای بزرگ
 آذربایجان بجهت استنطاق حاضر ساخته اند هرگز آزادانه و متغیرانه
 از مجلس نتواند برخاست

۴۶ در صفحه (۱۳۷ سطر ۱۰) اعتراضاً لاهل المجلس مینویسد
 « و از نفسی که مدعی نقطه ربانی است صیغه قوله را میپرستند که هر
 طفلی میداند و حرآمزاده (۱) کره بسوی ایشان پرت مینماید

مستریرون در لفظ (قوله) علامت گذاشته و در هاشم بعبارت
 کذافی الاصل معذرت خواسته و حال آنکه عین این کلمه در سطر آخر
 صفحه (۱۳۵) هم در متن آمده است و لذا حاشیه (کذافی الاصل) در
 اینموقع ظاهراً مناسب نباشد

۴۷ در همین صفحه نیز سطر (۱۵) عبارت غریبی است زیرا
 میگوید چون قرار گذاشته اند که اگر

میگوید چون قرار گذاشته بودند که اگر بگویند من یابیم او را بقتل
رسانند لذا فرمودند من امامم ظاهر این عبارت این است که مقام بابیت

(۱) تصدیر لیهداست

نزد ایشان اکبر و اعلی از مقام امامت بوده و حال آنکه امر
بمکس است

۴۸ ایضاً در ثلث آخر همین صفحه ذکر میکند از قول حضرت
در مجلس « فرمودند طیب بیاید نبض مرا بیند ظاهراً آمد و دید
صحیح بودند »

کشف اختلال دماغ بدیدن نبض ثابت نمیشود و صعب است نزد
مورخ اعتماد باین بیان و لکن این چیزی نیست بالنسبه باینکه می نویسد
در کربلا دوازده هزار تیر یکدقه بسوی حضرت انداختند و یکی
بانحضرت نرسید نیدانم این را از کدام تاریخ نقل کرده است و
حکمش با اهل تمیز است

۴۹ صفحه (۱۳۸ سطر ۱-۱۲) تمام این سطور حکایت
چوب زدن بانحضرتست و فی الواقع از بس مشتمل بر همان فلسفه و
حکتهائی است که جناب برون را سخت شیفته و فریفته ساخته و چیزی
از نکات تحقیق و تدقیق که لازمه تاریخ نویسی است فرو نگذارده
عین عبارات این چند سطر را ذیلاً نقل مینمائیم و حکمش را بارباب تمیز
و اگذار میکنیم قوله « خلاصه فردا روز که شد انملاعین گفتند
که بایست سید را چوب زد و ولیعهد بفر اشهای خود گفت بایست سید را
چوب بست گفتند شما بفر مائید که ما خود را از پشت بام پرت نمائیم

برای ما خود را از پشت بام پرت نمائیم
سخن می‌شنویم و این کار را نمی‌کنیم. حضرات ملاحا گفتند بلی چونکه
ایشان نید می‌باشند خوبست سادات چوب بزند لهذا شیخ الاسلام این

را تمهید نمود و انجناب را بخانه خود دعوت نمود و فرش زیر تنه مبارک
گسترده و سید حرامزاده هیجده چوب پیاهای مبارک زد بعدد حروف
حی و اسرار آن زیاد است محل ذکرش حال نیست و خود انجناب خبر
داده بودند در چهریق که چنین فعل قبیحی را این قوم مرتکب خواهند
شد در جزای ظاهری آن فوت میرزا احمد و ذلت شیخ الاسلام معلوم
گردید من بعد از آن انجناب را ثانیاً بچهریق مراجعت دادند بعد از چند
زمانی محمد شاه بجهنم رفت و حاجی میرزا آقاسی در بدر شد»

در این عبارات از جمله نکاتی که بدان اشاره کردیم یکی تحاشی
بلیغ فراشهای و لیمهد است از چوب زدن بانحضرت تا بدرجه که گفتند
ما خود را از پشت بام پرت میکنیم و این کار را نمیکیم گویا فراشها
ایمان بانحضرت داشته اند و الا این قسم انکار و استکاف از غیر مؤمن
و معتقد بشخص بعید بنظر میاید دیگر دعوت کردن شیخ الاسلام
حضرت را بخانه خود برای چوب کاری چونکه این محقق یگانه کتک
را از اقسام خوردنی فرض کرده و البته صاحبان شرف و مقام بدون دعوت
بر سفره طعام آقایان عظام حاضر نگردند لذا ذکر دعوت را در این
مقام لازم شمرده و گستردن فرش هم قرینه صحت روایت است و نکته
لطیفی که خوب ملطفت شده این است که چون حروف حی از این
ضیافت دور و از فیض حضور مهجور بودند هر گاه حضرت بنیابت هر

صیافت دور و از پیش حضور مهجور بودند هر گاه حضرت بنیابت هر
کدام یک لقمه تناول نفرموده باشند از مراسم و فایده دانسته علی الظاهر
یکی از اسرار هیجده چوب همین باشد و مابقی حکمت و اسرار آنرا

مستبرون باید تشریح بفرمایند (۱) لکن در اینجا يك اشتباه بزرگی کرده که چون حلال زاده گی شیخ الاسلام را مسلم بشمرده مباشر ضربه را يك سید حرام زاده دیگری تصور نموده است و حال آنکه از عریضه ولیعهد بمحمد شاه در اینخصوص بصراحت استفاد میشود که شیخ الاسلام بدست خویش واسطه اجراء تعزیر باب گردید و محرومی خویش را از این ثواب نپسندید و اینک محض اطلاع ناظرین این اوراق عین عریضه مذکوره را در ذیل مینگاریم

صورت عریضه ولیعهد بمحمد شاه

هو الله تعالی شانه

قربان خا کپای مبارکت شوم در باب باب فرما قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفتگو نمایند حسب الحکم همایون محصل فرستاده بازنجیر از ارومیه آورده بکاظم خان سپرد و رقه بجناب مجتهد نوشت که آمده بآدله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از متمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بیدین کفر او اظهر من الشمس و واضح من الامس است بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نو کران اینغلام امیر اصلاز خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند اول حاج ملا محمد در

یحیی و لایم خان نیز ایستادند اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع

(۶) چون با این برون با افراد خودشان اجماع نواقص در ما نمود هر دفعه از خدمت ازل بایک خزانه پر از اموال و اسلحه و اسلایمانه میآید سترای مراجعت میفرمودند ما نیز در حل اینگونه مسائل معضله جز ایشان کسی را بهتر متذکرین

میشود که تو میگوئی من نائب امام هتم و بابم و بعضی کلمات گفته
که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری تست گفت بای حیب من قباء من (۱)
نائب امام هتم و باب هتم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است
اطاعت من بر شما لازم است بدلیل ادخول الباب سجداً و لکن این کلمات
را من نگفته ام انکه گفته است گفته است پرسیدند گوینده کیست
جواب داد انکه بکوه طور تجائی کرد رو باشد ان الحق از درختی
چرا بود رو از نیکبختی منی در میان نیست اینهارا خدا گفته است
بنده بمنزله شجره طوره هتم انوقت در او خاق میشد الان در من خاق میشود
و بخدا قسم کسی که از صدر اسلام تا کنون انتظار او را میکشید منم
انکه چهل هزار علما منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در
کدام کتابست که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت گفت اگر
چهل هزار نباشد چهار هزار که هست ملا مرتضی قلی گفت بسیار خوب
تو از این قرار صاحب الامری امام در احادیث هست و ضروری مذهب است
که انحضرت از مک که ظاهر خواهند فرمود و تقبای انس و جن با چهل و
پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و موارد انبیاء از قبیل زره داود
و عصای موسی و نگین سلیمان و ید بیضاء بانجناب خواهد بود کو عصای
موسی و کو ید بیضاء جواب داد که من مأذون باوردن اینها نیستم
جناب آخوند ملا محمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی بمدازان

جناب احمد ملا محمد وقت غلط لردی که بدون اذن امدی بمداران
پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری گفت اعجاز من اینست

(۱) جناب سندور طهران روایت میسودند که حاج ملا محمد بمداران گاه گفته بود جمله شیطان است
حضرت فرموده بودند چنین است که سقر مآید و از فضا حایم، از مسود در مجلس مقال روی حضرت نشسته بود

که از برای عصای خود آیه نازل میکنم و شروع کرد بخواندن این فقره
بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات
والارض كما خلق هذه العصا آية من آياته (۱) اعراب کلمات را بقاعده
تجو غلط خواند تا سماء را بفتح خواند گفتند مکسور بخوان انگاه
الارض را مکسور خواند امیر اصلان خان عرض کرد اگر این قبیل
فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد الحمد
لله الذي خلق المصاء كما خلق الصباح والمساء باب بیار خجل شد بعد از
ان حاجی ملا محمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از
جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست
حضرت فرمود آیه انما نؤمنو گفت لولا نانا حضرت فرمود
لولا ابانا این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما ساعتی
تامل نموده جواب نگفت بعد از ان مائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند
جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شك و نسو
سؤال نمودند ندانست و سر بریز افکند (۲) باز از ان سخنهای بی معنی
آغاز کرد که من همان نورم که بطور تجلی کرد زیرا که در حدیث
است که ان نور نور یکی از شیعیان بوده است این غلام گفت از کجا
که ان شیعه تو بوده شاید نور ملا مرتضی قلی بوده بیشتر از پیشتر
شرمکین شد و سر بریز افکند چون مجلس گفتگو تمام شد جناب

(۱) پس از آنکه حضرت حجت خویش را آيات الهیه مقرر داشتند در مجلس ۱۴۵ ک ۲۵۹ ص ۱۰۰

(۱) پس از آنکه حضرت حجت خویش را آیات الهیه مقرر داشتند در مجلس تأمل کردند آنرا در باره معنای مبارك
بر حضرت اقتراح نمودند (۲) همین که نزد جاس بناء مشایره و جادله را با حضرت گذاشتند و گفت و شنید از
درموضع خارج گردید حضرت «لانا دیگر جوابی نقرمودند»

شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زدند تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از شایسته‌های خود انابه و استغفار کرد و التزام پابمهر سپرده که دیگر این غلطها نکند و الان مجبوس و مقید است منتظر حکم اعلیٰ حضرت اقدس همایونی شهر یاری روح العالمین فداد است امر امر همایونی است انتهى

چون در این عریضه انابه و استغفار کردن باب و التزام پابمهر سپردن حضرت مذکور است مناسب بنحیث بنظر میاید که صورت همان دست خط مبارک را نیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم و موازنه از اباالواحیه که از قلم جمال قدم در سجن اعظم بجهت مملوک و سلاطین عالم نازل گردیده بدقت نظر اولی البصائر واگذاریم صورت دستخط حضرت نقطه اولی بناصر الدین شاه در اوقات ولیعهدی او در تبریز که بر علما جوابی نوشته اند

فدک روحی الحمد لله کما هو اهل و مستحقه که ظاهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بزکافه عباد خود شامل گردانیده فحمد الله ثم حمداً که مثل آنحضرت را بنوع رأفت و رحمت خود فرموده که بظلم و رعب و قشع فوازند کان و ستر بر مجرمان و ترحم بداعیان فرموده اشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه بنده وجودم ذنب صرف است

ولی چون قلبم متوفق بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او و
ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است امید

رحمت اور ادا دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواستم و اگر کلماتی
که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عیب آن نبوده و در
هر حال مستغفر و تائبم حضرت اورا و این بنده را مطلقاً علمی نیست که
منوط با دعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر
و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست
و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعی مبطل است
و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف
حضرت شاهنشاهی و آنحضرت چنان است که این دعا گورا بالظاف و
تئایت سلطانی و رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند والسلام (۱)

صورت جوابی که مجتهدین تبریز در صدر ورقه نوشته اند

سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میون در
حضور نواب اشرف والا ولیمهد دولت بی زوال ایده الله وسدده و نصره
و حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردی که هر یک یک
جدا گانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل توبه مرتد فطری مقبول
نیست و چیزی که موجب تاخیر قتل شما شده است شبهه خطدماغ است
که اگر آن شبهه رفع بشود بلا تأمل احکام مرتد فطری بشما جاری
میشود حرره خادم الشریعة المطهره محل مهر میرزا علی اصغر
شیخ الاسلام محل مهر میرزا ابوالقاسم پسر شیخ الاسلام

۵۰ در همین صفحه سطر (۱۳) تفصیل خواب مهدی قلی میرزا است

(۱) اصل این دو مکتوب و بعضی مکاتیب مهدی قلی میرزا که مندرج میگردند پس از خلع مجدد علی شاه که معاف از دوائی تدریس المانیان در آمد یکی از همین تاریخ نگار در دانشه و منتشر ساخته است

و اینکه گفته بود هر گاه در این روزها بجهت محمد شاه خدمت روی داد
من میدانم یقین که ایشان حق میباشند و بعد از چند روز شاه ناخوش
گردید و سه روز خوابید و بعد فوت گردید

مقدار صحت این خواب را از دونگنه معلوم توان داشت اول آنکه
محمد شاه بر حسب تواریخ سالیانی دراز با مرض نفرس ابتلا بود و از
اوائل ماه رمضان این مرض شدت پیدا کرده او را ملازم بستر ساخت و
در شب ششم ماه شوال بجهان دیگر انتقال نمود دوم آنکه شاهزاده
مهدی قلی میرزا بعد از دیدن این رؤیا که مستلزم حقیقت نقطه اولی
میشود در وقعه از ندران بسر کردگی قشون دولتی بقلع و قمع
بانیان پرداخت

۵۱ ایضاً همین صفحه سطر آخر ذکر ورود جمعی از اصحاب

حضرت به راهی باب الباب با ندران

بالتبع اینخیال در خواطر هر شخص متبع و نفوس خطور مینماید
که هر گاه مؤلف این تاریخ حاجی میرزا جانی است چرا در اینموضع
جناب ملاحین بشرویه را بآب باب الباب خطاب کرده و در سایر
مواضع از ایشان بحضرت نیدال شهادت تعبیر میکند در صورتیکه
بلا خلاف تالیف کتاب محصور است مابین (۲۸) شهبان (۱۲۶۶)
الی سلخ ذی قعدة (۱۲۶۸) و هر گاه ایشان تا آن زمان میانه اصحاب بنیر

از این لقب اشتهار میداشتند بایستی آنرا در تعریف فتح الباب قرار داد
در این مقام توجیسی وجیه و معنای صحیح جز آنکه از پیش اشاره کردیم

بنظر نمیرسد که ازلیان بعد از ارتفاع نداء رجعت حسینی و نزول روح الله بقاء و جمال اقدس ابهی این لقب را بجهت باب الیاب ساخته و در این کتاب نیز باسم حاجی میرزا جانی بیچاره انداخته اند و مؤید این مطلب آنکه در تریخی دیگر که مرحوم میرزا محمد حسین زواره المتخلص بمهجور در سنه (۱۲۷۵) بخواشش والده و همشیره منای حضرت باب الیاب موسوم بوقایع الیمیه در فاجعه مازندران تالیف نموده ایشانرا بلقبی سواى باب الیاب و اول من آمن وقائم خراسانی و سلطان منصور مذکور ساخته

۵۲ صفحه (۱۳۹ سطر ۹) درباره قدوس مینویسد «از جناب حاجی هیچ فضلی و مقامی معلوم نبود الا آنکه در سفرمکه که همسفر حضرت بودند» و همچنین در صفحه (۱۶۱ سطر ۲) «اغلب اصحاب جلالت شأن قدوس را نمی دانستند من بعد از آنکه شنوع و خشوع جناب سید الشهداء علیه السلام را دیدند جمیعاً خاضع گردیدند»
 قدوس را که همسفر بودن بانقطه اولی از فضائل و مناقب ایشان معدود است و جلالت قدرش بخشوع و خشوع باب الیاب بر اصحاب معلوم این مؤلف شیرمنصف بعدها مینویسد که حضرت ذکر باب جناب قدوس بودند و یا آنکه قدوس سماء مشیت بودند و حضرت ارض ارده قائل و تعجب

حسرت ارض ارده فتامل و تعجب

۵۳ در آخر سطر (۲۰) همین صفحه میگوید: و در توفیق امیرزا

احمد از غندی که از اصحاب مرحوم شیخ می باشد بنحو اجمال خبر از
واقعه مازندران داده اند

مرحوم آ میرزا احمد از غندی از اجتهاد علما و محترمین محسوب و
بطیب اعراق و حسن اخلاق موصوف و از سابقین اهل ایمان بنقطه بیان
معدود و ذکر اعتبار و بهائی بودن و لوح جمال اقدس ابهی با افتخار
ایشان مشهور است و نبائر و احفاد و اقارب و انساب این شخص
بزرگوار اکنون در بلاد خراسان از اهل بها مذکور و بدین علت
مؤلف نقطه الکاف انساب او را بسلامت اعلی مضاحت ندانسته و از
اصحاب شیخ شمرده با آنکه قاطبه مؤمنین اولیه بنقطه اولی از اصحاب
مرحوم شیخ رسید علیهما السلام بودند نخصیصی باین شخص شخیص
نداشت

۵۴ ایضاً همین صفحه از او آخر طار (۲۱۶) بعد حکایت جناب
طاهر است و آنچه از مراتب فضل و کمال و شأن و جلال و ایمان از
فریده دوران بحضرت نقطه بیان در کربلای معلی و قیام بر اعلی
کلمه الله در عتبات عالیات و سایر جهات ذکر نموده صحیح و مطابق با
نفس واقعت لکن متر برون در مقاله اولی خود در ضمن وقایع
مهمه بایه می نویسد قره العین در سنه (۱۲۶۴) بقبول تعالیم بایه فائز (۱)
نفس و اقامت لکن متر برون در مقاله اولی خود در ضمن وقایع

ورفع حجاب نموده در قزوین بکمال وضوح بر نشر و تبلیغ قیام نمود و این خلاف حقیقت حال است

(۱) از تاریخ مشهور در کتب معتبره تصدیق نموده است غرض از این در صفحه ۴ کتاب مجلی

بدنه خط ۱۳ و ۱۴

۵۵ صفحه (۱۴۲ سطر ۱۵) « حاجی ملهون » یعنی حاجی
میرزا آقاسی

۵۶ صفحه (۱۴۳ سطر ۲۳) قوله « شیخ صالح عرب که
میگویند نفس زکیه که در احادیث است او بود »
در احادیث قتل نفس زکیه مابین رکن و مقام وارد است نه در
میدان طهران

۵۷ صفحه (۱۴۴ سطر ۹) « بعد از این واقعه جناب طاهره
نیز فرار نموده روانه بخراسان شدند »

شرح این واقعه در ضمن ترجمه حال این اعجوبه زمان از پیش گذشت
طالبین اطلاع بدانجا رجوع کنند

۵۸ همین صفحه (۱۰-۲۳) مشتمل بر بیاناتی است
شایان درج و تقریر و کشف رموز آن موقوف بمدرک عالی مستشرق
شپیر قوله ملا محمد هم طلاق ظاهری ایشانرا داد ایشان همینکه
بشاهروند رسیدند بعضی از حضرات اصحاب هم بایشان ملحق شدند
در آن هنگام جناب حاجی هم از مشهد مراجعت نمودند و مضمون
جمع الشمس والقمر وفق داد لهذا چون سناء مشیت و ارض اراده
قرین گردیدند اسرار توحید و سر عبادات را از خزانه تقدیر در
بساط قضا امضا فرمودند و از چهره شاهد مقصود احجاب کثرت را
مرتفع کردند و از جوهر خمر لذت لشاربین چند ساغر در دادند تا

آنکه جمعی از خودی خود و بالحاظ بدیع در شجره سرور تمثیلات نمودند



و چونکه سال سه از ظم و در شمس حقیقت بود (۱) لهذا معنی هتک الستر
لنبله الستر ظاهر گردید الی قوله خلاصه مختصر آنستکه فراموش
خانه ایست اینخانه دیدنی است نه او از شنیدنی است این روایت
حالی است نه صحبت قالی اگر چه هزار یک از مقام تنزلات صوری انرا
بخواهید ذکر نمایم انتهى

اینعبید وجدان صافی اهل انصاف را گواه میطلبید که آیا توهینی
نسبت بنقطه اولی و اصحاب کبار ان بزرگوار بالانرا از آنچه مختلفین
بیدین در این عبارات وارد آورده اند تصور توان نمود اولاً حضرت
قدوس را شمس و سماء مشیت خوانده اند و جناب طاهره را قمر و ارض
اراده رتبه ربوبیت و قائمیت را هم در محل دیگر راجع بقدوس ساخته
و مقام باییت را که بفرمایش برون خود انحضرت باقول من آمن تفویض
فرمودند امیدانم برای صاحب بیان و شریک قرآن جز کاغذ و قلمدان
چه باقی میماند اگر چه این نفوس بی وجدان انرا نیز بر حضرت ابقان نمودند
چنانچه در صفحه (۲۰۲ سطر ۱۳) از همین کتاب مینویسد «همینکه
ظم و در حضرت قدوس شد جناب ذکر دیگر قلم بکاغذ نگذارند»
و ثانیاً وجودات مقدسه را که در سبیل رضای رب العالمین از لذات ذروی
زمین چشم پوشیدند به بیدینی و الحاد منسوب گردانیده هر گاه معنی
هتک الستر لنبله الستر این است جمیع ملحدین اهل اسرار و قدوه اختیارند

مسئله اسرار علیه اسرار این است جمیع ملحدین اهل اسرار و قدوة اخیارند
و آیامعاندین بر صحت این روایات مستندی از بیانات مبارکه نقطه بیان

(۱) عجا در این مورد به یک نوع مستشرقان قورقره‌الین را بعالمیه نامه در سنه ۱۲۶۴ ذکر میکند و ازل
تا اینکه خود در بدست حاضر بریده تعلیقش نمایند

و آثار اصحاب کبار ایشان در دست دارند و آیا حاجی میرزا جانی
بیچاره که زباده بر چهار پنج جزو در تاریخ بایه نوشت چه گناهی
کرده است که ارباب غرض و جمولات خود را بوی نسبت دهند
قل سبحان ربی ان هذا الایهتان عظیم و الحق تصور این خرافات جز بعلم
حال که منبث از استعمال ورقه الخیال است امکان نپذیرد و اهل
دانش و هوش هرگز اینگونه ترهات را گوش ندهند ناچه رسد بتمیق
و تدقیق و یا نقل و تصدیق

و حقیقت مناقشه بدشت که مابین یار و اغیار بزیا و زشت
اشتهار یافت اینست که چون خبر اظهار قائمیت از سیدانام و نسخ شریعت
و آیین اسلام بسمع قدوس و طاهره رسید ابلاغ این خبر مدعش را
بسا اثر اصحاب که تا آن زمان شخص باب را واسطه حجت غائب و عبد
حضرت صاحب می پنداشتند و تغییر دین فرقان را از حیز امکان خارج
میشمردند و بنام آداب و احکام اسلامیة عامل بودند چنین مصلحت
دیدند که طاهره دعوی قائمیت و تجدید شریعت را اعلان سازد (۱)
و قدوس بانکار و تردید پردازد تا نفوس ضعیفه پراکنده و پریشان
نگردند و نتیجه این تدبیر غایت رفع توهم و نفرت از قلوب ارباب
ریب و شبهت گردید و دلهای رمیده از هیمنه نفع صور فی الجملة آرמיד
و کل بر قبول کلمه قائمیت و لزوم تجدید شریعت اتفاق نموده از اختلاف
و شقاق دوری گذراندند و سه از حصص اطمینان و ظهور قائمیت

وشتاق دوری گزیدند. و پس از حصول اطمینان بظهور قائم منتظر

(۱) سر انتخاب ماهره بااعلان دعوی قاضیت و تسخیر بیعت این بود که زنان در قانون اسلام در صورت محرم و ارتداد ارحکم قتل می‌افند و توبه در رجوع ایشانرا نیز مقبول می‌شمارند

مأمول بوجد و سرور و تکبیر و تهلیل مالک یوم النشور هم بدل و هم زبان
 گردیدند و نعره یابشری یابشری بعنان آسمان رسانیدند و باثر این
 های و هوی و شوق و شور که بحالت مستان و دیوانگان شباهت
 میداشت اهالی اطراف برایشان شوریده جمعیتشان را پریشان ساختند
 و آنچه مماندین امرالله در باره کسر حدود شهرت داده اند فقط عبارت
 از خرق حجاب و ترک صوم و صلوة و عبادات و ارده در فرقات نه
 ارتکاب فسوق و عصیان که بحکم اقل و وجدان در هر کور و دور
 ممنوع و در شریعت انسانیت قبیح و منفور بوده و میباشد

۵۹ صفحه (۱۵۱ سطر ۱۰) الی ورق دوم نیز مانند مقالات

مانیه هم عباراتش غریب و هم دال بر حصول الحاد و تشریح جور است
 ولی چون فلسفه این کلمات بمشرب و مذاق اخوان طریق رفیق محترم ما
 که مزدک را حکیمی بزرگوار و انوشیروان را ظالمی غدار نامند
 خیلی نزدیک است و نزدشان چندان غرابتی ندارد از اینکه مستر برون
 در سطر آخر صفحه (سا) و اوائل صفحه (سب) از مقدمه کتاب این
 عبارات را تصدیق و مؤلف تاریخ جدید را در حذف آن تزییف کرده است
 نباید تعجب و استبعاد نمود

۶۰ صفحه (۱۵۸ سطر ۲۳) « و انکان قریب بزیارت

طبریة بود » متشرق با اعتقاد خودش تصحیح کرده و در هامش
 نوشته (و فی الاصل تدبیر) و حال آنکه طبرستان و تهر دو

نوشته (و فی الاصل تبریه) و حال آنکه طبریّه و تبریه هر دو
غلط است و صحیح طبرسی است

۶۱ صفحه (۱۵۹) از اول الی سطر (۱۰) حکایت کشتن خسرو قادی کلائی است و موافق تحریر مرحوم آقا میرزا محمد حسین مسجور و حاجی نصیر قزوینی و تقریر حاجی عبدالمجید شهید تفصیل واقعه اینست که چون خسرو در گرفتن اسب و شمشیر جناب بابالباب اصرار و ابرام را از حد گذرانید میرزا الطغلی مستوفی به بهانه اصلاح و برا از نزد ملازمان قدری دور تر برده و بسنخان نصیحت آمیز مشغول داشت و چون کلمه و عطف را در دل خسرو بی اثر دید خنجر کشید و جگر کاهش را درید اما در اینجا نوشته « انملعون گفت هر گاه نمیدهی من حکم قتل شماها را دارم و پاره ناسزا گفت شخصی از اصحاب عرض نمود که میفرمائید بزنم بر دهن او و ایشان سکوت فرمودند گردن او را مثل سگ زدند »

۶۲ ایضاً در سطر (۱۰) « طبریہ » غلط است

۶۳ صفحه (۱۶۰ سطر ۱۹) حکایت سنک ریزه انداختن جناب بابالباب است بطرف دشمنان و گفتن اینکه « این کاریست که حضرت جالوت با عکرمطالوت نمود »

و جناب مشرق اصلاحی نقرموده و اشاره هم در هامش نموده اند که جالوت حضرت نبود بل باصطلاح صاحب کتاب مامون واجب القتل بود

۶۴ صفحه (۱۶۱ سطر ۵-۱۰) در ضمن حکایت اشتغال

۶۴ صفحه (۱۶۱ سطر ۵-۱۰) در ضمن حکایت اشتغال
اصحاب بساختن قلعه و کار کردن هر کس مینویسد

« و این ذکر بود از معنی اتحاد که در اخبار رسیده است
 که اصحاب قائم معامه ایشان بصلوات میشود و مراد از صلوات محبت
 ایشانست که خداوند میفرماید کان الناس امة واحدة »

الحق استدلال رمز اتحاد را بحدیث صلوات وارد در کتاب مجمع
 المهملات و تاویل صلوات را به آیه کان الناس امة واحدة استنباط
 غریبی است و نوعی از اغراط دریاودسرائی.

۶۵ صفحه (۱۶۳ سطر ۲۰) الی صفحه (۱۶۶ سطر ۳۲)
 متضمن بیاناتی است بسی عامیانه و بی رمز که بزعم مؤلف کتاب جناب
 باب الباب و قدوس به عباسقلی خان نوشته اند از جمله در صفحه (۱۶۴)
 سطر ۱۰) بحد ذکر افسانه حنیه و مجلس هر روز الرشید را مینمایند
 که چهارصد نفر از علمای ولایات بمید را بجهت مناظره با او احضار نمود
 و بر اهل علم پوشیده نیست که این قصه افسانه است عامیانه و احدی از
 علمای تاریخ و با علمای حدیث آنرا در کتب معتبره ذکر ننموده اند
 و گمان میرود عالمی مثل ملاحین بشرویه و یا قدوس چنین مهملاتی
 بنویسند بل باستنباطات مؤلف اقربست و اعجب از همه جناب مستشرق
 نیز که حال قدوة اهل علم شده اند اشاره نفرموده

۶۶ وایضاً در صفحه (۱۶۶ سطر ۱۳) این عبارت را بان دو
بزرگوار نسبت میدهند که مباحله میکنیم و اگر بمباحله راضی نشدند
آتش میافروزیم و میان آتش میرویم

و همچنین در صفحه (۱۷۴ سطر ۱۸) ذکر آتش رفتن هست
و حال آنکه چنین میزانی در اسلام و در بیانات نقطه اولی وارد نشده
و حقیقه جای تعجب و حیرت است که این بیانات هر گاه از باب الیاب است
و حاجی میرزا جانی در آن تصرف ننموده دلیل است که خیلی عامی و
عاری بوده اند و منافق بآنست علم است که شیعه و بابی در آن متفقند و
هر گاه از خود حاجی میرزا جانی است زیاده اغربت چرا که این شخص
اقلابامانت و دیانت اتصاف داشته و علاوه اینهمه مطلب چگونه بخاطر
راوی میماند

۶۷ صفحه (۱۶۷ سطر ۱۱) آقا رسول بهمیزی نوشته ولی
غلط است صحیح بهنمیر است (۱)

۶۸ صفحه (۱۷۰) سطر اول بعد حدیثی از بخار نقل میکند
« که در زمان رجعت جناب سیدالشهداء در کربلا رجعت میفرمایند
در رکاب ظفر انساب حضرت قائم لشکر مخالف نیز رجعت نموده
بجناب سیدالشهداء میگویند که این دجال میباشد و حضرت قائم
قسم یاد میفرمایند که والله این حسین میباشد و دجال نیست انقوم ظالم
قبول نمیکنند و جناب سیدالشهداء را شهید میکنند و حضرت قائم
طلب خون آنحضرت را میکند و مدت چهل روز بعد از شهادت آنحضرت

طلب خون انحضرت را میکند و مدت چهل روز بعد از شهادت انحضرت
عالم هر ج و مرج میباشد « و میخواهد باین حدیث استشهاد کند که
قدوس قائم موعود و باب‌الباب نیز همان رجعت حسین معهود است

(۱) تفسیر فریه است از فراء سازندران

و حال آنکه نگارنده با وجود تفحص شدید در بحار چنین حدیثی ندیده
 و از کسی نیز نشنیده و بر فرض که چنین حدیثی را در یکی از کتب
 اخبار نوشته باشند اولاً نفس عبارت این روایت بر معمولیت آن شهادت دهد
 زیرا لشکر مخالف را از قتل حسین چه استنکاف و کراهت است و بر
 استناد باسم دجال و شیطان چه حاجت ثانیاً بر اثبات مدعای بهائیان
 بیشتر دلالت دارد تا بر مقاصد ازلیان و اصل روایت وارده در بحار اینست

فی مجلّد الغیبة من بحار الأنوار صفة (۲۱۵) عن عبد الله بن

قسم البطل عن ابي عبد الله ^ع قال ثم ردّدتنا لكم الكرة عليهم قال و

بكر الحسين ^ع في سبعين من اصحابه عليهم البيض المذمبة لكل بيضة

وجهان المؤدّون الى الناس ان هذا الحسين قد خرج حتى لا يشك المؤمنون

فيه و انه ليس بدجال ولا شيطان والحجة القائم بين اظهريهم فاذا استقرت

المعرفة في قلوب المؤمنين انه لحسين قد جاءت الحجة الموت فيسكوز

الذي ينله ويكفنه ويحطه فيلجده في حفرة الحسين ^ع

انما في الحجة المذمبة (۲۱۵) الماء و خنفس و زبد و الشحاة

ايضاً في البحار صفحة (٢١٥) المملى بن خنيس و زيد بن اشجاء.
عن ابي عبدالله قال لا سمعناذ يقول ان اول من يكر في الرجعة الحسين
يمكث في الارض اربعين سنة حتى يسقط حاجباده على عينيه

ایضاً فیہ صفحه (۱۷۲) عن زید بن وهب الجهنی عن الحسن بن علی بن ایطالب عن ابيه عليه السلام قال يبعث الله رجلاً في آخر الزمان و کتاب من الدهر و جوبل من الناس يؤيد الله بملائكته و يعصم انصاره و ينصره باياته و يظهر على الارض حتى يدينوا طوعاً او كرهاً و يبلا الارض عدلاً و قسطاً و نوراً و برهاناً يدين له عرض البلاد و طولها لا يبقى كافر الا آمن و لا طالح الا صالح و تصطحح في ملكه الباع و تخرج الارض نباتها و تنزل السماء بركتها و تظهر له الكنوز و يملك ما بين الخافقين اربعين عاماً فطوبى لمن ادرك ايامه و سمع كلامه

ایضاً فی مشارق الانوار قال رسول الله يا على ان لي كربة و لك كرتين كربة قبل محمد و كربة بعد حسين

و ترجمه احادیث مذ کوره این است که عبد الله بن قسم بطل از حضرت ابی عبد الله روایت کند که در بیان آیه مبارکه ثم ردناکم الکرهه علیهم فرمود که رجوع نماید حسین ۴ در هفتاد نفر از یاران خود که برایشان است خودهای زراندود و مره خودی راست دو روی و ناس را ابلاغ نمایند که اینک حسین است خروج نموده تا مؤمنان را در وی و در اینکه وی دجال و شیطان نیست شکی نماند و حضرت حجت قائم هم در میان ایشان باشد پس چون معرفت در دل مؤمنین استقرار یابد که وی حسین است بتحقیق حجت را موت دریافته باشد

و کیکه حجت را تفیل و تکفین و تحنیط نموده بقبر سپارد
حین عالیہ السلام خواهد بود


وحضرت نقطه اولی روح ما سوا هفدا در شرح کوثر این حدیث
شریف را بر سبیل استشهاد ایراد فرموده اند
و نیز معلی بن خنیس و زید بن شحام روایت کنند از حضرت
ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ^ع که میفرمود بد رستی اول کسی
که در زمان رجعت رجوع نماید حسین علیه السلام است و آنحضرت
در زمین چهل سال مکث فرماید تا موهای ابروی وی بر چشمهای
مبارکش فرو افتد

و نیز زید بن وهب جهنی از حسن بن علی بن ایطاب و آنحضرت از
پدر بزرگوار خود روایت فرماید که در آخر الزمان و اواز شدت و
سختی جهان و جهالت مردمان خداوند مردی را برانگیزاند و وی را
بمالئکه خود تأیید نماید و انتشارش را نگهداری فرماید و بیایات خود
اورا نصرت بخشد و بر زمین غالب گرداند تا موعداً و کرمهاً بوی
بگروند و زمین را از عدل و داد و نور و برهان مملو سازد عرض و
طول بلاد بدو ایسان آرند و نماند کافری مگر آنکه مؤمن شود و نه
طالعی الا آنکه صالح گردد در ملک وی درندگان به صلاح گزینند
و زمین گیاههای خویش را برویاند و آسمان بر کات خود را نازل کند
و کنوز ارض بجهت وی آشکار شوند و مدت چهل سال مابین مشرق
و مغرب را مالک گردد پس تخلك انرا که بایام وی برسد و کلامش را

۰

بشنوید

و نیز در مشارق الأنوار وارد شده که حضرت رسول صم فرموده



یا عالی مرا رجعتی است و مرتورا دورجت رجعتی قبل محمد و رجعتی
 بعد حسین و مفاد این حدیث اخبار از ظهورین اعظمین است که با همین
 اعلین علی و محمد و حسین و علی در عالم آشکارا و هویدا گردند
 و این احادیث را چنانچه دانستی جز بر ظهور جمال اقدس ابهی
 صادق و مطابق نتوان یافت که در سنه یک هزار و دوست و شصت و نه
 (۱۲۶۹) موافق عدد بعد حین این نور مبین از افق عراق بدرخشید
 و با هفتاد تن از بغداد بمدینه کبیرد و ارض سر و عکا منفی و مسجون
 گردید (۱) و در سال سیصد و نه سر در نقاب اختفا کشید و ایام ظهور
 مبارکش مدت چهل سال بطول انجامید و اخیراً بامر و اراده غالبه اش
 چند مظهر نقباء اولی در مقام مقدس اعلی که حضرت غصن العرب
 و انقرع المشرف بر جیل کرمل انرا بتانهاده بیارمید

وای طایفه نورس که در رکاب جمال اقدس اعلی از عراق بشرف اسلامبول حرکت کردند و امامشان بروایت
 جناب امام محمد علی ساداتی آنقدرانی که خود نیز از آنجمله است و از ایام درالسلام تا بعد از صعود جنتل مقصود در
 جویم وارد حاضر و بهیله و قبیح مشیح و الظربوده از قرار ذیل میباشد

حضرت غصن العرب الاعظم سرکار آقا ارواحنا فداء حضرت غصن العرب الاعظم حضرت و وقت علیا حرم محترمه
 والدۀ حضرت ولی الوری حرم آخری از اهل کاشان می یکفر سیه مشولۀ از آن که فعلا در بیت حاجی سید معنی افغان است
 میرزا محمد علی پسرانیا که میرزا بدیع الله همشیره میرزا محمد علی که در بیت مجدالدین است و والدۀ میرزا
 محمد علی و اخوان مجروح بازده نظر حضرت آقا میرزا موسی مدد و نفعین و یکصد و چهارمیرزا
 سید شاکر جلیل جمال مجروح ۸ نفر جناب آقا میرزا محمد علی باد و نفعین و یکصد و پسرانشان هیدالروف
 وحید ذکریه شیر و کامل مجروح ۹ نفر بعضی از آن با همکار و پسرانش احمد نوروز علی
 عدالتی مجروح ۸ نفر اصحاب و همراهان استاد محمد علی سلمانی آقا محمد علی تبا کولر و ش آقا محمد
 مدنی بدالنفار سید محمد مجروح ۵ نفر از همکاران آقا میرزا محمود آقا میرزا آقا استادمحمد قر
 خان و استاد اسمعیل سوزادمانی آراهی سید محمد حاجی ابوالعباس حاجی میرزا احمد آقا حسین آشجری
 خان و استاد اسمعیل سوزادمانی آراهی سید محمد حاجی ابوالعباس حاجی میرزا احمد آقا حسین آشجری

حضرت عبدالقادر سید جمعہ صبریح - ر - -
 خلیفہ و استاد اسماعیل نوری زادمائی آراہیں۔ سید محمد حاکم ابوالہاشم حاکم میرزا احمد اکبر علی اسلم
 میرزا آغا جان میرزا مولیٰ نامہ ادبی اور باقر طہانی احمد و حسین مجہد ۱۴ تقریر اہل کاشان
 آقا شاد شیرازی آقا محمد باقر محلاتی درویش سید شرفیویش استاد محمد علی باغ برادی آقا میرزا جعفر
 دعویٰ آقا زین العابدین آقا محمد ابراہیم تیریزی تیل زرنندی شیخ محمد واعلیٰ سنجاہ درویش دیگر اہل
 ہندلیج حسن و عبدالرحمن قلی آقا فرج و انعام صوفی زادمائی صاحب لکھی حدیثی مسجد و امر و بشہ
 سرکردہ ہیں۔ ہر مہینہ ہفت روزہ جمعہ ۱۶ تقریر میرزا شاد قلی میرزا حسرت اللہ پور۔ رشی تخریجی و درازہ و نذر شدہ

۶۹ در صفحه (۱۷۵ سطر ۲) مینویسد « ارس و فرنکی

پادشاهان جور »

واقعا مستربرون هر قدر از مؤلف نقطه الکاف تعجید و از صاحب

تاریخ جدید تکذیب نماید حق دارد چرا که مرحوم میرزا حسین

ارس و فرنکی را پادشاهان جور خطاب نکرده بلکه آنها را دول

متمدنه عاقله مترقیه شمرده

۷۰ صفحه (۱۷۹ سطر ۱۵) بیعده مدح همشیره حضرت باب البابت

و عجب آنکه این عاقله جلیله همه با علم و حسن خط بهائی شدند نه ازلی

۷۱ صفحه (۱۸۰ سطر ۴) در ذکر کمالات والده باب

الباب میگوید « اشعار بسیار مربوط و پر بحر میفرمودند »

عجبا مستربرون در هاشم « کذافی الاصل، با علامت تعجب

نوشته شاید از برای کلمه (پر بحر) يك معنى صحیحی پیدا کرده اند

۷۲ ایضا همین صفحه سطر (۱۱۴) این حدیث را از معصومی

غیر معلوم روایت میکند « تخرج نار من قعر عدن این ایضاً کشن

اسمه حسین او حسن » و بعد متخلف از فارسی ترجمه نموده

الحق حدیث غریبی است این عبد چنین حدیثی هیچ جا ندیده ام

کاش بروقت و روان عزیز ماخذ آنرا اعلام میفرمودند و آنچه نگارنده در مجلد

سیزدهم بحار الانوار در باب « ازایات ظاهریه دیده اینست و نار تخرج

سيزدهم بحار الأنوار در باب التزامات ظيهور دينه ايست و در مسرحت
من قعر عدن فيسوق الناس الى الغرب وفي حديث آخر يسوق الناس

الی المحشر و یکی از همین ازلیه‌ای دوست مشربرون نار عدن را
 بسفائن حربه واستحکامات جنگی تفسیر مینمورد و میگفت تا کی
 این نار از استحکامات اندینه طارح نماید و مردم را از هند هزاران هزار
 بجانب غرب دواند و تفسیر این حدیث و این نار بجانب ذکر اولاً و
 یاب الباب ثانیاً و بسیر زامحمد حسن اخوی ایشان ثالثاً و قمر عدن را به
 بوشهر چنانچه در اول صفحه (۱۸۱) وارد است تفسیری است بنایت
 غریب تر از خود این حدیث و چون متضمن همان فلسفه هائست که
 بعد از رفیق محترم ما خیلی شیرین آمده حذف اثر اجازت نمیشماریم
 قوله خلاصه آنکه مراد از نار ظهور جناب ذکر میباشد که
 از بوشهر حرکت فرمودند و این نار الله الموقده است که افنده از او
 آگاه میشوند (۱) و عده‌ها که مطابق است با عدد باب که پنج است
 بر عدد نار که افزودند نور میشود این بود که امام فرمودند آتشی است
 سفید یعنی نور است خلاصه جناب ذکر در سنه اول ادعای بابت
 فرمودند و در سنه دوم که ادعای ذکریت فرمودند مقام بابت خود را
 تفویض بجانب آخوند ملا محمد حسین نمودند لهذا ایشان باب گردیدند
 و در سنه اول باب الباب بودند این بود که اسم خود را نیز حضرت باو
 کرم فرمودند که آقا سید علی شدند چنانکه حضرت رساله در این
 باب نوشته اند ولی ظاهراً اسم ایشان حسین بود این است مراد از حدیث

(۱) همین اولف در این عبارت علاوه بر تفسیر و ترجمه حدیث ضمن این آیه مبارکه قرآن را بچه ملائکه ترجمه
 نمودند قوله الموقده قالوا فماذا علی الادمی بقول مشربرون و اما عرض کرده

(۱) بیّن دلالت عبارتت علاوہ تفسیر وترجمہ حدیث ضمناً این آیت مبارکہ قرآن را بچہ مثلتہ ترجمہ
سودہ قراتہ الہی تبارک و تعالیٰ تعارض علی الالہات، بقول مشرکون واطاعہ رسکما کردہ

که میفرماید اسم حسین چونکه ظهیر و سیف و معنی باب باطنه فیہ الرحمة
 و ظاهره من قبله العذاب ای آثار در حق ایشان ظاهر گردید و حامل
 رکن یحیی شدند و بعد از شهادت ایشان مقام بایست و رکن رابع و
 منصب سید الشهدائی بجناب حسن رسید اینست که معصوم میفرماید
 اوجن انشی

حل رموز و معنیات این کلمات حکمت آیات از حوصله ادراک
 حکمای شرق بسی افزونست هم در این مقام مگر ذکاوت و فطانت
 حضرت مستشرق معجز بنماید و بیانی واضح انرا تشریح و توضیح
 فرماید که گفته اند ع آشنا داند زبان آشنا

۷۳ صفحه (۱۸۴ سطر ۱۶) ذکر احادیثی است که مالا سعید
 زر کناری از اصحاب قلمه در مکتوب خود بعامای نور در باب «نزول
 چند حق حول طبریة» (۱) نوشته

این عالم فاضل یعنی مؤلف تاریخ و مستشرق افاضل هیچ کدام
 فرق طبرستان و طبریة را مانند لاقبل بگوئیم مؤلف فراموش
 نمود و بجای طبرستان طبریة نوشت مستشرق هم فراموش نمود
 «کذافی الاصل» بنویسد

۷۴ صفحه (۱۸۵ سطر ۵) ذکر معجزه حضرت قدوس
 در زده دادن گوشت اسب است ولی یقین دارم که مستشرق فاضل

(۱) طبریة از ادراک نام و در حواله نگارنده است. بین طبریة و طبرستان تفاوت دارد و در کتاب حدیث آمده
 مکرر بنام شریف در معانی

زیراب میخندد چونکه میدانند این کرامت و یا مجزیه از محصورین در
قلعه پرت آرتور نیز هشت نه سال قبل رخ نمود

۷۵ صفحه (۱۸۸) معوبتهای اصحاب قلعه صحیح است

۷۶ صفحه (۱۸۹ سطر ۸) از قول حضرت قَدوس نوشته که

میفرمودند « من عرفنی فقد اشرك و من لم یعرفنی فقد کفر و من یقول
فی حقّی لم وہم و کیف فقد احمجد »

فهم معنای این عبارات با اعتقاد این عبد منوط بمدارک همان
تجرباتی است که دیده‌اید

۷۷ صفحه (۱۹۱ سطر ۲) « آقا رسول به نغمیری »

جناب مستر برون با اعتقاد خود در هاشم تصحیح نموده و به میزی
ارشته ولی در حقیقت تغلیط است و به نغمیر قریبه ایست متعلق بنور
مازندران

۷۸ صفحه (۱۹۲) حکایت استیذان اهل قلعه است و آمدن جناب

قَدوس باردروی شاهزاده مهدیقلی میرزا و هر چند تمام این صفحه
قابل تقیید میباشد لکن بذکر بعضی مواضع استشهاد اکتفایمانیم
در سطر (۱۲) این صفحه می نویسد

« بعد از تعارفات مجلسی شاهزاده خدمت انحضرت عرض نمود
که این چه فتنه بود که برپا نمودید و سبب چه بود چونکه انحضرت
اتمام حجت باو کرده بود و میدانستند که مراد انعامون تفجس نیست

باکه میخواهد که ایراد بگیرد لهذا انحضرت بنحو فتنه تکلم فرمودند

(یعنی انکار کردند) و فرمایش ایشان این بود که مؤسس این فتنه آخوند
 ملا محمد حسین بود من نبودم من هم بجهة تفحص رفته بودم و گیر
 افتادم و از این قبیل فرمایشات فرمودند و مذکور گردید که جناب
 آخوند را لعن نموده بودند»

سبحان الله انسان وقتی در تناقضات این کتاب نظر میکند حیران
 میماند هر گاه آنمکتوب منصل که قدوس و باب الباب بشاهزاده و
 عباسقلی خان نوشته است راست است دیگر محتاجی برای تصدیق انکار ایشان
 و لعن باخونده ملا محمد حسین بشرویه باقی نمیماند علاوه در حق چنین
 آدم است عنصری بزعم اینمؤرخ که از بیم جان در مقام انکار دین و
 ایمان و لعن کردن بزرگان برآید ذکر آنهاه شئون و القاب و فضائل
 و کمالات و معجزات و کرامات تا بدرجه آنکه او را بعراتب از حضرت
 نقطه اولی بالانراشردن یعنی چه

۷۹ صفحه (۱۹۴ سطر ۴) بعد ذکر اسامی کبار اصحاب
 حضرت قدوس است مثل جناب میرزا محمد حسن اخوی باب الباب و
 آخوند ملا محمد صادق خراسانی و میرزا محمد صادق و حاجی میرزا
 حسن خراسانی و شیخ نعمه الله آملی و حاجی نصیر قزوینی و آخوند
 ملا یوسف اردبیلی و آقا سید عبدالعظیم مراغه و میرزا حسین قمی (و این
 همان است که لعن کرد) و چند نفر دیگر و مؤلف کتاب نوشته است
 که اینها صاحبان اسم اربودند و از این قبیل مبالغات تعریفی بسیار دارد

که اینها صاحبان اسرار بودند و از این قبیل مبالغات تعریفی بسیار دارد
ولی حرف در اینجا است که اینها عجب صاحبان اسرار بودند که بعضی

بهائی شدند و بعضی ازلی (۱) و هم در این موضع مستربرون بالای
لفظ آملی علامت گذاشته و در هامش تحت الصفحه نوشته است
« وفي الاصل عاملي » مثل اینکه این عبارت بنظرش غلط آمد و آنرا
تصحیح کرده و حال آنکه عامل از جبال بر الشام و اهالی انجاشیمی
مذهبنده و بسیاری از ایشان بایران مهاجرت و مسافرت کرده و میکنند
و از انجمله است شیخ بهاء الدین عاملی و دلیلی نیز بر اینکه شیخ نعمه الله
آملی بوده نه عاملی در دست نیست

۸۰ ایضاً در همین صفحه از سطر (۱۳) تا آخر ذکر رضاخان پسر
محمدخان میراخور و فداکارهای او را می نماید از جمله آنکه حضرت
نقطه در منزل خانقچند سوار بجهت فرار طلبیدند یکی از ایشان خاص
همین رضاخان بود که متح و مکمل شده و از هر چه در دست داشت
گذشته خدمت حضرت رسید

اگرچه در حدیث الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین وارد شده
و تتردائی حضرت مسیح و هجرت حضرت رسول بر صحت حدیث
شاعداست ولی این عبارت « که هر کاد چند سوار بود از دست این
ملاطین مستغلب میشدیم » عبارت از حضرت نمیماند چنانچه حضرت
من اراده الله میفرمایند « نقطه اولی فرار نمود و جمال ابهی فرار نمود
من هم فرار نخواهم نموده » و انگهی کسی را که در این کتاب از قول

(۱) آملی، ملا محمد باقر خراسانی و حاج میرزا قزوینی و حاج میرزا حسن خراسانی معروفند و حضرت که
مؤلف در این کتاب از ایشان نام نهاده که آملی در دست بود شده، یا چیزی اسرا بردند بهائی شدند و میرزا حسین قاسمی که

۱۶) قانونی که در این مورد صادر شده است، براساس این است که
مؤلفان در این کتاب، به منظور آنکه آرا و دیدگاههای خود را
در این مورد ابراز کنند، به این ترتیب عمل کرده اند.



محمدیك مینویسد که چنان اسب تاختند که سواران بگردایشان
نتوانستند رسید . محتاج بطلبیدن سوار برای فرار نمیشود .

۸۱ صفحه (۱۹۷-۱۹۸) تفصیل شهادت حضرت قدوس و
دفن نعش ایشان در مدرسه خرابه قابل اعتماد است خصوصاً حکایت
ملاحمزه مجتهد و حدیث قاتله امرأة اسمها سعیده زیرا نکارنده از
اهالی مازندران که بطهران میامدند و از طالبی که در مدرسه حکیم
هاشم بودند هم شنیدم

۸۲ صفحه (۱۹۸ سطر ۷) بید « شب را اجبای (۱) ایشان
رفته و برداشتند و در مدرسه خرابه دفن نمودند که يك روزی خدمت
حضرت بودم قبل از آنکه امر ایشان ظاهر گردد و کسی ایشانرا بشناسد
باتفاق ایشان بعنوان تفرج بصحرا رفته بودیم اتفاقاً عبور ما بهمین مدرسه
خرابه اوقات آنجناب شروع نمودند از تغییرات عالم بیان نمودن تا آنکه
فرمودند مثلاً این مدرسه يك زمانی معمور بوده و حال خراب شده و
عنقریب که جد شخص بزرگی در اینجا دفن نمایند و در نهایت
معمور شود (۲)

مشرق مصحح در اینجا قبل از کلمه (که يك روزی) علامت
گذاشته و در هاشم نوشته است « و واضح است که یاسقطی در

(۱) ظهراً علامه را مباشر گفتن و در حق جسد قدوس و سیاری از شهیدان گریه

(۲) در صورتیکه مدتی در اینجا اتفاق افتاد و چون توبه از خود حکایت میماند به چه سبب در سایر مواضع

عادت واقعه شباحت حضرت امین با نقل لغات ازل روایات خود در اسبیل توبه پذیر است و بدو و از طرفش عنوان

ایکی از مخلصان و بندگان یا حاجی کاشی و خیر میگویند که اگر از آنجا بیرون آید دلیلی دیگر در

عبارت هست یا آنکه لفظ (که) زاید است و مصنف از خود حکایت میکند « ولی نکارنده میگوید در صورتیکه مصنف از خود حکایت میکند زاید بودن لفظ (که) معلوم نیست و سقطی هم در عبارت لازم نیاید

و این صفحه همه ذکر معجزات حضرت قدوس است لکن آنچه اینعبداز اهل اطراف مازندران شنید این بود که چون والد ایشان چنانچه عادت زنان است در تزویج ایشان تمجیل مینمود و اذن میطلبید چند مرتبه فرمودند عروسی من در میدان در مجمع اهل مازندران خواهد شد و بر مزو کنایه میفهمانیدند که لفظ عروسی استعاره و مجاز است از امر مهولی که در میدان برای ایشان واقع میشود

۸۳ صفحه (۱۹۹ سطر ۵) حکایت والدۀ قدوس است که چون بخاند شوهرش آقا صالح زارغ آمد سه ماهه حامله بود و دختر هم بود و درش ماهگی وضع حمل حضرت شده، و در ذیل آن حکایت پدر قدوس را مینویسد که از جانب مهدیقلی میرزا بجهت نصیحت کردن از حضرت بقلعه آمد و ایشان با او فرمودند و من پرسشمانیستم و پرسشما در فلان روز که او را فرستادی از عقب همیشه خوب راه را گم کرده و الحال در فلان شهر میباشد و منم حضرت عیسی و بصورت فرزند تو ظاهر گردیده‌ام. و تو را از باب مصلحت پدری اختیار

نموده ام ، (۱)

(۱) وصال آنکه پدر حضرت قدوس قبل از آنکه امر غطفه اولی و نیکه قدوس در مشهد دوم مدرسه به زان سلر
مشغول تحصیل بودند فوت شده بود

همانا مستر برون بطبع و انتشار نقطه الکاف اقدام نکرده مگر
بسبب همین موضع از کتاب تالبرای حضرت عیسی در بی پدری یک
رفیق میانه بایان برآشد و در ضمن خدمتی بعالم مسیحیت کرده باشد
بلی از برون عجب نیست اگر چنین روایتی را تصدیق نماید ولی از
ازلیها بسیار عجب است

حضرت اعلی در لوح عظیم میفرمایند من اول البدیع الی ذلک

ما ولد بعد ما قضی ستة اشهر الا یحیی النبی و حسین بن علی و بنا بر این

روایت نقطه الکاف قدوس ثالث آنها خواهد بود قاتل الله الجسد والعباوة

ازلیان و برون مستشرق سعیمها کرده اند که بی پدری حضرت قدوس

را ثابت کنند و منصب حضرت عیسی را باو بیخشد تا احادیث نزول

عیسی را بعد از مهدی از جمال اقدس ابهی متسرف دارند و حال آنکه

حضرت عیسی موافق صریح احادیث اسلام و نص کتب عهد عتیق و

جدید در ارض مقدس بر الشام و در کرمل جبل بیت الرب نازل میشود

نه در مازندران و لکن از کسیکه کوفه را به آمل تاویل کند هر گاه

بیت المقدس و شام را که لا اقل در هزار عبارت و حدیث وارد است

تعبیر سازند ران نماید چندان استبعادی ندارد

تعبیر بسیار نادران نماید چندان استیفاءی ندارد

۸۴ صفحه (۲۰۰ سطر) جمال ابهی را باسم ذکر نماید ولی

عجیب است که او در بعد ایشانرا بیان نموده چگونه است اینجا اسم برده

۸۵ صفحه (۲۰۱ سطر ۲-۳) حاجی محمد علی حمزه ولی
 مشرق در هاشم لفظ (کذافی الاصل) را باز نوشته است. بنیدانم
 کجای آن بنظرش غریب آمده ولی ما زاندر اینها دو مدرسه حکیم هاشم
 و غیره او را بهمین اسم میخواندند و گاهی مختصاً حاجی ملا حمزه
 میگفتند در هر صورت حق تعیین آن با اهل بار فروش است.

۸۶ همین صفحه سطر (۱۷) چونکه حدیث دارد که
 حضرت قائم علیه السلام را سیده نام که یهودی زاده است. در قار
 طهران بدسته آخین شهید میکند.

جناب مشرق در اینموضع یک نرد مگوسی باخته و بر حسب
 عادتش در هاشم قار را بلفظ غار تصحیح نموده ولی در حقیقت انرا
 مغاوط ساخته است و قار چنانچه در قاموس گوید جمع قاره است و
 ان بمعنی کوههای صغیره که از جبل عظیم انفصال یابد و زمینی که
 در آن سنگهای سیاه بزیادت موجود باشد استعمال شده و تطبیق قار را
 بدین معنی بر ما زاندر ان توجیهی است وجه و ذوقان نیز اسم قریه ایست
 از قراء ری و بهر تقدیر غار بنین معجمه مناسبتی ندارد و اما از ان
 طرف از نکته لازم تر تغفات کرده یا ندانسته است که انرا تصحیح
 کند و ان ایست طهران قریه ری جدید الحدوث در احادیث چه
 گونه وارد میشود

۸۷ صفحه (۲۰۲ سطر ۳) یمد عبارتی از بیان بر سبیل استدلال
 نقل میکند در خصوص اینکه حضرت نقطه اولی عزاسمه الاعلی

گندم پاك كن ارض صادر با بفت نقابت ستوده اند و اين شخص بلسی
 از اصحاب قدوس بود (۱) که در مازندران شربت شهادت نوشید و
 چون در احادیث وارد شده که سبید و سیزده تن نقباء ارض حول
 قائم جمع میشوند و آنحضرت را نصرت مینمایند بهمین دلیل قائم موعود
 حضرت قدوس خواهد بود

گذشته از اینکه عبارت بیان این طور که در کتاب زرشته است
 نیست بیچاره مؤلف ندانسته که قدوس خود نیز یکی از جمله همان
 نقبای ارضند که بخون خود بر نصرت امر نقطه بیان قیام نمودند بلی
 چون ائمه هدی علیه السلام از قیام قائمی در جیلان اخبار داده اند آنچه
 از نقطه اولی درباره قائمیت قدوس اگر صدور یافته یا ادعای این رتبه
 از خود قدوس سر زده باشد مبنی بر همان اخبار است ولی این غیر از
 قائم موعود منتظر مأمول و امام غایب مجبول است که خدا و رسول
 و ائمه فرقان اهل اسکانرا بظهور وی بشارت داده و قیام امثال این
 قائمین را از مقدمات و علامات طلوع آن نور مبین شمرده اند (۲) و هر
 کس را در اخبار ائمه دین تشبیهی و بر اصطلاحات ایشان اطلاع و
 تصحیحی باشد بخوبی میدانند که در عرف ان بزرگواران اسم قائم بر هر
 ... در روزك قیام و اقدام نماید اطلاق گردیده

تفیکه در اسلام با مرتکب

حتی بر مخالفین

چنانچه در حدیث حکم بن ابی نعیم صفحه (۳۵) از مجلد غیبت

(۱) باید معلوم کرد که این شخص در قلعه شویب شده با در اول ورود بیار فروش و قتی که قدوس داخل
احساب نبود (۲) بقول حضرت فاضل نیل قانی این نفوس بیخ جوش شجریه امر الهیه بوده اند

و نیز در صفحه (١٧٤) بحار السنن عن الأسدي عن سهل عن
عبدالمظيم الحنفي قال قلت لمحمد بن علي بن موسى اني لأرجو ان تكون
القائم من اهل بيت محمد الذي يبالا الارض قسطاً وعدلاً كما مئت ظلماً
وجوراً فقال يا ابا القاسم ما لنا الاقائم يا امر الله عز وجل وهاد الى دينه
ولكن القائم الذي يطهر الله به الارض هو الذي يخفي على الناس ولادته
وينيب عنهم شخصه ويحرم عليهم تسميته الى آخر الحديث

وايضاً در صفحه (١٦٣) بحار علي بن احمد عن عبيد الله بن موسى
عن عبد الله بن حماد عن ابراهيم بن عبد الله بن الملا عن ابيه عن ابي عبد الله ع
ان امير المؤمنين حدث عن اشياء تكون بعده الى قيام القائم فقال الحسين
يا امير المؤمنين متى يطهر الله الارض من الظالمين قال لا يطهر الله الارض
من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام ثم ذكر امر بني امية و بني العباس
في حديث طويل وقال اذا قام القائم بخراسان و غاب على ارض كوفان

والملتان وجاز جزيرة بنى كاوان وقام مناقاتهم بجيلاان و اجابته الابن والديلم
وظهرت لولدى رايات الترك متفرقات فى الاقطار والحرامات و كانوا
بين هنات وهنات اذا خربت البصرة وقام امير الامرة فحكى حكاية
طويها ثم قال اذا جهزت الالوف وصفت الصفوف وقتل المكيش النخروف

هناك يقوم الآخر ويشور الثائر ويهاك الكافر ثم يقول القائم المأمول والامام
الجهول له الشرف والفضل وهو من ولدك يا حسين ولا ابن مثله يظهر
بين الركبتين في ذريسير بالتين يظهر على الثقلين ولا يترك في الارض
الادنين طوبى لمن ادرك زمانه ولحق اوانه وشهد ايامه انتهى
ونكارنده رعایة للاختصار از ترجمه این دو حدیث صرف نظر می
نماید وچنانچه از مضمون این احادیث استفاده داشتی قیام قائم خراسان
وقائم جیلان را ائمه اطهار مثل سائر وقائع از جمله علامات و اشراط
قیام قائم موعود و امام منتظر مأمول شمرده اند و مرحوم مجلسی در بیان
حدیث اخیر که تا آن زمان مصداق آن در عالم ظهور و بروز نیافته بود قائم
خراسان را بهلا کوخان و قائم جیلان را بشاه اسمعیل صفوی تفسیر و تعبیر
نموده و لکن مرحوم میرزا محمد حسین مهجور که یکی از متقدمین
مؤرخین بایه بشمار میرود جناب باب الباب را قائم خراسانی و حضرت
قدوس را قائم جیلانی نامیده و از اینجا معلوم میشود که اصحاب نقطه اولی
و مؤمنین دوره اولیه این دو بزرگوار را باین لقب می شناخته و باین وصف
موصوف می ساخته اند و این مثله ربطی بآنچه مؤلف نقطه الکاف گوید
ندارد و حائزان اهمیتی که میخواهد بدهد نیست

.....

۸۸ ایضا در همین صفحه مینویسد «جاب در باب بیست و نهم»

(یعنی باب جناب قدوس) بود «

اینکلمات را باید شنید و خندید و لا اقل از الحاقاتیکه بکتاب این

مرد کرده اند تعجب نمود

۸۹ و همچنین در سطر (۱۵-۱۶) « حضرت (قدوس) سماء
مشیت بود و جناب ذکر ارض اراده »

این عبارت صریح در من یظیر الله بودن جناب قدوس است چه
خوبست گمانیکه کتاب مقاله را سبب توهین و تقلیل اهمیت نقطه
اولی میدانند لختی منصفانه در این مقام تفکر کنند و از وجدان خود
خجالت بکشند

۹۰ صفحه (۲۰۳) از اول تا نصف صفحه ذکر ایمان آوردن
ملا عبد الخالق یزدی و مرتد شدن اوست مع آنکه در صفحات قبل
ذکر اعلی درجه فضائل او را کرده بود

۹۱ ایضاً همین صفحه شیخ نعمه الله عاملی در دو موقع ذکر
شده و مستشرق کما فی السابق عاملی را در هاشم آملی تصحیح
نموده است ولی مستند ندارد زیرا اهالی جبل عامل نیز شیعه اند و با
اهل ایران مرتبط لهذا بهترین است که در این خصوص تدقیق شود

۹۲ در همین صفحه نیز از سطر (۲۰) بعد ذکر شجاعت غریبی از
میرزا محمد باقر شهید خراسانی می آید « که چون میر غضب هرزگی

و بد حرفی مینمود اش عیوب ایستاد بجوش آمده خدا را یاد کرده
بندهای بازوی خود را هم چون کرباس پاره نموده و حربه را از دست
انگامون گرفته چنان بر گردش زد که سر نحش همچون گوی
نامردان در میدان مردان بازیگر شد پس بسوی مردم تماشاائی حمله نموده
چند نفر را مجروح ساخته ان شیاطین از دوران جوانی در آتیر باران نمودند

اولاً چنین امور غریبه را شخص عاقل بدون مستندی صحیح باور
 نتواند نمود و مسلماً مؤلف این عبارات هر گاه حاجی میرزا جانی
 کاشانی است این واقعه را بچشم خود ندیده و نیز ننوشته است. انرا از که
 شنیده و ثانیاً میرزا محمد حسین مهجور در وقایع الیه از قول حاجی
 عبدالمجید نیشابوری مینویسد که میرزا محمد باقر خراسانی پسر خالوی
 حضرت باب‌الباب وقت بیرون آمدن از قلعه در رکاب قدوس بطرف
 اردوی مهدیقلی میرزا درین راه از اسب بر زمین افتاد و از گرنگی
 جان بداد بلی از جمله شهدا یکی میرزا محمد باقر معروف به هروی است
 شاید مقصود مؤلف نقطة الکاف ایشان بوده باشد و علی‌ای الاحوال از
 غرابت خالی نیست

۹۳ صفحه (۲۰۷) اگرچه این صفحه از سطر (۵) که میگوید
 « و اما در باب مظهریت ایشان» (یعنی قدوس) الی آخر قابل تفسیر و
 مقابله نمودن با صریح بیان است که بینند و مقدار اختلاف این مطالب را
 با این بسنجند بخصوص این عبارت « اما در این دوره اصل نقطه حضرت
 قدوس بودند و جناب ذکر باب ایشان بودند »

... مخالف با آنست مذلک

قطع نظر از این سه این مطلب با صراحت بیان
توهینی بالاتر از برای نقطه و تخفیفی عظیم تر از این تصور نمیتوان نمود
قدوس را که یکی از حروف حتی نقطه اولی شمرده میشود و جمیع
شئون و اقیاب و اسماء و صفات و نعمت و اعتبارات وی بسبب
ایمان باحضرت ثابت میگردد حال مختلفین این کتاب او را

اصل و نقطه حقیقت را فرع قرار داده اند قاتلهم الله
انی یؤفکون

نظر کن در باب دوم از واحدا اول بیان که میفرماید « ملخص این
باب آنکه رجوع محمد صلی الله علیه و آله و مظاهر نفس او بدنیا شد
« و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند
و قرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکل رسانیدند » و خداوند
بوعده که فرموده بود در قرآن و نریدان من علی الذین استضعفوا فی
الارض و نجماهم ائمة و نجماهم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید الی قوله
عزاسمه الاعلی و مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشانرا در این
کور بحروف حیّ انتهى

و در باب شانزدهم از واحد سوم میفرماید ملخص این باب آنکه
جائز نیست عمل الّا بانار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف
حیّ آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص
نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفسیر مخصوص ائمه هدی
« سه علامه مخصوص ابواب ولی کل از این بحر مشرق میگردد تا

اینکه کل این آثار را در حقیقت اولیه بنحو اشرف مشاهده کنند
و هیچ عزیزی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعزاز کل شییی است
عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کی فضل در ظل همین
مستظل است « و از حین غروب الی طلوع من یظلمه الله آثار فرضیه
تفصیله در حدیث و کلام من آمن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل انتهى

۹۴ در همین صفحه سطر (۱۹) بی‌مد می‌گوید «در سنه چهارم که مطابق است با اسم محمد و سنه جذب الاحدیه لصفه التوحید حضرت قدوس ظاهر گردید با اسم قائمیت و لواهای حق مثل خراسانی و یمانی و سته حول ایشان جمع شدند اما خراسانی را اخوی جناب سیدالشهدا حامل بودند اما یمانی که با جناب ذکر بود جناب سیدالشهداء از قبل ایشان حامل بودند» و در صفحه (۲۰۸ سطر ۱۲) «و جناب میرزا محمد حسن باب الباب و جناب طاهره حامل لواء سته و حضرت قدوس مدعی مقام قائمیت شدند و حامل لواء حسینی بودند از بطن طالقان» و در هر دو موضع جناب مستشرق در هاشم نوشته است (سنه هم می‌توان خواند) باید پرسید چه معنی دارد بگذر از اینکه معنی ندارد سنه در فارسی باین هیئت (تنت) نوشته میشود

و در صفحه (۱۵۲ سطر ۲۲) الی صفحه (۱۵۳ سطر ۵) و یکی در باب ربایات اربعه است که رایت یمانی و حسینی و خراسانی و طالقانیت که هر چهار حق میباشند و رایت سفیانی باطل است که مقابل این چهار مینایند اما رایت یمانی جناب ذکر مراد است و

رایت حسینی به ار همه مستحصر بر است و رایت محمد بن الحسن
علیه السلام میباشد رایت حضرت قدوس است و رایت خراسانی مراد
رایت جناب سیدالشهداء علیه السلام است که از خراسان حرکت نمود
و رایت طالقانی که میفرماید از بطن طالقان ظاهر میشود مراد جناب
ظاهر داست که والد ایشان طالقانی هستند «

ایکاش افاضل مستشرقین اروپا بنظر دقت و امان در همین یک
فقرة آیات اربعه که در سه موضع از این کتاب وارد شده بنگرند
و در زکات عبارات و سقم تحقیقات آن قدری تعمق کنند و مقدار
اختلافات آنرا بایگدیگر مقایسه نمایند و انصاف دهند که آیا اهل
علم و دانش را اعتماد بر چنین کتابی شایسته و سزاوار است و از طبع
و انتشار آن جز ظلم فاحش در حق مرتب و کاغذ و تضييع اوقات عزیز
مطالبه کنندگان نتیجه دیگر حاصل میگردد ظاهراً حضرات
مختارین قرار گذاشته اند که مانند ملك الشمرای گیلانی که شعر
میگفت و معنی آنرا از خدا میخواست فقط هر عبارتی که بقلم آید
بنویسند و کاری بصحت لفظ و مربوطیت معنی و تطابق مطالب با واقع
نداشته باشند ملاحظه کنید یگجا باب الباب را حامل لواء یمانئ و اخوی
ایشانرا حامل لواء خراسانی نوشته و یک جا میرزا محمد حسن (اخوی
باب الباب) و طاهر در حامل لواء سته قرار داده و قدوس را حامل لواء
حسینی از بطن طالقان و جای دیگر باب الباب را حامل لواء خراسانی
و طاهر در حامل لواء طالقانی و والد طاهر در اهل طالقان می شمارد

و حال آنکه پدر ایشان برغانی بوده اند نه طالقانی بملاود معلوم نیست
روایت لواء حسینی و لواء سته را از چه کتابی اخذ کرده از انطرف
جناب برون چون از فهم منای سته عاجز مانده تصحیح بسته فرموده اند
و ندانسته که سته در اینجا مفروط است و آن در عربی مأخوذ از سبده
است (مقصود ازان حضرت فاطمه سلام الله علیها میباشد) انکن در

کتاب اخبار چنین روایتی دیده نشده و از همه گذشته رأیت حیثی را
 برخلاف احادیث وارده از همه متشخص تر محسوب داشته و اقماً حیث
 نیست انسان عاقل بخیال فاسد باطل در طبع و نشر اینگونه اراجیف
 بذل اموال و مساعی کند و تصویب ملام صاحبان اقلام را بخویش مساعی
 گردد اینک نکارنده احادیثی را که در این خصوص وارد شده
 ذیلاً بدون ترجمه مینکارد و موازنه آنرا با مسطورات نقطة الکاف
 باهل انصاف محقول و موکول میدارد

فی البحار صفحه (۱۵۷) الفضل عن نیف بن عمیرة عن بکر بن
 محمد الأردزی عن ابی عبدالله علیه السلام قال خروج الثالثه الخراسانی
 والسیانی والیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد وولیس
 فیها رایة باهدی من رایة الیمانی یهدی الی الحق

وفیه ایضاً صفحه (۱۶۲) ابن عقدة عن احمد بن یوسف عن ابن
 مهران عن ابن البطاینی عن ایه و وهب عن ابی بصیر عن ابی جعفر
 علیه السلام فی حدیث طویل الی قوله ثم قال خروج السیانی والیمانی
 والخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد و نظام کنظام

کتاب المعانی

الخرز يتبع بعضها بعضاً فيكون الياس من كل وجه ويل لمن «واهم
«وليس في الرايات اهدى من راية اليماني هي راية هدي لانه يدعو الى
صاحبكم ، فاذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على كل مسلم و اذا
خرج اليماني فانهض اليه فان رايته راية هدي ولا يحل لمسلم ان يلتوي عليه
فمن فعل فهو من اهل النار» لانه يدعو الى الحق والى طريق مستقيم «

ت
ي
ل
ل
ل
ل

در این دو حدیث چنانچه مستفاد داشتی رایت یسانی را که با اعتراف
 مؤلف نقطه الکاف از حضرت ذکر مراد است اهدی از کتب رایات و
 داعی الی الحق و الی صراط مستقیم و داعی بنصاحب ناس یعنی مبشر
 بمن ینظره الله مقرر داشته

اینک موقع چه نیک مقتضی است برای جواب - ژال برون در سطر
 (۳-۱۴) صفحه (بر) از مقدمه کتاب دپس عات انعدام جمیع نسخ
 این کتاب را با استثنای یک نسخه وحیده که در سنه هزار و دو بیست و
 هفتاد و نه (۱۲۷۹) از ایران بخارج حمل شده بچه میتوان حمل کرده
 که عموم بایه عرض کنند حضرت مشرق - ژال غلط چرا مگر
 چند نسخه از این کتاب در عالم سراغ داشته اید که حال علت انعدام
 آنها را می پرسید شما که از این کتاب فقط جز اسمی در تاریخ جدید ندیدید
 و بعد از چندین سال تفحص و تجسس در ایران و عثمانی و اروپا بقول
 خودتان سوئی یک نسخه بیشتر نتوانستید یافت ازیم مجمول و محرف
 لذا صحیح و مناسب آن بود که بفرمائید « پس علت عدم انتشار و عدم
 تجاوز آن را از یک نسخه وحیده بچه حمل میتوان نمود » تا در جواب
 ...

بدینند بدین حمل باید مردان را جمع و بیاید
راضی نشدند و چنین مهملات را لایق ضبط و استنساخ ندانستند
تا چه رسد بطبع و انتشار و گمان نمیکردند که یکی از دکترا
اروپائی درهانی ازان برای تشفی مرض ذات‌الصدر میتواند ساخت
زیرا از قتل حاجی میرزا جانی کاشانی تا اعلان دعوت حضرت

بهاء الله تقریباً پانزده سال بطول انجامید و بایان انزمان باعتراف برون
 همه مریدان ازل و طائفت حول انمحل بودند و این کتاب هم بقول وی
 سند ازل و ازلیان بود و بایستی اقلاد در اینست نسخ عدیده ازان
 استساخ کرده باشند و در هر جا انرا منتشر داشته بایانی را که با انهمه
 صدمات در حفظ قسم عمده از کتب و آثار خود غفلت نورزیدند
 چه وادار کرد که در حفظ این سند بزرگ مسامحه روا دارند و در
 انتشار و اکثار نسخ از نکوشند جز انکه بگوئیم تاریخ حاجی
 میرزا جانی اصلانزد عموم بایه متروک و مهجور بل منقر و از درجه اهمیت
 و اعتبار ساقط بوده است تا چه رسد باینزمان که دست تصرفات محرفین
 بر این طنبور نموده دیگر افزوده و این گنجل را نیز بسبزه آراسته اند و
 انرا مظهر شیئی لا کالاشیاء ساخته

۹۴ صفحه (۲۰۹) - طراقل نوشته است «نقطه اولی تیاح را
 که یکی از مخلصین ایشان بود نائب الزیاره فرموده بمازندران
 فرستادند» و این معلوم است که مقصود جناب آقا میرزا علی تیاح مراغه
 میباشد که از کبار اصحاب و درماکو خادم نقطه اولی بودند و بعد

از طلوع نیر جمال اقدس ابهی بشرف تصدیق و اذعان بانظمت رحمان
مشرف گشته و از جمله چهار نفر بهائیان که بهمراهی ازل بجزیره
الشیطان منفی ساختند یکی ایشانند ولی مستشرق بیطرف منصف در
هامش باین عبارت تصحیح نموده (کذافی الاصل ولعله تیاخی را) ندانستم
سب این تحریف چیست آیا غیر از بهائی بودن این مرد وجهی دیگر دارد

۹۵ در این صفحه نیز از سطر (۷) بعد استدلال میکند ببارتی از توقعات مبارکه نقطه اولی که بشیخ عظیم خطاب شده و انرا سند قائمیت حضرت قدوس می شمارد
اولا باید پرسید چگونه نقطه مشیت است که محتاج است بنص باب خود (۱) و حال آنکه بنصوص صریحه بیان همه بکلمه مشیت اولیه مخلوق و بنص نقطه مشیت محتاج میباشند چنانچه در حدیث نیز وارد شده از الله خالق المشیة والمشیة بنفسها وثانیا مختلفین این کتاب قبل از این زحمتها در اثبات بی پدری حضرت قدوس کشیدند تا مقام مسیحیت بعد القائم را بایشان تخصیص دهند در این صورت این همه زحمت بیسوده در اثبات قائمیت چه منی دارد زیرا مهدی و عیسی در احادیت دو وجود مشخص معلوم و دو ظهور و عود محتومند و اقاماً باید بسفاهت این بیچارگان جاهل عاجز حسود خندید و از تناقضات و لاطالیلهها که نوشته اند تعجب نمود.

۹۶ صفحه (۲۱۲ الی ۲۱۴) تعریف مؤمن هندی و قائمیت

اوست

سبحان الله از حال مصنف و مخترق این کتاب جای هزار گونه
تعجب و استغرابست که همه کس را قائم و نقطه مشیت و لسان وحی
و مظهر الوهیت میدانند الا نفس مظهر امرالله را گویا ادعای الوهیت و
ربوبیت و قائمیت و مظهریت مانده بوده که از آسمان مخصوص

(۱) تسلسل بیات بیان و سائز کتب آسمانی در حقیقت جمال اقدس امیر از قبیل اشتهاد و دعوت امام است
ساخته هم نه استدلال و دلیل منحصراست بیات ظاهره و بیانات صادرة از نفس مظهر ظهور لا غیر

مردمان دوره ازل نازل گشته و بمجرد ظهور جمال قدم از خلق عالم
 انقطاع یافت بمثل حاجی کریمخان که بعد از ورود بکرمان پیوسته
 بر منبر موافق بشارتیکه از سید بزرگوار شنیده بود مردم را بقرب
 زمان ظهور حجت موعود و طلوع رب و دود اخبار میداد و چنانچه
 نگارنده از بسیاری معمرین اهل کرمان که آن اوقات را درک نموده و
 بکرات در پای منبر حاجی کریمخان نشسته بودند استماع کرده
 اغلب اهالی ان شهر تدارک اسلحه برای خویش کرده بودند که تا چون
 حجت ظاهر گردد در رکابش جانشانی کنند و آنحضرت را نصرت
 نمایند همینکه تفرقه صور ظهور از شطر شیراز مرتفع گشت و دلبر
 تراز از رخ برقع برافکند آن رکن رابع بر منبر برآمده گفت بمحضیت
 سید باب در ظهور بدا واقع گردید

۹۷ در صفحه (۲۱۶ - سطر ۱۱۴) بعد ذکر شهداء سبعه را
 میکند و لکن جامعین این کتاب عجیب کرامت غریبی بر حوم
 حاجی ملا اسمعیل قتی نسبت میدهند که چند روز هیچ نخوردند
 لکن شب آخر غذای سی و هفت نفر را خوردند آیا این بعقل موافق

میاید و ایابچین تاریخی استماع میوان نمود سن سحر سده سیزدهم
شهادتی شبعه را از دوتفس استماع نمود یکی کربلائی مهدی طهرانی
الاصل و یکی مرحوم حاجی سیدجواد کربلائی هیچکدام چنین
گرامتی از این مرد روایت نمی نمودند

۹۸ صفحه (۲۲۲ سطر ۷) بعد از حکایت شهادی شبعه

مینویسد « این هفت بز بی شاخی است که جاو حضرت میباشد و در
مکه ظاهر میگردد »

نکارنده گوید حدیث اینست *يظهر القائم و بين يديه اعترع عجاف*
یعنی بزهای لاغر

۹۹ صفحه (۲۲۳ سطر ۷) تفصیل شهادت حضرت وحید
دارابی است و در اینجا او را سید یحیی نوشته است با جلالت قدر و سمو
منزلت و سبقت او باین لقب از برای اینکه اسم وحید را بازل نسبت بدهد
نمیدانم این مرد عزیز چه گناهی کرده است که چون اسم او یحیی
بوده حضرات و اولیاد جناب هم باشد در حق او روانداشتند که بنویسند
و حال آنکه حضرت نقطه اولی در توقیعات مبارکه و شرح کوثر
ایشانرا وحید اکبر و وحید اوحده خطاب فرموده اند و بالقباب شامخه
منیعه ستوده اما در این کتاب نهایت در صفحه (۱۲۰) اسم او را جناب
آقا سید یحیی مذکور داشته

۱۰۰ صفحه (۲۲۷ سطر ۱۳-۱۴) در اصل مأمون الرشید
نوشته شده لکن مصحح مستشرق و اسم الله که جاا قده و علمه

و ادب بیچارگان ایران گشته يك كلمه (ابن) میانه مأمون و رشید
بین دو قلاب با اصطلاح خودش گذاشته و حال آنکه لازم نیست و
مأمون الرشید صحیح است و مأمون ابن الرشید مهجور و غیر صحیح
زیرا رشید لقب هارون و مأمون هر دو میباشد

۱۰۱ صفحه (۲۳۱ از سطر ۱۸) بعد در باب این که خبر ظهور

در میان طائفه علی‌اللمی هست

باید از ازل و مساعده شان برسید که يك نفر از این طائفه به ازل
مصدق شده اما چه قدر در همدان و کرمانشاه و کرند و اصفهان
و اطراف قم و کاشان و طهران بجمال اسی ایسان آورده اند و اولاد و
خانواده مرحوم محمدتیک همه بهائی بودند زیرا خبر ظهور جمال قدم
جل اسمع الاعظم در کتابشان هست نه قائم و مرحوم حاجی میرزا
عبدالله یکی از معروفین این سلسله در طهران بود که بقول امر
مبارک جمال قدم فائز گردید وی تمام اشارات و اخبار ظهور را که در
دست این طائفه بوده و هست در رساله جمع و ترتیب نموده و اکنون
این نسخه در طهران میان احباب موجود و منتشر است

۱۰۲ صفحه (۲۳۳ سطر ۲۳) سفرای دول خارجه را که

شفاعت و حمایت از حجت زنجان و اصحاب ایشان نموده اند
کفار نوشته

نمیدانم این مقبول مستشرق فاضل است و سبب غیظ بر مرحوم

میرزا حسین که چرا این تاریخ را بنا و عینا نقل و حیات
و در اینجا نیز ذکر تقصیراتی است که پادشاه روس بر امیر کبیر گرفته
و حال آنکه امیر بهیچوجه مقصر پادشاه روس نبود و دولت روسیه
سبب عزل وی نگردد



۱۰۳ صفحه (۲۳۴) سقراول تفصیل ملاقات ایلچی روم و
روس را باجناب حجت نقل میکند

این عبد مطلقاً از احدی نشنیده و در هیچ تاریخی ندیده که
در زنجان خصوصاً از اوقات ایلچی یا نماینده از روس باشد

۱۰۴ در همین صفحه نیز سطر (۱۰) از زبان حجت ذکر
طلب مباحه یا آتش افروختن و میان آتش رفتن هست
جواب این از قبل داده شده محتاج تکرار نیست

۱۰۵ صفحه (۲۳۶) حدیث لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها
را نوشته ولی غلط

صحیح آن در کتاب اصول کافی و بحار الانوار و در کتاب
فرائد نیز مندرج است اهل فحص و تدقیق بکتب مزبوره رجوع نمایند

۱۰۶ صفحه (۲۳۸ سطر ۲۰) الی صفحه (۲۴۵ سطر ۱۰)
یک جمله معترضه الحاقی است که برای نشرشون و فضائل و کمالات
و ذکر وصایت و حجیت و مظهریت و استقلالیت حتی من ینظره الله
بودن ازل وضع شده و هر کس را فی الجمله از کلام ربطی و از

صنعت انشا و ترسیل حظی باشد و اضا احساس میکند که این جمله
را مطلقا مناسبتی با مطالب قبل و بعد نیست و لحن کلام را بهیچوجه
شبهاتی بکلمات سابق و لاحق نه و الحق در پیوده سرانی و یا و درانی
معجزنمائی کرده و مخالف نویسی و پریشان گوئی را از حد گذرانیده
بدرجه که مندرجات این جزو از کتاب نه فقط با عقل لامع و حقیقت

واقع و نصوص صریحه بیان و عقاید متدینین بان بلکه با تقریرات و
تحریرات خود ازل نیز مخالفت تامه دارد و بمقیده نکارنده عمده مقصود
معاندین امرالله از ساختن کتاب نقطه الکاف پرورانیدن سه مطلب است
اول اثبات مقام رجعت حسنی یابالباب دوم الحاق رتبه
عیسویت بقدوس سوم اثبات وصایت ازل و انتشارشان و مقامات وی
که کفالت آن بمهده ائمهات مزبوره و مقداری دیگر از مزخرفات
مسطوره در صفحه (۲۵۲) الی صفحه (۲۶۱) سطر ۲) حواله رفته
۱۰۷ و از نکاتی که الحاقی بودن این جمله را با اثبات میرساند
این است که در اینجا والده ازل را خاتمه نوشته و برون نیز از نوشتن
لفظ (کذافی الاصل) با علامت استفهام انکاری در هاش غفلت
نکرده از انطرف در دو سطر پائین تر والده جمال قدم را به صیغه
تعبیر کرده لکن بزور انرا تصحیح بضعیفه نموده و در هاش می نویسند
«وفی الاصل صیغه ولی در صفحه بند که در چندین مواضع از این وزن
بضعیفه تعبیر مینماید معلوم میشود اینجا نیز صواب بضعیفه است، و حال
آنکه بقرینه خاتمه نوشتن مادر ازل معلوم میشود لفظ صیغه ناشی از
سهو ناسخ نشده بلکه مغالطه است که قصداً مختلفه از کتاب

ارتکاب نموده اما جناب مستشرق چون دیده‌اند این مغالطه رفو
برنمیدارد درصدد اصلاح برآمده نگاه کلی بر روی آفتاب مالیده‌اند
۱۰۸ و واضح تر از آن در صفحه (۲۳۹ سطر ۲۰) بیاناتی است
در شرح حالات ازل و تصدیق او بامر حضرت اعلیٰ بدین عبارت

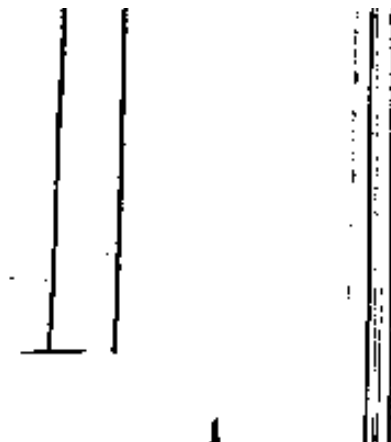
« حقیر مصنف کتاب یک زمانی بخدمت ایشان رسیدم طفل خوش احوالی بنظرم آمد »

گذشته از اینکه از اول کتاب تا اینجا دیده نشده که صاحب از خود را بعنوان مصنف معرفی کرده باشد بلکه در مورد حکایت از نفس خویش بلفظ حقیر تنها اکتفا کرده در سطر (۳) از صفحه (۲۴۲) واقعه گرفتاری حضرت بهاء الله و حاجی میرزا جانی کاشانی و ازل را که برای نصرت اصحاب قلعه میرفته اند چنین شرح میدهد « شخصی از اصحاب که حاجی کاشانی معروف میباشد روایت نموده که من همراه بودم ، و ایضاً در سطر (۲۰) « ولی جناب ازل و حاجی کاشانی را چوب نزدند ، و در سطر (۲۳) « حاجی کاشانی گوید من در مازندران چهار ماه یا زیاده قبل از اسیری و بعد از آن شبانه روز در خدمت انجناب بودم ، و چنانچه برون در هاشم تحت الصفحه نوشته و در صفحه (تب) از مقدمه کتاب بدان تصریح کرده بلاشبیه مقصود حاجی میرزا جانی است ولی سوق کلام در این مقام چنان میفهماند که مصنف کتاب دیگری است و حاجی کاشانی دیگر اکنون زیر کان و نکته سنجان پس از تعمق و تدقیق فراوان سر این عبارت را وارونه را حد

این چه تصور خواهند نمود که مختلفین مجیل محض تأکید استناد
این روایات بدین مرد اولاً مصنف بودن او را توضیح داده بعد دیده اند
در هیچ موضع کتاب اسمی از این که مصنف کیست برده نشده حتی
جاجی میرزا جانی (هرگاه وی را مصنف دانیم) در موقع حکایت از

ضیافت کردن وی حضرت را در کاشان از بردن اسم خویش احتراز کرده و شاید مدعیان انتساب انرا به وی انکار کنند برای مسجل ساختن مدعای خود تکرار اسم مصنف را تلویحاً و اشارتاً لازم دانسته اند و با آنکه مسلماً مراد شخص حاجی میرزا جانی است اسمش را تصریح نکرده و این دلیل است که ان عبارات دخلی بوی ندارد زیرا اگر حاجی میرزا جانی میخواست اسم خویش را کتمان کند همان لفظ حقیر مصنف کتاب که در اول نوشته شده کفایت مینمود دیگر ذکر حاجی کاشانی را چه لزوم و این مخالف خوانی را چه فائده و از اینجا قارئین عظام مقدار صحت و اعتبار سائر روایات این حاجی کاشانی مجهول و مصنف کتاب مجمول را در فضیلت ازل توانند دریافت از جمله اینکه میگویند « حضرت نقطه اولی بعد از شهادت قدوس محزون بودند تا زمانی که نوشتجات ازل بنظر مبارکشان رسید از شدت سرور چندین مرتبه برخاسته و نشستند و شکر حضرت معبود را بتقدیم رسانیدند و همچنین روایاتی را که در باره ازل نسبت بوالده جمال قدم داده ... حکایت را بحضرت بهاء الله افترا زده

در رویه این ...
۱۰۹ و اما آنچه کیفیت تصدیق ازل را از تقریر خود وی در صفحه
(۲۳۹) نقل میکند قوله فرمودند اول بلوغ ظهور امر حضرت شد
دوست داشتم که تقلید عالمی از علمای دین نمایم متفحص احوالات
ایشان بودم دراز هنگامه جناب اخوی اصحاب حضرت را بخانه می
آوردند و شایسته مداشتنند و نوشتجات ایشانرا میخواندند



من هم در جزء گوش فرا میداشتم تا آنکه يك مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه آه یا الهی بسیار داشت جذائیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود بعد ها را احادیث ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم انتمی

اولاً مخالفت دارد با قول ازل در اول کتاب، مستیعظ که تصدیق خود را بواسطه رؤیت کتاب احسن القصص می نویسد قوله قلت یا اخوتی فا کشفوا عن وجهی قناع الامر لأن اعرف الامر واضحا والسبیل لا یجا وانی کنت الصغ اللسان لا اقدر ان اتکلم ولا ادری من شیئی هل یکن عندکم من حجة یطمئن قلبی وتستریح نفسی قالوا بلی عندنا من حجة یعجز عنها کل شیئی وما فی السموات والارض قلت ارونی حتی اهتدی بهدیکم واشکر الله ربی بما اتاکم واتانی وهدانی بکم و ما جعلنی شقیاً بل جمانی تقیاً هنالك اتونی بکتاب وهو مشتمل بسورات محکمات و آیات متقنات کتبت فی رأسه احسن القصص و قیوم الکتب فلما فتحت اوراقه وفکته فکا کاشهدت آیاتنا یناتوا وعجزت فیها وقصرت عن ابلاغها



وعن بلوغ معانيها و كنت متفكراً في آياته الى ان بانفت الى هذه الآية
يا اهل الأرض من اطاع ذكر الله و كتابه فقد اطاع الله و اوليائه بالحق
وقد كان في الآخرة من اهل جنة الرضوان عند الله مكتوباً فهناك آمنت
بالله و آياته و اطمت ذكره الاكبر بالحق الخالص و كشف الله النطاء
عن عني و شوق من هذا الكتاب

واطمئنت نفسي بما شهدت وصرت متواتراً وخررت ساجداً لله
بما قد هداني (۱) انهي

و ثانياً جای خنده است که حضرت امیر و شمعون وصی حضرت
رسول و مسیح بدون پرسش از دلیل ایمان آوردند ولی ازل که این
بیخردان وصی حضرت نقطه اش می شمارند بلکه خودش را هم نقطه
مشیت می پندارند با حدیث ایمان آورد نیدانم اگر احادیث نمی بود
چه میکرد

۱۱۰ و در صفحه (۲۴۳ سطر ۳) « مکرر آیات می فرمودند»

(یعنی ازل)

مرا بخاطر آید یکی از یبانیان کاشان که با ان لحن دهاتی کاشانی
میگفت « حیف سواد ندارم و آلا کروح کروح آیات میگفتم،
گویا این حاجی کاشانی هم از همان آیات خیال کرده و آلا صریح
فرقان است که اگر جن و انس جمع شوند آیات نتواند آورد یعنی
سوای مظهر امر الله احدی مدعی وحی آسمانی و نزول آیات ربانی نتواند
گردید و در باب هشتم از واحد ششم بیان نقطه اولی میفرماید جز

من يظهره الله کسی مدعی آیات نتواند شد

۱۱۱ و در سطر (۹) نیز نوشته است « آیات و مناجات بدیع

تقریر و تحریر میفرمودند ولی داعیه حجیت نداشتند »

۱۱۲ و در همین صفحه ایضاً از تقریرات حاجی کاشانی است

۱۱۱ از روی نسخه صحیح بدون کم و زیاد نقل گردیده و در این عبارات اعتراض میکند که سبب حدیث است
۱۱۲ ایضا از روی نسخه صحیح

که بعد از رسیدن خبر شهادت قدوس به ازل سه روز تب کرده
 و بعد از سه یوم آثار قدوسی در هیکل مبارک ایشان طالع گردیده
 و منی رجعت ظاهر شده و این واقعه در سنه پنجم از ظم و رحق بوده
 که از جناب ارض مبارک اراده گردیدند و حضرت ذکر بسماء
 مشیت ظاهر شدند»

از قرار تحقیقات مختلفین بی مدرک گویا مابین حضرت نقطه اولی
 و قدوس و ازل بازی الله کانگ (۱) دائر بوده که بر سبیل تناوب
 گاهی حضرت نقطه سماء مشیت می شدند و قدوس ارض اراده و بعد از آن
 مدتی قدوس سماء مشیت شدند و حضرت نقطه ارض اراده و اکنون
 دوباره بعد از شهادت قدوس آنحضرت سماء مشیت شدند و ازل بانکه
 رجعت قدوس بود و بایستی بعاقه ترقی ظاهر گردد تنزل نموده و ارض
 اراده گردید و اتمام انصاف باید داد انگونه مزخرفات برای زن نکلی
 خنده انگیز است یا منوع شدن دین بیان بظهوری اشرف از آن که
 بنظر صاحب کتاب هشت پوست خیالی غریب آمده (۲) بانکه امروزه

این امر مبین را عقلائی عالم علی رغم المعاندین بدون حنجه قبول نمودند و میخوانند بر کسانی که در این دوره علم و تمدن میخواهند دینی را

(۱) اطفال تیری را بر بالای تیر دیگر مشربوار یا در حلقه مرافعی از زمین فرار داده و هر يك بر طرفی از آن نشسته حرکت دهند تا هر کدام بتوبت گاهی با ذوق و گاهی با این آید و اینکار را باری الله کلنگ نامند

(۲) بیارن صاحب هشت بهشت اینست: وانگهی ظهور بعد بالدر به باید اشرف از ظهور قبل باشد و در صورتی که ظهور نخستین هنوز تمام نشده دارد و بکمال شیب خود بالغ شده چگونه مقبول و دستور است که بگوئیم عالم ظهوری اشرف اقتضای خود و ظهور نخستین مانده باشد زیرا که با شای خیر معلوم که هنوز ظاهر نشده چیز دیگری استخوان نسبت داد و قبایل شرافت و علم شرافت آورد و این معنی است که از غایت مخالفت برای زن آنکلا حده انگیز

... است

که اساس ان قتل نفوس و محو کتب و هدم بقاع و تخریب معابد و
مساجد است در عالم جاری کنند

۱۱۳ صفحه (۲۴۴) سطر اول بعد «و همینکه عرائض جناب

ازل بحضرت ذکر رسید در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس
ذکریه و طلوع قمر ازلیه شده»

این منافی است با آنچه در سطر (۱۶) همین صفحه مینویسد که

«مراد از من بظهوره الله بعد از ایشان خود حضرت ازل میباشد لا غیر»
زیرا اگر من بظهوره الله است که حضرت نقطه اولی در بیان و آثار
مبارکه خود وصف فرموده اند و خود را اول عابدین آنحضرت شمرده
در اینصورت بایستی قمر ذکریه و شمس ازلیه بنویسد

و كذلك این عبارت ثانی نیز مخالف است با مضمون توقیعی که از

حضرت در سطر (۶) مخاطباً لازل نقل میکند «و هر گاه من بظهوره الله

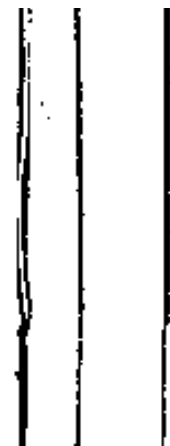
در زمان تو باقتدار ظاهر گردید بیان ترا نسخ نما و آنچه که الهام مینمایم

بر قلب تو عمل نما» چه که بصریح نص این توقیع من بظهوره الله باید غیر از

ازل باشد بعلاوه ازل در آخر کتاب مستقیماً که بر رد حضرت دیان

و خلیل نوشته و حکم قتل آن دو نفس جلیل را در آن صریحاً داده تمام

توقیعاتی را که سند وصایت و ولایت خود میدانسته یا گمان ششون و
القابی در آنها بجهت خود می برده صدقاً او کذباً تاویلاً او تنزیلاً حقیقه
او جدلاً نقل کرده و چنین توقیعی باین مضمون در میان آنها یافت نمیشود
بلی اصل توقیع مبارک که در مستیقتظ درج شده و در این کتاب



محرّفاً برای اثبات وصایت ازل بخرج رفته اینست . قوله عزّیاه
وادع الی ما نزل فی البیان انه لمنهاج عز رفیع و اذ کرب بالحسنی کل الذین
هم امنوا بی تم بکلماتی لتلا یختلفون فی امر الله وهم عن الصراط لیبعدون
فان ینظر الله فی ایامک مثلك هذا ما یورثن الامر من عند الله الواحد الوحید
فان لم ینظر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلفوض الامر الی الله ربکم
وزرب العالمین جمیعاً و امر و بالشهداء الذین هم یتقون فی دینهم و هم عن
حدود الله لا یتجاوزون و ان من کان عند ربک قد علمناه جواهر العلم
والحکمة فاستنبی عنه فاننا تمنا لمنبئین و لتکرمنه من عند ربک بما
کنت علیه من المقتدرین و ان ابواب البیان قد قدر علی عدد کل شیئی
ولتتنا ما اظهرناه الا احدی عشر واحداً ذکرآ من عند الله العلیّ العظیم
ذلك ذکر جود و الآ کل لله و کل الیه لیرجعون و لتأمرن بمن ینظره الله
فانه لیا تین ذلك الخالق فی القیمة الاخری سلطان عز رفیع اذا کلّ عباد له
و انا کلّ له ساجدون یفعل ما یشاء باذن ربه لا یسئل عما یفعل و کلّ عن کلّ
شیئی یسألون انتهى

شهادت الله بر بی ادراکی این نفوس باید گریست ازل را که در

این توفیق منیع امر باخذ واستخبار جواهر علم و حکمت از جناب اقا
سید حسین کاتب و اکرام کردن وی میفرمایند مینویسند من ینظره الله
است که حضرت نقطه اولی وجود مقدسش را وارث امر و نفس خود و
من فی العالم را در نزد وی عابد و ساجد خوانده ع بین تفاوت ره
از کجاست تاب کجا وانگهی مضمایم این را بر وصایت ازل چه دلالت است

در صورتیکه بصریح عبارت در عدم ظهور من ینظیره الله با وجود
ازل امر را بشهداء بیان راجع فرموده

۱۱۴ صفحه (۲۴۵ - سطر ۲۱) در توصیف آقا سید حسین
کاتب میگوید « مختصر از رتبه و مقام ایشان آنستکه حضرت در
وسیت نامه خود با اهل بیان فرموده اند که جواهر علوم را باو آموخته ایم
از ایشان اخذ نمائید و در حقیقت این منصبی است بس عالی و مقامی است
در نهایت مرتفع »

گویا خجالت کشیده بنویسد که به ازل فرموده اند جواهر علوم
را از آقا سید حسین اخذ نمائید و فی الحقیقه این منصب خیلی از منصب ازل
عالی تر است چنانچه مقام معلم نسبت بمتعلم

۱۱۵ صفحه (۲۴۶ - سطر ۱۰ - ۲۱) تفصیل لیلۃ شهادت
حضرتست که باصحاب در مجلس فرمودند « که فرزاد ما را شهید خواهند
نمود. با خواری خواری یکی از شماها اقدام نمائید در شهادت من تا آنکه
ان ذلت را از اعدانکشم زیرا که بدست دوست کشته شوم مرا
خوشر میاید تا بدست دشمن حضرات اصحاب هیچ یک قبول نکردند

و عرض نمودند که خداوند دستهای ما را قطع نماید هر گاه بنخواهیم
مرتکب این عمل قبیح گردیم جناب ملا محمد علی از جای خود
حرکت نموده و شمشیری گرفت که آنحضرت را امثالاً لأمره العالی
شربت شهادت بچشانند اصحاب مضطربانه دست او را گرفتند و
مانع شدند.

خیلی عجب است جناب مستشرق در صدد اصلاح این دروغ
 بر نیامده یا ملتفت نشده اند که در هیچ نقطه دنیا شخص محبوس را
 با حربه در زندان نمی گذارند در ایران که سابقاً حتی لباس را از
 محبوسین می گرفتند تا چه رسد بسلاح خوب بود لا اقل برون در
 هاشم مینوشت (کذا فی الاصل وامله چاقو) شاید باور کنند که
 چاقورا از مستحفظین پنهان کردن امکان دارد

۱۱۶ صفحه (۲۴۸) از سطر اول الی صفحه (۲۴۹ سطر ۱۷)
 تمام متعلق بکیفیت شهادت حضرت ذنطه اولی روح ماسواد فده است
 و خلاصه آنچه مؤلف در این مقام نوشته آنست که اول جناب ملامحمد علی
 زنوزی را بسته تیر باران نمودند سپس حضرت را بسته در شدیک اول
 آسیبی بوجود مبارک وارد نشده بلکه دو تیر بر بندهای جانبین آمده
 ان سلطان مظلومان رهائی یافته روانه بجانب حبس گردیدند دفته اخیری
 حضرت را بیرون آورده بمحل اول بسته در این دفته تیر باران سه کلوله
 بعد داسم علی بجسم مبارک خورده بشهادت رسیدند این مطلبی است
 که در آنجا مذکور است در تاسخواته ارموز و ازار در

بر حروف واضح و سلیقه ای بسیار در بیان
کتاب مجمل بدیع نوشته اند که آقا محمد علی و حضرت را با هم بسته
در شلیک اول آقا محمد علی شهید و آن حضرت از بندرها گردیده ثانیاً
آن جواهر اسکا را آویخته سینه مبارکش را هدف هزاران گلوله
نمودند نیز از حلیه صحت عاری است بلکه روایت مقاله سیاح را در
کتاب ...

و اقرب شرد که مینویسد دفعه اولی آقامحمدعلی و باب را باهم
 بدو ریمان آویخته بقسی که سر انجوان بر سینه باب بود و از
 شلیک اول آسیبی بهیچکدام نرسیده بعد از تلاشی دود و بخار
 انجوان را ایستاده و باب را در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند
 در نزد کاتبش آقا سید حسین نشسته دیدند ثانیاً آمده باب را با انجوان
 بهممان میخ بستند و سینه چون آینه اش را بکلوله های ظلم و عدوان
 خستند و در این شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
 مشبک گشته و اعضا کل تشریح شده مگر صورت که اندکی
 آزرده شده بود

و عبارت ازل در صفحه (۱۹) مجمل بدیع نیز صحت این روایت را
 میرساند قوله پس از واقعه مذکور حاجی سلیمان خان اشخاصی را مینویس
 نمود که انجمن مطهر را با مرفوع آقامحمدعلی برداشته تنویض باور
 کنند نظر بانکه از ضرب کلوله باهم آویخته شده بود در یک
 صندوق نهاده و پیچیدند بدین واسطه حقیر هم تصرفی ننموده در
 همان صندوق با حضرت در یکجا بامانت بود تا آنکه دزدیدند انهم
 زیرا اگر آقامحمدعلی و حضرت را با هم

شك كارتازان را ساخته بودند دليلي نداشت جسدشان باهم آميخته
شود و نكارنده اين اوراق تفصيل واقعه را مطابق مسطورات مقاله
از معترين احباب تبريز و ميلان و بقاياي همان شخص ميلاني كه سيدمان
خان هر دو جسد مطهر را در كارخانه وي محفوظ داشت استماع نمود

۱۱۷ صفحه (۲۵۰ سطر ۳) دباری جسم هایون از سرور را

دوروز و دوشب در میدان انداخته بعد از آن در محلی دفن نمودند

که حدیث در باب امکان ازائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

وارد شده بود بعد از آن اجبا جسم مطهر ایشانرا و جسم قربانی کوی

و فایش یعنی آقا محمد علی را بیرون آورده باحریر سفید پیچیده نظر

بوصیت خود ایشان بنزد حضرت وحید ثانی آوردند و انجناب بدست

مبارک خود نعش شریف انحضرت را در قبر نهادند و در محلی که

حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که فرمودند

قائم ما را در محلی دفن خواهند نمود و نوزده گنبد رفیع که یکی از آن

حضرت باشد و هیجده از آن سایر اولیا مرتفع خواهد گردید و هفتاد

هزار نفس زکی در حول آن دفن خواهد شد»

گمان نکنم برون را نیز در عدم صحت این نقل تردیدی باشد

زیرا مخالف کل تواریخ است حتی عبارت ازل در مجمل بدیع که

سابقاً بدان اشارت رفت این روایت را تکذیب مینماید افسوس مؤلف

ننوشته محلی را که در تبریز اعدا شد حضرت را دفن کردند در

کحاست و حدیث را که در باب امکان وارد شده چه مضنون و در

کدام کتابست نکارنده آنچه جستجو نمود حدیثی راجع بدفن قائم
در آذربایجان نتوانست یافت ایکاش مستشرق محقق قبل از آنکه
اینهمه زحمت میسوده در انتشار تاریخ منسوب بحاجی میرزا جانی
بکشد نخست در تحقیق این حدیث وان دیگر که از امیر المؤمنین در

باب دفن قائم مکرر ساخته می‌کشید تا اقلاً بعد از یأس از وجود این
 احادیث جمیع منقولات مؤلف را بر این مجمولات محمول می‌داشت
 و خویش را از رنج طبع نقطه الکاف و مارا از زحمت کشف اغلاط
 آن آسوده و معاف می‌ساخت

و نکته حیرت انگیزی که در این مقام از اظهار آن ناچاریم
 اینست که با وجود تخالف صریح روایات نقطه الکاف با مجمل بدیع
 در کیفیت شهادت حضرت باب و آقا محمد علی و دفن جسد مطهرشان
 ابداً مستربرون اشاره نفرموده ولی تاریخ جدید را حتی در عدم توافق
 عبارات آن باین کتاب مورد اعتراض و ملامت شمرده

۱۱۸ ایضاً همین صفحه از سطر (۱۵) الی صفحه (۲۵۲)
 سطر (۶) ذکر حدیث شریف لا بد لنا من آذربایجان و ترجمه و تفسیر
 آنست و هر گاه از لیان در ایمان آوردن با حدیث اقلاً تأسی بر شد
 خودشان می نمودند این يك حدیث ایشانرا در اعتراف بحقیقت جمال
 اقدس ابهی کفایت می‌کرد که در آن حضرت ابی جعفر علیه السلام
 بصراحت از قیام نفسی بعد از فاجعه آذربایجان که ناس را بکتاب تازه
 دعوت نماید خبر می‌دهد و تا کنون که متجاوز از شصت و پنج سال

از شهادت نقطه اولی میگذرد متحرّکی جز نفس مقدّس حضرت
بهاء الله داعی بکتاب جدید مشهود نگردید و آنچه را در این کتاب
میگوید «مراد از انتقام خون حضرت ذکر است» فقط ازو هم مصنف
ناشی باید دانست از عبارت حدیث ابداً چنین چیزی مستفاد نمیگردد

۱۱۹ صفحه (۲۵۲ سطر ۶) الی صفحه (۲۶۱ سطر ۲) چنانچه سابقاً اشارت کردیم این نیز یکی از مواضعی است که وضع آن به اظهارشون و فضائل ازل اختصاص یافته و التحاق از محسوس و اختلاق از مشهود می باشد نظر کنید در صفحه (۲۵۹) که در حکایت سید اعمی هندی مینویسد

« بعد از آن بارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب نقطه کافی نزول اجلال فرموده نظر بانکه در ارض نور در خدمت حضرت وحید و جناب بها مدت چهار ماه هم سرور بودند »

و سواى این در سه جای دیگر در این صفحه اسم جناب نقطه کافی را تکرار مینماید و مستملاً مقصود از این عبارت شخص حاجی میرزا جانی است فرضاً بگوئیم این مرد برسبیل حکمت و توریة این کلمه را کنایة از اسم خود قرار داده آیا تا کنون هیچ معتقد احق و کاتب مدّعی در مصنفات و رسائل خود در ابشوا منخ القاب از قبیل حضرت و جناب ستوده است و بانکه مؤلف این کتاب در سایر مواضع از نفس خویش، جز بلفظ حقیر تعبیر ننموده سبب چیست که در جزؤ

سابق حقیر مصنف کتاب گشت و در این جزو جناب نقطه کافی گردید
و شاید اگر کتاب با ختم نامیرسید بمقام (حضرت قلّه قافی) نیز ارتقا
می جست پس یا باید گفت مطلقاً این کتاب ربطی به حاجی میرزا جانی
ندارد یا اقلاً این چند صفحه و صفحات سابق الذکر را الخاقی دانست
و خلاصه معنای این جزو آنست که مؤلف نخست در مدح و

ستایش ازل داد سخن گتری داده سپس ظهوراتی را که بکثرت
مانند ملخ و مور از تربیت شمس ازلیه در سنه سبع محشور گردیده اند
شرح میدهد و انرا آثار کرامت و علائم جلال قدر ازل می شمارد .
۱۲۰ از جمله در صفحه (۲۵۲ سطر ۱۳) میگوید « اول
ظهوریکه در سنه هفت شد و شاخی بود که از شجره مبارکه ازلیه
رسته جوانی بود بز هفده یا هیجده سالگی اسس ذبیح شنش
قادی »

و دیگر در صفحه (۲۵۵ سطر ۱۵) « اما ظهور ثانی در سنه
سبع از ظهورات شجره مبارکه ازلیه ظهور آقا سید هندی بوده
که حضرت ازل او شان را جناب بصیر نایبده اند »

و در ذیل این دو عنوان تحقیقات و عرفاناتی یافته که این عبد
تلویث این اوراق را بنقل و تحدیث ان مخالف عقل و مروّت می شمارم
و اخیراً آنرا در سطر (۲۰) از صفحه (۲۶۰) متهمی باین کلمات میگرداند
قوله و سوی این دو ظهور که جناب ذکر علیه السلام بجناب عظیم
خبر داده بودند که بعد از من دو ظهور میشود یکی ظهور حسینی است

ویدی ظهور یحیی و هر يك زیاده از شش ماه در شکم نخواهند ماند
ظهورات بسیار دیگر نیز شده است یکی در ارض تاء و یکی در
ارض فاء یکی در بغداد که سید علو میگویند و یکی هم آقا محمد
کراوی و امثال ایشان که هر يك صاحب آیات و جذبات بوده اند انتهى
یعنی ذبیح و سید هندی همان یحیی و حسین هستند که حضرت

اعلی در توفیق مبارک بجناب عظیم اخبار فرموده که بعد از من ظاهر
 میشوند و شش ماه در عالم بیشتر دوام نخواهند داشت و برون در
 هاشم بلفظ (و لعلّه حسنی) انرا تصحیح بلاوجه کرده و ما اکنون
 فقرات این توفیق منیع را که تعلق بمقصود دارد عیناً در ذیل درج
 مینماییم تا اهل ادراک مشاهده کنند که مراد نقطه اولی روح مساواه
 فداء در این مقام چیست و تصویری خردان از این کلام چه و این را نیز باید
 دانست که از حضرت اعلی در این باب دو توفیق بجناب عظیم صدور
 یافته و فقرات توفیق اول اینست

قوله عزّیانه الأحملى هو الأعلى تلك آیات یخلفها الله فیكم
 فی کلّ ظهور لعلکم انتم بادلاء الله توقنون فلتستملکن ما قد اغرس الله
 فی البیان لثمرن ثمرات انتم بها تفرحون « تلك ثمرة قد اثمرت فی الواو
 افلاتشکرون » ان یاعظیم فاشهد علی انه لا اله الا انا الاعظم الاعظم وقد
 اطلعتناک علی کبیر عظیم فقل الحمد لله الذی قد هدانی الی ما قد تجلّی الله
 له به من عنده انه قد ارقدیرا « هذا ما وعدناک من قبل جین الذی اجیناک
 اصبر حتی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین
 آية من عند الله

و اجبتك من قبل قبل الطاء يسمي ان يصهر في الوار اسين
في الكتاب عن الأولين قل احدهما يحيى النبي ثم الآخر ابن علي امام
حق رفيع ، فقد اطلعتك على احد منهما واستر (١) في الارض حتى
يظلمك الله ربك على ما يستجلين عن الله ربك ورب العالمين

(١) در حاشیه نسخه کماله از روی ان استنسخ شده و اشتباه هم نوشته شده بود که بریا نسخه اما این کلمه بنظر
ذکت و بی نقطه بوده لذا بهر دو قسم خواندن احتمال مبرفته است

مضمون توقيح مبارك بشارت تكميل بيان است در سنة تسع
 مطابق بمدحین و اخبار از ظهور دو نفس قبل از انقضاء آن در سال ششم
 باسم یحیی و حین و یکی از آن دو نفس مرآت است که وی را در
 اول توقيح نمره ظاهره در و او خطاب فرموده و برای کشف وجود
 ثانی شیخ عظیم را بسیر و جستجوی در ارض امر نموده

فقرات توقيح ثانی قوله جل برهانه و ان ما قد ذکر فی
 کتابک ما حکت المرآت عن ربها وانعکس البلورية عن الهی طوبی
 لها ثم طوبی لمن یدر کها ثم یدر کها ولكن ان یاحیی تری فی تلك
 الأيام شئون ذلك الخلق مثل تلك الجوهرة اللطیفة والمجردة الالهیة لا
 یعرف قدرها الا الله ثم ادلائه فقیل ان یملو کلمة ربک فاستروا سر الله حتی
 لا یحزن قدر شیئی ولا ینخمد نارحبه فی فواده و ان تحین ان توصلن الی
 کل فتوصلن الی کل بحکمة ولا تشیرن ولستمذن من عند الله ولتنصرن بالله
 و لتراقبن مرآت الله ولتتوقفن فی سیره ولانستنبین بکلمات لیوصلن الیه
 من النفی ما لا یجبه الله ولا تراودونه ظاهراً ولتؤیدون نصر الله باطناً و

ظاهراً وأولاً و آخراً فان هذا عزمت و سس سى
اجبتاك بان قبل بلوغ (١) نقطة الأوليه في الأرحام الأمكانية قبل التسعة
عدل قبل حين ينبغي ان يتمكن عن الله مرأتين لأن من اول البديع الى
ذلك الحين ما ولد بعده اقضى ستة اشهر الأيحيى النبي وحسين على فقد

(١) رلى نسخة اخرى نقطة الاوليه

اطلمك الله على واحد واستبني عن الآخر في اليبانين حتى تستخرجه
 غيه و لكن كن فطناً فان هذا دليله الفطرة لا غير »
 ومختصر مضمون این آیات بیانات این است که حضرت نقطه او

پس از جواب عرائض شیخ عظیم درباره مرأت و بقارش و تأکید در
 استتار و حفظ و تشویق انذات میفرماید این همانست که سابقاً اجبا

دادیم که قبل از بلوغ و تکمیل جنین بیان در احرام امکانیه بانقضای
 تسع سنین در سنه شش از ظهور دو مرأت از خداوند متمسک خواهد

گردید زیرا جزیحی و حسین علی تا کنون نفسی شش ماهه توکند
 نیافته (که در عالم باقی ماند) و خداوندت بر یکی از آن دو مرأت

مطلع ساخت و مرأت اخری را بتجسس و تفحص دریابین بکمال
 زیرکی و فطانت بایدت شناخت که وی دلش فطرتست نه غیر

و از آنجائیکه حضرت نقطه ثانی آیتین و آخر مرأتین را معرفی

نفرموده و معرفت وی را بتفحص و تجسس و بدلیل آیات فطری منوط
 گردانیده نه نصوص ظاهری و باتصریح باسم شخصش را از عقول و

افهام خاص و عام مستور داشته توان استنباط نمود که انذات اقدس را
 مستشار باشاره خود و بما نزل فی الیون نمیدانسته و بصریح عبارت

توقیع رفیع ملا باقر حرف ...

بیان (۱) چنین نفس جزمین یظهره الله موعود دران نتواند بود که در
این دو تویق سنه تسع را میعاد کشف نقاب از وجه آن مبدع کتاب

(۱) مبدع ماید حال بعد از فرودب شمس حقیقت استماع دارد که از میراد آیه ظاهر شود در نهج طهرت
ایشاً در همین باب موضع دیگر قوله و حال آنکه میرا از او مستکن نیست که آیات در نهج طهرت نازل فرماید

قراردادده و از طرف دیگر مرآت موصوف را بتنصیص مبین و معروف
 ساخته و باینکه شئون و القاب و نعوت و اوصاف درباره وی اصالة
 وبالذات صدور نیافته بلکه این اذکار راجع بمن یظهره الله است و
 مقصود ازان فقط تشویق ثمره الله در اواخر توفیق اول تصریح فرموده
 بقوله جلّت حکمة قل ان لمن یظهره الله کل ذکر خیر نزل فی الکتاب
 اوینزل افانتم فی غیر الله تبصرون قل ان فی تلك القیمة کلماتی شرق ادلاء
 علی الله وکل ممن یظهره الله یتنبئون قل ان فی ایام الله کل ما یطلع من
 بلورات ادلاء امن یظهره الله وکل عنه یتحکمون فالاتمنعن عن ثمره الله
 من ذکر خیر واثم ابها لتشوقون
 یعنی بگو بدرستی هر ذکر خیری در کتاب نازل شده یا بشود
 برای من یظهره الله است آیاشما در او جز خدا می بینید بگو بدرستی
 در این قیامت آنچه اشراق نماید بر خدا دلیند و همه از من یظهره الله خبر
 میدهند بگو بدرستی در ایام الله آنچه از بلورات طالع گردد دلیند
 برای من یظهره الله و کل از او حکایت کنند پس منع نمائید از ثمره الله
 ذکر خیری را و شما و راه را به تشویق مینمائید

ضمناً اشعار این لطیفه را خالی از اهمیت نمی‌شماریم به معصوم
درج این دو توفیق که متضمن شئون و القاب ازل است علاوه بر
مواضع استشهاد اینست که مدعیان بدانند اهل بها هیچگاه از صدق و
حقیقت اغماض نمایند و نبوت و القاب و اوصاف و اذکاری را که
واقماً از قلم حضرت نقطه اولی در باره مرآت صدور یافته انکار نمی‌کنند

نه چنانچه مستر برون گوید که بهائیان حتی از شناختن ازل استکفاف
مینمودند بلکه جمیع این اوصاف و نعوت را تابع ایمان و اقبال
و دائر مدار وصف مراتب دانند نه اصلی و ذاتی چنانچه شرح و مثال
ان از پیش گذشت حتی خود ازل را نیز در این موضوع با ما مخالفتی
نیست زیرا جناب دیان و خلیل را در کتاب مستیقظ بابوالدواهی و
ابوالشور دنی ادنی و سایر اوصاف رذیله توصیف نموده و از تشبیح و
تکفیر حتی فتوای قتل و تدبیر چیزی فرو نگذارده و حال آنکه
از قلم حضرت اعلی در حق ایشان کلمه ان یا خلیلی فی الصحف و ذکر
فی الکتب نازل شده و باسم دیان و وصف الترد المعتمد مستی و
موصوف گشته بودند

و بالجمله چون برای نمطالب آگاهی یافتی و عدم ربط مضامین لوح
عظیم را با عناوین این مؤلف غیر علیم در یافتی لختی در مؤتفکات اول
من رد علی الله من اهل البیان اعنی ملا رجعی قهیر در رساله که بر رد
جمال رحمن نکاشته اندیشه نما که حضرت وحید اکبر و ازل را دو
مرآت ظاهره در سنه و او می شمارد و در این مقام عبارات ذیل را می نگارد

و بلی گاهی تشبیه فرموده ظهور الله را در این ظهور بنقطه (۱) که
در اصلا ب افتده امکانیه القاشده و نظفه انسانیه در رحم مادر تربیت میابد
در مدت نه ماه مگر در حق حضرت یحیی در امت قبل و در حق حضرت
خامس آل عباد و امت فرقان که شش ماه بعد کمال خود رسیدند و قدم

(۱) در نسخه اصل در حاشیه از عبارت تسبیح علی و نظفه

بعرصه شهود نهادند و در امت بیان این هر دو نفس مقدس که ظهور حضرت یحیی اکبر و ظهور حضرت ازل بوده باشد بنص خداوند حامل اند و نحو از ظهور گشتند و در سنه تسع از بیان البته نطفه بیان که بعد کمال خود کما هو القاعدة فی الطبیعة الانسانیة رسیده متولد گشته و بمنصه ظهور خواهد آمد و ستمکس من تلك المرأت مرأت و لهذا میفرماید و فی سنة التسع انتم کل خیر تدر کون و این معنی غیر از اخبار حضرت من ینظرون الله می باشد

اکنون ملفت تباین تحقیقات نقطه الکاف با ملفقات این منرض بی انصاف باید شد و بعد مدارک معرضین عن الله را از فهم حقائق آیات بینات ادراک نمود که در توقیع صراحة ازل یکی از دو آیه ظاهره در سنه و او معین شده و معرفت آیه آخری بتفحص در بیاتین و بدلیل آیات فطری مقرر گردیده لکن مختلفی ذیح و سید هندی (۱) را که بقول وی در سنه سبع ظاهر شده اند می نویسد دو ظهوری هستند که حضرت در توقیع عظیم فرموده اند بعد از من ظاهر میشوند و شش ماه بیشتر در شکم نخواهند ماند و متمسکی دیگر شخص ازل را با

حضرت وحید اجل میگوید در امت بیان بنص خداوند حامل ان ذونحو
از ظمور گشتند و حال آنکه حضرت آقاسید یحیی دارابی بتبحر در
علوم و فنون اکتسابی معروف و از مشاهیر اهل علم و فضل محسوبند

(۱) ازل در کتاب مشیقل سیده هندی را یکی از مدعیان کذب باطله بشمارد و میگوید و منهم اهل الهندی
والحسین السیالی و علاج فرزانی در کتاب خویش موسوم بتذکره الخالفین در مواقع عدیده او را از مدعیان
کذب مینویسد حتی میگوید بعد از کشته شدن او و حسین میلانی از ناحیه ازل به توفیق بر لحن هر دو با تأیید هر یک

ایکاش این قهیر بی نظیر بمرجع و مصیر خویش راجع نشده بود تا امروز
از بیان از وی استفسار کنند که مولانا از نطفه بیان که در سنه تسع
فرموده اید متولد گشته و بمنصه ظهور خواهد آمد کجاست که
اینک متجاوز از سبعمین میگذرد و جمال با کمالش راهیچ چشمی ندیده
و ادنی خیری از وی باهل بیان نرسیده گمان کنم جوابی جز این نداشت
که چون نفخة صور ظهور من یظهره الآسمی جمال اقدس ابهی ارتداع
یافت از نطفه متولد در سنه تسع از بیان موقع را مقتضی ظهور خویش
ندیده سردر گلیم غیبت و اختفا کشید و انشاء الله با سلطان موعود
از نسل مرآت که شیخ احمد روحی کرمانی در کتاب هشت بهشت
از ان اخبار داده بیرون خواهد تاخت و عالم را از غیر اهل بیان خواهد
پرداخت قل فانظروا انا معکم من المنتظرین

و همچنین ملتفت مبیانتهی که مابین این تویح و مسطورات صفحه
(۲۴۳) واقع است باید گردید انجا که در مقام تطبیق ظهور ازل
با فقره پنجم حدیث کمیل «نور اشرق من صبح الازل فی اوج علی هیا کل
التوحید اثاره» میگوید «اینوا قعه در سنه پنجم از ظهور حق بود که

انجناب ارض مبار که اراده گردیدند و حضرت ذ کر بسماء مشیت
ظاهر شدند»

و مستربرون نیز در آخر همین کتاب که انرا بتمثال ازل موشح
ساخته منشور نور اشراق من صبح الازل را بخط عربی در مقابل عکس
بنام وی صادر گردانیده

وایضاً در صفحه (لد) از مقدمه کتاب در باب تسمیه مرآت این
 معنی را مسلم داشته و لفظ (اشرق) وارده در حدیث را محض تکمیل
 مقصود بدون دلیل مشهود به (یشرق) تحویل فرموده و کل مخالف
 صریح این تویح است که ازل را اثره ظاهره در واو معرفی مینماید
 و ملا رجیلی قهیر نیز در اثبات رتبه حسینی بجهت مرشد خویش چنین
 تقریر میکند قوله وبالجملة ان حضرت در سنه و او قمیص نوریت پوشیده
 چنانچه حرف خامس قرآن در شش ماه بمرصه ظهور آمد (۱)

۱۲۱ اما در خصوص تسمیه مرآت بصبح ازل گذشته از اینکه
 در تمام آثار نقطه بیان درباره وی هیچ جا کلمه ازل منضم بصبح دیده
 نشده کویینوی فرانساوی هم در موقع ذکر وی اسم ازل را مقترن
 بلفظ صبح ساخته و همین ملا رجیلی مذکور و ملا جعفر کاشانی
 مشهور در رسائل خود او را غیر از حضرت ازل چیزی دیگر ننوشته اند
 و از این معلوم میگردد که تا از اوقات یعنی تا اعلان دعوت حضرت
 بهاء الله مرآت را بلفظ ازل بلا انضمام بکلمه صبح میخوانده اند زیرا
 حضرت نقطه اولی کما هو الممهود من باب تطابق عدد مکتوب حروف
 در تفسیر کتبی

اسم یحیی بازل ویرا در زمان اجال باین سبب سوریه بسیار است
از بالفظ دجال محبوس در جزیره شمال (۲) ثابت و محقق گردید
در پناه اسم وحید که با عدد منطوق آن مطابق است نگریزد و لکن

(۱) ملت اینکه ملا رجلی حضرت وحید اکبر را یکی از دوسرآت ظاهره در سنه وار شمرده است
ایشانرا مظهر اسم یحیی قرار دهد تا و به مظهریت اسم حسین را مخصوص ازل گرداند
(۲) شمال نیز مدد) مطابق با تفسیر است هرگاه صورت کتبی از آنکه با در الف نوشته میشود حساب کنند

معاندين امرالله محض تاريك كردن مبني كلمه صبح را از بعد بدان
بسته اند ويكي از علانم محرف و معمول بودن كتاب نطفة الكاف
همين مسئله است كه دران برخلاف مؤلفين دوره اولي پيوسته از مرآت
معاوم بصبح ازل تبير مينمايد و مادر پايان كلام حديث كميل را كه
حضرت نطفة اولي در دلائل سبعة تفسير و هر فقره ازان را بواقعة از وقايع
سنين ظهور تطبيق فرموده اند بأسرها نقل مينمائيم تا ارباب عقول
مستقيم و اذواق سليمة مشاهده کنند كه معرضين امر حضرت
رب العالمين كلمات محكمات الهية را چگونه از مواضع خود
تحريف و به آراء باطله خویش تاويل کرده و انرا بررد منزل آيات
دليل آورده اند قوله جل برهانه و نظر نموده در اجوبة مرفوعين
قبليين يقين مينمائي براي كه ظهور موعود منتظر همان ظهور حقيقت
مستول عنه است كه در حديث كميل ديده در سنة اول كشف سبحات
الجلال من غير اشاره بين و در ثانی مجرالموهوم و صحوالمعلوم و در
ثالث هتك الترتل لقلب السر و در رابع جذب الاحدية لسننة التوحيد
و در خامس نور اشرق من صبح الأزل على هياكل التوحيد بين نور

مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خودت هارب سردی و
مضطرب نشوی نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر ۴ که اول از
اینست اللهم انی استلک من بهائک بابهاد و کتبائک بهی اللهم انی استلک
ببهاک کله که این فقره اشاره است بر رسول الله و ثانی در مقام
امیر المؤمنین بین تا آنکه بر تبه خامس که میرسی که ذکر نوره پیکنی

که ان مقام سید الشهداست زیرا که در نور مقامی است مثل مصباح که خود را میسوزاند از برای استضاء دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار اینظهور را که خود بنفشه از انیت نفس خود میگذرد از برای اقامه توحید خداوند و او امر و نواهی از انتهی

از سوق این بیانات عالیات بصراحت مستفاد میگردد که مقصود از تطبیق فقرة پنجم نور اشرق من صبح الأزل علی هیاکل التوحید باسنه خامسه ازظهور اشاره بطاوع صبح فداست در این سنه که واقعه قلعه طبرسی بوقوع پیوست و مقدمات شهادت آنحضرت نیز شروع گردید و جناب بابالباب واصحاب ان بزرگوار که انوار این صبح نوارند از انیت نفس خویش برای اقامه توحید خداوند و او امر و نواهی او گذشتند و بجانبازی خط نسخ بر طومار شهدای اولین و آخرین کشیدند و ازل را قطع نظر از اینکه وی ثمره ظاهره در واو است مطلقاً از این جام شربتی و در این خوان شراکتی نیست و حافظتن و جان را در کوی جانبازان گذری نه و مخصوصاً حضرت نقطه اولی

جلد لره الاعلی در کتاب اسماء در باب چهاردهم از واحد رسم
فی معرفة اسم الأزل باینکه نور مشرق از صبح ازل نور اول من آمن
بالله است و صبح ازل عبارت از اول من قد اصطفاه الله و شمس ازل ذات
حضرت نقطه اولی تصریح میفرماید ما هذانته « قل ان نور الّذی یشرق
من صبح الأزل و کتب به یخلقون ذلك نور قد اشرق متن آمن من قبل کاشفی

بالله كذلك يريدكم الله حقائق معارفكم باعينكم لعلكم في
 موهوماتكم من بعد لا تنطقون قل ان نقطة الاولى شمس الازل وان ضياء
 الصبح من شمس الازل انتم تعلمون ذلك اول من قد اصطفا الله لنفسه
 وكل به يخلقون انتهى

پس از جمله این ادله و براهین مکشوف گردید که اطلاق صبح
 ازل بر مرآت جبل صرف است و نسبت ظهور وی بسنة خامه کذب
 محض و مقصود مفترین آنکه برای ازل مقام سیدالشهدائی ثابت کنند
 و او را حسین بعد القائم بقلم دهند غافل از آنکه اسم بی رسم مانند سرابت
 و نقش بر آب گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار کوزهر بهر
 دشمن و کوسره بهر دوست

و خلاصه الکلام تا اینجا است شرح اغلاط نقطة الکاف که محض
 اطلاع اهل انصاف بشری ازان اشاره کردیم و برای تکمیل مرام
 سخن را بدین بحث خاتمه میدهم که جناب برون یا این است که واقعا
 ملتفت اغلاط و سخنان این کتاب نشده و انرا اینقدر مهم شمرده و
 در طبع و نشر آن رنج بیهوده برده است در اینصورت چنین شخص بی
 مانه اطلاع را تصفیه و درستی آنرا کماکان در دسترس است که

در تاریخ، بهر صورت رسمیه و بی‌واسطه و بی‌درمانه
مطالب تاریخی و دینی قومی بحث نماید یا بر عقاید و آراء ایشان
ایراد و تنقید وارد آورد و بر خود اسم پروفیسور و مستشرق گذارد
و با اینکه خود خالص و منشوش را تمیز نتواند داد در مقام سرافی برآید
و یا با وجود اطلاع و التفات بمغالطه و غمض عین گذرانیده پس

غرض وی ثابت و سخن شخص مفروض از درجه اعتبار و اعتماد ساقط است
و قدرش نزد اهل علم و دانش هابط و لکن بشواهدی که از پیش
گذشت حق و صواب این است که کلمه (یا) در این مقام حرف زائد
است و این هر دو ایراد بر حضرت مستشرق وارد چنانچه بعون الله
از بعد نیز بتدقیق و بحث از مقدمه کتاب خواهیم پرداخت و اغراض
و اغلاط این عالی جناب را مکشوف و مبرهن خواهیم ساخت
و غی کَلْ ذَلِکَ معروض میدارم که بر فرض این کتاب از تألیفات
حاجی میرزا جانی باشد مگر این شخص کیست یا عنوانش چیست که
مستبرون و از لیان بقول وی میخواهند بر حجیت و وصایت ازل
استشهاد کنند و مورخین بهائیرا مجبور بنقل تحقیقات او سازند در
صورتیکه اهل بها بشهادت نقطه اولی بیان را مانند حدیقه در قبضه
اقتدار و تصرف حضرت، من ینظروا لله داند که اگر قبول فرماید از
فضل اوست و اگر رد نماید از عدل او و اعراض شخص ازل را در
مورد حضرتش قابل اعتنا و لایق اعتبار نشمرند دیگر ارادت حاجی
میرزا جانی و ملا جعفر کاشانی و سید محمد اصفهانی و غیرهم را نسبت
باز آنچه مقدار و محل نهند و مستورا نشانرا چه وقع و اهمیت گذارند

چنانچه این نکته از نظر مستریرون نیز فوت نشده و در دو موضع
از مقدمه کتاب بدین مقدمه اعتراف نموده
یکی در صفحه (مد) سطر (۲) میگوید
«هر کس بدقت در آنچه باب در خصوص من یظهره الله گفته

و وصایای ا کیده که در ایمان باو و عدم احتجاب بهیچ شیئی نموده
چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با انهمه اختلافات شدیدة بالاخره
اکثر بایه دعوی بهالله را پذیرفتند »

و دیگر در صفحه (ع) سطر (۱۶) مینویسد

« چنانچه سابق ذکر شد باب جای تأمل و مجال تردّد برای احدی
از اتباع خود نگذارده است و برایشان حتم نموده که هر کس در
هر کجا ادعای این مقام را نماید بیچون و چرا و بلا شرط شئی اورا
تصدیق نمایند »

حال با این اعتراف ندانستم مقصود برون از طبع نقطه الکاف
و انهمه اهمیت دادن ان چیست و این اعتراضات بیجا بر کیت آیا
این عمل را تناقض گوئی و پریشان نویسی نباید نام نهاد

باری چون سخن در بیان اغلاط نقطه الکاف بحد استقصا بلوغ
یافت اکنون بعون و عنایت ذات مقدس از بدء و نهایت بشرح
مغالطات مقدمه کتاب که مستر برون در نکارش ان خود را شخصی

بیطرف و مورّخی منصف جلوه داده ولی اغراض شخصیه و تعصبات
دینیّه که در آن مندمج ساخته از آفاق سطور و کلماتش مانند شتر
بر نردبان رسوا و عیان است پردازیم و اعتسافات و طرفداریهای این
بروقدور محترم اوروپائی را یک یک مکشوف و مبرهن سازیم



اساس ثانی

مغالطات مستبرون در مقدمه کتاب

اگرچه این عنوان شاید بنظر بعضی از قارئین که فریفته
 شهرتهای کاذبه و القاب فارغانه اند در بادی نظر خیلی غریب جلوه نماید
 که چگونه میتوان یک نفر پروفور مستشرق مورخ اروپائی
 مانند ادوارد برون را اهل سفسطه و مغالطه نامید لکن امید است
 بعد از ملاحظه دلائل سابقه و شواهد آتی بر صدق این بیان اذعان
 نموده مارا در این دعوی معذور و معاف دارند و پس از کشف
 اغلاط و اغراض مستبرون در مقدمه کتاب انصاف دهند که این
 عالیجناب در باره این امر جز بمغالطه و اغماض و همز و لمز و تحامل
 سخن نگفته حتی در اسم عکا نیز مناقشه مینماید

چنانچه در صفحه (ز) در هامش تحت الصفحه در خصوص اسم
 عکا مینویسد «نام این شهر علی ما هو الصواب عکا است ولی ماتبعاً
 المشهور همه جا عکا خواهیم نوشت»

... ذکر کرده که بجه دلیل اسم اصلی

دینر جاب مسسری - بر سر
ایشهر عتکه است نه عتکه با انکه در کتب لفة و تواریخ و اشعار و
کلمات فصحا و بلنای سلف و خلف اغلب (عتکه) مدوده وارد شده و
قلیلاً ما (عتکه) ذکر کرده اند و علی الظاهر جز قصد مصروف داشتن
احادیث و بشاراتی که در خصوص این مدینه متبر که وارد شده دلیلی

دیگر نداشته باشد و این نیز خیالی است باطل چرا که مادام در
 قطعات خمسة ارض شهری دیگر سوای این محل مقدس موسوم
 به عکا یافت نشود البتہ مصداق کلمات انبیا و مقدسین همین ارض
 مبارکه خواهد بود لا غیر گذشته از آنکه در غالب احادیث و بشارات
 علاوه بر ذکر اسم تعیین محل و مکان آنرا نیز فرموده اند تا محل اشتباه
 واقع نگردد چنانچه همه اینها در کتب استدلالیه اهل بها مسطور است
 و تکرار آنها در این مقام از شیوة ایجاز و رعایت اختصار بسی دور و
 شاید مقصود وی ایراد بر الواح مقدسه است که در آنها عکا ممدوده
 نازل گردیده و ما اکنون برخی از آنچه را از باب لغة در تعیین اسم
 این شهر نوشته اند برای تشخیص حق و صواب در این کتاب مذکور
 میداریم

از جمله در کتاب قاموس اللغة فی باب الکاف فصل المین پس از
 شرح معانی لغت عکا میگوید « و عکا ممدوده بلد »
 و ایضاً در معجم البلدان که از کتب معتبره است جاء فی صفحه
 (۱۸۶) من المجلد الأول فی ترجمة الأردن بعد ذکر لغتها و کورة اردن

احدا جنان الشام الخمه و هي ذورة واسعه منها القور و طبريه و صور
و عكا و ما بين ذلك قال احمد بن الطيب السرخسي الفيلسوف هما اردنان
اردن الكبير و اردن الصغير فاما الكبير فهو نهر يصب الي بحيرة طبرية
بينه وبين الطبريه لمن عبر البحيرة في زورق اثني عشر ميلا تجتمع فيه
المياه من جبال و عيون و تجري في هذا النهر فتسمى اكثر ضياع

جند الأردن تمايلي ساحل الشام وطريق صور ثم تصب تلك المياه الى
البحيرة التي عند طبرية وطبرية على طرف جبل يشرف على هذه البحيرة
واما الأردن الصغير فهو نهر ياخذ من بحيرة طبرية ويمر نحو الجنوب
في وسط النور فيسقى ضياع النور و اكثر مستغلاتهم السكر و منها
يحمل الى سائر بلاد الشرق وعليها قرى كثيرة منها بيسان و قراوا
واريجا والموجاء وغير ذلك وعلى هذا النهر قرب طبرية قنطرة عظيمة
ذات طاقات كثيرة تزيد على المشرين و يجتمع هذا النهر و نهر
البرحوك فيصيران نهراً واحداً فيسقى ضياع النور و ضياع البثينة
ثم يمر حتى يصب في البحيرة المنتنة في طرف النور الغربي وللأردن عدد
كور منها كورة طبرية و كورة بيسان و كورة بيت رأس و كورة جدر
و كورة صفورية و كورة صور و كورة عكا وغير ذلك مما يند كرفي مواضعه
و قال في ترجمة اسكندرونة صفحة (٢٣٤) من المجلد الأول
مدينة في شرق انطاكية على ساحل بحر الشام بينها وبين بفراس اربع
فراسخ وبينها وبين انطاكية ثمانية فراسخ و وجدت في بعض تواريخ
الاسماء ان اسكندرونة كانت عكا و صور



وقال الياقوت في صفحة (٢٦٧) من المجلد السابع لمعجم البلدان
كفر منده قرية بين عكا وطبرية بالأردن الى آخر كلامه
وقال في ترجمة طبرية صفحة (٢٣) من المجلد السادس دينه و
بين عكا يومان

وقال في ترجمة الشام في صفحه (١١٦) - سمر (١١) -
المدن منبج وحلب وحماء وحمص ودمشق وبيت المقدس و
ممره وفي الساحل انطاكية وطرابلس وعتكة وصور وعقلان و
غير ذلك

وقال في ترجمة شفرغم قرية كبيرة بينها وبين عتكة بساحل الشام

ثلاثة اميال بها كان منزل صلاح الدين يوسف بن ايوب على عكا سنة
(٥٨٦) لمحاربة الفرنج الذين نزلوا على عكا وحاصروها

وقال في ترجمة صور وهي معدودة في اعمال الاردن بينها وبين
عكا ستة فراسخ وهي شرقي عكا

وقال في ترجمة زيب صفحة (٤٢٢). قرية كبيرة على ساحل
بحر الشام قرب عكا

وقال في صفحة (٤٠٧) من المجلد الثاني تل تيشان الكاف مفتوحة
والباء ساكنة. وضع في مرج عكا من سواحل الشام

٢ از جمله مسئله پشكار بهائيان است كه در صفحه (ح) سطر
(١٣) ذكر مي كند « زیرا هر كس ميخواست بملاقات بهاء الله
نائل گردد بايستي بتوسط يكي از عمال بهائي كه در پرت سعيد يا
اسكندريه يا بيروت اقامت دارند از اين قهره استعلام نمايد اگر ايشان
صلاح ميديدند رخصت و دستور العمل اين كار را باو مي دادند
و الا فلا »

این مورخ منصف اروپائی که بمکّه و قبریس فقط برای تحصیل
اطلاعات صحیحه مسافرت کرده بود اگر این قضیه را در عکا تحقیق

میشود البته با و مدلل میساختند که بهائیان عامل و پیشکاری ندارند
و امر بخواستن اذن با اهل بها تخصیص دارد تا بنته در عکاه از مسافری
از دحامی فراهم نیاید و باعث وحشت و اضطراب دولت و حکومت
بلد نگردد و الواح منزله در این بابت را بوی ارائه میگردند که

بموجب آن طالبین فوز یلقا و قاصدین بقعه بیضاء باید بعد از وجود شرائط
 مخصوصه ممینه قبل از حرکت از محل و مکان خویش مستقیماً از محضر
 مطهر طلب اذن و اجازه نمایند و بعد از حصول رخصت متوجه شطر متعود
 گردند نه چنانکه متر برون گوید (رفته از عمال بهائی مقیمین بنادر
 ثلاثه استعلام نمایند و بر رخصت و دستور العمل ایشان رفتار کنند)

و از جمله آنها فقراتی است که در اواخر لوح حضرت عندلیب
 در بیان شرائط مسافرت بساحت قدس عزّ نزول یافته و اکنون فاتحه
 یکی از کتب الواح مطبوعه در بندر معموره بمبئی که بخدا مشکین
 قلم نوشته شده بدین لوح بدیع منیع مزین است و ذکر آن در
 اینموقع برای زوال شبهت از قلوب ارباب ریبت مطبوع و مستحقین
 قوله عزّ یانه و جلت حکمته

یا عندلیب بلایای اینمظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول
 بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث
 و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضح
 است بعضی بمشابه جیل ثابت و برخی بمشابه نور منیر و بعضی هم یعلو

مرّة ويسفل اخرى وحق با كل بعنايت لبرى ساوت ميرميد
يست ويكسنة با اين جمع درسجن سا كن قل القدره لله رب العالمين
الحكمة لله مقصود المعارفين الرأفة لله مقصود من في السموات والأرضين
الشفقة لله مولى الأولين والآخرين جلال در توجه اذن داشته وآما ان
دو نفس ديگر بعد از ورود پرت سعيد طلب اذن نمودند و از بحر فضل

محروم نمایند از ربك هو السامع المجيب باری شرائط نفوسیه که
 باذن فائزند این است اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب
 سفر از نقد و غیره و شرطیکه اعظم شرایط است تحصیل اذن است
 در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا نماید حرکت
 و توجه جایز نه حق میفرماید و لله علی الناس حج البیت و بعد میفرماید
 من استطاع الیه سبیلاً از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند
 آنچه را که بان مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب
 عاقبت و ستم و محبت و الفت و اتحاد عباد است انه هو الامر الحکیم
 اتسی

۳ دیگر در صفحه (ط) سطر (۳) نظر کنید که درباره عکاء
 بچه همزولمزی سخن میگوید قواه وقتی که بجلگه عکاء رسیدم
 از دور منظر فرخناك باغهای باصفا و اشجار معطر نارنج و پرتقال و غیرها
 که در حوالی عکاء واقع است مرا قدری متعجب ساخت چه در
 شهریکه بهاء الله همیشه در نوشتجات خود اثر اخراب البلاد میخواند
 منتظر دیدن اینهمه طراوت و نظارت نبودم و بعدها اینحال تعجب
 خود را بیهایان عکاء در میان نهادم گفتند اگر تو آنوقتی که بهاء الله

یست و دو سال قبل اینجا ورود نمود عکّاراً دیده بودی از این تسیه
تعجب نینمودی ولی از آن وقت که او ساکن عکّار گردیده شهر
و اطراف آن روی به آبادی گذارده تا باینحال که الآن مبینی رسیده
انتهی

با اینکه خرابی و رداآت آب و هوا و کثافت و عدم نزحت
 و صفای محلی که سالیان دراز منفی و محبس سارقین و قائلین و
 خائنین و مقصرین دوات عثمانی بوده باشد قابل شبیه و تردید نیست
 لیکن چه ضرر داشت هرگاه مستربرون که مقصودش کشف
 حقیقت است از بومیان عکا نیز این کیفیت را استنساخ مینمود و
 بهزولمز و تردید سخن نمیگفت

نیکوست در این مقام ایاتی را که قیس فاضل لنوی ینتوب بن
 بطرس البستانی من بنی غانم از ساکین مدینه منوره عکا در تحجید
 روضه مقدسه غنا برشته نظام در آورده بجهت رفع استعجاب مستربرون
 درج گردد و هی هده

مابین لبنان و کرمل بهجة فیها مقام بهاء ذی الألاء
 السیة المختار مصباح الهدی و بهاء شمس حقیقة الأسماء
 فیها ابتهاج قلوب اتباع له و جلاء ابصار ونیل رجاء
 بوجوده طابت میاه و رودها و ذکا هوا عکا والأرجاء

۴ و همچنین در صنجة (ط) سطر (۱۶) در باره قصر بهجة که
 ک. شخص حضرت بنی الله واقع شده بود بدقت نظر کید چگونه

مسئله‌ی ...
بکنایه و ابهام سخن میراند و اغراض نفسانیه را در سایه این عبارات
چنان بمنعمه ظاهر میرساند قواء فردای امروز یکی از پدران
کوچکتر بپناه الله وارد احاط من شده از من خواهدش کرد که
همراه او بروم من نیز دنبال او روان شدم و از احاطها و ایوانها

و گذرگاههای بسیار که فرصت نگاه کردن بانها نداشتم عبور
کردم تا يك ايوان وسيع مفروش بختام کاری مرمز رسیدیم راهنمای
من در مقابل يك پرده قدری مکث نمود تا موزههای خود را از پا
در آوردم انتهى

عمده مقصود متربرون از این شرح و بسط آنکه میخواهد
برای حضرت بهاءالله دستگاه سلطنتی مشخص کند و حالت بسط و
رفاهیتی اثبات نماید و این عبد نیز مطلقاً در این مورد سخنی برخلاف
نمیگوید و مرقومات ایشانرا در باره عکا و قصر بهجة باسرها
تصدیق مینماید لکن در کمال ادب معروض میدارد که ای پروردگوار
لطيف الشمور عکا خواه خراب و خواه آباد و حضرت بهاءالله خواه
بر تخت سلطنت متمکن و خواه بر تراب مسکنت جالس توافقات
یوم ظاهر یا تقدیرات خدای غیور را ملاحظه فرما که بحکم دولتین
منفای بهاءالله مدینه طيبة عکا واقع گردید که در شأنش الأدبة
الألیة (۱) وارد گشته و از لسان مظهر وحی والهام در حش طوبی
لن رأی (۲) عکا و طوبی لن بات فی عکا صدور یافته و منفای
از حذر دقه سر (۳) که بجزیره الشیطان تسمیه یافته

و تو این نکته نهفته را ملتفت باش که شخص منضوب دولتین
 و منقور ملتین در حبس و زندان بر رضم انف اهل عدوان بچه سلطنت

(۱) فی مبحث الخمس والستون من کتاب البیواتیت والجواهر (۲) فی الصحاح الفقه للجمهوری
 باب الکافی فصل العین و عکة اسم بلد فی الذور و فی الحدیث طریقی لمن رأى عکة و از اشعار منجذری
 دافغانی است بار سانی باقی بشادی ویر که بخنده گفت که طوبی لمن رأى عکة (۳) عشایان
 قریباً مشطان بزیر مسره گویند

و ابتهی جلوه نمود که امثال تورا (ولولبر سبیل غرض و اغراق) بتوصیف
و تمجید مجبور ساخت و این نیست مگر بقدرت غالبه الهیه و عظمت
ظهور کلمه جامعه از این اغراق گوئی و ابهام نویسی چه حاصل
و بعد کل ذلك بغیر از متربرون هزاران نفوس از بهائی و غیر بهائی
قصر بهجه را دیده اند اینهمه اطاق و ایوان و گذرگاه و عظمت و
دستگاه که این مرد میگوید ندارد نهایت از سایر عمارات این
شهر فی الجمله ممتاز است و جاود کردن آن در نظر شخصی که
عمارات عالی لندن و پاریس را دیده باشد خالی از سببی تواند بود
و اگر خداوند خواهد بیاناتی را که متربرون پس از مراجعت از
ساحت قدس انتشار داده و موسیو الکساندر تومانکی روسی
در مقدمه ترجمه کتاب اقدس آنرا نقل نموده در آخرین مقاله مندرج
خواهیم ساخت تا اهل بصیرت بر تاقون این مستشرق محقق آگاه
گردند و سرّ مخالف اقوال او را در موضوع این امر دریابند
۵ در صفحه (یا) سطر (۱۱) چنین مینویسد «ابتدا متن
کتاب مقاله سیاح را که عباس افندی پسر بزرگتر بهاء الله بقصد
۱۰

اعلاء كلمه بهاء الله ونشر افكار او وتخفيف درجه باب رسين
او در حدود سنه هزار و سيصد و سه (۱۳۰۳) تاليف نموده و يك نسخه
بسيار خوبی ازان كه بخط زین المقربین از كتاب خوش خط بهائی است
در عكاسه بمن هديه داده بودند عين اين نسخه را چاپ عكس نمودم
و يك ترجمه انگلیسی با حواشی مفصله در توضیح مجملات كتاب نیز

بر آن افزودم متن و ترجمه هر دو در سنه هزار و هشتصد و نود و
یک مسیحی (۱۸۹۱) مطابق هزار و سیصد و هشتاد و نه (۱۳۰۸-۹)
هجری از طبع خارج شد پس از فراغت از این کتاب در صد و طبع
ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی که در اوقات اقامت
حقیر در شیراز در سنه هزار و سیصد و پنج (۱۳۰۵) یکی از دوستان
بابی بمن هدیه داده بود بر آمدم و بالأخره در سنه هزار و سیصد و ده
(۱۳۱۰) طبع آن با تمام رسید.

واقفان جای خنده دارد این عالیجناب که کتاب نقطه الکاف را
چاپ کرده میگوید مقاله سیاح بقصد تخفیف درجه باب و تنلیل
اهمیت او تألیف یافته دیگر نشان نمیدهد در کتاب مقاله عبارتی که
دلالت بر توهین باب دارد کدام است همانا مقصودش جز این نیست
که در مقاله سیاح حضرت باب را مبتر من ینظره الله شمرده و وی را
واسطه فیض از جانب شخص غائب متصف بکمالات یجد و حصر
توصیف نموده و این بنظر مستشرق خیلی غریب آمده و حال آنکه
این معنی مستفاد از کلمه بایب است که انحضرت بدین اسم افتخار و

طلوع خویش را بدین عنوان بر اهل عالم اظهار داشت و در تمام آثار و
توقیعات و خطب و مناجات که از قلم و لسان مبارکش جریان یافته
جز ذکر حضرت من یظهره الله و فکر شخص بقیه الله و عبودیت و
رقیت از آستان و تمنای فدای جان در سبیل آن مظهر سبحان مشهود نشده

و نمیشود چنانچه در باب سادس از واحد عاشریان عربی مقام بابیت
خویش را نسبت بمن بظهور دالله تصریح فرموده بقوله عزبیانه
قد حرّم الله علیکم فی البیان الأذی ولو کان بضرب ید علی کتف
ان یا عباد الله تتقون و ان حین ماتحجون ان تتحاجون بالدلائل والبرهان
علی ا کمل الحیاء تکبون دلائلکم ثم علی منتهی الأدب لتقولون
فاتکم تلاقون الله ربکم یوم التیمة بانلاقون من ینظرون الله و من ینکن
بایاً له للمالمین لعلکم لانلاقون الله ربکم و تکبون عملاً یحزن
به الله ربکم بما یحزن من ینظرون الله وانتم لاتانفتون ولاتذکرون انتمی
وانگهی اگر بروز این مسئله را توهین تصور میکند پس چرا
نقطه الکافر را اسباب توهین و تخفیف نمی شمارد که حضرت نقطه اولی
را باب قدوس ذکر مینماید و مزخرفاتی را که از پیش شرح انها
گذشت درباره حضرت و اصحاب کباران بزرگوار مینویسد و
نگارنده از قبل مختصری در اثبات مقام بقریت حضرت باب نسبت
بمن بظهور الله نکاشت ولو شاء الله و اراد از بعد نیز مفعلاً در موقع
خود انرا بشواهد محکمه و ادله متقنه از کلمات خود انحضرت ثابت و

میرمن حوامد داس

۶ در صفحه (ب) سطر (۴) مأخذ اطلاع خود را از کتاب

حاجی میرزا جانی چنین شرح میدهد

دو سابقاً در ضمن اشتغال بترجمه تاریخ جدید دیده بودم که

مؤلف آن کتاب مکرر از يك کتاب قدیم تری تألیف حاجی میرزا

جانی کاشانی نقل میکند و بهمین جهت تاریخ خود را موسوم بتاریخ
جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزا جانی که نسبت بدان قدیم تر است
امتیاز یابد»

اولاً این مخالف است با عبارات مکتوبی که بتلامذه بیروت
نوشته و در آن اظهار داشته که وقتی که در ایران بودم بر وجود
کتاب حاجی میرزا جانی مطلع بودم

ثانیاً این مسئله اصلاً اشتباه است که مرحوم میرزا حسین همدانی
کتاب خود را محض امتیاز از کتاب حاجی میرزا جانی موسوم بتاریخ
جدید ساخته است بلکه چون در این تاریخ از امر جدید بحث و
مذاکره مینماید لذا آنرا بدین اسم مستی گردانیده یعنی میانه این
دو کلمه نسبت اضافی است نه وصفی ولی مستربرون این تسیه را
بر کتب مقدسه انجیل و تورا که بجهت امتیاز و انفصال از یک
دیگر اول را بمهد جدید و ثانی را بمهد عتیق موسوم کرده اند
مقایسه نموده و بر فرض که مراد و مقصد میرزا حسین چنان باشد
که مستربرون گوید پس اینهمه ایراد بر مؤلفان از چه راه است و

و بعد از عدم اتفاق بر این امر...



در این کتاب پس بس مشهورات حاجی میرزا جانی چه نماند ریرا
نفس این تسمیه دلالت کند که مندرجات این دو کتاب باید از یک
دیگر ممتاز و منفصل باشد و مؤلفان ملتزم نشده که آنچه در آن
یک نوشته شده در کتاب خود نقل و تکرار نماید

۷ در صفحه (ب) سطر (۱۳) در خصوص تاریخ حاجی میرزا

جانی مینویسد « در اوقاتی که در ایران بودم از هر کس که سراغ
این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت به اروپا نیز
بدوستان بابی خود در ایران و اسلامبول و شام و غیرها نوشتم و از
اطراف در صد تفتیش بر آمدم هر چه بیشتر جستجو کردم تا آخره
مأیوس شدم و یقین کردم که این کتاب بکلی از میان رفته ،
عجبا اگر راست میگوید چرا از آن کس پرسید که مؤلف تاریخ
جدید را بدان کتاب هم وی دلالت نمود و راه تحصیل اطلاعات را
از ماخذ مختلفه بروی گشود با اینکه در اوقات مسافرت مستر برون بایران
اونیز در حدود اصفهان و یزد و کرمان در سیر و دوران بود و در ایام
اقامت ترکستان واسطه صحیحی برای استفسار و تحقیق مانند
تومانسکی روسی در دست داشت و مابین این دو مستشرق رابطه
مخبره و مکاتبه جاری و متواصل بود گذشته از این مستر برون
رؤسا و بزرگان بهائیان را در اغلب نقاط ایران میشناخت و بنا بر آنچه تحقیق
کرده ایم از هیچکدام آنها سراغ این کتاب را نگرفته پس این
کلام را ما از مستر برون بهیچوجه باور نتوانیم داشت بلکه بیانی

برخلاف واقع خواهیم ساخت

۸ در صفحه (بج) اقامت کنت دو کویینورا در طهران از
سنه یک هزار و دوست و هفتاد و یک الی سنه یک هزار و دوست و
هفتاد و چهار نوشته ولی در مکتوب بتلامذه بیروت یکسال بران
افزوده و چنین مینویسد دو کویینو از سنه یک هزار و دوست و

هفتاد و يك الى يکهزار و دوست و هفتاد و پنج در ايران توقف داشته و اين کتب را در اين مدت بدست آورده (۱) و خلاصه از سطر (۲۰) همين صفحه ببعده اطلاعاتی را که اين مرد جليل از طريقه بایيه در اوقات اقامت خودش در طهران تحصيل کرده بخيلي اهميت ميدهد و با آب و تاب فوق العاده ذکر ميکند

هر چند اين عبد کتاب « مذاهب و فلسفه در اسيای وسطی » را که از تالیف اين مرحوم است و شرح و احوال اين طائفة جديده در ان مرقوم خود ندیده که بر مقدار صحت اطلاعات و صدق روايات از حکم نمايد لکن از چند فقره مندرجات اين کتاب که سابقاً بدان اشارت رفته توان گفت که اين کتاب نیز غالباً مشتمل بر مطالب صحيحه و اقمیه نتواند بود که گفته اند مثنی نمونه خروار و اندکی دليل بسيار است چرا که در ان اوقات افق امرياييه زياده از حد مظلّم و تاریک و راه تحقيق و تميز صدق از کذب فوق العاده تنگ و باریک بوده تا بدان مقام که حضرات بایيه سوای معدودی از رؤسا خود نیز از کیفیت وقائع و حقيقت مطالب کمابيش اطلاعی نداشته اند تا چه رسد بغير آنها که عمداً و عداوة حقه مطالب را در انجا

برخلاف واقع اشتها میدادند علی الخصوص برای شخص اجنبی
اروپائی مانند دو کوینو در چنین زمان مظلم صیلم وصول بحقیقت

(۱) کمانم حضرت مستشرق ملثفت این تاقض کردیده که نسخه کتاب منسوب به حاجی میرزا ابانلی که از ۱۱۱۱ از
- نروگان دو کوینو بنام میده تاریخ استاخرت به ۱۲۲۹ میاشد و لغوات اندک اندک توقف دو کوینو را
در ایران تا بدین تاریخ رسانید

حال بسی مقرون باشکال بل از قبیل امر مجال بنظر میاید و بالأخص
که شخصی جلیل و بزرگوار و سفیری کبیر و عالی مقدار باشد که
جز با رجال رسمی و ارکان دولتی آمیزش و معاشرت و آزاده
بهرجا و باهر کس حشر و مراودت نتواند ناچار باید بتوسط بعضی
از گماشتگان و چاکران خود جلب اخبار نماید و آنان نیز چنانچه عادت
متملقین ایرانی است سخنی راست یادروغ بهم بافته و سر مخدوم را
بجمله های بی فروغ برتابند و این مسئله بر هر کس از وضع متملقان اهل
ایران و معاملات ایشان با اروپائیان مسبوق و مستحضر باشد پوشیده و
پنهان نیست (۱) و علی الظاهر این همه اهمیتی که متر برون بجهت
این کتاب ذکر میکند و شأن و حیثیتی که میدهد فقط برای آنست
که استخلاف ازل دران مندرج است و کرامت و جلالت قدر و منزلت
مرآت ازان مستخرج

۹ صفحه (به) سطر (۹) بید در خصوص پنج نسخه کتاب
خانه پاریس رأی ازل را خواستار شده و ازل نیز نسبت کتاب تاریخ
را بحاجی میرزا جانی از روی قرائن تصدیق نموده و این عمل غرض

مستبرون را بخوبی آشکارا میسازد زیرا اکتفا بقول یکطرف
کرده در صورتیکه شهادت ازل درباره کتابیکه بتوصیف و تعریف
او مشحون است مطلقاً مقبول نیست اولاً مقام بیطرفی و انصاف و تحرری

(۱) جناب دکتر ونگرادنی روحی که قریب سه سال در بزدو کرمان بسر برده بود در مقام شکایت از
این قیل نوکران ایرانی میفرمود در تمام ملل عالم دروغگر یافت میشود لکن فقط برای جلب مافقت یا دفع
مضرت اما ایرانی دروغ میگوید هر چند برای او ضرر داشته باشد باینکه ایرانیان را در قدیم از زمان بر حسب تواریخ
عادت چنان بوده که مقدم بر همه چیز فرزندان خود را راستی و درستی و حسب الوطن و اطاعت سلطان تربیت میکردند

حقیقت اقتضای آن داشت که از عکس نیز خصوصیات نسخ مذکوره را استفسار نماید تا هر گاه با رأی ازل موافقت میشود جای شبهه و انکار و دغدغه و ایراد بجهت احدی باقی نماند و در صورت مخالفت از بیانات طرفین میزان صحیحی برای حکم بدست مستشرق و دیگران بیاید

۱۰ در صفحه (یز) سطر (۲۱) سبب رواج مذهب تشیع را در ایران این میدانند که ایرانیان از قدیم پادشاهان خود را مثل الهه میدانسته اند و چیزی فوق موجودات بشری می پنداشته اند

اولاً این قول نسبت بایرانیان خلافت بلی ایرانیان در اطاعت و دوستی پادشاهان خویش مشهور آفتند نه آنکه نمودن الله ایشانرا خدا یا فوق عالم بشر تصور کنند و این مسئله هم بسلاطین رعایت پرور عدالت شعار اختصاص داشته نظر کنید یزدگرد را که بهوی پرستی و تن پروری عامل و از مملکت داری و داد گتری غافل بود وی را بائیم ملقب ساختند

ثانیاً علت نفوذ مذهب شیعه در ایران چنین نیست که مستشرق محققین فرض کرده بلکه تازه از سلطنت صفویه مذهب تسنن در غالب بلاد از دست عداشته مگر در قم و کاشان و سبزوار که اهالی این

بهر ایران میرسد
سه شهر بشیعه گوی معروف بوده اند چنانچه اهالی حله در عراق و جبل
عامل در شام نیز بدین اسم مشهورند لکن چون شاه اسمعیل اول را
سلطنت ایران مسلم گردید بقوه قهریه و تدابیر ملکیه و وسائل سیاسیه
اهالی ایران را از مذهب تسنن بتشیع تحویل داد و این عمل را وسیله

تشید مبانی و دوام و استحکام اساس سلطنت خویش در ایران و
استقرار و ثبات دولت خود در مقابل عثمانیان پنداشت و سب و رفض
را وی نیز در ایران مرسوم و معمول داشت و در ایام شاه طهماسب
پسر شاه اسمعیل بتوسط عالم بزرگ شیخ عبدالعال اساس تشیع استوار
گردید که مبنای مذهب را بر توتلی و تبری قرار داد

۱۱ صفحه (بح) سطر (۴) غلاة راجز و شیعه شمرده و شیخیه
را هم فرقه از غلاة محسوب داشته و این مخالف است با سطر (۲۲) از
صفحه (یو) که ملت اسلام را از حیث اختلاف در مسئله خلافت سه
فرقه منقسم گردانیده سنی شیعی شیخی گذشته از آنکه غلاة را
جزو شیعه شمردن يك غلط است زیرا امت اسلام در موضوع خلفا و
مسئله خلافت بچهار طائفه منقسمند اول تنز که ابو بکر و عمر
و عثمان و علی را چهار خلیفه برحق دانند دوم تشیع که تنها علی را
خلیفه بلا فصل شمرند و امامت را در ذریه انحضرت محصور شناسند
سوم غلاة که بالوهیت و ربوبیت علی معتقدند و ایشانرا نصیری و
علاء الله نامند چهارم نواصب یا خوارج که صهرین را تکفیر

و تردید و شیخین را تحسین و تمجید نمایند و همچنین شیخیه را از
غلاة محسوب داشتن غلط دیگر چرا که شیخیه چنانچه برون خود
بدان اعتراف کرده اصول دین را چهار دانند توحید نبوت امامت
رکن رابع یا شیعه کامل بنیاد علی هذا این طائفه بامامت
علی و ذریه وی قائلند و معرفت ایشانرا رکن سوم دین

قرار دهند لکن غلاة علی را ذات الوهیت متجلی در هیكل بشری دانند

۱۲ صفحه (بط) سطر (۲۰) حاجی کریمخان کرمانی و نقطه

اولی رامینویسد دو مدعی برای جانشینی مرخوم حاجی سید کاظم رشتی بودند و حال آنکه چنین ادعائی از زبان و قلم هیچکدام ظهور نیافته اما حاجی کریمخان شروع بترویج طریقه شیخیه کرد و وجود رکن رابع و اعتقاد و معرفت وی را لازم شمرده لکن خود مطلقاً مدعی مقام رکنیت نگردیده حتی در یکی از رسائل خویش بالصراخه از این نسبت تبری و تعاشی و هر کس را بوی چنین نسبتی دهد لمن و نفرین کرده

و همچنین حضرت نقطه اولی جل ذکرها الاعلی اظهار مقام بابیت فرمود و مراد انحضرت ابداً مفهومی که شمیمان از این کلمه تصور میکردند نبود (۱) زیرا رتبه نیابت خاتمه را با ادعای نزول کلماتی مانند قرآن بل اعظم از آن چه مناسبت و مدعی آیات و بیانات را با حسین بن روح و علی بن محمد السمری و شیخ احسانی و سید رشتی چه

بیت من یظاہرہ اللہ است و مبشریت بظلوع یوم اللہ و قرب اوان لقاء اللہ
 لکن ناس در بادی نظر بر حسب ظن و قیاس از لفظ بایست معنی نیابت

(۱) کما شرح بذلك النقطه الاولى في اول شرح سورة الكوثر قوله عز اسمه الاعلى ولقد كرم الذين قالوا
 ان ذكر اسم ربك لال اني انا باب بقلية الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون يعني كسانيكه ميگویند من خدا در باب
 بقلية الله قبل خوانده ام بخدا کافر شده اند و تسبیحاتند

خاصه مستفاد داشته و شخص غائب را حضرت صاحب (امام ثانی عشر) پنداشتند و وجود باب الله الأعظم را مانند یکی از توابع اربعه گمان کردند و طولی نکشید که دست غیرت پرده او هام و ظنون را از هم بردرید و مراد و مقصود را از این کلمه جامعه بر اهل عالم فهمانید

۱۳ در صفحه (کا) سطر (۹) مینویسد « و دیگرانکه عقیده که اکنون مابین بهائیان منتشر است که باب خود را مبر و منادی ظهور دیگری که بهاء الله باشد میدانست و باب نسبت بهاء الله مانند یحیی تعمید دهنده بود نسبت بحضرت عیسی بکلی از نقطه نظر تاریخی بی اساس و باطل است باب بعقیده خود و بعقیده اتباع وی مؤسس يك دوره نبوت جدید بود و کتابی جدید آورد موسوم بیان که بعقیده ایشان ناسخ قرآن است چنانکه قرآن ناسخ انجیل و انجیل ناسخ تورات بود »

و نیز در صفحه (کب) سطر (۱۴) همین مضامین را مکرر ساخته میگوید « ولی این راست نیست (تا آنجا که از روی بیان ... که باب خود را مبر و منادی من بظهوره الله

میتوان استنباط کرد
میدانست بهر معنی که از کلمه مبشر اراده شود غیر از آن مفهوم عامی
که از این کلمه اراده کنند وقتی که گویند حضرت موسی مبشر
حضرت عیسی بود و حضرت عیسی مبشر محمد بن عبدالله و محمد بن
عبدالله مبشر باب «

و در صفحه بعد بیاب السابع من الواحد الثاني فی بیان يوم القيمة

استشهاد کرده که در آن میفرمایند هر ظهور بعدی قیامت ظهور
قبل است و شیئی تا بمقام کمال نرسد قیامت آن نمیشود
عجب است که این پر و فتور عالی مدرك حضرت یحیی را مبشر
حضرت عیسی میداند و از مبشریت حضرت باب نسبت بمن یظمه الله
استیجاش میورزد و حال آنکه یحیی درباره عیسی جز این چند کلمه
چیزی دیگر نگفت یکی هذا حمل الله و دیگر من آواز انکس
که در بیابان ندا میکند راههای خدا را صاف کنید و انکسی که
بعد از من میاید از من پیشتر است و من لایق نیستم بند نملین او را باز کنم
لکن حضرت نقطه اولی خود را باب نامید و باینکه مقصود مبارکش
از این تسمیه بابیت من یظمه الله است تصریح فرمود و چنانچه گفتیم
از کلمه بابیت جز رتبه مبشریت چیز دیگر مستفاد نگردد و علاوه
کلمه از قلم و لسان مطهرش صادر نگردد مگر آنکه تمجید و تقدیس
و نعت و توصیف اندات فرید را منظور داشت و حکمی در بیان نازل
فرمود جز آنکه ثمره و جوهر آنرا بدان حقیقه الحقائق و جوهر الجواهر
راجع ساخت و بمبودیت و رقیبت خویش در آن عتبه مقدسه افراد
فرمود و فدای جان را در سببش اعظم تنای جان و وجدان شمرد و

نظفة يكسالة يوم ظهور وى را اعلى از كل بيان و من فى البيان مصرح
داشت واخيراً كتاب اسما را كه تخمیناً بچهل هزار بیت بالغ و بر سیصد
و شصت و يك باب و هربابى بر چهار مرتبه مشتمل است مخصوص ذكر
شئون و اوصاف كمال و اظهار عظمت و جلال انظهر ذات ذوالجمال

پرداخت و صوت وصیت مبشریت خویش را نسبت بدان وجود منزّه
از شبه و نظیر در همان کتاب مستطاب بسمع و ابصار هر سمیع و بصیر
و هر اصم و ضریری علی رغم کل منکر نکیر و عنود حسیر بدین
بیانات عالیات رسانید قوله روح الوجود لیبانه القدا

الباب الخامس من الواحد الثامن من الشهر الثامن من السنة فی معرفة
اسم البشیر وله اربع مراتب الأول فی الأول

بسم الله الأبرار الأبرار

الله لا اله الا هو الأبرار الأبرار قل الله ابشر فوق كل ذا ابشار

لن يقدر ان يتمتع من ملك سلطان ابشاره من احد لا فی السموات ولا
فی الأرض ولا ما بينهما يخلق ما يشاء بامر الله كان ابشار ابشار ابشر اقل ان الله

ليبشرنكم بنور من يظهره الله افلا تبشرون قل ان الله ليبشرنكم برحمة

من يظهره الله افلا تبشرون قل ان الله ليبشرنكم بعز من يظهره الله

افلا تبشرون قل ان الله ليبشرنكم بعلم من يظهره الله افلا تبشرون

قل ان الله ليبرنكم بكتاب من يظهره الله افلاتتثرون قل ان الله
ليبرنكم باثر من يظهره الله افلاتتثرون قل ان الله ليبرنكم بعفوة
من يظهره الله افلاتتثرون قل ان الله ليبرنكم برضوان من عنده فيها
ما اشتت انفسكم افلاتتثرون قل ان الله ليبرنكم بقاء مظهر نفسه

افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم برضاء من يظهره الله افلا تستبشرون
قل ان الله لي بشرتكم بسلطان من يظهره الله افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم
بملك من يظهره الله افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم بكلمات من
يظهره الله افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم بشؤونات من يظهره الله
افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم بايات من يظهره الله افلا تستبشرون
قل ان الله لي بشرتكم بكمال من يظهره الله افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم
بقوة من يظهره الله في علو القدس افلا تستبشرون قل ان الله لي بشرتكم
بدلائل مثبتة من عند من يظهره الله افلا تستبشرون قل كل بهاء عند بهائه
خلق افلا تستبشرون قل كل جلال عند جلاله خاضع افلا تستبشرون
قل كل جمال عند جماله ساجد افلا تستبشرون قل كل عظمة عند عظمتها
خاشع افلا تستبشرون قل كل نور عند نوره قائم افلا تستبشرون قل كل
اسماء باسمائه ترفع افلا تستبشرون قل كل امثال بامثاله يثبت افلا
تستبشرون قل كل رحمة برحمته يخلق افلا تستبشرون قل كل كمال
بكماله يظهر افلا تستبشرون قل كل عز يسجد بين يديه افلا تستبشرون
قل كل علم لم يحط بشي من عند علمه افلا تستبشرون قل كل قدرة عاجز عند
قدرته افلا تستبشرون قل كل رضاء مرضي برضائه افلا تستبشرون قل كل

سلطان يتسلط بسلطانه افلا تستبشرون قل كل ملك يتملك بملكه افلا
تستبشرون قل كل علو ادنى عند علوه افلا تستبشرون قل كل من فى
السوات والارض وما بينهما وجودهم عنده كقبل وجودهم عنده افلا
تستبشرون لو يؤمنون فاذا اعزتهم من عنده ان يقولن فى حقهم هولاء عبادى

بآياتي مؤمنون فان يحتجبون عن ذكره فينزلن في حشهم بان هؤلاء قد
خلقوا النار بامري من قبل افلاستبشرون ان يا اولي البيان فلتجمن انفسكم
ملائكة مبشرات لعلكم يوم القيمة بين يدي الله بالبشرى ذكر حق
تذكرون ولا تظهرن بين يدي من يظهره الله الا بالبشرى ثم آياه تتقون
قل ان الله لينتقم عن الذينهم يستطيعون ان يبشرون من يظهره الله ثم آياه
يحزنون او ائلك هم اصحاب النار و او ائلك هم في الرضوان لا يدخلون
فلان ذكرن من حرف حزن بين يدي من يظهره الله فان الله ما قدر حدود الحزن
الا لمظهر نفسه يوم القيمة فلتتن الله ثم آياه تتقون ولا يغيرنكم عن
جلال الله جلال ما خلق ويخلق ان انتم بالله مؤمنون ولا سلطان ما خلق و
يخلق عن سلطنة الله ان انتم بالله وآياته مؤمنون ان يغيركم كل ما على الارض
عند بشرىكم عند من يظهره الله فاذا لستم عند الله بمؤمنين و ان يثبتكم
ايمانكم بالله ولا يحجبكم من شئ عن الله ربكم فاذا انتم يوم القيمة
لمؤمنون هو الحق لا اله الا هو ان يرضى لاحد الا الحق من عنده كذلك
قد نزل الله البيان بالحق لباكم يوم القيمة بالحق البحت توقنون والله كل من
في السموات ومن في الارض وما بينهم ما كل يستبشرون بظهور من يظهره الله

وكل عند ظهوره يتسرون

الى ان قال سبحانك اللهم ما اعلى بشارتك في البيان و ارفع
ابتهاجك في التبيان فوعزتك مايسكن فؤادي الا بالايان بك تتم بما تحب
مما قد قدرت في مناهج عزك ومطالع ارادتك ولايسكن فؤادي
الا وان تبعن سلاطيناً مقتدرة وملوكاً ممتنعة بان يدخلن كل من على

الأرض في البيان متحدداً لمن تظهره ان تحيط علمي بان اجداً في شطر
الأرض لم يسجد له حين ظهوره لم يررض فؤادي فلتبشرني اللهم بشارتك
فانني وعزتك لأرحمن بكل شئ من نفسه اليه بان اخاضه عن نار حجابيه
ولأدخله في رصوان عرفانك فلتؤيدني اللهم بهذا ولتخزنن اللهم كل
بشارتك لمن تظهره بان تسمعن كل اعدائه بان كل من لم يؤمن به فوق
الأرض ادنى من كل دني ومن يؤمن به فوق الأرض اعلى من كل على وتربته
هذا ظاهراً بين يديه كيف شئت واتي شئت فان لك السلطنة والاقدار
ولك العظمة والارتفاع ولك المهابة والامتناع ولك الكبرياء والأستجلال
ولك الغلبة والأستقهار صل على من تظهره يوم القيامة بكل بشري وبهاء و
كل ابتهاج وعلاء انك انت المقدر على ما تشاء والمنتفع على ما تريد
ودر آخر حضرت نقطة اولي روح ما سواه فداء مخاطباً لمن صدر
له الخطاب، في اللوح ميفر ما يد

وبعد فاشهد ان لا بشارة الا في معرفة الله و حبه ورضائه و وده
ولاسبيل لك ولا لأحد الي ذلك الا بمعرفة من يظهره الله و وده ورضائه
وحبه فان استدركت هذا فلتسجدن بين يدي الله ما استطت فان كل ما

على الأرض سجد له ولا يتوجهون الآتياء ولا يقصدون سواء و ان
ادركت الليل فاتبع منهاج ما قدر فان هذا رضاء الله ولا تقل فيما
انشأ لم و بهم فانه حكيم في ملكوت امره و خلقه و بصير في جبروت عزه
وقدسه ينظر في الملك و يحكم بما يصلح امر عباده لا يسهل عما يفعل

وکل عن کل شیء یسألون اذا اذنه مظهر فعل الله جل جلاله کل بامرہ من قبل
ومن بعد ثم فی السماء والأرض وما بینهما قائمون

ترجمه همین فقره اخیره این است: و بعد شهادت ده که بشارتی

نیست جز در معرفت خدا و حب و رضا و دوستی او و راهی مرتورا و

نه هیچکس را باز نباشد مگر بمعرفت من یتظهره الله و دوستی و

رضا و حب او پس هر گاه درک کردی این را «من یتظهره الله و دوستی

و رضا و حب او را» بین یدی الله هر قدر توانی ساجد باش پس بدرستی

که آنچه بر زمین است وی را ساجدند و جز او را توجه نمایند و سواى

او را قصد نکنند و اگر شب تورا دریابد پس تابع مناهج مقدره باش

زیرا رضای خدا این است و در آنچه انشأ شده چون و چرا مگویی

بدرستی خداوند در ملکوت امر و خالق خود حکیم است و در جبروت

عز خود بصیر در مالک نظر میفرماید و بدانچه سبب اصلاح امر عباد است

حکم می نماید و در آنچه میکند مشرول واقع نمیشود و او هرگز

را در هر چیز مشرول میدارد زیرا اوست مظهر فعل خداوند جل جلاله

و هر کس و هر چه در آسمان و زمین و ما بین آنهاست با مروی از قبل

بعد قائمند انتهی

و از این آیات باهراست بصراحت مستفاد میگردد که ظهور
حضرت من ینظره الله فی العالم از همان یوم طلوع باب الله الأعظم منتظر
و مترقب بوده نه چنانچه مستشرقان ازلیان گویند و در احتجاج خود
بکلمه غیاب و مستغاب آورزند زیرا مضمون این عبارات را چنان

درك كردى اينست كه حضرت نقطه اولى بمخاطب در لوح امر
ميفرمايد اگر من يظهره الله را درك كردى بايد در نزد وى ساجد
باشى و او امر مقدسه اش را حتى المقدور مطيع و تابع و هر گاه ظلمت
شب در رسيد^{۱۱} يعنى باب لقاء حضرت باب الله مسدود گرديد و شمس
جمال من يظهره الله موعود جاوه ننمود انگاه باو امر و احكام مقدر
دريان بدون ذكر لم و بيم عامل باش كه راه وصول برضاء الله
ان زمان همين است و خير و مصاحبت عباد در اين احكام متين
و خلاصه الكلام انوار مبشريت باب نسبت بحضرت من يظهره الله
بعدى از آفاق بيانات و آثار مباركه انجناب مانند آفتاب لائح و
هويداست كه حتى بر مرحوم كنت دو كوينوى فرانسوى نيز مخفى
و مستور نمانده و شهادت خویش را در صفحه (۳۳۲) از كتاب
«مذاهب و فلسفه در آسيای وسطى» در اين باب بى پرده و حجاب
مسطور داشته و عبارات وى را مستر برون در تذييل صفحه (۳۵۳)
از ترجمه مقاله سياح عيناً نقل نموده و هي هذه «كتاب بيان كه در

عنو و سمو قدر کتاب اسمایی است بالضرورة باید بر عدد مبارک یعنی
عدد (۱۹) بنا شده باشد پس در این صورت مرتب از نوزده واحداست
که هر واحدی محتوی بر نوزده باب است لکن باب جز یازده واحد
نگاشت و هشت واحد دیگر را حواله بانمظهر ظهور اعظم حقیقی
الهی نهوده یعنی کسیکه شریعت را کامل خواهد نمود و در مقابل او

باب نیست مگر مانند یوحنا در مقابل مولای ما « مسیح »
انتهی

ضمناً مطالعه کنندگان این اوراق از بیانات مرحوم دو کوینو
درجه بعد تحقیقات نقطه الکاف را در صفحه (۲۴۴) از حقیقت و
انصاف که در باره ازل مینویسند « و نص بوصایت و ولایت ایشان فرموده
و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسد » و جمودت
قریحه مستر برون را که در صفحه (لد) سطر (۶) این تحقیق را
تصدیق فرموده خواهند دریافت

و بالجمله با این تصریح نقطه اولی ببشریت خویش نسبت بمن
یظهره الله و دلائل واضحه و براهین ساطعه که قبلاً عرض شد امریکه
مستر برون بطریق مغالطه یا من باب جهل (هر کدام که نسبت آن بر
مستشرق گوارا تراست) دلیل استیحاخ خویش قرار داده همانا سه
چیز است اول آنکه باب مؤسس یگدوره نبوت جدید بود و
کتابی آورد موسوم ببیان که بعقیده مؤمنین بان ناسخ قرآنت الخ
یعنی حضرت یحیی که مبشر عیسی بود مؤسس دوره نبوت جدید نبود

و کتاب و شریعتی نداشت و حال آنکه دو کتاب مقدس اسمانی
فرقان و انجیل شهادت میدهند بر اینکه یحیی بکتاب و احکام
جدید مبعوث گردیده اما قرآن این آیه مبارکه است در سوره مریم
قوله تمالی یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیاً و اما انجیل
دو حکم از احکام جدید یحیی را متضمن است یکی غسل تعمید و

دیگری تعلیم صلوة جدید که موافق آیه (۱) از باب (۱۱) انجیل
لوقا شاگردان مسیح از آن حضرت استدعای تعلیم صلواتی جدید مانند
صلواتی که یحیی شاگردان خود را بدان مأمور داشته بود مینمایند و
مسئلاً شریعت یحیی بدین دو حکم اختصاص نداشته است نهایت
چون دین حضرت مسیح له المجد غلبه یافت و شاگردان یحیی طوعاً
و کرهاً بدان پیوستند کتاب و شریعت یحیی بنبیة نصرانیت از میان
رفت و دو حکم از آن برسبیل نمونه در انجیل باقی ماند و چنانچه
کتاب تاریخ جدید متربرون را بر کتاب حاجی میرزا جانی دلالت
نمود و اگر نقطه الکاف جمعول را نمی یافت نسبت اتلاف انرا ایمانیان
میداد ما نیز همین بیانات انجیل را بر وجود کتاب و شریعت یحیی
دلیل دانیم و گوئیم البته انرا مسیحیان از میان برده اند (۱)
و واضح تر از این آیات (۹-۱۴) اصحاح (۱۱) انجیل
متی است که بصراحت بر استقلالیت و شاریعت و عظمت شأن حضرت
یحیی شهادت میدهد قوله (۹) لکن ماذا خرجتم لتظروا انبیاء نعم
فانما انا انزلت من السماء انتم کشفتم عنها انا ارسل

أقول لكم وافضل من بى (١٠) ان سوا يسي
امام وجهك ملاكى الذى يهوى طريقك فقدامك (١١) الحق اقول لكم
لم يقم بين المولودين من النساء اعظم من يوحنا المعمدان ولكن الأصغر
فى ملكوت السموات اعظم منه (١٢) ومن ايام يوحنا المعمدان الى الآن

(١) و الذى يردنا هذا كتابى درماين يهوديان باسم كتاب يسي باقى وقرارات

ملکوت السموات ینصب والفاصلون یختطفونه (۱۳) لأن جمیع الانبیاء
والناموس الی یوحنا انبیاوا (۱۴) وان اردتم ان تقبوا فهذا هو ایلیا الیوم
ان یاتی انتمی
مضمون آیه (۱۴) صریحاً دلالت دارد بر اینکه نبوت انبیاء
و شریعت تورات تا بظهور یحیی در عالم نافذ و مؤثر بوده و بظهور
انحضرت کل منسوخ و مرتفع گردیده است و این معقول و متصور
تواند بود مگر آنکه وی نبی مستقل و صاحب شریعت و کتابی جدید
باشد و لا اقل در استدلال نمودن بشارت یحیی ما را همین دو حکم
کفایت است و اثبات آن مستغنی از هر نقل و روایت و در تمام تعلیمات
حضرت مسیح نیز چون نظر کنیم سوای نسخ طلاق و سبت حکمی
جدید بیرون از دایره احکام تورات نیایم
و كذلك انجیل جلیل شهادت دهد که پس از اشتهار دعوت یحیی
حضرت مسیح در ضمن سائر ناس دعوت وی را بپذیرفت و تشریف
آورده در کنار اردن از دست او غسل تعمید یافت
و همچنین دلالت میکند که یحیی در بشارت خود حضرت

مسیح را بتعریف خود معروف و با اشاره خود منتشر ساخته بود زیرا
بر حسب آیات (۲-۶) اصحاح (۱۱) انجیل، متی وقتی حضرت مسیح
شروع بسوعظه و دعوت فرمود یعنی در حبس هیرودس از دعوت
انحضرت آگاهی یافت و دونفر از شاگردان خود را بجهت تحقیق
نزد وی فرستاده پیغام داد که آیات توئی انکس که آمدن وی ضروری

بود یا منتظر دیگری باشیم و حضرت مسیح در جواب میفرماید
که کوران روشن میگردند و شلها بر رفتار بیایند و مبروصین ظاهر
میگردند و کران شنوا میشوند و مردگان برمیخیزند و بی نوایان
مژده ملکوت میابند و خوشحال کسی که دیبازه من یا نگویند
و از اینجا معلوم میشود که معرفت آنحضرت را موکول بآدله ظاهره
از نزد خود وی مقرر داشته است نه باشارات و بشارات وارده و هم
در انجیل بعد از این بیانات دیده نمیشود که این اشخاص قول حضرت
را تصدیق و اذعان کرده و از ظهورش سرور و شادمان شده باشند
پس بدلائل مذکوره ثابت و محقق میگردد که یحیی بآمدن مسیح
بشارت داده بود لکن وقت و زمان انرا معین و مشخص رانیز موصوف
و مشخص نساخته بود و شاگردان یحیی منتظر آمدن مسیح باین زودیها
نبوده اند و شاید اگر غیاث و مستثنائی هم مثل اهل بیان در دست
نداشته اند لکن گمان اینکه هنوز دین یحیی در عالم جاری نشده
بلکه خود او هم در قید حیات باشد و مسیح موعود ظاهر گردیده
نیک کرده اند در اینصورت برای منصف خیر و ناقد بصیر در تمامیت
مشابعت ظهور نقطه اول و حمال اقدس است تذکره هالاعلا

با ظهور حضرت مسیح و یحیی علیهما الاف التحیه والبهاء محل شبه
و تردید باقی نخواهد ماند

بلی یکفرق در میان است که شاگردان یحیی خیلی مهذب تر
از معرضین اهل بیان بوده و از وصایای مولای خودشان در باره

مسیح الله تجاوز و تخطی روانیداشته‌اند و در صدد آزار و اذیت
و استهزاء و اهانت و بت افترا و تهمت نسبت بانحضرت و تابعینش
بر نمی‌آمده‌اند زیرا مطلقاً این قبیل اذکار در انجیل وارد نشده بر
خلاف اهل بیان ایدهم الله علی الأقرار و الأیمان که با همه تأکیدات
نقطه اولی روح ما سواه فداه در سرعت ایمان بمدعی من ینظیره اللهی
و نهی از انکار و منع از احتجاب بهیچ شیئی ولو بر فرض محال شیر
او باشد و اینکه اگر یقین نکنند و ایمان نیاورند اقلاً او را آزرده
خاطر و محزون و مکدر نسازند معذک ارتکاب نمودند آنچه را که
اهل تورات بامسیح و اتباع و اهل فرقان با نفعه امکان و اشباع
ایشان معمول نداشتند را این دو آمت عنیدرا نزد خداوند مجید سر بلند
و رؤسید گردانیدند
دوم آنکه شریعت بیان کامل نشود ظهور من ینظیره الله
ممکن نیست نظر بفرمایش خود حضرت نقطه اولی که هر ظهور
بعدی قیامت ظهور قبل است و شیئی تا بمقام کمال نرسد قیامت آن
نمی‌شود

و در این مسئله ما نیز حرفی نداریم و سجت ابرا مسلم می‌تساریم
ولی سخن در آخر از موضوع کمال است که آیا مقصود از کمال
آنستکه خلق در نزد خود تصور کنند یا آنچه صاحب شریعت خود
معلوم و مشخص سازد ناچار هر عاقلی این سؤال را بشق اخیر جواب
خواهد داد چه کمال هر شیئی مسلماً در ظیور ثمر و نتیجه مقصوده از

آست نه اهواء مختلفه فاسده این و آن مثالیته را که برای سکونت
انسان و استراحت در آن بنا نمایند هر گاه انسانی در آن ساکن نگردد
ولو کان از حیث هندسه و بنا در غایت علو و انقان جلوه کند یا آنکه
مطلقاً قابل سکونت انسان نباشد کمال از ظهور نیافته پس نخست باید
دانست که مراد صاحب بیان از وضع این شرائع و احکام چه بوده
هر گاه ثمر و نتیجه مطلوبه را بران مترتب یاقیم حکم بظهور کمال
آن نماییم و آلا ظهور و بروز اثر ادره مستقبل ایام منتظر باشیم و نصوص
صریحه حضرت نقطه اولی ما را از غور و استقصاء و تصحیح و استقراء
در این باب مستغنی داشته چه انحضرت خود ثمره هر حکم را در کتاب
مبارک بیان صریحاً راجع بنفس من ینظره الله و ایمان بوی مقرر فرموده
و مطلقاً فوائد و نتایج ملکی و خلقی را در هیچیک از احکام منظور
نموده و جمیع بیان را به ثابته حدیقه مخصوص من ینظره الله قرار
داده که ثمرات ان بتماها راجع و متعلق بدان ذات مقدس است و
از اشتراک غیر مبرا و منزله نظر کنید حکم محزون نساختن احدی را
در بیان که متضمن فوائد صلاح و فلاح و روح و ریحان عالم انسانیت
مذک در باب پنجم از واحد ششم میفرماید «و این همه که امر شده
که

سیسی سسی را محروم کنند از برای آن نفس است و الآسیرین
را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنها این امر نماید ، و مستبرون نیز
خود در صفحه (لب) سطر (۲۲) در ضمن نقل صفات و خصائص
من ینظرون بالله که باب در تضاعیف بیان شرح داده بمبارت ذیل اعتراف

ان
ود
ب
از

خود را بدین مطلب بمسامع عالمیان میرساند قوله « احکام کثیره در
بیان وضع شده است برای احترام و تذکر من یتظروا لله »
بعلاوه از حضرت در خطبه کتاب مستطاب بیان بصراحت
میفرماید که هر گاه بعدد کل ششی (۳۶۱) از اهل بیان مؤمن بن
یتظروا لله گردد ثمره کل بیان ظاهر گردیده قوله عز من قائل « وبعین
یقین نظر کن که ابواب دین بیان مرتب گشته بعدد کل ششی و در
ظل هر بابی ملئکه سموات و ارض و مابینهما باذن الله مسجند و
مکبر و مقدسند و معجد و عاملند و معظم و کل در یوم ظهور الله که
ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هر گاه بعدد
کل ششی از نفوس متمنه راجع باو شوند ثمره کل ششی (دین بیان) نزد
او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبلته الله
عن باب من ابواب کل ششی اذاته ذات نفس قد رجع الیها کل من دان
بالیان بما قد عمل فی ذلك الباب فلتسرعن فی ذلك ثم و لتسرعن ثم
و لتسرعن ثم و لتسرعن زیرا که خداوند اسرع
حاسبین است چه با که حاضر نشود نزد او ابواب کل ششی (۳۶۱)
که ... از ... آنکه در بیان ... تفر شده کل را

و حدم فرماید بمود حق بیان و سرایید و سرایید

مطوی فرماید در قبضه خود،

و از قبل نیز در ضمن شرح اغلاط نقطة الکاف ذکر نمودیم

که در توفیق جناب عظیم آنحضرت کمال بیان را در سنه تسع از

ظهور وعده فرموده و اهل بیان را با دراک کئی خیر بشارت داده

و خیری اعظم از ظهور من بظهور الله در بیان مشاهده نشد
و نیشود

و ایضاً در توقیع آقا میرزا عبدالکریم قزوینی همین مضامین را
تکرار میفرماید بقوله عزبیانه « من اول ذلك الامر الى قبل ان تکمل
تسمة کینونات الخلق لم تظهر وان تکي ما قدر ایت من النطفة الى ما کوناه
لحمًا ثم اصبر حتى تشهد خلقاً اخر هنالك قل فتبارك الله احسن الخالقين
واشهد ان فرق القائم والقیوم تسمة ذلك ما یکملن فی مقاعدهن ذلك
فرق کي اعظم وعظیم ومثلها فی کتاب عزّ حنیظ ذاک ذکر الله من قبل
الى بعد حین »

یعنی از اول این امر تا نه سال تمام نشود کینونات خالق ظاهر
نمیگردد و آنچه که دیده از نطفه است تا مقام اکتساء لحم پس
صبر کن تا خلق آخر را مشاهده کنی انگاه بگو مبارک است
خداوند بهترین خلق کنندگان و بدان فرق قائم و قیوم نه است و
این است آنچه کینونات در مقاعد خود تکمیل می شوند و این است
فرق هر اعظم و عظیم و مثل این است نیز در کتاب عزّ محفوظ
(...) انذک است که خداوند از قبل فرموده ولتعلن نبأ

(یعنی بران) و در این کتاب
بمدحین و مقصود از کلمه بمدحین شصت و نه است
و ایضاً در بیان عربی میفرماید «فلتقومن انتم کلکم اجمعون اذا
تسمعن ذکر من ینظره الله باسم القائم فلتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی
سنة التسع کل خیر تدر کون» و در موضع دیگر از این کتاب نیز میفرماید

« وفي سنة التسع انتم بقاء الله ترزقون »
و جميع این آیات مشتمله بر ذکر سنة تسع بعد از کتاب مستطاب
بیان فارسی نازل گردیده که متضمن بر کلمه غیاث و مستغاث و جوان
دوازده ساله و چهارده ساله میباشد زیرا بیان فارسی در ما کو عز
نزول یافته و این توقیمات در چهره بقی در سنة ششم از ظهور یعنی اواخر
ایام انحضرت از قلم مبارک صادر گردیده و بقاعده ناسخ و منسوخ نیز
که تمک کنیم آیات نازله بعد از ناسخ بیانات صادره قبل باید بدانیم
بآنکه در بیان هم میعاد ظهور را معلق بقیاث یا مستغاث ساخته
و عبارات باب العاشر من الواحد السابع از بیان فارسی در این مقام
این است قوله جل یبانه « زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا
داناست که چه قدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا
خواهد نخواهد شد (۱) و در کور فرقان بدع ر عود ان در عدد اسم
اغفر شد بنقص عدد هو در بیان خدای عالم است که تا چه حد رسد زیرا
که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان
بالفهم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود
بناظر است در انبیا و انبیا میباشند

هر وقت که ببیند استعداد ظهور را - - -

خود را بکل باذن الله عز وجل

و از این آیات باهرات نیز بخوبی واضح و معلوم میگردد که

مقصود از بلوغ شرائع بحد کمال استعداد قلوب متشرعین و تربیت

(۱) مقصود حضرت تحفه اولی از این بیان چنانچه مشاهده میماند فاصله بین ظهور این است علی العموم که فاصله بین ظهور مبارک خود و حضرت من بظهوره الله

نفوس مستظلمین است از برای قبول کلمه ظهور موعود نه شیوع و انتشار
احکام نازنه در کتاب موجود زیرا فرموده شجره حقیقت در هر
حال ناظر بقلوب خلق است هر وقت قلوب را مستعد قبول کلمه الهیه
دید خویش را بایشان می شناساند و نمی فرماید هر وقت تمام احکام کتاب
قبل را در عالم بنهایت ارتفاع مجری دید امر خود را اظهار می نماید
و همچنین در اسلام نیز حزب شیعه معتقدند که هر زمان سید
وسیزده نفس مقدس مستعد از برای قبول کلمه قائم در امت وجود یابد
انحضرت ظهور می نماید نه آنکه هر وقت شریعت اسلام عالم را احاطه
کند حجت موعود ظاهر گردد
و پس از آنکه معنی باوغ و کمال را در شرائع حضرت ذی الجلال
از بیانات مبارکه حضرت نقطه اولی دانستیم که چیست خواهیم
دریافت که کتاب بیان و آثار تواران مظهر رحمن در تربیت نفوس
و استعداد قلوب از برای قبول کلمه نافذه مطاعه من ینظره الله در مدت
این نه سال چنان تأثیری مبذول داشت که از آیات فرقان در مدت
یکهزار و دو سبت و هفتاد سال بظهور نرسید بطوریکه جمیع اهل
از آنجا که معدودی کور و کر و از حقیقت امر محروم و بی خبر

پیرایه
که عدّه آنها در این جزو از زمان بقیده نگارنده از عددلاتجاوز
نمی نماید بعد از ارتقاء نداء مظهر ظهور و مجلی در طور بشریه
مقصود کشانید و بسر منزل هدایت و نجات رسانید
سوم مسئله غیاب و مبتنائست که در صفحات (کج) و (کد)

ب عبارات ذیل استدلال کرده قوله ودرحقیقت از فقرات ذیل که
 منقول از بیان فارسی است چنین مفهوم میشود که باب مقدار این
 فاصله (ظهور خود و من بظهره الله) را در پیش خود (۱۵۱۱) یا (۲۰۰۱)
 سال که مطابق عدد کلمه غیاث یا اغیث و مستغاث است تصور
 میکرده انتهی

انگاه عبارات باب هفدهم از واحد دوم و باب پانزدهم از
 واحد سوم و باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی را تأییداً للمطلوب
 شاهد آورده

و دیگر تشبیه نقطه اولی است خود را بجوان دوازده ساله و
 من بظهره الله را بجوان چهارده ساله که در صفحه (که) سطر (۸)
 بدان استشهاد کرده میگوید و از فقره ذیل منقول از بیان فارسی
 معلوم میشود که بمقیده باب عمر عالم از زمان آدم الی عصر خود او
 (۱۲۲۱) سال بوده است و چون (بمقیده باب ظاهراً) هر هزار سال
 از عمر عالم معادل است با يك سال از عمر ظهورات و نمو آنها بصوب
 کمال لهذا آدم را تشبیه میکند بنطفه و خود را بجوان دوازده ساله
 و این نیز شاهد قطعی دیگری است

ومن يظهره الله را بجواب چه
که باب در پیش خود عصر من يظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از
عصر خود فرض میکرده است، و پس از این آیات باب سیزدهم از
واحد ستوم بیان فارسی را بندها نقل مینماید
در خصوص تمتك مستشرق بنیاد و مستفاد از پیش گفتیم که

نقطه‌اولی مطلقاً میعاد ظهور را معلق بدان نساخته و بعلاوه اهل بیان را
در سنه تسع بقاء الله بشارت داده

و اما استدلال بعبارات بیان چه قدر غریب است و بعید از حقیقت
تفسیر و تحقیق جناب پروفور در این مقام که اولاً مقصد و مراد
حضرت نقطه‌اولی را در انقضاء دوازده هزار سال از عمر عالم ادراک
نکرده و این رمز مخفی را مکشوف و منحل نساخته از روی وهم
و گمان شر و نتیجه بران مترتب گرداند زیرا مقدم فهم معنی عبارت
است انگاه استاد بر موضوع دلالت و چون نزد ما و مستربرون
مسلم است که ظاهر این بیان با تواریخ هیچیک از ملل عالم موافقت
ندارد امر بین الوجیهین دائر گردد که انرا بر منی صحیح توجیه
نمائیم یا استغفر الله انرا لغو و بی معنی شماریم ولی از قرار عبارت
جناب پروفور که میگوید بمقیده باب از عمر عالم دوازده هزار و
دویست و ده سال گذشته چنین مفهوم میگردد که انرا کلامی
بی مأخذ و غیر واقع پنداشته چه انرا بر ظاهر محمول داشته است و
مالمآ ظاهر این بیان با عقیده مؤرخین اهل عالم مخالفت تاته دارد
در اینصورت آیا از مثل چنین پروفوری جلیل القدر، فاطة فاحش

نیست کلامی را که خود معنی معقول و محلی مقبول بجهت آن
پیدا کردن نتواند. انرا بر رة وجود مقدس مسعودی که در تمام بیانات
و آثار بارگه اش عبارتی غیر معقول و قضیه غیر مقبول یافت نشده
و نمیشود شاهد و دلیل آورد. لکن اهل بها بتعلیم معلم اسماء کلمات

مظاهر امر و مصادر حکم را متین و محکم و مشتعل بر منی و مقصودی
مثبوت و مسلم دانند و حل معضلات و رموز آیات صحف آسمانی و
اشارات مظاهر سبحانی را بسهولت و آسانی نمایند

بدانکه حضرت نقطه اولی جل ذکروه الاعلی چنانچه از کتاب
بیان و آثار مبارکه ایشان مستفاد میگردد وجود مقدس خویش را
رجعت ظهورات سابقه و جامع جمیع کمالات انبیای سابقه و عصر
مبارک خود را عود قرون و اعصار خالیه بل اعظم از عهود و ادوار ماضیه
شمرده و همه این مطالب در باب سیزدهم از واحد سوم که انرا
مستر برون بر مطالب خویش دلیل پنداشته مصرح و آشکار است
و مستغنی از نقل و تکرار و چون دوره شریک از ظهورات کلیه الهیه
تقریباً یک هزار سال مقرر است (۱) چنانچه از زمان حضرت ابی البشر
تا اول ظهور نقطه بیان شش ظهور محیط کتی در عالم واقع گردید
و عمر عالم نیز تا ان زمان (موافق تاریخ کتب مقدسه) بحدود شش
هزار سال رسید (۲) و نظریاتیکه حضرت اعلی خود را رجوع این
شش ظهور و عهده شش را معاداً شش هزار سال مزبور از حیث ترقی

در مقامات علو و کمال قراردادده (۳) لذا عمر عالم را در ان زمان
دوازده هزار سال میفرماید و خود را بمقام جوانی دوازده ساله وارد

(۱) امر از آنکه تا بدین حد ترسد یا از آن تجاوز نماید کما فی الباب العاشر من الواحد الاصح من البیان
(۲) بعقیده معتزلیین اروپا از هیرط آدم تا میاز صبح از عمر عالم (۲۰۰۴) سال منقض شده و ظهور تمثله
اولی در سنه (۱۸۴۳) میلادی واقع گردید و مجموع این اعداد (۵۸۴۸) میگردد انظر فر مقدمة کتاب زبدة الصحاح
فی سیاسة المعارف (۳) خداوند معجز نیز در قرآن بنجاه سال سنین ظهور را یعنی از سنه (۴۰۹-۱۲۶۰) بنجاه
هزار سال نمیر فرموده بقوله تعالی فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة

میگرداند و بدین تقریب چون حضرت نقطه اولی ظهور کلیه هفتمین بود حضرت من یظهره الله را که رجعت هر هفت ظهور است بجوانی چهارده ساله تشبیه میسازد

و اما تشبیه آدم اول را بنطفه نظر بتطابق عالم کبیر با صغیر است زیرا مراتب خاق در عالم انسانی که عالم صغیر نامیده میشود از مقام نطفه تا وصول برتبه کمال و بلوغ هشت مرتبه میباشد و عالم کبیر را نیز از طی این مراتب ناگزیر است و از تطابق با عالم صغیر چاره ناپذیر بناء علی هذا در زمان آدم این عالم حکم نطفه داشته و در زمان نوح برتبه عاققه رسیده و در عهد ابراهیم به نطفه و در دور موسی بمقام عظام نائل شده و در کور عیسی خلعت اکتساء لحم در بر کرده و بنفخ روح حیات مشرف گشته و در ایام حضرت ختمی مرتبت بمقام طفولیت قدم نهاده و بوجود نقطه اولی نور ادراک و شمور دراز طلوع نموده و بسز رشد و تمیز پا گذاشته و از برکت ظهور و شمس جمال ابهی بعد بلوغ و کمال بالغ گردیده و مثل ظهورات ظاهره در هر یک از این ادوار نیز همین گونه است بدین سبب آدم را در سلسله

ظهورات الهیه بمقام نظامه تشبیه میسر ماید و خود را بجوان دو از ده ساله
که حد رشد و تمیز است و من یظهره الله را بجوان چهارده ساله که
دوره بلوغ عقل و کمال است و غرة ربیع طراوت و جمال و هذا بیان
الحق و ما بعد الحق الا الضلال و ضنائهم میرساند که وجود مقدس
من یظهره الله بر حسب سن ذو سال از آنحضرت بزرگتر خواهد بود

۱۴ صفحه (کو) سطر (۱۵) — صفحه (ل) سطر (۱۷) بتمامها
در شرح اصول تعالیم بابت و در اثبات غرض متربرون و اینکه
مقصودش تاریخ نویسی نبوده و نیست بلکه جنبه سیاسی و عصیت
دینی بر او غلبه دارد همین يك نکته کفایت میکند که تقریباً پنج
صفحه از مقدمه کتاب را در ذکر اصول تعالیم باب که اطلاع از آن بر
هیچ مؤرخ لازم نیست و از فوائد مهمه تاریخی و علمی و سیاسی
بکلی خالی است محصور ساخته لکن مطلقاً بفروع تعالیم و احکام
نازله در بیان اشاره نکرده و همچنین ابدأ از اصول و فروع تعالیم
حضرت بهاء الله منزله در کتاب اقدس و سائر الواح ذکر نموده
و انرا مسکوت عنه گذاشته و گذشته است با آنکه بحث در این
موضوع برای اهل علم و تاریخ اهمیت دارد تا بدانند کدام يك از
این دو شریعت مقتضای مصلحت وقت و مناسب عصر کنونی و سزاوار
ترویج و تأیید است و کدام منافعی با ترتیبات و اوضاع و ترقیات
ظاهرة در این قرن جدید و الآ دانستن اینکه مظاهر مشیت از اول لا
اول الی آخر لا آخر یکی بوده اند و یافتن آن و نمایی که در نزد

نقطه بیاز است همان فنجانی و نعلبکی است که وقتی در نزد آدم
ابوالشرجلوه نموده و این خاتم بعینه همان خاتمی است که در دست
او بوده بجهت ارباب علم و حکمت و مراکز سیاست در آسیا و اروپا
و امریکا چه خاصیت دارد (۱)

(۱) اینها از جمله اصول تعلیم بایست که برون در مقدمه کتاب شرح داده

۱۵ صفحه (لج) سطر (۸) - صفحه (لد) سطر (۱۱) در ذیل

عنوان « بهاء الله و صبح ازل » بیاناتی است متعلق بجلالت قدر و

شرافت و وصایت ازل از قول حاجی میرزا اجانی که ما در ضمن شرح

اغلاط نقطة الکاف سابقاً پیراهین قاطمه و حجج لایمه بطلان و سخاوت

هریک را مکشوف داشته اینک در این مقام انرا مکرر نیمازیم و فقط

اینجا شهادت مستر برون را که در آخر سطور مذکور داده بقول

« و دیگر معلوم میشود که حاجی میرزا اجانی عقیده خودش این

بوده که من بظهره الله همان صبح ازل است » (۱) در فساد عقیده

و اعوجاج رأی و سلیقه این مرد (که مصلحه محل اعتماد برون

واقع گردیده است) مکفی دانسته و بملاوه میگوئیم که عقیده حاجی

میرزا اجانی در ماده وصایت ازل مانند عقیده وی در خصوص من

بظهره الله بودن او و باقی نظریات و عقائد وی در حق جناب قدوس و

حضرت نقطة اولی که قبلاً مشروح و مفصل نکارش یافته تک ناشی

از اجتهادات و اجتهادات این شخص و سید محمد اصفهانی و ملا

رجبعلی قهیر و ملا محمد جعفر نراقی و ملا محمد جعفر کرمانی و شهادت

کنت دو کوبینوی فرانسوی و الواح وصایت ازل علی زعم مستر

برون و خرافات شیخ احمد و آقاخان و اعتراضات ازل و ازلیان را
وقتی که در ترازوی عدل و انصاف گذاشته با این بیانات مبارکه
نقطه اولی جل اسمہ الاعلی موازنه کنند قوله عز من قائل و قد کتبت

(۱) باینکه در الواحیکه ازل تراست دو صابت خود می شمارد ذکر امکان ظهور من بظہر اللہ در ایام اوشده
وورا بنده کرم ساختن نام بظہور من بظہر اللہ واطاعت انحضرت مأمور می سازند

جوهره فی ذکره و هواته لایستار باشارتی و لا بما نزل فی البیان
و این انداز اکید شدید آتاک آتاک ان تحتجب بالواحد البیانیه او بکلمات
مانزل فی البیان که در توقیع ملا باقر حرف حتی در حق من یظهر دانه
از قلم نقطه مشیت عز نزول یافته و آیات باهرات باب یازدهم از واحد
پنجم بیان فارسی قوله عز ذکره طوبی از برای نفسیکه ناظر بر آنچه
حجت بان حجت میگردد شود و وصایای اکید و ارده در باب هفتم
از واحد دوم قوله جل برهانه

ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل
خود را باطل کنید اگر آنچه مؤمن بیان هستید و در حین ظهور آیات
او گفتید الله ربنا ولا نشرك به احداً و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر
نسه لن ندعو معه شیئاً و بانچه بر او هستید اطاعت او کردید شریه
بیان را ظاهر کرده اید و آلا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر
خود کرده اگر نصرت نمیکنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده
که ظاهر میشود بثل آنکه من ظاهر شدم و عود میفرماید خالق بیان
را و حال در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید

در اجابت خدا و تصدیق بایات او نه اوست اجابت من بپایرده نده و
تصدیق کلمات او و بهیچ شئی از حدیث او که در کتب آمده است
اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم لعیبة خیر منه بود و بهانه
اهل جنت در جنت مشتمم و اهل نار در نار معذب خواهند بود الی
آخریانه

و غیر از اینها آیات لانهایات اخیری که در این رساله گنجایش
 ذکر آن نیست و بالأخره اقرار و اعتراف خود مستشرق که در
 اواخر مقدمه کتاب میگوید و باب جای تأمل و مجال تردّد برای
 احدی از اباع خود نگذارده است و برایشان حتم نموده که هر کس
 بخواهد این کتاب را بخواند باید بی چون و چرا و بلا شرطی تصدیق
 نماید، خراشیم یافت که بقدر دانه خردانی مقابلی نماید تا چه رسد
 بدانکه بطلان هر کدام را در موقع خود جدا جدا اثبات نموده و
 خواهیم نمود

۱۶ و اما حکایت فرستادن باب نوشتجات و مخطّنات خود را
 نزد ازل که از قول حاجی میرزا جانی نقل میکند مخالف است با آنچه
 نقطه اولی در توفیق ملا عبدالکریم قزوینی در کتاب اسماء (۱)
 فی الباب الرابع عشر من الواحد الحادی عشر من السنة فی معرفة اسم المظلل
 میفرماید قوله عز ذکره وما امرناک من قبل الا بان تحفظن ما نزل
 من عند الله الیه من القیوم وان فات عنک من حرف لحببتک ولنسئلتک
 ولنطابرتک عنک فی یوم عز رفیع فتراقبتنفسک من یومئذ فاننا کذبا (۲)

بِكُلِّ شَيْءٍ عَالَمِينَ وَلَا نَسْئَلُكَ مِنْ أَعْمَالِكَ وَإِنَّا لِنَسْئَلُكَ مِنْ
لِنَسْئَلُكَ عَمَّا نَزَّلْنَاكَ إِلَيْكَ إِذْ هَذَا مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الَّتِي مِنْ يَظْهَرُهَا اللَّهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ لِأَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا وَيَتَلَوَّنَهَا مِنْ عِنْدِ رَبِّهَا وَلِيَجْزِيَنَّ مِنْ أَمْرِ بِهَا جِزَاءً

(۱) ملا محمد اکرم قزوینی همانست که در کتاب مقاله سیاحت میفرماید باب حاتم و قنبدان و جبهه نوشتجات
خود را بنوسط ملا باقر نزهاد فرستاد که تسلیم بپاء الله نماید و واسطه معاینات مابین باب و پباء الله از قبل نیز آورده
(۲) در نسخه که از روی این اجتناسخ شده فانا کل بکل شیء عالمین نوشته بودند

مرتضياً ولقد امرنا من آمن بالله وآياته ان يرسلن اليك عدد لآلام لطيف
فلتأخذن الواو لنفسك ثم احضرين يدي اسم ربك الوهاب العظيم
مثل ذلك الى اسم ربك الذي ان اللطيف مثل ذلك الى اسم ربك المقام
العظيم مثل ذلك ثم مثل ذلك فلتبلفن بشئ عزميغ الى شجرة الأبيي
ذكرآ من عند الله انه هو العلي الأعلى ولكن لاندكر بذكر ذلك بل
اشتره دية منيعة وترسلنها الى افق الأبيي ذكرآ من ربك في الأخرة
والأولى الى ان قال ارواح المقربين فداه فاذا ادركت من يظهره الله
جبل وعلا ارتفاعه ونزل عليك فاذا تشهد بعينيك ما نزل في الكتاب سواء
كان كل من على الأرض سجادون عن يمينه وشماله او ينزل عليك فرداً
فان حين وحدته كل في امكنة حدودهم يسبحون بحمده وبتوجهون
به الى طلعة بارئه وذلك ما قد نزل من قبل من ذكر الملائكة في حوله
فاستبصر في عرفانك واستحفظ نفسك وما نزل الله عليك من كتابه
وانظر امر الله وارتفاعه وكلمة الله وامتناعه فانا كل من فضله سائلون
ازاين توقيع رفيع علاوه بر موضع استشهاد دونكنة لطيفه
توان مفهوم داشت يكى ملاحظة شأن ومقام واعزاز واحترام حضرت

نسبت بجمال اقدس ابهی است که از سی تومان مبلغ مد نور در روح
بهریک از جناب عظیم و دیان و آقامیرزا عبدالوهاب و شخص مخاطب
بخطاب میفرمایند شش تومان وجه تقداده شود و قسمت خامس اثر
امر مینمایند که بان هدیه عزیز منعی خریده و بعنوان یاد بود
از طرف نقطه اولی بحضور جمال اقدس ابهی ارسال دارد



و دیگر آنکه صاحب لوح را برخلاف اهواء و آراء متسکین

بنیات و مستغاث بدرك فيض حضور من بظهوره الله و نزول انمظهر

نفس الله بر وی در حالتی که معروف احدی نیست بشارت میدهند و ضمناً

نیز معنی کلمه مبارکه اتنی انا حتی فی الأفق الأبسی را معلوم میسازند

۱۷ صفحه (لد) سطر (۱۱) قطع نظر از تصریح حاجی میرزا جانی

بر تنصیص باب بوصایت صبح ازل دلائل خارجی دیگر نیز در دست است

اولاً اصل توقیع باب خطاب بازل در تنصیص بوصایت او که صورت آن

بخط صبح ازل در مقابل همین صفحه چاپ عکس شده است

گذشته از اینکه صدور این توقیع و سایر توقیعاتی که ازل سند

وصایت خود قرار داده و مستر برون یکی از آنها را در اینجا و بعضی

دیگر را در مقالات قبله خود مندرج و مثبت داشته از حضرت نقطه

اولی محتاج بشبوت است و باینکه وصایت ازل مخالف نص بیان است که

میفرماید در این کور ذکر نبی و وصی بر حروف نمیشود (۱) و هم باین

و منافی با اخبار کثیره وارده در اسلام که حضرت قائم احدی را نائب

و جانشین خود قرار نمیدهد (۲) بلکه پس از شهادت وی حضرت

(١) تخرن در باب چهاردهم از او

{ في السجدة الثانية من بطار الانوار في باب سيره واخلاقه وخصائص زمانه علي بن الحسين عن محمدالمطهر
من محمد بن الحسن الوائلي عن محمد بن علي الكوفي عن البرزنجي عن ابن بكير عن ابيه عن زواره عن ابي جعفر عليه
السلام قال قلت له صالح من السالحين سمع لي اريد انقائم ؟ قال اسمه اسي قلت ابيد سيرة محمد
قال هيئات هيئات يا زواره ما سير سيرة وقال ان رسول الله سار في امته بالدين كان يأتلف الناس والقائم يسير بالقتل
بذلك امر في الكتاب الذي معه ان يسير بالقتل ولا يستب احداً وبل لمن تاواه در اين حديث شريف طريق سيرة حضرت رسول
وقال يادرجيز قرار داده يكي انكه در قرآن امرت باليف قلوب كه اروقول حيزه ازا هل كتاب وار شده و در كتاب قائم سواي
حكيم نقل و تشدد در باره عجزه و عجزه ديگر نخواهد بود و ديكر انكه حضرت رسول را اوصياء و خلفاء و تدبير خلافت قائم
كه احدي را نائب و خليفه قرار نخواهد داد و اين آي في موضع آخر من هذا الباب يرد الاستاد عن البرزنجي عن عاصم بن حسان
الجباط عن ابي بصير قال قال ابو جعفر ؟ يقوم القائم بامر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على العرب شديد ليبر
ذاه الا بالسيف لا يستب احداً ولا ياحده في الله لواءه ثلاث

حسین اورا جنوط و کفن فرموده بخاک میسپارد و مدت چهل سال
خود بر روی زمین سلطنت مینماید و پاره ازانهارا در این رساله و مابقی
در کتاب فراند و سائر کتب استدلالیه ثبت و نگارش یافته میگوئیم
مطلقا این توقیعات بر اینکه ازل وصی و جانشین حضرت نقطه اولی باشد
دلالتی ندارد و فقط مدلی است بر اظهار عنایات در باره مرآت و مأموریت
او بر خدمات یا امر بر تشویق و احترام و حفظ انذات و امثال این
خطابات نسبت با کثری از اصحاب و حروف و مرایا از قبیل آقا سید
حسین کاتب و ملا عبدالکریم قزوینی و دیان و خلیل و عظیم و وحید
اکبر و قدوس و طاهره و غیرهم شرف صدور یافته که انحضرت
ایشانرا باوصاف و القاب شامخه عالیه ستوده و باوا امر عدیده امر
فرموده اند مثلا در همین توقیع که متر برون انرا اعظم اسناد بر
وصایت ازل شمرده فقط محل استشهاد این کلمه است « ان یا اسم الوحید
فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم ، آیا حفظ کردن
بیان و امر نمودن بان مستلزم رتبه وصایت و خلافت است یا صراط حق
به دلیله مقتضی مقام نبوت نهایت از عارت اولی استنباط میگردد که

برای...
وی را بخدمت امر و تبلیغ و دلالت ناس مأمور داشته و از جمله ثانیه
آنکه او را من باب مرآتیت باوصاف خیریه موصوف ساخته اند و لکن
لازمه تنصیب بروصایت و خلافت آنکه حضرت نقطه اولی اهل بیاترا
بتوجه و اطاعت و انقیاد وی مأمور دارند نه آنکه خود او را باوصاف
و نعمت بستایند زیرا این اوصاف و نعمت بل اعظم و ارفع از آن دربارم

دیگران نیز صادر گردیده چنانچه جمیع اهل بیان را حتی خود را
با احترام و اکرام جناب آقا سید حسین کاتب امر فرموده و جناب ملا
عبدالکریم قزوینی را بحفظ آیات و آثار مبارکه حکم نموده و در
وعظیم و آقا میرزا عبدالوهاب را در تویع بالقاب و اوصاف عالی
مخصوص ساخته و در بیان تمام اذکار خیریه و اسماء حسنی و صفات
علیاریا راجع باقول من آمن و حروف حتی گردانیده پس از اینگونه
بیانات فقط رتبه مرتبت ازل مستفاد میشود و ابداً ربطی بوصایت
و خلافت ندارد

در این مقام مثالی واضح ایراد نمائیم حضرت امیر المؤمنین علی
ایطالب علیه السلام را که شمیمان بر حسب نص ولی و خلیفه و وصی پیغمبر
شناسند بدلیل اینکلمه مبارکه است که در غدیر خم رسول خدا علی را
در برابر مردم بداشت و باواز بلند ایشانرا مخاطب ساخته فرمود
من کنت مولاه فهذا علی مولاه و بتأویل این آیه مبارکه قرآن است
که میفرماید قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله و الذین یؤمنون الصلوا
ویؤتوا الزکوٰة وهم را کمون نه بواسطه فضائلی که در احادیث
آیات در باره آنحضرت روایت کنند یا حضرت شمعون صفارا که قوم

نصاری وصی حضرت مسیح الله داند بواسطه این آیه وارده در انجیل
است که وصایت اورا تنصیح مینماید و انا اقول لك ايضاً انت بطرس
وعلى هذه الصخرة ابني كنيسة وابواب الجحيم لن نقوى عليها واعطيك
مفاتيح ملكوت السموات فكل ما تربطه على الارض يكون مربوطاً

فی السموات وکل ماتحلّه علی الارض یکون محلولاً فی السموات (۱)
 یعنی شمعون را با تصرّاح اساس دین خود قرار داد و مفتاح ملکوت
 را در قبضه اختیار و اقتدار او سپرد و قضایای وی را در زمین قضایای
 الهی در آسمان شمرد و یا حضرت فرع منشعب از اصل قدم غصن الله
 الأعظم عبدالسباء ارواحنا فداه را بهائیان بموجب این نصّ محکم کتاب
 عهد خلیفه و وصی جمال ابهی اعتقاد کرده اند قوله جرّ کبریانه
 وصیة الله انکه باید اغصان و افنان و منتبین طراً بغصن اعظم ناظر
 باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی
 کتاب البداء فی المال توجهوا الی من اراد الله الذی انشعب من هذا
 الأصل القدیم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک
 اظهرنا الامر وانا الفخال الکریم

اما در تمام توقیعهائی که مدعیان انرا سند وصایت ازل پنداشته اند
 کلمه که دلالت بر چنین مضمونی داشته باشد یافت نمیشود

۱۸ صفحه (له) سطر (۴) «ثانیا شهادت کنت دو گوینو که

در کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» صفحه (۲۷۷) گوید

ما تحتہ و مانند که

بهم رسید ولی بالأخره معاوم شد که کیست ولی بغیر طریق انتخاب
چه بعضی علامات ظاهری و پاره خصائص معنوی است که بطور روحانی
معیز رئیس مذهب است وی خیلی جوان بود و فقط شانزده سال داشت

(۱) انجیلیتی امحاج ۱۶ آیه ۱۸ - ۱۹

و موسوم است بمیرزایحیی و پسر میرزا بزرگ نوری وزیر امام و یزدی
میرزا حاکم طهرانست مادرش در طمولیت وی فوت شد و زن یکی
از رؤسای باییه که یکی از حروف واحد و مقب است بجناب بهاء
در عالم رؤیا از پریشانی حال آن طفل جلیل القدر مطلع گردیده ان طفل را
نزد خود آورد و تا سن پنج سالگی او را توجه و تربیت نمود باب
مقاب بود بحضرت اعلی باب دوم مقب است بحضرت ازل اختیار او
(بوصایت) بکلی بی مقدمه بود و فوراً بایان او را بدین سمت
شناختند

اولاً مقدار صحت اطلاعات دو گوینورا از طریقۀ باییه و قدر و
قیمت آنرا چنانچه سابقاً اشاره کردیم از همین عبارات او معلوم توان
داشت که ازل را بعد از باب جوان شانزده ساله مینویسد و مربی ازل را
حرم بهاء الله می پندارد و حضرت بهاء الله را از حروف حی اولی می شمارد
و خود ازل را باب ثانی ذکر میکند بعلاوه نمیداند که بهاء الله و
ازل بایکدیگر برادرند و فرزند یک پدر با این وصف پیداست که
شهادت او بروصایت ازل و روایت رؤیا تا چه درجه سندیت و اعتبار

دارد

ثانیاً دو گوینو نوشته است که باب او را وصی خود قرار داده
بود بلکه مینویسد بعد از شهادت باب در تعیین جانشین او مابین اتباع
تردید بهم رسید و اختیار او بوصایت بکلی بیمه تمه بود و بامتيازات
و خصائص منوی او را بدین سمت پذیرفتند و اینمطلب اثبات میکند

که نصی بروصایت ازل در کار نبوده است و الا تردید برای چه پیدا
میشد چنانچه از تسمه همین عبارات دو گوینو در صفحه (۲۷۷-۲۷۸)
که مستر برون انرا در صفحه (۳۶۳) از ترجمه مقاله تیاح درج
کرده لکن در اینجا بکلی حذف نموده بضراحت مستفاد میگردد
که ازل را بایان بصرافت طبع بوصایت نقطه اولی انتخاب کردند
نه بواسطه تنصیص باب وهی هذه

مسئله انتخاب یعنی (منتخب شدن صبح ازل) طوعی و اختیاری
بود و درین بایان بزودی شهرت پذیرفت و لکن باوجود این یکی
از اعضای واحد اول که در حین منتخب شدن ازل در طهر از حضور
نداشت و اسمش میرزا اسدالله و کنیه اش دیان یا خود (حاکم اعلی)
و شخصی خطیر و یکی از اعضای واحد بیانیه بود بنا نمود نفوس را بسوی
خود خواندن و میگفت منم باب جدید و بسوی عربستان روان گردید
که در آنجا حزبی برای خود ترتیب دهد لکن اهل دین در عقب او
برآمدند و در حدود ترکیه او را بدست آورده بگردنش سنگی
آویخته در شط العرب غرقش نمودند این قضیه حزن انگیز بر شجاعت

وجسارت معاندین چیزی نیفزود انتهی
واین مؤید بیانات مقاله سیاح است که چون بهاء الله و باب
از تعاقب میرزا تقی خان امیر نظام در تحت مخاطره شدید و واقع بودند
لذا با میرزا عبدالکریم قزوینی مصلحت چنان دیدند که قرعه این فال
را بنام دیگری زنند و انظار را متوجه نفس غائبی سازند و چون شخص

خارجی مصلحت نبود این اسم را بر میرزایحیی برادر بهاء الله نهادند و
اورا در میان ییگانان و آشنا مشهور و معروف ساختند،

۱۹ صفحه (له) سطر (۱۷) «و اخیراً از یک فقره از کتاب
ایقان تألیف بهاء الله که انرا در سنه (۱۲۷۸) در بغداد سه چهار سال
بعد از مراجعت وی از کوههای کردستان نوشته است استنباط میشود
که بهاء الله در آن تاریخ خود زامطیع وزیر دست کسی دیگر فوق
خود میدانسته است و انکس بالطبیعة بایستی صبح ازل باشد (۱)

و بعد از این عنوان فقرات کتاب متطاب ایقان را که متضمن
شکایت از اهل بیان و شرح علت مسافرت بکوههای کردستانست
نقل مینماید و مواضع استشهاد را بکشیدن ختلی سیاه بر بالای آن
مشخص و ممتاز میسازد از جمله آن مواضع یکی این فقره است «باری
تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع
شدم، نقطه استدلال مستر برون در این سطر لفظ مصدر امر است که
مستر برون انرا عبارت از ازل فرض کرده و حال آنکه مطلقاً ربطی
بمقصود پروفیور ذوفنون نداشته و ندارد زیرا ازل بعقیده خود و
و بعد از حد حضرت مستشقه محققان که حامی ایشانست حائز

مقام مروجیت امر نقطه اولی که لازمه شئون وصایت و نیابت است
میباشد نه مصدریت امر و لفظ مصدر امر فقط بر شارع مقدس اطلاق
میگردد که اوست محل صدور شرائع و احکام الهی و واضح حدود

(۱) چرا نقطه اولی نباشد که حضرت بهاءالله قبل از اعلان دعوت خود را از جمله مؤمنین بانصرت معتمدند
و این نیز یکی از غلطات مترجمان است

او امر و نواهی و اوصیاء و ائمه را در هر دین و مذهب و مابین هر قوم
و ملت مروجین او امر و احکام و حافظین حدود حلال و حرام نامند
و ازان واضح تر عبارت اول صفحه (م) که مأخوذ از کتاب
هشت بهشت است بصراحت اشعار مینماید که حضرت بهاء الله هیچگاه
مطیع و متقاد ازل نبوده زیرا مینویسد « بواسطه سخت گرفتن قدماء
بابیه بر بهاء الله از بغداد قهر کرده بیرون رفت » و مفهوم این عبارت
این است که حرکت وجود اقدس ابهی با اجازه و رخصت ازل واقع
نگردیده و مسلماً کسیکه در خروج محتاج باذن و اجازت دیگری
نباشد در رجوع نیز بحکم انشخص تقیدی نخواهد داشت و همچنین
این عبارت اخری که نوشته « وقتی که فهمیدند کجاست صبح ازل
نامه بوی نوشته از او خواهش نمود که بیفداد باز گردد، عدم
محکومیت و اطاعت ان وجود مقدس را نسبت بازل بخوبی میرساند
زیرا صریح است که ازل مکتوباً استدعای رجوع از جمال اقدس
ابهی نمود نه اینکه حکم بر رجوع بهاء الله صادر نمود پس استدلال
مستبرون بر حاکمیت ازل بدین موجب ابداً معقول و موجه نخواهد

بود و قیاس بالطبیعه را سخنی بی اساس که منبث از خوش خیالی و
خارج از موضوع قضیه استدلالی است باید دانست
و مانند این است سطر دیگر از فقرات ایقان که بدان نیز استاد
جسته و از تنای فدای جان در سیل نقطه و کلمه مستور است که مقصود
از «کلمه مستوره» را شخص مرآت تصور کرده

اولاً عبارت کتاب مبارک ایقان اینطور نیست که در اینجا نقل
نموده بلکه مطابق آنچه در یکی از مقالات سابقه خود که تقریباً
بیست و دو سال قبل نگاشته و همین موضع از کتاب ایقان را بخط
عربی در آن مندرج داشته چنین است «و این بعد در کمال رضا جان بر کف
حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور
در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود» و این دو کلمه هر دو راجع بنفس مقدس
حضرت اعلی است

و ثانیاً از کجا حکم توان نمود که مقصود از کلمه مستور شخص
ازل باشد هر گاه بواسطه اینکه ازل را در بغداد بقلب مستور تعبیر
میکردند هر موضع لفظ مستور دیده شود باید بازل تعبیر نمود پس
انحصار بدین موضع از کتاب ایقان ندارد بلکه در تمام الواح و آثار
مبارکه جمال قدم و کلمات مظهر اسم اعظم نعت و تمجید و تقدیس
و تفرید ذات ازل بی نهایت ورود یافته بهتر آنستکه همه آن آیات را
دلیل اقرار بر ربوبیت ازل قرار دهند و اگر اظهار خضوع و خشوع
نزد ذاتی که فوق کثرشی و متعالی از ادراک مدرکین است در آیات
از ...

مالك يوم الدين . موضوع ان بسيج سبح من
كلمات مدله بر مقهوريت و مغلوبيت نزد اراده و مشيت خداوند غيور
را كه در زبر و الواح ان ملك اسماء و صفات صدور يافته دليل
متبوعيت مرأت گيرند . مثلاً اين آيات نازله در لوح سلطان را كه
مي فرمايد « يا سلطان اتنى كنت كاحد من العباد و اقاداً على المسانيد »

مرت عالی نسائم سبحان و علمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن
عزیز علیم هذه ورقة حرکتها اریاح مثیة ربک العزیز الحمید
هل لها استقرار عند هبوب اریاح عاصفات لا و مالک الاسماء و الصنات
بل تحرکتها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء امره العبرم
وانطقنی بذکره بین العالمین « برهان سلطنت و قاهریت نفس مستور
خلف آدنان و معلیت من لا یعلم آشین من آشان نسبت بذات قائم و ناطق
بین مثلاً کوان و عالم بما یکون و ما کان پندارند اگرچه این خوی
و خصت از ازیان نادر نباشد که فی المثل هر جا در اشعار خواجہ حافظ
شیرازی لفظ ازل مشاهده کنند انرا بر حقیقت و بزرگواری مرشد
خویش شاهد و دلیل آورند چنانچه وقتی یکی از اجلة فضلاء و عظماء
که از جمله کبار بهائیان بشمار میرفت بطهران ورود کرد و پسر اسم الله
الودود از آن شخص شخیص دیدن نمود ان مسافر بزرگوار من باب
تألف ویرا از حال پدر استفار فرمود مذکور داشت پدرم چندی است
متزوی و بکساء وحدت و افراد ملتزوی است حضرت فاضل جلیل
این شعر حافظ را بر نیل تمثیل بر خواند در باب گلاب و مثل حکم

ازلی این بود کاین شاهد بازاری و از پرده نشین باشد همین کلمه را
بر تازل وی دلیل دانسته و در میان ازلیان باشتهارش پرداختند بالآخره
فاضل مزبور محض تبری خویش از این تهمت بنگاشتن سطری چند
مشتل بر برائت از این نسبت مجبور گردیده عکس انرا برداشت و
مابین مردم منتشر ساخت

۲۰ صفحه (لط) سطر (۱۰) و در تمام ایندت (و در هر صورت قدر متیقن تا سنه ۱۲۷۸) چنانکه از خود نوشتجات بهاء الله استنباط میشود بهاء الله (اقلاً بر حسب ظاهر) مطیع و منقاد صبح ازل و در تحت حکم او بوده همانطور که سابقاً مطیع و منقاد باب و در تحت حکم او بوده است.

ندانستم مستشرق این معنی را از کدام يك از نوشتجات حضرت بهاء الله استنباط کرده است گمانم اگر جز عبارات کتاب ایقان که شرح آن از پیش گذشت و از هشت بهشت اخذ و اقتباس کرده سندی دیگر در دست میداشت اظهار مینمود و الا در تمام آثار و الواجح مبارکه جمال اقدس ابهی بیانی که دلالت بر محکومیت و تابیت اندات مقدس بشخص ازل داشته باشد وجود ندارد.

بلی موافق بیان مقاله سیاح جمال قدم و میرزا عبدالکریم قزوینی و نفوس کامله آخری محض حفظ مرکز امر از شرور و مظاهر کبر و غرور اسم بی مستانی بر ازل گذاشتند و انظار خلق را بدو متوجه ساختند و بترویج و تاییدش کوشیدند و مانند امام غائب توقیعات از طرف او صادر نمودند لکن هیچ چشمی در طول ایندت یعنی ایام اقامت بنده

روی مرآت راندید و هیچ گوشی بلا واسطه سخنی از دهان انذات نشنید
قطاسمی از او در میان بود و شخصش از انظار پنهان
لکن جمال قدم کالشمس فی وسط السماء آشکارا و عیان
دائرة امر نقطه اولی بر ان محور منور در گردش و دوران و سینه

مبارکش هدف سهام اهل عدوان و حضرت (?) مستور در خلوت
مشغول بلمه و ولع بانسوان چنانچه از دو طرفه مکتوب مرحوم میرزا
سعیدخان وزیر امور خارجه به مرحوم حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله
که از اوقات بسمت سفارت دولت علیه ایران در مدینه کبیره
(اسلامبول) اقامت داشت راجع و متعلق بحکم تبعد بایه از بغداد
یا تسلیم ایشان بحکومت کرمانشاهان بنهایت وضوح معلوم میگردد
که جز اسم مبارک حضرت بهاء الله در نزد اولیای امور معروف و مذکور
نبوده و ازل را بقدر موری ضعیف وقع و اهمیت نمیداده اند بلکه
شاید اسمش را هم نمیدانسته اند در اینصورت حکم جناب مستر برون
بمحکومیت انوجود اقدس نسبت بچنین کس خالی از استعجاب و
غرابت نتواند بود زیرا وجود ازل در بغداد بر آشنا و بیگانه مجهول بود
تا بحدیکه اورا حضرت مستور مینامیدند و جناب مستشرق نیز بهمین
مناسبت لفظ (کنه مستور) را در کتاب مبارک ایقان اشاره بازل پنداشته
و در ظاهر حاکم و آمر و مدیر و مدبری سوای شخص شخیص و وجود
حضرت صاء الله در مقابل یار و اغیار دیده نمیشد از کجا حاکمیت

عيس سر

ازل بر حضرت مستشرق ثابت گردیده

صورت مکتوب میرزا سعیدخان

جنابا بعد از اتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه خاله خبیثه بایه

از جانب دولت علیه بان تفصیل که انجناب میدانند بتقدیم رسید الحمد لله

ریشه آنها بتوجهات خاطر همايون سرکار اعلی حضرت قوی شوکت

شاهنشاه جمجاه دین پناه روحنا فداه کنده شد مناسب و بلکه واجب
این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقان شود خاصه که در قید و بند
دولت هم گرفتار شده باشد ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق
یکی از آنها که عبارت از میرزا حسینعلی نوری است از حبس انبار
خلاصی و برای مجاوزت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرد
و روانه شد و از آن وقت تا حال چنانچه انجناب اطلاع دارند در بند اداست
و اگر چه او هر چه وقت در خفیة از فساد و اضلال سفهاء و مستضعفین
جهال خالی نبوده و گاهی بفته و تحریک قبل هم دست میزد مثل
مقدمه جناب فضائل نصاب آخوند ملا آقای دربندی که زخمهای منکر
بقصد کشتن باو زدند و تقدیر در بقای رفته او مساعدت نمود و چند قتل
دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش باینطور ~~که~~ حالا هست بالا
نگرفته بود و اینقدر که این روزها شنیده میشود مرید و مطایع بدور
خود جمع نکرده بود و جرئت آن نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود
کرده در اوقات تردد و آمد و شد و مکث در خارج منزل خود آدمهای
مسلم از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جان باز
نماند علامه و اطلاعاتی که به سائنا عده نته سطر ثقاة و منتز بن

حاصل شده بود کاغذی هم از عالیجاه مقرب الحضرة العلیه میرزا بزرگ
خان کارپرداز دولت علیه مقیم بغداد بنوآب شاهزاده و الاتبار عمادالدوله
حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه نیز از نوآب معزی الیه
بحضور مزاحم ظهیر اقدس همایون رسید که این احوار میرزا حسینعلی

را در نظرها محسوس و مشاهده مینمود باوصف اینها از برای دولت علیه
دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه
صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن بر نیاید اری تحت الرماد
و میض نار و یوشک از یک کوز لپها خیرام زیرا که حالت و طبیعت این
گروه گمراه در ممالک دولت علیه و جسارت و اقدام آنها بر امور خطر
ناک بارها بتجربه رسیده مبین است که این دین مستحدث باطل خبیث را
بر دو چیز هایل گذاشته اند یکی دشمنی و خصومت فوق العاده نسبت
بدین و دولت اسلامی و دیگری بیرحمی و تفاوت خارج العاده نسبت
باحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن باین مطلوب
نخس و این بدیهی است که بحمدالله از حسن نیت و صفای عقیدت
اولیای دولتین مراتب دوستی و یکجهتی میان دو دولت قوی شوکت
اسلام بجائی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات بهم
رسانده اند چگونه میشود که اولیای عظام اندولت بعد از استحضار
از این مراتب در تدابیر لازمه رفع آن از موافقت و همراهی متحدانه
خود با اولیای این دولت علیه در بیخ و مضایقه نمایند لهذا دوستدار بر
ار قدر قدرت همایون سرکار اعلی حضرت شاهنشاه ظل الله

حسب امر
ولی نعمت کل مسالك محروسه ایران روحی فداه مأمور شد که مراتب
را بتوسط چاپار مخصوص بااطلاع انجناب رسانیده مأموریت بدهد
که بلادرنک از جنابان جلالتمابان صدراعظم و ناظر امور خارجه ان
دولت وقت خواسته مطلب را بطرزیکه دوستی و مواحدت دولتین

علتین اقتضادارد و نیکخواهی و عقل متین جنابان معزی الیہما دعوت
نماید بمیان بگذارد و در میان آن ذقت و تمتق وافی بکاربرد و
رفع آن مایه فساد را از مثل بغداد جائیکه مجمع فرق مختلفه و نزدیک
بحدود ممالک محروسه است از کمال خیر اندیشی و بی غرضی ایشان
بخواهد این مثله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا
حسینعلی و خواص اتباع او را در اینجا گذاشت و میدان خیالات
فاسده و حرکات محتمله آنها را وسعت داد از دو کار یکی بنظر اولیای
این دولت مناسب میاید باین معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این
ماده مهمه موافقت کامله با اولیای این دولت میکنند بی آنکه ملاحظه
شخص انفسدین بی دین را نمایند و در این بین که پای مصلحت دولت
بیان آمده است حرف خارج از مسئله چنانکه مامول و متوقع است
بسیچوجه بیان نمیآورند بهتر این است که حکم صریح بجناب
نامق پاشا والی ایالت بغداد بدهند و از این طرف هم حکم بمده تواب
حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسینعلی و هر چند نفر
از اتباع و خواص او را که بانی و اساس فساد هستند بطوریکه
مقتضی میشود گرفته در سرحد بدست گماشتگان تواب معزی الیه

تسلیم نمایند و دولت آنها را در جائی از داخله خود که مناسب میدانند
بقراول و مستحفظ نگاه داشته نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت
نماید و اگر بالفرض اولیای اندولت در عمل بحق اقل بهر ملاحظه که
باشد تأمل داشته باشند دیگر از این معنی چاره و گزیری نیست که

هرچه زودتر قرار بدهند که انفسد و چند نفر خواص او را از بغداد
بجای دیگر از داخله ممالک عثمانی که دسترس بحدود ما نداشته باشند
جلب و توقیف نمایند که راه قتنه و فساد آنها مسدود شود انجناب
در این باب اقدام و اهتمامی بکنند که لایق این حکم مؤکد همایون
و مأموریت چابار مخصوص باشد و هرچه زودتر قرارداد خود را بدهند
تا از آن قرار بمرض پیشگاه اقدس همایون اعلیٰ روحانفداه برسند

تحریراً فی ۱۲ ذی حجه الحرام ۱۲۷۸

رقمہ ثانیہ وزیر

جنابا. در کاغذ مفصل جدا گانه اگر چه اسم از کاغذ عالیجاه میرزا
بزرگ خان بتوابع عماد الدوله و عریضه توابع معزی الیه بحضور اقدس
همایون برده شد لیکن از فرستادن اصل یاسواد آنها قیدی نرفته است
بان جهت که آن کاغذ مفصل بطوریت اگر شما صلاح بدانید می
توانید برای جنابان فواد پاشا و عالی پاشا قرائت نماید اگر صریح از
فرستادن اصل یاسوادهای مزبور قید میشد شاید شما نمودن آن کاغذها

را مصلحت نمیدانستید حالا کلیه منوط بصوابدید خودتان است اصل
نوشتجات مزبوره در جوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهید
کرد اگر صلاح است بینه یا باندك تفسیر و اصلاح خواهید نمود
والآ بهر طور که مقتضی باشد عمل خواهید کرد مقصود این است
که انشاء الله چنانکه امر و فرمایش مؤکدهمایون در رفع این اشرار

یا بگرفتن و تسلیم کردن بگماشتگان نواب و اکتبار عمادالدوله
و یابدور کردن از عراق عرب بجائیکه صلاح بدانید شرف صدور
یافته است بشایستگی و زودی انجام پذیر شود

تحریراً ۱۲ ذی حجه الحرام ۱۲۷۸

۲۱ ایضاً صفحه (لط) سطر (۱۸) نوشته است در اواخر اوقات
اقامت حضرات در بغداد بقول مصنف هشت بهشت کم کم بعضی
آثار تجدد و مسأله در وجنات احوال بهاء الله مشهود گردید بعضی
از قدماء بابیه از قبیل ملامحمد جعفر نراقی و ملا رجعی قاهر و حاجی
سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلانی و حاجی میرزا احمد
کاتب و متوالی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده
این احوال مضطرب گشته بهاء الله را تهدید نمودند و بدرجه بر او سخت
گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در
کودهای اطراف سلیمانیه بسربرد الی آخر کلامه عافاه الله

و رود حضرت بهاء الله را در بغداد خود مستر بیرون در سطر (۵)
همین صفحه در اوائل سنه (۱۲۶۹) مینویسد و بنا بر مسطورات
صفحه (له) که بفقرات کتاب مبارک ایقان استشهاد کرده است تاریخ
۱۲۷۸/۱۶۰ بمهر سه چهار سال بعد از

تالیف انرا (بقول مستر بروون) در سنه (۱۱۲۸) هجری
مراجعت از کوههای کردستان ذکر مینماید مدت دو سال هم بلاخلاف
در اطراف سلیمانیه تشریف داشته اند پس بدین تقریب اقلای این مهاجرت
حضرت بهاء الله مصادف با سنه (۱۲۷۲) واقع میگردد و امام مطابق

انچه در خود ایقان بدان تصریح فرموده اند بقوله صدق بیانه «و این عبد
 در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع
 یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم» مستفاد میشود که مهاجرت
 بکردستان ذرا وائل ورود بغداد یعنی مابین سنه شصت و نه و هفتاد
 وقوع یافته است و علی ای التقادیر فضیلت مجتهد افندی شیخ احمد
 و مقصد و غرض مقلد صاحب مستر برون را باید ملتفت شد که چرا زمان
 وقوع این واقعه را بر سبیل مغالطه اواخر اوقات اقامت بغداد مینویسند
 چنانچه انشاء الله تعالی از بعد غرضی را که بدین تسویل مجبورشان نموده
 مکشوف خواهیم ساخت

۲۲ در صفحه (م) سطر (۱۰) میگوید مقارن ان اوقات یا
 اند کی پیش و پس میرزا اسدالله تبریزی ملقب بدیان که باب اورا کاتب
 آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی نیکو میدانست
 دعوی من ینظهره اللهم نمود بهاء الله با وی مباحثه و مجادله بسیار نمود
 و بالأخره بدست بایه کشته شد انتهى

مخفی نماند جمیع این مطالب مقتبس از کتاب هشت بهشت است

و همه برخلاف واقع و مستندی جز احوال سیح احمد روحی ندارد
و حقیقت امر بدینگونه است که حضرت دبیان بدو آسؤالاتی چند
از ازل نمود و چون از جواب مقدار فضائل و کمالات مرآت را دریافت
و عدم لیاقت وی را بمقامات منسوبه بشناخت خود مدعی مقام من یظهره
اللهی گردید و رساله در اثبات حقیقت خود پرداخت و دران بر بطلان

ازل استدلالهای عدیده نکاشت و آن را از نسخ آیات پیتات برشرد
و عمده استناد وی در انرساله بر اخبار و بشارت صادره از حضرت
نقطه اولی در باره سنه تسع است و همینکه انرساله بازل رسید کتاب
ستیقظرا در ردّ دیان و خلیل (۱) تألیف نمود و بالصراحة ایندو شخص
جلیل را بکفر و ارتداد و زندق و العاد منسوب داشت و اهل بیان
را بدفع و قتل هر دو مأمور ساخت و قاتل او نیز میرزا محمد مازندرانی
خادم مخصوص ازل است که در یکی از توقیعات (?) خود بوقوع
اینواقعه اخبار داده و آنرا از اقسام پیشین گوئی اظهار داشته قوله
سوف يظهر محمد من النمام و يضربك باليف انشاء الله الخ
و برخی از فقرات کتاب مستیقظ راجع بتحریرص بایه بر قتل
حضرت دیان که از لسان نقطه دائرة امکان بخطاب مستطاب
« ایها الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله » مخاطب گردیده بر سبیل
نمونه این است قوله فهل ينبغي لعبد مملوك مثل هذا ان يتكلم بتلك
الكلمات و انتم صامتون فی مقاعدكم ولا ترمون هذا الملمون
برما حکم یا حصرة علیکم باقرطتم فی جنب الله و ما دفعتم هذا الملمون

اصح

و در مقام دیگر این عبارات را مینویسد قوله يا ايها الأذنى
وتسبونني الى الحيوان العمى العمى الذى ابعده من كل جمير ولا يشمر
كيف يأكل شعيره وتبته وحشيشه بالليل والنهار ويقول انا ذلك النور

(۱) جناب آقا سید ابراهیم تبریزی است که حدیثی نقل کرده در حقیقت «ان یا ظلی» فی الصحف و ذکر آن فی الکتب»

فرموده اند و این حدیثی در آن را مصدق داشتند لذا ازل بر قتل وی نیز فرمان داد

الذی کنتم توعدون به و تقیاون عنه ولا تقطعون امعانه من ایدیکم
ولا ترموه برماح قهاریتکم و کنتم فی امره صابرون
و اکنون کتاب مستیقظ در ایران و کتابخانه پاریس و لندن
موجود و فراوان است و تحصیل آن برای طالبین اطلاع در هر جامه ممکن
و آسان هر کس آن کتاب را ملاحظه نماید صدق جمیع معروضات
نکارنده را بخوبی معلوم خواهد داشت

و مطلقا دیان را با حضرت بهاء الله بحث و احتجاج و یا مشاجره و
لجاجی اتفاق نیفتاد بلکه دیان پس از ورود بغداد و تشریف بحضور
انور مالک ایجاد در نزد آن نورمبین ساجد و خاضع گردید و بعرفت
کنز مکنون قبل از اعلان امر فائز آمد و در الواح و آیات مبارکه
جمال قدم جل اسمه الأعظم جز ذکر خیر و بیان جلالت قدر و سؤ
مقامات او و جناب آقا سید ابراهیم ملقب بخلیل ورود نیافته

۲۳ صفحه (ما) سطر (۱۷) و همین اوقات اقامت بایه در
ادرنه بود که بهاء الله پرده از روی کاربرد داشت و خیال مکنون
خود را که بلاشک دیر گاهی بود اسبابش را فراهم آورده و طریق را

مسئد کرده بود بمعرض شهود نهاد و اشکارا دعوی من یتظهره الاهی
نمود و رسل و کتب باطراف وجوانب روانه گردانید الی آخر قوله
و در صفحه (مجم) سطر (۱۰) تاریخ ادعای من یتظهره الاهی
حضرت بهاء الله را بنا بر بعضی از کتب بایه در سنه (۱۲۸۰) و بموجب
این رباعی مرحوم نبیل اعظم (پنجاه چو گشت عبران میرعجاب

فرمود زوجه خویش وی خرق حجاب افتاد شرربجان جیت و طاعوت
خورشیدها عیان شد از خلف سحاب) دزسنه (۱۲۸۳) مذکور داشته
و مقصود مستر برون از این بیانات و عبارت صفحه (لط)
سطر (۱۸) که وعده کشف علت مخالفة او را بقارئین عظام از قبل
نمودیم فقط انصراف بشارات سینه تسع است از جمال اقدس ابهی
دیگر غافل از آنکه در صورت انصراف باید همه آن اخبار و بشارات
و مواعید کثیره متواتره وارد از حضرت نقطه اولی را در خصوص
تکمیل بیان و تراقب لقاء الله و انتظار ظهور من نظره الله در سنه تسع
العیاذ بالله لغو و باطل و عاری از حقیقت پنداشت و حال آنکه این مسئله
از اوقات در میان بابیه چندان شیوع داشت و از اخباری چنان محقق
الوقوع میدانستند که باعث بر تخری جمعی کثیر از مشاهیر و کما این
اهل ایمان بر ادعای این رتبه و مقام در سنه مذکور گردید مانند
حضرت دیان و میرزا عبد الله غوغا و حسین میلانی و سید حسین هند یانی
و میرزا محمد زرنندی معروف بنیل و غیر ایشان تا بحدیکه باقرار
صاحب هشت بهشت دکار بجائی رسید که هر کس بامداد از خواب
بیشین بر میخواست تن را بلباس این دعوی میاراست ، لکن متر

برون و از یان میگویند بگذار وصایت ازل پابر جابشود ولو کذب
اقوال و بشارات نقطه اولی هم لازم بیاید بقول مصریان ماعلیش و
باصطلاح بخارائیان میلی و بلغت روسیان نیچوا
اما بیان واقع در اظهار امر مقدس جمال قدم جز ذکره الأعظم

چنین است که مطابق فرمایش حضرت نقطه اولی ارواحنآفداد که در بیان میفرماید «ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل آنکه من ظاهر شدم» همچنانی که انحضرت در سنه (۱۲۶۰) اول در شیراز نزد معدودی از جواهر وجود اظهار بابت فرمود و ایشان را بکتمان اسم امر نمود و پس از چندی که در نفوس استعداد قبول بیشتر حاصل گردید مدعی مقام ذکریت گشت و بالاخره در ما کو پرده از روی کاربرد داشت و ندای قائمیت و ربوبیت و شاریت خویش را با سماع اهل عالم رسانید حضرت بهاء الله جل آجلاله نیز در اول ورود بغداد که مطابق سنه بعد حین است دفعه اولی سرآ بعضی نفوس مقدسه را بمعرفی ذات اقدس خویش مفتخر و مباهی گردانید و جمعی نیز بصرف فطرت طیبه الهیه و سریره صافیة قدسیه از و آء سبحات جلال بسبب مشاهده آیات قدرت و عظمت و کمال از انطلعت بمثال بمعرفت آن حقیقه الحقائق و سرالأسرار (بدون اندک اظهاری از حضرتش) پی بردند و اطاعت و خلوص و عبودیت و خضوع این نفوس باعث اشتعال نائرة حسد و غیظ و شراره

قهر و غل در دل سید محمد و ازل و تابعین ایشان بر دید و بعداوب
و بنضا و آزار و ایند اقیام کردند و بدین موجب حضرت بهاء الله در
همان اوائل ورود بغداد بطرف جبال سلیمانیه مهاجرت اختیار فرمود
و مدت دو سال منفرداً در آن حدود بدون اطلاع احدی بسربرد و در
این دو سال غبار ذلت و هوان بروجنات احوال بایان بغداد بدرجه احاطه

نمود که اسمی از امر مبارک تقطه اولی در انسامان جز باستهزاء و
حقارت مذکور نیکگشت چنانچه همه این مقدمات در کتاب مستطاب
ایقان ذکر گردیده تا آنکه بالأخره از شدت اضطرار در تفحص
حضرت بهاء الله بر آمده و نشان آن یوسف گمگشته را در جبال
کردستان یافتند و شیخ سلطان و میرزا آقا جان را با عرائض کثیره
بمحضور اقدسش فرستادند و آن نورمبین بر حسب استدعای اهل دین
بافق دارالسلام عودت نمود و پس از مراجعت زمام امر را بدست
گرفته در عاقب و ارتفاع بمقامی رسانید که موجب توحش دولت ایران
شد و تبعید نیر آفاق را از آفاق عراق از کار گذاران دولت عثمانی
درخواست نمودند

نیکوست در این مقام تفصیل تشریف حضرت فاضل نبیل مرحوم
آقا محمد قاضی البه الله حلل النور فی رضوان السرور بحضور جمال اقدس
ابهی در دارالام بغداد که مکرراً در مجامع احباب حکایت
فرموده اند ذکر گردد و کیفیت آن چنانچه اینجند از جناب آقا شیخ
محمد علی قاضی اخوی زاده امجد ان مرحوم استماع نمود بر این نهج است
که فاضل مرحوم میفرمود

بعد از فراغت از تحصیل علوم رسمیه در کربلای معلی بقصد
مراجعت بایران وارد بغداد شدم و آن اوقات نیز حضرت بهاء الله و
ازل با اصحاب در بغداد اقامت داشتند چونکه من بعد از تصدیق بامر
مبارک حضرت نقطه اولی که بازمان تیر انداختن بایان بناصر الدین شاه

مصادف واقع گردید بلافاصله بشرط عتبات عالیات حرکت کرد
بودم و بواسطه حشر باطلاب مراوده و معاشرت با اصحاب میسر نمی
گشت از کیفیت امر مسبوقیت تا مه نداشتم جز اینکه شنیده بودم
میگویند بعد از شهادت نقطه اولی عزاسمه الاعلی ازل وصی انحضرت
است لذا محض تحقیق حال یکسره بیت مبارک وارد گشتم و در
بیرونی که جنب بیت مطهر بود بجهت من منزل معین فرمودند اول از
اصحاب متفحص احوال ازل گردیدم ذکر کردند که او از انظار
یار و اغیار مستور است و احدی را ملاقات با وی میسر نیگردد بعد
از یاس از ملاقات ازل چند مرتبه بحضور جمال اقدس ابهی تشریف حاصل
نموده و در هر کوه نهایت ملاحظت و مهربانی و احترام را نسبت بمن
مرعی میفرمودند و در هر مقام مرا مصدر و مقدم میداشتند و من نیز
تسکین مینمودم تا آنکه یومی از ایام بحضور اقدس مشرف بودیم
شخصی از اصحاب سؤالی در یکی از مسائل معضله عامیه بیان آورد و من
چون گمان نمی نمودم که در مجلس کسی از عهد محل آن بیرون تواند
آمد بتقریر جواب مبادرت نمودم ولی در ضمن گاهی انوجود اقدس

در صحبت مساجد و نصرت میفرمودند و بدریج رسه سخن را بدست
گرفته و مانند بحر ذخار که بتلاطم آید از امواج علم و حکمت
حاضرین را مبهور و متحیر ساختند و من از روی انصاف و حقیقت
علم خود و سایر علمارا در جنب احاطه علمیه اش فانی و معدوم مشاهده
نمودم و از آن بعد در احیان تشریف بحضور مبارک بنهایت خضوع و

خشوع و فنا رفتار می کردم و از جملة آثار عظمت و بزرگواری انو خود
اقدس آنکه. یومی از ایام من و جناب ملا صادق مقدس خراسانی که
مردی عالم و بزرگوار و شخصی محترم و عالی مقدار و آن اوقات ایشان
نیز مشرف بودند و باهم در يك منزل بسر می بردیم در بیرونی مبارک
نشسته بودیم بناگاه هیكل اقدس ابهی باشاهزاده ملك آرا صحبت
کنان وارد گشتند جناب ملا صادق بی اختیار خود را بر اقدام مبارک
انداخت. این حرکت ملا صادق در حضور شاهزاده ملك آرا مخالف
میل و اراده طلعت ابهی واقع شده متغیرانه باو فرمودند آخوند این
مرید بازبها چه چیز است و فوراً با شاهزاده بیرون تشریف بردند
واقعاً این حرکت از ایشان در نظر من نیز بسیار ناپسند و رکیک آمده
شروع بملامت نمودم بایک حالت تعجب آمیزی بمن فرمود جناب آقا
محمد شما حق دارید آنچه را من دانسته ام نمیدانید هر گاه میدانستید
مرا ملامت نمی کردید گفتم راست است من هم در بزرگواری و
جلالت قدر و علو مقام ایشان حرفی ندارم لکن این مراتب مستلزم چنین
حرکتی از مثل شخص شما نسبت بایشان نمیباشد جواب داد سخن
همانست که گفتم از خدا میخواهم شما هم بزودی بحقیقت مطلب واقف

گردید باری شرح مشاهدات آنفاضل جلیل طولانی است بهمین
مقدار که ذکر شد اکتفا مینمائیم و در لوح حکمت نیز که در
اوقات تشریف ثانوی فاضل مذکور در ارض مقدسه عکاء بافتخار ایشان
از قلم اعلیٰ عزت زول یافته تصدیق بیانات فوق نازل گردیده قوله عز من

قائل أنك عاشرت معي ورايت شهوس سماء حكمتي و امواج بحر
بیانی اذ كنا خلف سبعين الف حجاب من النور ان ربك لهو الصادق
الأمين طوبى لمن فاز بفيضان هذا البحر في ايام ربه الفياض الكريم اتانا
بينالك اذ كنا في العراق في بيت من سمي بالجيد اسرار الخليفة ومبدئها
ومنتهاها وعلتها فلما خرجنا اقتصرنا البيان بانه لاله الا انا الغفور الكريم
انتهى

دفعه ثانيه زه از حرکت از بغداد بطرف اسلامبول که بیاغ نجیب
پاشا با اصحاب انتقال فرمودند در آن مکان علناً امر مبارک خویش را
بمختار اظهار داشتند و امروز فیروز را بجهت اهل بها عید سهید ابدی
مقرر نمودند چنانچه فعلاً همین اهل بها معمول و متداول است که در
انروز مبارک جشن فرح و سرور فراهم آرند و در محفلی گرد آیند و
یکدیگر را تبریک و تهنیت گویند و انرا عید رضوان و یا عید گل
نامند لکن این اعلان با اهل بیان اختصاص داشت و مطابق است با یوم
دوم اردی بهشت ماه جلالی از سال یک هزار و دوست و هشتاد هجری
و آنچه در بعضی رسائل تاریخیه اهل بها اظهار امر جمال قدم را اگر در
این سنه نوشته اند مقصود این دفعه ثانیه است پس بر این تقدیر ایام اقامت

حضرت بهاء الله در عراق یازده سال و چیزی خواهد بود نه مدت ده سال
که مستربرون در اینجا مینویسد زیرا از اول سنه شصت و نه تا این
تاریخ یازده سال و اندکی میشود و كذلك آنچه مستربرون در مقاله
اولی خود از مجله جمعیت ملوکیه آسیاویه مرقوم داشته که در بین

سنة (۱۲۸۰ - ۱۲۸۱) هجری مطابق ماه آپریل و اب (۱۸۶۴) میلاد
بایان را باسلامبول نقل مکان دادند و مدت چهار ماه در آنجا ماندند نیز
عاری از صحت است چه بنا بر این مدت توقف بایان در عراق بایان
دوازده سال تمام باشد و علی ای الاحوال مدت ده سال به پیچ و جبه در سر
نیاید

دفعه ناکه سال سوم ورود بادرنه است یعنی سنة (۱۲۸۳) که
اظهار امر عام و کشف تام و تمام وقوع یافت و مابین بهائی و ازلی
انفصال پذیرفت و حضرت بهاء الله بملوک و رؤسای ارض الراح و رسائل
مرقوم فرمود و امراء عظم خویش را بجمیع اهل عالم و قاطبة طوائف
امم ابلاغ نمود و رسل و کتب باطراف و جوانب روانه گردانید و
موضوع رباعی حضرت نبیل زرندی (هر گاه نسبت آن بوی صحیح باشد)
این واقعه عظمی و طامه کبری است

۲۶ در صفحه (ب) سطر (۱۷) در خصوص چهار نفر ازلی
که بحکم دولت عثمانی همراه حضرت بهاء الله بمکه روانه داشتند
میگوید «قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصر الله تفرشی در خود
ادرنه مسموم شد و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود بمکه جیما در یک

شب بدست بهائیان کشته شدند و اینکه از لیاق قتل ایشان را بامر بهاءالله
میدانند بشبوت پیوسته است انتهى
در این شکی نیست که بهائیان در عتقا این سه نفس را کشتند ولی
عالی التحقیق با اجازه و رخصت حضرت بهاءالله نبوده بلکه از اوقات

چون کتاب اقدس هنوز نازل نشده یا اقلّاً بدست اهل بهانه رسیده بود و
عموماً با احکام بیان و آثار حضرت نقطه امکان عمل می نمودند قتل
منکرین و مخالفین و اعداء من ینظره الله را موافق او امر انحضرت
فریضه ذت خویش میدانستند (۱) و یکی از علل نسخ بیان وقوع امثال
اینوقائع ناهنجار بود که از بایان بمرض ظهور میرسید و نگارنده
تفصیل اینحکایت را بگوش خود از یگنفر مباشرین استماع نمود که
میگفت من و رفقا پس از آنکه مدت زمانی باین سه خبیث در قتل
جمال قدم بر حسب ظاهر طرف مشاوره بودیم و بر تصمیم ایشان
بشهادت از مظهر رحمن قطع و یقین حاصل نمودیم لذا دفع آنا را
بر خود واجب و لازم شمردیم و بایکدیگر در انجام دادن کار این
اشرار مشاوره میکردیم یکی از انعیان اظهار داشت که خوبست
نخست تفصیل را بحضور مبارک معروض داریم و پس از تحصیل اجازه
باینعمل اقدام نمائیم من ذکر کردم رفقا بیقین بدانید هر گاه این
قضیه در محضر مطهر معروض افتد ما را منع اکید و نهی شدید خواهند
فرمود و شاید که بطرد ما نیز امر فرمایند ما بحکم نقطه اولی بدفع

این نفوس شریبه ماموریم و بحکم انحضرت شراشانرا کفایت می نمائیم و هرگاه جمال قدم مارا مورد مؤاخذه و عتاب واقع سازند

(۱) کتاب اسماء در باب خامس عشر از واحده نامن از شهرتاهن از منته در معرفت اسم مؤخذ قوله جل یاتاه
فلان الله لیاخذن الذینهم لم یؤمنوا بالله وایاته اخذاً شدیداً ان عنده انه کان اخذاً اخذاً اخیداً قل ان یأخذن الذینهم
لم یؤمنوا بمن یشوه الله لم یمن حقهم لاتصبرون فاذا اقلدتکم تدل علی تلك الاسماء وان الله لیحسبکم ولینسبکم و
لیوفضکم ولیؤتین اجرکم فی منقلبکم وثنویکم والله مع المحسنین ایضاً در باب سادس از واحده تاسع از شهر
تاسع از منته میفرماید فتبمان المنهم هاداً فمن ظهروه قد سلطت قلوبهم من جبال حیرک لیجرون علی من لم یؤمن
بجاریتک المستحقة وقبارتک السرفعة واخلق فیهم من رحمتک ورافقتک لادلاء ایمانه وجه رشدها وده وشره و تخطه
مظاهره باریتک للمعتجین ورحمتک للذین الخ

جواب خواهیم داد که فرمان نقطه اولی را مجری ساخته ایم این رأی را
همه تصویب نموده نیک پسندیدند و بدون اجازه و اطلاع محضر مبارک
بدفع ایشان کوشیدند

۲۵ در صفحه (مد) سطر (۲-۲۰) مینویسد «هر کس بدقت

در آنچه باب در خصوص من ینظره الله گفته و وصایای ا کیده که در

ایمان باو و عدم احتجاب بیچ شئی نموده تأمل نماید چندان تعجب

نخواهد نمود از اینکه با وجود انهمه اختلافات شدیدة بالآخره اکثر

بایه دعوی بهاء الله را پذیرفتند زیرا که اگر باب بطرز و اسلوب

قرآن آیات آورد بهاء الله نیز آیات آورد اگر باب صدق دعوی خود را

بنفوذ باطنی و تصرف در افتد اتباع خود اثبات نمود بهاء الله نیز

همچنین کرد از طرف دیگر باب مکرر گفته است که وقت ظهور

من ینظره الله را جز خداوند کسی عالم نیست و نیز گوید «نفسی نیست

که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن بهم رسید در این

کور هم خواهد رسید» اشکال مسئله چندان در اینجا نیست اشکالی

که هست در این است که صبح ازل که بلاشبهه باب اورا جانشین و

وصی خود قرار داده بود بشدت و اصرار هر چه تمامتر از تصدیق دعوی

نابرداری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمود بنابراین بهائی که
قطعا باید بمن جانب الله بودن باب معتقد باشد (چه کسیکه يك ظهوری
ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را تصدیق نماید) بالضرورة مجبور
است اعتراف کند که باب مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله

و دارای الهام و علم من لدنی بود عالم‌آعامداً کبیرا برای جانشینی خود
 انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش «نقطه ظلمت» باشد منکرین
 من ینظره الله گردد انتهى

مقصود این بعد از نقل عبارات متربرون باسرها در این مقام آنست
 که مطالعه کنندگان این اوراق اعتراف وی را بر اینکه من ینظره الله
 بودن جمال قدم بر حسب ادله و براهین و آیات ظاهره از نفس مقدس
 الوجود مبارک و هم بموجب بیانات نقطه اولی ثابت و محقق است و
 مجال تردّد و انکار برای احدی باقی نیست و کلمه غیاث و مستغاث
 و جوان دو از ده ساله و چهارده ساله و حکم عدم ضرب اطفال یا انکار
 ازل و سید محمد اصغرنهانی و ملا جعفر تراقی و امثال ایشان باعث احتجاج
 و اشکال و مانع از تصدیق و اقبال بانمظهر ذات ذی الجلال نتواند بود
 دریابند و محقق و معلوم گردد که باوجود این اقرار تمسک حضرت
 منبشرق بنیات و مستغاث و الواح وصایت ازل علی زعمه و کتاب
 نقطه الکاف و شهادت دو گوینو و اعتراضات بعضی اشخاص بکلی
 بی ربط و بی اساس بوده و جز مغالطه و تناقض گوئی و اغماض و

تجاهل و اعتساف و تحامل و جهمی دیگر نداشته و ندارد و اما آنچه را
در این موضع اشکال عمده تصور کرده است بچندین وجه جواب
میدهیم

اول آنکه سابقاً مدلل داشتیم که جمیع استدلالات مستبر برون
ببروضایت ازل بی حقیقت و باطل است و اینکه آن عالیجناب از ما مسلم

دانسته و غالباً این کلمه را بقید «بلا شبهه» مقید و مؤکد ساخته
و میازد اصلاً بلا وجه و دلیل^۱ و فقط ناشی از خوش خیالی
و منبث از آمال قلبی می باشد و مطابق نص بیان (۱) و آیات
مأوله قرآن (۲) و احادیث مأثوره از ائمه اسلام علیهم التحیه و السلام
حضرت باب اعظم و قائم موعود امم را وصی و جانشین و خلیفه و نایبی
در عالم نخواهد بود و توقیعاتی که در حق ازل از نقطه اولی صدور یافته
جز رتبه مرآتیت او را اثبات نمی نماید کما اینکه اعظم از آنها در باره
سائر حروف و مرایا و شهداء بیان از قلم و لسان انظهر رحمن جاری
شده و احدی از نفوس را خلیفه و جانشین حضرت ندانسته و نمیداند
دوم در صورت تسلیم وصایت ازل بر فرض محال بهائیان که
معتقد بحقیقت حضرت بایند در جواب میگویند که جای تعجب و
استغراب در صورتی است که حکمت ان را تشخیص^۲ نتوانداد و
حکمت گذاشتن اسم وصایت بر ازل آنست که چون نقطه اولی جمیع
اهل بیان را جدّاً مأمور داشت که هر کس در هر کجا ادعای مقام
من ینظهره اللهم نماید و بشیخ فطرت ایان بایات کند بیچون و چرا و بلا
شرط شئی او را تصدیق و اذعان نمایند در این صورت هر گاه اسم

وسایت را بر ازل نمیگذاشت بلا شبهه تخت همین شخص بر

(۱) نظر کن در باب چهاردهم از واحد ششم بیان فارسی

(۲) مآذ آیه مبارکه و تفتح فی السموات و الارض و تفتح فی الخوی فاذا هم یقیام یظنون
وایشا قوله تعالی یوم ترجف الراجفة تبیهما ازادقه که اخبار از دور ظهور مرادف بکدیگر است و آیه مبارکه و الضمیر
دلیلی است و النفع و الوتر که شمع بنور بنیرین و وتر بقضله اولی تماثل است و معمود از قهر ایام متویر حضرت حسی
مرتبت و الهه هدی علیه السلام میباشد که اعظم الشراط یوم قیامت است و دویست و شصت سال امتداد یافت و لیالی عشر
ده قرن تا یوم نهار تقطع اولی است

ادعای من یظهره اللهی سبقت میجست و چنین اصرار و لجابی بکه
 فعلاً در انکار من یظهره الله بکار برده (مع تأکیدات لانهایات
 نقطه اولی باهل بیان عموماً و بخود او خصوصاً) در انموقع نیز بخرج
 میداد و اهل بیان را جز اقبال بیاطل چاره و مفتری نبود و این مستلزم
 اغراء بجهل از خداوند حکیم عالم بحکم بعد و قبیل میگردید. لذا
 بحکمت بالغه خویش ازل را بزنجیر وصایت مقید فرمود و ویرا به
 ایمان و اطاعت من یظهره الله و تسلیم و انقیاد نزد مظهر نفس الله در
 یوم ظهور مأمور نمود تا حاجت بر وی و بر اهل عالم بلوغ یابد و
 راه عذر و اغراء بجهل مسدود گردد چنانچه در یکی از توقیعات
 که انرا ازل و مستربرون از جمله اسناد وصایت قرار داده اند و
 عنوانش بدین آیه مبارکه « و شرح است « فاشهد بانسی انا حی فی
 الأفق الأبهی اسمع و اری کل من ید کرنی بذکری ایابی و انا خیر
 الذاکرین » بخود او خطاب میفرماید قوله جل بیانہ

فان یظهر الله فی ایامک مثاک هذا ما یورثن الأمر من الله الواحد الوحد
 فان لم یظهر فایقن بان الله فیکم و ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوضن الأمر

انى الله ربكم و رب العالمين جميعا و امروا بالتهداه الدينهم يتقون

فى دينهم . وهم عن حدود الله لا يتجاوزون . انتهى

مختصر ترجمه اينكلمات . حكامت اينست كه مي فرمايد پس اگر

ظاهر گرداند خداوند مانند تورا در ايام تو اين همانست كه امر را از

خداوند يكتاي يگانه بمراث ميبرد و اگر ظاهر نفرمود پس

یقین بدان که خداوند در میان شما هست و نخواسته خود را معروف سازد پس تفویض کنید کار را بخداوند پرورد کار شما و همه عالیشان و امر کنید بشهداء بیان آنانیکه در دین خود پرهیز کارانند و از حدود و احکام الهی تجاوز نمینمایند

از صریح این بیان بخوبی مستفاد میگردد که حق یعنی من یظهره الله در مابین اهل بیان از یوم طلوع نقطه اولی موجود بوده و در هر حین خود را معرفی کردن میتواند بملاوه مساوات او را بازل بیشتر از دیگران در عالم خلق از حیث اخوت متضمن است و بر حسب مضمون این تویق در صورت اظهار امر اهل بیانرا عموماً مأمور باطاعت و انقیاد انوجوده مبارک میدارد چه او را وارث امر الهی مقرر فرموده و بر فرض عدم اظهار زمام امر خویش را بشهداء بیان تفویض میفرماید و وجود ازل را مطلقاً بچیزی نیشمارد

سوم در غایت ادب معروض میداریم که خوب است حضرت مستشرق که بحقیقت حضرت موحی و مسیح و انبیای قبل ایشان علیهما و علیهم آلاف التحية والثناء مستقدند تشریح بفرمایند چرا حضرت موسی در وقت رفتن بکوه برای آوردن تورات هارون را در میان قوم خلیفه خود

فرمود تا در غیاب آنحضرت بنی اسرائیل را پزشتش گو ساله دلیل گردد
و چرا حضرت مسیح یهودای اسخریوطی را در سلك حواریین عظام
منسك ساخت و او را امین صندوق مکت قرارداد تا عاقبت مرتکب
خیانت بمولای خود گردد و مسیح را بسی پاره فقره بفروشد و چرا

یعقوب اسرائیل یوسف عزیز را بدست برادران حسود سپرد که او را در جاد اندازند و دل پدر ارجمند را از داغ فراق فرزند بگدازند هر جواب که بجهت این سه موضوع میفرمائید مانیز همان را در موضوع وصایت ازل عیناً بعضرتعالی خواهیم داد

۳۶ ایضاً همین صفحه از سطر (۲۱) الی صفحه (۳۰) سطر (۱۳) حاوی بیاناتیست مشعر بر اینکه بهائیان تاریخ حاجی میرزا جانی کبیر را جو و منشوش ساخته اند و چون از قبل بحول الله وقوته از عهده ادای جواب و اظهار مطالب حق و صواب چنانچه شاید و باید بر آمده ایم در این مقام بتکرار آن نمیردازیم لکن در آخر این سطور عباراتی نوشته که از جوابان در اینجا ناگزیریم و هی هده

يك مسئله هست كه من در ان خصوص قطع دارم و ان اينست كه هر چه طریقه بهائی بیشتر منتشر میگردد و مخصوصاً در خارج ایران و بالأخص در اروپا و امریکا بهمان اندازه حقیقت تاریخ بایه و ماهیت مذهب این طائفه در ابتدای ظهور آن تاریکتر و منشوش تر و مدلس تر میگردد انتهى

ترجمه در حقیقت حکیمین ایستاده با منصفین اهل عالم است
که باطن این عبارات را بشکافند و بشاءه پاك از امراض نفسانیت انرا بیوند
و اغراض سریه مستشرق (بیطرف) را مکشوف سازند لکن نگارنده
بیش از این در این مقام اظهار نمیدارد که آقای عزیز من چرا و بچه جهت
الحمد لله طائفة بایه امثال شیخ احمد و آقاخان عامای فاضل تحریری

دارند که موضوع و ماهیت دین بیان را بان صحت و متانت و قشنگی که
شرح داده ایم مشروح و مبین میدارند و مانند وجود حضرت عالی
مشرق شهباز و پروفیسور کبیری حامیشان هست که ماشاء الله از
شدت زیرکی و فطانت موی را از ماست بیرون میکشد و برای کشف
حقیقت تاریخ بایه در زوایای عالم خیال کتاب نقطه الکاف میراشد
و نظائر و اشباه سرکار از مستشرقین عالیقدر در عالم قلیل و نادر الوجود
نمی باشند هر گاه مانند شما توجهی بتاریخ بایه دوره اولی معطوف دارند
عنقریب روی مورخین عالم را سفید و حق را از باطل آشکارا و پدید
خواهند ساخت و فرصت تدلیس با بلیس نخواهند داد تا چه رسد بهائیان
که اسلام اهل مغالطه و تزویر نیستند و در نزد بیخبران اهل عالم بغیر این
اوصاف مرفعی شده اند

برای تمیز و تشخیص اهل صدق و حقیقت از ارباب تدلیس و
حیات همین یک فقره کافی است که مرقوم فرموده اید و وقتیکه راقم
حروف در سنه (۱۳۰۵) در ایران بودم بهائیان را که در نقاط مختلفه
انملکت دیدم عموماً از شناختن صبح ازل تجاهل میکردند و حتی
چنین و امی نمودند که اسم او را هم هرگز نشنیده اند و انصافاً

بلند فریاد میکند و منصفین روی زمین را بحکمت میطلبد که آیا
ممکن است شخص بهائی وجود ازل را تباهل و تمامی نماید در
صورتیکه تمام الواح و آثار و ضحف و رسائل جمال قدم تقدس
د کرده الأعظم بذکر ازل و ازلیان و جواب اعتراضات ایشان و

شکایت از آزار و اذیت بیانیان ملای و مشحونست بنوعیکه کمتر
 لوحی از الواح مبارکه دیده میشود که مشتمل بذکر اینگونه
 مطالب نباشد گذشته از رسائل مفضله که اساساً در ابطال ازل و ردّ
 اعتراضات او و ازلیان از قلم اعلیٰ نزول یافته مانند رساله بدیع و رساله
 علی محمد سراج و رساله میرزا جعفر دهجی و غیرها که از تعداد
 مستغنی است بلی بهائیان در صورتی وجود ازل را ستر و انکار توانند
 نمود که جمیع این رسائل و الواح کثیره را محو و معدوم سازند
 و الا شکل دیگر امکان ندارد و این نسبت را بهائیان دادن آیا جز افتراء
 و تهمت واضح شق دیگر هم متصور میگردد زیرا تو اهل و اهالی
 یکدین و مذهب و یا یکقوم و ملت بر کذب مادام که در دیانت
 آنها ممنوع باشد عقلاً و عادتاً مستحیل و غیر ممکن است مثلاً بهائیان
 شیراز چگونه وجود ازل را انکار میکنند مادام که تصوریان صدق
 انرا از بهائیان اصفهان و سایر بلدان مینمایند یا احتمال مشاهده اسم او را
 در الواح و آثار مبارکه میدهند

۲۷ در صفحه (موسط) ۱۴) میگوید تاریخ حاجی میرزا

از ... که ...

جانی بعزوه تصور و سرایی به سربجان بهایان بود و همیشه ایستاد
بایستی آنها را حذف و یا جرح و تعدیل نمود مشتمل بر بسیاری از معلومات
تاریخی است که برای عموم بایه چه ازلی چه بهائی مفید است و بهیچوجه
مضامین آنها با «مصلحت وقت» منافاتی ندارد و با وجود این آنها را هم حذف
یا تحریف کرده و سرودست کتاب را در هم شکسته الی آخر کلامه

یکی از بزرگترین مخالفتات مستربرون این است که مکرر
 میگوید چون بعضی فقرات کتاب حاجی میرزا جانی مضربحال بهائیان
 بود لذا میرزا حسین همدانی آنها را در تاریخ خودش محذوف ساخت
 و بهائیان بر نحو و اتلاف این کتاب متفق گردیدند اکنون خوب است
 ما این مسئله را بدقت تشریح نمائیم تا ناظرین این رساله بینند در
 کتاب «حاجی میرزا جانی» کدام فقره مسکن است مضربحال
 بهائیان باشد

از موازاتی که مستربرون مابین نقطه الکاف و تاریخ جدید در
 مقدمه کتاب بعمل آورده است معلوم میگردد فقراتی که احتمال
 ضرر بحال بهائیان داشته باشد خارج از آنهاست و هیئت جامعه آن
 عبارتست از اینکه ذکر بعضی معجزات در نقطه الکاف هست و در
 تاریخ جدید چنین اذکار نیست

آیا بعقیده برون معجزات نقطه اولی و اصحاب ایشان چه ضرری
 بهائیان خواهد داشت

دیگر نقطه الکاف مشتمل است بر بسیاری از الفاظ رکیکه
 ... مانند ذکر ...

و هاما ن عصر و امثال اینها نسبت بمحمدشاه و حاجی میرزا آقاسی و
ناصرالدین شاه و مهدیقلی میرزا و اتباع ایشان و لکن در تاریخ جدید
اینگونه اذکار یافت نمیشود
آیا جسارت حاجی میرزا جانی را که یکی از اهل بیان بوده است

محتمل وقوع ضرر بر بهائیان میدانند در صورتیکه انکر و اوخس
از این عبارات در تألیفات شیخ احمد و آقاخان و خود ازل بکثرت
موجود است و بقدر سرموئی از آنها بر بهائیان ضری وارد نگردیده
و نخواهد گردید

دیگر نسبت الحاد و فجور است باصحاب بدشت که در نقطه
الکاف وارد شده و در تاریخ جدید انرا نقل و تکرار ننموده
آیا فسق و فجور اهل بیان را متضمن وزر و وبال بر بهائیان می
پندارند در حالتیکه شریعت بهائیه و اعمال و افعال بهائیان نزد اهل
عالم مشکوف و هویدا است یا آنکه چون اهل بها بحقیقت نقطه اولی
وجلال تدر اصحاب ایشان معتقدند مسئولیت اعمال و اقوال آنها راجع
بهائیان خواهد بود

دیگر ذکر وصایت ازل و جلالت قدر او در نقطه الکاف
هست و در تاریخ جدید بکلی نیست
آیا از شهادت حاجی میرزا اجانبی که شخصی بود بی سواد و عامی
گردی بر دامن کبریای جمال اقدس ابهی و مؤمنین بان وجود مقدس
خواهد نشست با وجود آنکه از شهادت ملا جعفر نراقی و ملا محمد حنفی

کرمانی و حاجی سید محمد اسفندی و حاجی میرزا هادی دولت آبادی
و ملا رجیبلی قمیبر که از جمله علما و فضلا و شهدای بیان محسوب بودند
نه نشست و آبا وصایت و وصی سبب منع و احتجاب از ایشان بمدعی مقام
من یظهره الهی که نقطه بیان خویش را از تنباید او میسازد تواند گردید

دیگر پاره مطالب در تاریخ جدید نوشته شده که مؤلف نقطه
انکاف مطلقا متعرض ذکر آنها نگردیده پنداست که این فقرات
بکلی خارج از مانحن فیه است
پس معلوم میشود که ابدأ از تاریخ «حاجی میرزا جانی» امکان
ورود مضرتی بر بهائیان معقول و متصور نگردد که باعث اتفاق
بنائیان بر محو و انعدام آن تواند بود بلکه بر عکس از این کتاب جز
ضرر و خسران بر اهل بیان و ازل و ازلیان عاید نشود و بنابراین باید
یقین نمود که مرحوم میرزا حسین تاریخی بمقتضای سلیقه و مسالك خود
نوشته و چنانچه عادت مورخان است (در نقل از کتب) هر چه را از
کتاب حاجی میرزا جانی صحیح و مطابق واقع یافته نقل و روایت
کرده است و مابقی مطالب تاریخ خود را از مأخذهای صحیحه مؤثقه
اخری بدست آورده و همین عبارت متربرون که گفته است بعضی
مطالب دیگر در تاریخ حاجی میرزا جانی هست که مطلقا منافی مصلحت
وقت نیست بلکه نافع بحال بهائی و ازلی هر دو میباشد معذک مؤلف
تاریخ جدید آنها را نیز حذف کرده شاهدهی است بزرگ که مسئله مضرت یا
نافع بودن مطلقا منظور نظر میرزا حسین نبوده است بلکه این مرد فقط

ادای و طبعه تاریخ نویسی را با وجه همت و فریضه دمت خود قرار داده
و خویش را در دقت بتصحیح مطالب مشغول میدانسته است
پر واضح است "مورخیکه" در کتاب مبارک بیان این فرمایش
حضرت تقی‌الله اولی را زیارت میکند و من استدلال بغیر آیات الله فی بیان

فلا دلیل علیه ومن یزوی معجزة بغير هذا فلا حجة له « ودر بعضی نسخ
بیان است «فلا صحة له» مسلماً بمعجزاتی که حاجی میرزا جانی روایت
کرده اعتماد نخواهد نمود

یا شهادت انحضرت را در طهارت طاهره و اوامر و احکام بیان
را در تقدیس و تنزیه مشاهده مینماید یقیناً نسبت فسق و فجور را
بچنین وجودات مقدسه که در نقطه الکاف داده شده عین ضلالت و
گمراهی خواهد شرد

یا در نقطه الکاف ببینید از قول حضرت وحید دارابی نوشته
است که بحاجی میرزا جانی میگوید « بحق ذات اقدس باری که
هر گاه پدرم با انجلالت قدر و عظمت شان انکار اینظهور باهر النور را
نماید البته من بدست خود قاتل ایشان میشوم » انگاه بتحقیق بداند که
حضرت وحید اکبر در بر وجود بنزد پدر خود شتافت و او را بامر
نقطه اولی تبلیغ و دلالت فرمود لکن او ایسان نیاورد مفدلك
وحید بقتل پدر خود مبادرت نجست البته از نقل اینگونه مزخرفات
در کتاب خویش صرف نظر خواهد نمود

یا در بیان میخواند که « سنت مه منسک زنا - ... »

هرگز تاریخ خود را بتکریر عبارات قبیحه ر کیکه دیگران ملوث
نخواهد ساخت بخصوص که مؤلف بهائی هم باشد و باداب و اخلاق
وارده در کتاب اقدس و الراح مبارکه جمال قدم هم تربیت یافته
باشد

و اما بعضی مطالب را که در تاریخ جدید از حاجی میرزا جانی
 روایت نموده ولی در نقطه الکاف نیست حذف آنرا از تاریخ حاجی
 میرزا جانی نتیجه دخل و تصرفات فتنه ازلیه باید دانست و اگر نه میرزا
 حسین مجبوریتی نداشت دروغی را که خواسته باشد بگوید آنرا
 بکتاب حاجی میرزا جانی منسوب دارد بلکه میتوانست روایت
 آنرا بدیگران نسبت دهد

اکنون دانستی که مؤلف تاریخ جدید بهیچوجه مورد ایراد
 و مؤاخذه نخواهد بود بلی هر گاه این شخص کتابی از خود مینوشت
 و آنرا بحاجی میرزا جانی نسبت میداد (چنانچه مستشرق و ازلیان در
 مورد نقطه الکاف بعمل آورده اند) استحقاق هر گونه طعن و ملامت
 می داشت با وجودیکه همین مقدار کافی است در رد ایراد مستر
 برون معذک بهتر این است در بعضی از موازات مستر برون در میان
 این دو کتاب نظر کنیم و حق و باطل آنرا بفهمیم

۲۸ از جمله در صفحه (سب) سطر (۸) نوشته است (۱) ن ص
 (۱۵۴) - (۲۰۹) ت ص (۴۴) (۱۱۰) هر دو روایت در اصول وقایع
 مطابقند ولی تاریخ جدید بحدت مهور بساری از فقرات ...

را که بنظر او مطابق مصلحت وقت نیامده انداخته و از طرف دیگر
خطبه‌ها و نامه‌های رؤسای بایه را شاخ-و-بیرگی زیاد از حد داده
و آنها را بایسی از خضوع و خشوع و موعظه که در اصل بشکلی از

(۱) - شریون حرف‌نویس را در از تقطع الکاف و حرف نارا رمز از تاریخ جدید قرار داده

ان عاری بوده اند پوشانیده مقایسه کنید مثلاً خطبه ملا حسین بشرویه
را در سواد کوه که در نقطه الکاف (ص ۱۵۵ س ۲۲ الی ص
۱۵۶ س ۶) مسطور است با عین همین خطبه انطور که تاریخ
جدید (ص ۴۵-۷۴) ذکر کرده و اقلآ ده برابر خطبه اصلی انرا
بسط داده است و ما محض نمونه تصرفات فوق العاده که تاریخ جدید
در نقطه الکاف نموده عین این خطبه را چنانچه در تاریخ جدید مسطور
است اینجا ذکر مینمائیم انتهی

(۱) عجباً مستربرون اصرار غریبی دارد که حکماً باید هر چه
میرزا حسین همدانی در تاریخ جدید نوشته است مطابق آنچه مرحوم
حاجی میرزا جانی در تاریخ خود نوشته است باشد من ندانستم این تحکم
از چه راه است آیا مرحوم میرزا حسین در تاریخ خود نوشته است که
من هر چه مینویسم مصدر ان تاریخ حاجی میرزا جانی است حاشا
و کلاً هرگز آقا میرزا حسین چنین التزامی نداده است مگر جانی
را که صریحاً نوشته باشد که حاجی میرزا جانی چنین گفته است
در انصورت واجبست مطابقت مأخذ تاریخ جدید نه تنها تاریخ حاجی
میرزا جانی بوده بلکه مکرراً بر اسلت بعض مطالب را از این عبد

میرسید چنانکه خود تاریخ بران شهادت و در مجله آسیاتیک هم
مستربرون خود نوشته و خدمت مرحوم حاجی سید جواد هم میرسید
و از آن مرحوم مسائل تاریخیه میرسید علاوه بانفوس کثیره که از ایام

(۱) این بیانات از جمله یادداشت های حضرت ابی الفضائل است درج گردیده

را بنخواستند معاشر بود و از همه استفسار مینمود از کجا مجبور
است اینچنین مردی که هر چه حاجی میرزا جانی بگوید او وحی
منزل شمارد

چنانکه آنچه را که اینتبد از تواریخ این امر مستفاد داشت
مأخذش کتاب مستطاب بیان و مسموعات از مرحوم حاجی سید جواد
و مرحوم حاجی عبدالمجید شهید که از اصحاب قلمه بود و در مکتبه معظمه
بشرف لقای مبارک مشرف گشته بود و كذلك از بسیاری از کبار
معلمین اصحاب و انیار می باشد و از حسن اتفاق اول ورود این عبد
بطهران منزلش در محله پامناز واقع شد و در اول باطائفه نورین
که اکثر مؤمن بامر نبودند معاشر گشت از قبیل مرحوم میرزا داود
خان وزیر لشکر و مرحوم سین الملک و مرحوم شجاع الملک و
مرحوم میرزا زمان و غیرهم و غیرهم و معاشرت مرحوم میرزا حسین
با رجال دولت بیش از اینتبد بود در اینصورت نیدانم بچه جهت
مورد مؤاخذه است اگر بر محتویات تاریخ حاجی میرزا جانی
اکتفا نکند

ونکته دیگر در بطلان تحکم متر برون اینست که جای شبهه

بیست خواه حاجی میرزا جانی و خواه میرزا حسین هیچکدام خطبه
مکتوبه از حضرت باب‌الباب یا حضرت قدوس در دست نداشتند
چه که عادت ایرانیان تا آنوقت این نبود که چون نفسی بر منبر خطبه
میخواند کاتبی آنرا بنویسد و الی حال هم عادتشان نیست و لذا نزد

این حقیر ثابت است که آنچه را هر دو نوشته‌اند بر مسموعات خور
اکتفا کرده‌اند یعنی هر چه را شنیده‌اند بمقتضای ذوق خود درقال
الفاظ ریخته و مرقوم داشته‌اند

ولی مطالب مدعش اینست که متر برون در همین سطور نوشته
که «میرزا حسین خطبه‌ها و نامه‌های رؤسای بایه را شاخ و برگ
زیاده از حد داده و آنها را لباسی از خضوع و خشوع و موعظه که در
اصل بکلی از آن عاری بوده‌اند پوشانیده» ماها که در این زمانیم
اگر خود در آن زمان بوده‌ایم و بگوش خود مطالب را از لسان ایشان
نشوده‌ایم ولی آداب و روش آنها معلوم است و کتب ایشان حاضر است
نظر کنید در بیان و ملاحظه نماید چه قدر نقطه اولی عزاسمه الاعلی
در این کتاب موعظه فرموده و نصیحت کرده و بخضوع و خشوع
ولین و نرمی تکلم فرموده است آیا مسلک نفوس را از اولیا و بزرگان
ایشان باید فهمید یا از تاریخ حاجی میرزا جانی که عامی صرف بوده
باید استنباط نمود

قسم برت‌المزة از یکی از ثقات شنیدم که وقتی در بیت مرحوم
امام جمعه (اصفهان) درحینیکه جماعتی از علما در حضور نقطه اولی

جل ذکره بودند و محتاجه و مناظره مینمودند یکی از مآلاها یا همه
چنانکه عادت ایشان است گفتند ما هم میتوانیم مثل شما مرتجلاً بدیهه
بنویسیم ملائقی هر وی که انوقت از مؤمنین محسوب بود برخاست
و قلمدان و ورق نزد قائل گذاشت که فرمائید مرقوم دارید چون

انرد عاجز شد و مجلس منقضي گشت انحضرت بلفظ و رقتی که
از ایشان مشهود بود فرمود جناب ملا تقی این آقایان را خجل کردید
شما که عجز آنها را نمیدانید چرا قلمدان پیش ایشان گذاشتید و عجزشان را
را ظاهر کردید سبحان الله کی که لطف اخلاق و تواضع او باین حد
باشد آیا اتباع و ناصرین امرش جز آن روش را مسلوب خواهند داشت
لا والله در این صورت بانکه هر دو مطالب خطبه را بخمال خود نوشته اند
معدلك مسلك میرزا حسین اقرب بواقع است از مسلك كتاب منسوب
بحاجی میرزا جانی و من در این باب عین توفیق منیع را که انحضرت
بنامسرالدین میرزا ولیمهد دولت نوشته اند در این مقام مینگارم تا مسلك
بدست مورخین آید و بنظر منصفین برسد (۱)

و این ایراد مستربزون بر تاریخ آقا میرزا حسین مثل ایرادهای
شیخ رحمة الله هندی است در کتاب اظهار الحق بر چهار انجیل زیر
او هم اختلافات اناجیل اربعه را در روایات العیاذ بالله دلیل کذب این
اناجیل گرفته است مثل معجزه تبدیل آب را بنخمر که یوحنا در اصحاح
ثانی انجیل خود نوشته است و لوقا بهیچوجه ذکر آن ننموده و
بالکل آنرا از انجیل خود حذف و ساقط کرده است بانکه یوحنا

شاگرد حضرت مسیح و محبوب آنحضرت بود ولی لوقا تلمیذ بولس بود
بود ممذلك اعتیادی بر روایت یوحنا نفرمود. و این معجزه مشهوره را
از انجیل خود حذف و ساقط کرد. و در خصوص کیفیت آمدن رسل

(۱۱) این توفیق سابقاً بامریشة ناصرالدین میرزا بسعدشاه در این کتاب مندرج گردیده . محتاج تکرار نیست

یحیی علیه السلام نزد حضرت مسیح چنین است در متی اصحاح (۱۱) و در لوقا (۷) باختلاف نوشته شده و از انجیل مرقس و یوحنا بکلی محذوف است و كذلك ماجاء فی (۱۹ و ۲۰) لوقا لم یوجد فی متی من کلام عیسی و ماجاء فی (۱۲ و ۱۳ و ۱۴) متی لم یوجد فی لوقا و خلاصه اگر جمیع عبارات چهار انجیل را مقابله کنی میبینی در يك حادثه ولو جزئی باشد متفق نیستند

۲۹ دیگر در صفحه (نظ) سطر (۱۱) مطلبی نوشته مشعر بر اینکه در تاریخ جدید در حکایت محمد ییک چاپارچی بیاناتی مندرج است که در کتاب حاجی میرزا جانی نیست

بلی ایراد صاحب اظهار الحق هم همین است که چهار متورخ تاریخ حیات عیسی را نوشته اند هر يك چیزی خلاف دیگری افزوده است و اگر این ایراد بر مسیحیان وارد آید بر بهائیان بهیچوجه وارد نخواهد آمد زیرا مسیحیان این چهار کتاب را ملهم میدانند و مؤید بروح القدس می شمارند ولی بهائیان و حتی ازلیان هیچکدام حاجی میرزا جانی را ملهم و معصوم نمی پندارند

۳۰ صفحه (نه) سطر (۸) از جمله ایراداتی که بر مؤلف تاریخ
جدید وارد آورده اینست که میگوید رابعاً هر فصلی یا عبارتی یا
اصطلاحی که بعقیده مؤلف یا مشرب بهائیان ادنی منافاتی داشته یا
انکه بزعم او سوء اثری در خوانندگان احداث مینموده بکلی حذف
یا جرح و تعدیل نموده است چه باید دانست بهاء الله جنبه اخلاقی تعالیم

باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و جنبه حکمت و عرفان را
 بجیزی نیشمرد وسی کرد که حتی الامکان از اهمیت آن کاسته و
 از میان برداشته شود و نیز جهد نمود که با دولت ایران از در صلح
 و آشتی داخل گردد و لهذا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و با
 وفای ناصرالدین شاه که بر سر بایچه انهمه بلاهای فوق التصور آورد
 قلمداد می نمود با اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن
 ترجیح دهند و با جمیع ادیان با روح و ریحان معاشرت نمایند
 « و همه باریکدارند و بربک یکشاخار » و نحو ذلك باینهای اصلی
 دوره او بر عکس ملکشان بکلی برخستاین بود شاید ایشان خود
 را مظلوم فرض میکردند ولی در کمال اطمینان و یقین میخواستند
 که وارث ارض گردند ایشان کانیرا که مؤمن بیاب نبودند نجس
 و واجب القتل میدانستند و بسلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند
 و بهیچوجه این حس خود را پنهان نمیکردند (۱) الی آخر عباراته
 آیا جناب معترض از اختلاف شریعت بمائیه با شریعت بایچه مقصودی
 دارند آیا مستر برون میخواهد که بهاء الله هم مثل باب حکم با حراق

جميع كتب نماید ایا مستر برون میخواهد که بهاء الله هم مثل باب
حکم بتخریب و هدم جميع هياكل و كنائس و مساجد و مشاهد و
بقاع و قباب نماید و متكه و بيت المقدس و هرچه كنيسه و هرچه مسجد
و هرچه تربت است بايها بریزند و خراب کنند ایا مستر برون نیل

(۱) لا يفتي على هذه العياران من الدابة چه از بكنلرف بايان را با مخالفت و معاندت دولت تشييع ميكنند
و از طرفى ملتبان را بر ضد بهائيان تسريك

دارد که بهائیان هم مثل بایها در کتابشان هر جا اسم شخص منکری
است مملون و دجال و امثالهم بنویسند از خود منتر برون منصفانه
میبرسیم آیا اساس مدنیت امروزه عالم که ندای صلح و سلام عمومی
از اقطار و اکناف بلند است باین تعلیمات پیش میرود ما بهائیان میگوئیم
مقتضای وقت همین است که این احکام تغییر داده شود و بجای حرق
کتب و هدم کل بقاع و قتل نفوس و سب و لعن اشخاص صلح و صفا
و سلم و وفا مقرر شود آیا اینگونه بهتر نیست حاجی میرزا اجانی
نوشته است باید ادعای مدعی موافق مقتضای وقت باشد اینمید میگوید
امروز مقتضای وقت و مصلحت اهل عالم عموماً و ایرانیان خصوصاً است
که عبوس و نفور باشند و هر کس با ایشان مخالفت کرد کافر و مملون
بخوانند و هر چه کلیسا و مسجد و تربت و مشهد است خراب کنند و هر چه
کتاب غیر بیانت بسوزانند خدا را و هر منصفی که در عالم هست
بشهادت میطلبیم که این احکام امروزه مقتضای مصلحت وقت نیست
و مصلحت اهل عالم در اینها نبیاشد صلاح امروز صلح است و صفا
انسانیت است تربیت است عمارت عالم است تهذیب امم است و مخصوصاً

خدمت حضرات از لیه اید هم الله تعالی علی الرجوع الی الحق معروض
میدارم قسم بصدق و حقیقت مصلحت خود شماها در این شرائع که
در دست دارید نیست والله علی ما اقول شهید
اما این ایراد مانند که مستر برون کرده است که بیاء الله با دولت
ایران سعی نمود که از در صلح و آشتی در آید دلیل تخیل و یا سوء

تقداست چنانچه بهاء الله باحترام جميع دول و ملوك عموماً امر فرموده
نه پادشاه ايران خصوصاً بلکه از عبدالحميد در الواح عديده شکايت
فرموده و ناصرالدين شاه را در لوح مبارکي که ذکر بديع در آن
رئيس المظالمين ناميده (۱)

وبعد کل ذلك اين نکته را بايد در مدنظر داشت که مقصود از اين
بيانات استغفر الله تخطئه احکام بيان يا اعتراض بر نقطه اولی روح ماسود
فداد نبوده و نيست بل اهل بهارا اعتقاد آنستکه وجود مقدس حضرت
باب اعظم موافق نصوص آيات قرآن مبین و اخبار و بشارات حضور
ختم المرسلين و ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين
مخصوص بسط قسط و عدل که عبارت از بيان احکام واقعيه حقيقيه
الهي است در عالم ظاهر گردید چنانچه در اين آيه بار که قوله تعالى
واشرققت الأرض بنور ربها ووضع الكتاب وجئى بالنبيين والشهداء
وقضى بينهم بالقسط وهم لا يظلمون و آيه اخري (۲) ونضع الموازين
القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئاً وموازين قسط واحكام واقعيه الهييه
همان شرائع و حدودی است که در بيان نزول يافته لکن ظهور جمال
قدم جل ذکره الافخم صرف فضل و رحمت و رافت کبری است که

حق جل جلاله بر عباد خود تأنف فرمود و دعا و مناجات مؤمنین و
تدسین و صلحا و متقین را که در لیل و نهار و آناء لیل و نهار
بدرگاه ملک مختار می نمودند «ربنا عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بمدلک»

(۱) بیانات حضرت امیر الفضائل تا بشقام با حتام میرسد

(۲) فی سوره قال انبیاء

برحمت خود اجابت نمود و حدود نازله در بیان را با حکام کتاب مبارک
اقدس که کل فضل محض و موهبت بحت است مبدل ساخت این است
که خداوند سبحان در کتاب کریم از این ظهور عظیم با اسم رحمن
تعبیر و احاطه این امر مبرم را بر من فی العالم در سوره طه بدین آیه
مبارک که تبشیر میفرماید قوله عزبانه یومئذ یتیمون الداعی لا عوج له
و خشعت الأصوات للرحمن فلا تسمع الا همساً

۳۱ صفحه (عد) سطر (۱۷) مینویسد بواسطه این اختلافات

اکنون بایه بچهار فرقه منقسمند از این قرار اول کائیکه خود را
«کل شیئی» مینامند ایشان عبارتند از بایانی که بهمان باب و ماتی به
ایمان آورده دیگر کاری باینکه وصی او کیست ندارند عدد ایشان
باید بنهایت اندک باشد و راقم حروف هرگز یک نفر از ایشان را ندیده ام
دوم ازلیان که میرزا یحیی نوری متب بصبح ازل را وصی و
جانشین باب میدانند و گویند من یتظره الله هنوز نیامده است اینطائفه
نیز نسبتاً اندک و عدد ایشان گویا روی بتناقص است

سوم بهائینی که برادر صبح ازل میرزا حسینعلی نوری
متب بیهاء الله را من یتظره الله میدانند ولی گویند بعد از بهاء الله اقلاتاً

هزار سال دیگر هیچگونه ظهور و جدیدی نخواهد بود - (چنانکه
صریح و کتاب اقدس و وسائر نوشتجات ایشانست) و گویند چون
پسربهاء الله عباس افندی بعضی از این قبیل ادعاها مینماید لهذا اورا باید
کنار گذارده برادرش میرزا محمد علی را رئیس روحانی مذهب دانست

چهارم بهائیانیکه گویند «در فیض الله تعطیل نیست» و دعاوی

عبدالبهارا (که حقیقت انرا نگارنده هنوز بطور یقین ندانسته ام چیست

تصدیق میکنند و او را فعلاً مظهر وقت میدانند اکثر بایه اکنون از

این فرقه اخیر هستند و خیلی عجب است که تاریخ صبح ازل و نابرداری

او بهاء الله چگونه مجدداً در ماده میرزا محمد علی و نابرداریش

عباس افندی تکرار شد انتهی

مخفی نماناد این تقسیم متر برون فرقه بایه را باید از قبیل تقسیمات

اسمی و فرضی دانست نه حقیقی واقعی و هم یکی از مواضعی است

که غرض باطنی او را بخوبی اثبات مینماید زیرا اولاً یک نفر کفاش

و سه چهار نفر او باش را که بعد اوت بهائیین عنوان ظمهور کل ششی را در

مقابل دعوی من بظهوره اللهی حضرت بهاء الله بیان آورده و در فتنه

اخیره یزد نزد عالم بزرگ بلد رفته از ادعای خود تبری جست و اظهار

داشت که من این ادعا را برای اثبات بطلان بهائیان عنوان نمودم و بیوت

او و چند نفر همدستی که داشت دیر زمانی است از میان رفته

و بازماند گانشان بهائی شده اند و خود مستشرق مقرأت که هرگز

یکنفر از انهارا ندیده بلکه مانند عنقا و غول وجودشان نایاب و
مجهول است

و یکنخانواده قلیل و فامیل معدود مختصری را که عبارت از
میرزا محمد عالی و برادر و خواهر و زن و فرزند و بستگان اویند مع
ریاست طلبی چند

و ازلیان را که قسم عمده ماسپی و رکن رکن این سه طبقه اند
 و مستربرون در مافرت یک اله خود بایران در بلاد شیراز و اصفهان
 و قم و کاشان و یزد و کرمان و قزوین و طهران و صفحات آذربایجان
 باعینک ذره بینی درز وایا و خنایای عالم شهود و عیان جزشش نقر ازلی
 بیشتر نتوانسته پیدا کند و عده تمام ازلیین و ناقصین و کاشی ها
 (اوقاتیکه وجود داشتند) علی التحقیق به پنجاه و پنج مطابق عدد
 فارسی کلمه نفی و بعبارة آخری از یک لا بدولا نمیرسد آنها را در
 قبایل حزب بهائیین ثابتین سه فرقه محسوب داشته و حال آنکه در مسابک
 قانونی دنیا جماعتی را که عده ایشان از پنجاه نفر کمتر باشد حتمی ملت
 و فرقه علیحده از قبیل اجازت ساختن معبد و داشتن نماینده و کالانتر
 مخصوص از خودشان نمیدهند و ایشانرا قوم و ملت و فرقه و امت
 نمی شناسند

و ثانیاً همانطوریکه در مورد حضرت بهاء الله چنانچه باقوال
 ازل و ازلیان بدون فحص و تحقیق از طرف مقابل اکتفا کرده است
 در ماده حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء نیز به اختریات اهل تقص و

فتورتمسك جسته وابدأ از حزب ثابتين استفسار و در كلمات و آثار
مرکز عهد جمال قدم غور و استفسار نموده تا حقیقت دعوی و صدق
و کذب این افترا را معلوم دارد و لا اقل این عبارت را در کمال جرئت
نویسد که (دعاوی عبدالبهارا که حقیقت آنرا نگارنده هنوز بطور
یقین ندانسته ام چیهیت تصدیق میکنم) و این بعد صورت یکی از

دستخطهای مبارک را که بتوسط مستر ویللم ذرنیو بورك بعنوان عموم
 بنائیان امریک شرف صدور یافته بجهت کشف دعاوی این وجود
 فائض الجود بر مجادلین عنود در اینموقع درج مینماید

هو الله

ای احبباء الهی و اماء رحمن شمس حقیقت که از افاق تقدیس بر
 آفاق اشراق نمود انوار وحدت افکار و وحدت ارآء و وحدت عقاید
 و وحدت حقیقت سبذول داشت تا عالم انسانی از جهت افکار و عقاید
 در نقطه واحده اجتماع نماید و بیکگنی اختلاف و نزاع و جدال از عالم
 انسانی بر خیزد و نور واحد که ساطع از شمس حقیقت است جمیع
 قلوب را روشن نماید و بجهت این وحدت تامه و الفت کامله جمیع
 بلایا و رزایا و مصائب را نفس مبارک تحمل فرمود که چشمها گریان
 و قلبها الی الأبد سوزانست الحمد لله در سائر ممالک شرق اجبای الهی
 اعتقاد واحد و فکر واحد و قول واحد دارند و بحقیقت واحده متمسکند
 و لی از قرار مسموع در صفحات امریکا اجبای الهی اختلاف در عقاید
 دارند و این اختلاف هادم بنیان الهی است لذا بعبارت صریح و صریح

مرکز میثاق یاز اینست که را مینماید با ابد! اختراقی بعد از
و متفق شوند و بسبب این اتحاد نورانیت حقیقت عالم انسانی را روشن
نماید و آن اینست که حضرت اعلی روحی له الفداء موعود قرآنست
یعنی قائم و مهدی موعود که بعد از حضرت محمد ظاهر خواهد شد
و سیح روشن افق هدی بودند و مبشر بجمال الهی و جمال مبارک

شمس حقیقت روحی لأحبائه الفداء حضرت من يظهره الله موعود جمیع
کتب والواح حضرت بابست و عبدالبهاء مرکز میثاق الهی لکن
غصن فرع شجره است اما اصل شجره است و در کتب جمیع ملل
دو موعود وعده داده شده اند چنانچه در انجیل وعده آمدن ایلیا
و حضرت مسیح است و ان حضرت باب و حضرت بهاء الله اند و بعد
از جمال مبارک دیگر ظهور ثالثی نیست تا هزار سال هر نفسی که
پیدا شود ولو در نهایت کمال باشد در ظل جمال مبارک است بنده اوست
و مقتبس از انوار او و مستفیض از فیوضات اوست او بمنزله ستاره
و ماه هست و جمال مبارک بمنزله آفتاب ماه از آفتاب اقتباس انوار
نماید این است اعتقاد صمیمی قلبی عبدالبهاء و جمیع مکلفند که آنچه
از قلم میثاق صادر کل متممک بان گردند و معتقد بان شوند این است اساس
امر الهی این است نور حقیقت این است عقیده عبدالبهاء لهذا عبدالبهاء را
نهایت آرزو چنانست که در آستان جمال مبارک خادم امین و بنده صادق
باشد هر نفس که محبت تامه بمن دارد و ثابت بر میثاق است باید مرا بنده
آستان جمال مبارک داند ولی مرکز میثاق مرجع کل اهل آفاق است

و مبین کتاب و بهائیان کما در ظل او لهذا اگر نفسی بخودی خود
کتاب الهی را مخالف نفس صریح قلم میثاق تفسیر نماید مقبول نیست
و سبب اختلاف در میان اجباء الله است متأسود اینست که جلال مبارك
مثل و نظیر ندارد و متفرد در ذاتست و منزّه و مقدس در صفات من در
ظل او هستیم و بنده آستان او امیدم چنان است که بعد از این نفس

صریح که از قام میثاق صادر است دیگر ابتدا اختلافی نباشد و اجبای

امریک نظیر یاران ایران در عقاید متحد و متفق شوند تا این سبب سرور

قلب عبدالبهاء گردد و باعث علو امر الله در امریکا و علیکم و علیکم

البهاء الأبهی این نامه را طبع کنید و در جمیع امریکا انتشار دهید

و اما اظهار تعجبی که در آخر فقرات منقوله سابق از تجدید

تاریخ ازل و نادر اداری او حضرت بهاء الله در ماده میرزا محمد علی و نادر

برادرش حضرت عبدالبهاء کرده

کاتب سطور ابتدا این را حمل بر جهل او بتاریخ و یا غرض نکند (؟)

زیرا بقدریکه تاریخ شهادت میدهد این تفرقه و نزاع و حق و جدال

مابین برادران از قبایل نسبت بهائیل پسر محبوب آدم ابن الله ابتدا شد

و در یعقوب و برادرانش و یوسف و اخوان عیناً تکرار یافت علاوه بر

عیسی و برادرانش نیز متجدد گردید

۳۲ در صفحه (ع) سطر (۱۴) چنین ذکر میکند با وجود

اینها موقع عباس افندی خیلی باریکتر و کار او خیلی مشکل تر

از پدرش بود زیرا در مسئله من یظهر والله چنانکه سابق و مذکور شد

باب جای تأمل و مجال تردد برای احدی از اتباع خود ندارد
است و برایشان حتم نموده که هر کس در هر کجا ادعای این مقام
را نماید بیچون و چرا و بلا شرط شنی او را تصدیق نمایند ولی بهاء
الله کار را باین آسانی نگرفته و تا مدت هزار سال تمام میدان ادعای

«ظهور» جدیدی را برای هیچکس خالی نگذاشته و جمیع هوی
و هوسها را از یخ بریده است انتهى
واقفان ما امروز دیده نشده است کسی قضیه نبی خیالی و صغری و
کبرائی و همی ترتیب دهد انکاد نتیجه خارجی بران مترتب نماید این کار
خیلی غریب است اعلیٰ الخصوص از پروردوران جلیل القدر بسیار غریب تر
جای آن دارد که اهل تحقیق و انصاف از مستربرون توفیح این
مسئله را طلب نمایند که این ادعای ظهور جدید که مکرر ذکر فرموده
و اینهمه شاخ و برگ بجهة آن قرار داده اید از که شنیده و در کجا
دیده اید و آیا از روی غور و تفکر معنی اینکامه را فهمیده اید چیست
و مینویسد یا در ذکر آن غیر از تقلید ناقضین معاونانی در دست
ندارید اکنون راقم سطور معنی انرا بیان مینماید تا ناظرین این رساله
دریابند که نسبت از حضرت عبدالجبار ارواحنا له الفداء صحت
دارد یا نه

کلمه «ظهور» بدین معنی که امروزه در عرف بایین و بیائین
استعمال میگردد و مستربرون نیز همین معنی را از اینکامه منظور
نظر دارد یکی از اصطلاحات حضرت نقطه اولی عزاسمه الاعلیٰ است

و هر کس تصحیح در بیان و آثار نقطه دائر امکان نماید بوضوح
خواهد دریافت که این کلمه جامعه را بر نفس کلی مبعوث من عند الله
بفطرت طیبیه الهیه، و یابد بروح قدسی ربانی و دارای شریعت و احکام
و کتابی ناسخ حدود و احکام قبل اطلاق فرموده مانند حضرت

موسی و عیسی و محمد و نقطه اولی و من ینظره الله و اشخاصی را که
بعد از این وجودات مقدسه آمده اند از قبیل انبیای بنی اسرائیل ما بین
موسی و عیسی و رسل و حواریین ما بین عیسی و محمد و ائمه و
مقدسین اسلامیّه ما بین محمد و نقطه اولی اولیا و اوصیا و خلفا و
مروجین و ابواب و اقطاب و تقبا و کلمین و امثالها نامیده شده اند در
این صورت چگونه ممکن است مرکز میثاق محبوب آفاق را مدعی
مقام ظهور جدید تصور نمود که تمام هست و قوت لیل و نهار را در
ترویج اوامر و احکام و اعلاء شعائر و اعلام دین جمال قدم جزد کرم
الأعظم می کوشد و بتغییر حرفی از آنچه در ایام مبارک از قلم اعلی نزول
یافته راضی نمی گردد آیا مستشرق محقق ذکر اوصاف و نموت و
شعور و القاب عالیّه را که در کلمات و اشعار ثابتین یا آثار مبارکه
حضرت عبدالیهاء ورود یافته و بشری از اعشار آنچه از قلم و لسان
اسم اعظم در حق حضرت فرع منشب از اصل قدم جاری گردیده
نمیرسد اذ علی ظهور جدید تصور کرده اند پس چرا حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام را که انهمه در خطبه شمشقیه خود را باوصاف و نموت
الیه ستوده و شیعیان وی انحضرت را بهمین اوصاف می ستایند و ازل

را که در کتاب مستیعظ به فضائل و شئون خویش استدلالات نموده و
تمام بیان و آثار نقطه اولی را بخود مأول دانسته و مؤلف نقطه الکاف
اورا من یظهره الله شمرده مدعی ظهور جدید نمیدانند و آیا این مخالطات
و اعتسافات و تناقض گویی و سفسطه های مستبرون را چه باید نامید

۳۳ در صفحه (عو) سطر (۱۲) بعد این صوت از برون مسوع

میشود این تفرقه و حقد و حسد و جنک وجدالی که ازان ناشی شد

راستی اینست که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد چه من

همیشه پیش خود خیال میکنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه

پرسیده‌ام که پس نفوذ و قوه تصرف و قاهریتی که بمقیده ایشان

اولین علامت کلمه الله و از خصائص لاینفک آنست کجاست در

صورتیکه در مقابل اینهمه نصوص «الهی» از قبیل «عاشروا مع

الادیان بالروح والریحان» و «همه باریک دارید و برک یکشاخار»

و نحو ذلك ایشان با اعضای خانواده خودشان بایندرجه تلخی و عداوت

رفتار می کنند انهمی

عجبا من الی حال ندیده بودم کسی تکلیف بشارعین ادیان

نموده باشد که معنی قوت کلمه و نفوذ و قاهریت مجبور کردن

ناس است بر اطاعت و اقامت خیلی کلام غریبی است چه اگر مجبوریت

بیاید عبودیت و اطاعت و مخالفت و مصیبتی باقی نیماند حضرت

مسیح در وقتیکه دوازده تن بیشتر مطیع نداشت فرمود غایت العالم

مسیح در وقتیکه دوازده تن بیشتر مطیع نداشت فرمود غایت العالم

و حال آنکه در غایت مظلومیت بر عمارت و برون
گشت و آنهمه آزار و اهانت دید آیا اگر جناب برون آنوقت حاضر
بود یکی از آنها نبود که میگفتند چگونه بر عالم غالب شدی این غالب
خود را نجات ده (۱) وانگهی مستشرق محقق اینقدر نفهمیده است

(۱) این یاد فخره نیز از اقول (عجیب) تا همین جا منقح حضرت است، الهذا کلام است

که امر معاشرت با ادیان مقید و مشروط بروح و ریحانست مادام که
 روح و ریحان امکان نیابد معاشرت ممنوع بل متمذّر و مسور میگردد
 آیا بادشمن جان معاشرت بروح و ریحان امکان دارد مثلا جمال اقدس
 ابهی یا شیخ عبدالحسین مجتهد و سید محمد و ازل که بغون مبارک
 اندات شریف تشنه بودند چگونه حشر و معاشرت تواند فرمود جز
 آنکه یکجا مطیع مقاصد و اهواء ایشان گردد و از اظهار امرالله
 دست بردارد یا حضرت عبدالبهارا باناقضین میثاق که در حق ان نیر
 اتفاق فتوای « نسل الله بان بیعت علیه من لایرحمه » را بخط جلی در
 اوراق شبهات مینوشتند چه طور بمحبت و مودت خلطه و آمیزش بایر
 نمود بنیرانکه از حمل امانت و حفظ شریعت و اطاعت وصیت جمال
 قدم استعنا دهد من از کثرت فطانت و جودت قریحه این پروفقودر
 عالی مدرک خیلی متحیرم که بر حضرت موسی چرا ایراد تفرموده که
 با امر بمراعات و محبت برادر معذک هارون را که در غیاب وی
 قوم را بعبادت عجل رهبری نمود مغضوب و بلکه بصراحت قرآن
 مضروب ساخت و حضرت عیسی له المجد را چرا مورد اعتراض نمود
 که

نه باوصیه بدم مقاومت سریراں و دعوت بصلح بامدعیان ترسیهای
یهودیانرا که در دهنه هیکل به بیع و شری اشتغال داشتند و از گوشت
کرده ایشانرا اخراج فرمود و حضرت رسول اکرم با وجود امام
بمودت اقرباء و وجوب صلۀ رحم ابی لهب عم خویش را در قرآن مبین
بیدی و تفرین یاد کرد

۳۴ در صفحه (عز) سطر (۱۷) این نعمة مخالف را مینوازد

مذهب بی‌مائی بعقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین انعالی دارد که
امروزه بتواند بحال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از دردهای
ایران را علاج نماید از کلمات بهاء الله است « لیس الفخر لمن یحب الوطن
بل لمن یحب العالم » و این سخن اگر چه در مقام خود بسن عالی و لطیف
است ولی امروزه اشخاصیکه وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس
در دنیا دوست داشته باشند فقط چیز است که ایران بدان احتیاج
دارد انشی

هر گاه شامة نفسی از مرض غرض و شوائب نفسانیت پاک باشد
رائحه سوء سریرت و فسادتیت کاتب این عبارات را از اطراف و
جوانب آن بوضوح استشمام مینماید و معاینه می بیند که نویسنده را
مقصودی جز اغراض ایرانیان بر ضدیت و معاندت با بهائیان و القاء فتنه
مابین این دو حزب که هر دو از عناصر یک مملکت و افراد یک قوم
و ملتند نیست زیرا کلمه مبارکه را که فقط در توییح و تزییف مملکت
جابرانه بعضی ملل قویة اروپا در مقابل اقوام ضعیفه آسیا و افریقا از سماء

عظوفت جمال اقدس اسبی عز نزول یافته بر عکس، تاویل مینماید و
انرا بر مضر بودن تعلیمات بهائیان بحال ایران دلیل می‌شمارد چه مفاد این
بیان شریف چنین نیست که باید مردم وطن خود را دوست ندارند
لکن اینست که نباید اهل عالم حب اوطان خویش را مستلزم تخریب و
تجاوز و تخلفی با اوطان دیگران قرار دهند و بدان نیز افتخار کنند

بلکه باید وطن سائرین را نیز مانند وطن خویش محترم و عزیز دارند
 و بجهت آباد کردن خانه خود بخراب کردن آشیانه همسایه پردازند
 چنانچه امروزه مابین وطن پرستان زبردست غربی معمول و متداول است
 و بدین شعار ناهنجار نیز افتخار مینمایند و ابدأً معنائیکه مستشرق
 محقق بتلویح میخواهد بفرمانند (بمنی بهائیان وطن دوست نیستند) از
 کلمه جامعه (ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم) مستفاد
 و مفهوم نیس گردد

بمبارقه اوضح حب عالم بذاته مستلزم حب وطن است ولی حب وطن
 بالعرض موجب شر اهل عالم چه بدیهی است کیکه محب جمیع
 اوطان عالم باشد بطریق اولی وطن خویش را که لا اقل جزو
 اوطان عالم است دوست و محترم خواهد داشت ولی اگر فقط وطن
 خود را عزیز و گرامی دارد غالباً برای صرفه وطن خویش بتخریب
 اوطان سائرین اقدام و مبادرت نماید

و بعد از شرح مقصود و بیان مفهوم این جوهره لطیفه عالی در
 کمال خضوع و مسکنت خدمت جناب مستبر برون عرض می نمایم

که ای پروفیسور ذوقنون و ای زما در مہربان تر دایہ خاتون قربان
وطن پرستی شما کہ چندین ملیون نفوس ملل ضعیفہ عالم را بی وطن
ساختہ شمارا بودیعیہ رحم و مروت و وجدان پاک انسانیت اگر دارید
قسم میدہم این وطن پرستی خودتان را بایرانیان بیچارہ دیگر تعلیم
ندہید چرا کہ بجهت این ملت ضعیف صرفہ ندارد و سوا ی پیدا شدن

راه دخل و تصرف برای اجانب نتیجه دیگر بران مترتب نخواهد بود
اگر ایرانیان حب وطن دردشانرا دوا میکند چرا و قتیکه فریاد
میکشیدند « یامرک یا استقلال » و بریسمان پوسیده افسانه های شما
بجاه افتادند کمکی بانها نفرمودید راست است ایرانیان قاطبه زود
باور و ساده دلند لکن شکر خدا را که تجربات کثیره که در این
انقلابات اخیره پیش آمد چشم همه را باز کرد و حیل و تدابیر شاهارا
خوب بر همه معلوم ساخت و حقیقت مقاصد تا نرافهمیدند که از این
خیزاندیشها و اظهار هم دردیهای امثال جنابهالی جز انداختن نفاق و
و تفرقه میانۀ افراد این ملت فلک زده نتیجه حاصل نگردیده و نیگرود
در کمال جرئت این اطمینان را بسر کار میتوانم داد که امروزه
بندرت چنین ابلهی در ایران توان پیدا کرد که اینگونه غم خواری
و آه و سوگواری مستشرقین را علی الخصوص ابناء بریطانیه هم باشد
در باره وطن عزیز باور نماید

شخص حکیم باید علل و اسباب هر شئی را تفحص کند

اقای مستر برون را با ایرانیان عارفه عرب و حویسی مخصوص
در میان نیست که اینقدر درباره ایران اظهار دلوزی و همدردی
میفرمایند ایشان بهائی نیستند که وطن سائین را نیز مانند وطن خود
دوست و محترم داشته باشند بلکه بهائیان را در این عقیدت تنقید و
ملامت مینمایند پس بالضروره هر عاقلی باید بداند که این چرب
زبانها و دلجوئینها یی موجهی نتواند بود و آن همانست که شاعر میگوید

اگر سلام کند دام می نهد سیاد و گرنیاز بزد کیسه میرد طرار
۳۵ در صفحه (عج) سطر (۴) بعد طومار مغالطات و
اغراض خود را بدین عبارات خاتمه میدهد قوله بهائیان اگر چه عادت
غریبی ببالند و اغراق در خصوص عدّه هم بذهبان خود دارند معذک
شکی نیست که مذهب ایشان خیلی در مغرب و مشرق بخصوص در
مغرب اقصی یعنی امریکا منتشر شده است و بعلاوه عدّه ایشان نیز
روز بروز در تزیاید است انتهى

از جمه حیل دینیّه اعداء اهل بهاء این است که در مؤلفات خود
اعداد ایشانرا بنایت قلیل و عدیم الأهمیه مینویسند مثلاً صاحب جریده
دعوه الاسلام نوشته آنچه را خلاصه اش اینست که بایه میگویند و
مینویسند که عدد ما در ایران چند میلیون است و حال آنکه عددشان
زیاده از ده هزار نیست

مفتاح باب الأبواب عدد اهل بهارا تقریباً پنجمزار نوشته و عدد
اتباع مسیح هندی را تقریباً صد هزار و صاحب جریده جبل الثین
عدد اهل بهارا ده هزار نوشته است جواب این ایرادات از وجوه چند است
اول آنکه مناط در حقیقت حق و بطلان باطل برهان است

نه كثر و قلت عدد در مدت هفت سال اول بعثت كه
جز حضرت امير المؤمنين عليه السلام مؤمنى بحضرت رسول در اسلام
نبود آيا دين انحضرت دين حق نبود در مدت ايام ميسح كه مؤمنى
جز حواريين نداشت آيا ديانت ميسحيه ديانت الهى نبود

دوم قیام صاحبان جرائد و کتاب و مؤلفین شرق و غرب از
قبیل جرائد فارسیه و عربیه و السنه هندیه اسلامیه و بعض جرائد اروپیه
بر معاندت اهل بها دلیل کثرت عددشان و نفوذ و قاهریت کلمه
الهیة است. فما احسن ما قیل هل عاند الدھر الامن له خطر اینهمه تألیف
کتب و تصنیف صحف ردیه و انشاء جرائد سیاسیة و مجلات علمیة در
در معاندت فقه بھائیہ برهان اهمیت و غلبه روحانیہ است نہ دلیل عدم
اهمیت و قلت جمعیت ایشان اگر اسامی کتب و جرائدیکہ اعدا
در مقاومت امر الله تألیف نمودند تقسی در دفتری مجموع دارد
کتابی کبیر و فهرستی ضخیم شود

همین کثرت عدد و ازدیاد پیشرفت جمعیت اهل بها است کہ
دل مستشرق را بدرد آورده و بساختن نقطه الکاف مجبور ساخته و
همین ازدیاد بھائیان و تناقص ازلیان کہ مرفوم داشته در تمام کتب
آسمانی علامت حقیقت این حزب و بطلان حزب مقابل است چرا نفسی
بر ضد میرزا غلام مسیح ہندی کتابی تألیف نمود و جریده انشا نکرد
چرا احدی بر مقاومت این مدعیان کاذب مانند مہدی سودانی و مسیح

هندی والیاس ثالث امریکائی و امثالہم قیام و اقدامی نمود پس
این تصغیر و تحقیر دلیل اهمیت و تکثیر است نہ اضجلال و تدمیر
و قد جاء فی المجلد السادس من الأغاني صفحة (۹۲) ان اباسفیان کان
یصنر امر رسول الله عند مالک الروم (۱)

(۱) این فقرات یعنی حيلة الأعداء فی تقلیل اهل البقاء تا آخر ارهده داشت های حضرت امیر القضاة است که
باندانصر فی مشروح گردیده

۳۶ چون کلام در توضیح مغالطات و بطلان ایرادات مستربرون تا بدین مقام باختمام رسید اکنون بر حسب وعده سابق ترجمه بعضی بیانات این مستشرق محقق را که بعد از مسافرت بمکه و تشریف بحضور انور جمال اقدس ابهی در یکی از مؤلفات خویش نگاشته و جناب موسیو الکساندر تومانسکی روسی در مقدمه ترجمه کتاب اقدس عین انرا از انگلیسی بروسی نقل و ترجمه فرموده و منتشر داشته است در آخر این مقاله درج مینمایم تا ناظرین بصیر بر مقدار تلون مزاج و تغایر کلام پروفیسور شهیر مطلع گردند و عبارات اولیه او را با آنچه در مقدمه نقطه الکاف در باره این امر نوشته مقایسه کنند و بینند که تفاوت ره از کجاست تا کجا

مستربرون پس از شرح ورود خود بمکه در سنه (۱۸۹۰) میلادی و اقامت در منزل یکی از بهائیان تفصیل اولین ملاقاتی را که با حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه نموده چنین مینویسد «چون دیگر روز علی الصباح از خواب شیرین بیدار گردیدم و خادم کهن سالیکه بر چشمهای خویش عینک داشت بمن جای داد اندک گزافه

سی صدای



همه بفتی از خارج مرابورود زائرین جدیدی آگاهی بخشود بعد از آن
هم صحبت دیروزی من بمیت دوشخص دیگر وارد اطاق گشتند
یکی از آن دو نفر معلوم شد پیشکار بایان از یروتست دیگری نیز
چنانکه من از احترامات فوق العاده حاضرین نسبت بوی فوراً تفرس
کردم پس بزرگش بهاء الله عباس افندی بود اتفاق نیفتاده است کسی را

که هیئت ظاهره او بر من سخت تأثیر نماید دیده باشم بلند قامت و خوش
بنیه مردی مانند خدنگ راست ایستاده با مولوی و لباس سفید و گیسوی
سیاه و بلند تاشانه و پیشانی بلند و بر آمده مدتی بر عقل شدید توأم بشوت
عزم نظری شاهین آسا حدید و دائرة چهره بزرگ لکن محبوب این
اولین تأثیری است که از دیدار عباس افندی (آقا) چنانچه بایان او را
مخصوصاً بدین اسم مینامند در من حاصل گردید
صحبتهای متابعه با وی فقط از احترام و مکاتبی را که از خود
با اولین جلوه در من احداث کرده بود ترقی و افزونی داد بیشتر از وی
در فصاحت و دلپذیری و حسن اسلوب نطق و زیاد تر از وی در معرفت
و اطلاع بکتاب مقدسه یهود و نصاری و اسلام در میان طائفه فصیح
عادل و لائقیکه وی بدایشان منسوبت گمان کنم بندرت توان دید
با وجود چنین شایستگی و لیاقت مربوط پیرازندگی اندام و قامت
و گشاده روئی دیگر از آن نفوذ و تصرفیکه در دائرة خارج از بیروان
بدرش نیز حاصل نموده هیچ تعجب نمودم هر کس این شخص را
بیند ممکن نیست که در بزرگواری و اقتدار وی هیچ شبهه و نا

تردید نماید»

انگاہ کیفیت پنج روزه ایام توقف خویش را در قصر بهجه بعد
از انتقال از عکاء بدانجا و شرح تشریف بحضور جمال اقدس ابهی را
اینگونه ذکر مینماید «بدین طریق من در بهجه در میان آن اشخاص
که در نزد بایان نفوس مقدسه عالیہ بشمار میروند مهمان واقع گردیدم

و در انجانب پنج روز که ذکر آن هرگز از خواطر من نخواهد رفت بسرن
 بردم و در این مدت بر او دره با انکس که فی الحقیقه منشأ از روح
 متقدر حیرت انگیز است که برای تجدید و تربیت نفوس مستترقه
 در خوابی مشابه مرگ سرّاً ولی با قدرت روز افزون در کار است
 بهوت تمام و فوق آرزوی خود نائل گشتم و حقیقه این یک
 احساس خارق العاده و مهیج روحی بود که من از قدرت بر
 تشریح اندکی از آن بکلی مأیوسم بلی من میتوانم شکل و
 هیئت اشخاصی که انجا دور من بودند و مذاکرات مخصوصی
 که شنیده میشد و الحان مجلّه در وقت تلاوت آیات مقدسه و روح
 و ریحانی که عموماً در ان مکان حکم فرما بود و باغهای پر اشجار
 معطر که گاهی اوقات طرف ظهر بدانجا میرفتیم مفصلاً بنویسم
 لکن تمام اینها نسبت بان هواء روحانی که بر من احاطه داشت قابل
 ذکر نیست ملانان ایرانی غالباً بشما میگویند که بایان میهمانان
 خود را مبهوت و مسحور میسازند و ایشان از اثر محرکه مقاومت
 بان ممکن نیست بحالاتی میافتند که ملانان مذکور انرا بسیار

عجیب و دیوانگی غیر قابل تشریح می‌شمارند. هر چند این عقیده است
بی‌اساس و بی‌حقیقت ولی منبای این عقیده از غالب صحبت‌هایی که
درباره این‌طایفه انتشار می‌دهند علی‌ای نحوگان استوارتر است زیرا
چنان روحی در بایان دیده شده که ممکن نیست هر کس با ایشان
روبرو شود بقوت هر چه تمامتر در او منعکس نگردد (مؤثر واقع

نشود) این روح دارای قوه جذب و دفع هر دو هست لکن اثر آن
 بلا تأثیر ساختن و از اثر آن احتراز کردن ممکن نیست بگذار
 کسانی که خود ندیده‌اند اگر بخواهند باور نکنند ولی هر گاه
 روح مذکور خود را نزد ایشان منجلی سازد جانشان بچنان هیجان و
 انقلابی دوچار خواهد گشت که هرگز از خاطرشان محو نگردد
 پس واقعه تشرف خود را فریب بدانچه در مقدمه نقطه الکاف است
 نوشته باضافه این عبارات

و صورتیکه در نظر من جاوه نمود ممکن نیست اثر از خاطر
 خود دور کنم و کیفیت آنرا نیز نمیتوانم بنویسم چشمان درخشانش
 گویا در اعماق روح نفوذ مینمود و انوار اعتماد و اقتدار از جیب
 و سیمش می تافت چینه‌های عمیق درپیشانی و روی بر زیادتی سنین عمر
 دلالت میکرد بخلاف سیاهی چون قیر در موی و محاسنش که بایک
 طراز خارج الوصف تا محاذی کمر میرسید از من نباید پرسید در
 حضور چه کس بودم وقتی من در پیش آن ذاتیکه مورد چنان ستایش
 و محبتی واقع شده که پادشاهان عالم بر آن رشک برند و امپراطوران

بجهت از حسرت بیفانده خوردند گرنش نمودم (۱) و بعد از نقل فرمایشات
حضرت بهاء الله راجع باتحاد و اتفاق عباد و اصلاح بلاد و عمار عالم
و تهذیب امم و ترك نزاع و جدال و اجراء صلح عمومی در آخر

مینویسد

(۱) مشربون این عبارت اخیر را در مقام اهداء از گرنش نمودن خودش در نزد حضرت بهاء الله نوشته
ذیرا گرنش نمودن مخصوص برای سلاطین است با درازد خالق آسمان و زمین

« بگذار قارئین خود انصاف دهند که آیا اینگونه تعلیمات
 منظم نفی و قتل است و آیا عالم از انتشار آن متفع میگردد یا
 ضرر و خسارت میرد، انشی
 نگارنده نیز در اختتام کلام حکمیت اینمشله را بنظر انصاف
 مطالعه کنندگان محترم محق و مو کول میسازد و بشهید اساس
 ثالث می پردازد که آیا این تباین لحن را از یک خجرت عالی مانند جناب
 مستربرون جز بر آنچه حکیم ربانی از لسان غول بیابانی گفته بر چه
 محمول تواند داشت بیت

نقت گاه گرم و گه سرد است این چنین کار کار نامرد است

— اساس ثالث —

در کشف اغراض پروفور عالیجناب

مقدمه این نکته را باید دانست که حمایت و رعایت مستربرون
 از ازیان و ضدیت و سعایت او نسبت بیهایان بر یک سبب اساسی
 عمومی و بعضی اغراض شخصی خصوصاً استناد دارد اما سبب اساسی

عمومی از دور راه است

اول رقابت مذهبی و عصیّت دینی چه این مسئله امروزه
بر ارباب نباهت پوشیده نیست که مقدمه الجیش نفوذ دول معظمه مسیحیه
در سائر قطعات و ممالک اعزام دعوات و مبلغین نصرانیت و تأسیس مدرسه
و مریضخانه و مشروعات خیریه است چنانچه از دیر زمانی اداره تبلیغیه

پرو، بتانیان انگلیس در غالب بلاد ایران و عربستان همین تأسیسات را
دائر نموده و تا کنون باقی و برجاست و این اداره بزرگ در جمیع
نقاط مذکوره مانع و مزاحم و رقیبی که نتایج آنرا به درتوانند داد
و زحمات آنرا خشنی و بلا اثر توانند نمود بزرگتر و قوی تر از ملت بهائیه
نداشته و ندارد مثل آنکه در همدان و اصفهان و یزد و طهران و سایر
بلدان قسین انگلیس چه قدر زحمت در تربیت اطفال کلیسیان و
دعوتشان بدین مسیحی کشیدند و بالاخره بهائیان آنرا از دست این
فرشتگان مشتکل بشکل انسان ربوده بمعقل امن و امان بهائیت
کشانیدند

لکن ازلیان چون از دعوت ناس بهائت خوف و هراس عاجزند
لذا محض پیدا کردن اشخاص هم نفس در بیدین ساختن مردم سعی بلیغ
مبذول میدارند و برای پاشیدن تخم نصرانیت اراضی سخت ناهموار را
بجهت پروبتانیان نرم و شیار میسازند و بالبدیهه نفرت و ضدیت
با رقیب و مزاحم و انس و الفت با مساعد و معاون طبیعی هر قوم و
ملت است (۱) و از شواهد عصیبت متربرون در دیانت آنستکه

در مقدمه کتاب بانکه از ذکر لفظ تفخیم مثل موسیو و مرحوم در حق مسیحیان کوتاهی نکرده از ذکر لفظ شهید و مرحوم

(۱) هر کس عبارات صفحه (۲۸۶) از مجله چهاردهم کتاب اسلام و اسلامیزمه تألیف قاضی روسی جناب ولکونیک
سویتکوف را که از کتاب شطی سو مر نام که ظاهراً یکی از مستشرقین انگلیسی است و دو باره اسلام و بهائی
صاحب تألیف نقل نموده مشاهده کند که در آن از قول دعاء شمالی ایران بهائیانرا بکتاب انجیل خلیلی دورتر از
مصلحانان میسارد و مقدارتقریب و از جاز دعاء مسیحی را از بهائیان (تجدیدیکه مسلمانی را که نصاری را کافر و نجس
میداند و بحکم قرآن از دوستی با ایشان منوعند بر بهائیان که به معاشرت و صحبت با جمیع ادیان مأمورند ترجیح میدهد)
از لحن القول این مصنف انگلیسی استنباط کند البته از این عقیده ما درباره مستشرقین با وجود ثبوت عصیت وی
استیحاغی نخواهد دورزید

یا جناب در مورد حضرت نقطه اولی و قدوس و حاجی میرزا جانی
و سایر اکابر بایه مضایقه نموده مثلاً میگوید مرحوم گوینو و
موسیو تومانسکی و امثالهما و لکن هیچ موضع کلمه تفخیمی
نسبت بنقطه اولی و سائرین مذکور نداشته و باین شدت در مسیحیت
تمتع است که این وجودات را قابل منفرت و کرامت نیشمارد
و ثانی رعایت مقتضیات سیاسی زیرا چون منقای ازل جزیره
قبریس که فعلاً از مستملکات دولت فخریه انگلیس است واقع گردیده
منافع سیاسی و اقتصادی این دولت اقتضای آن دارد که حتی الامکان
در تأیید و ترویج وی و متابعاتش بکوشند و در ازدیاد و پیشرفت
و ترقی متسکین باین مشرب و منهل بذل سعی و همت نمایند تا برور
دهور و ازمان جزیره الشیطان مقبل اهل بیان و مقصد مؤمنین بان
گردد و هم اتباع ازل در ایران و سایر نقاط و سائط پیشرفت مقاصد
سیاسیه و اسباب دست خیالات دور و دراز انگلیسان شوند چنانچه
حمایت جماعت اسمیلیان نیز بر همین قیاس و مبتنی بر این اساس است
ولی این بالطبع چندان مستلزم ضدیت با بهائیان نبود تا آنکه چون

جماعتی از اهل بها بواسطه اضطهادات ملت و دولت ایران یا محض
تحصیل همیشه و دواعی اتراف و صنعت مجبور به هجرت و توجه بخاک
آخال و ترکستان روسیه گشتند و دولت بهیه روس نیز بصرف عدالت
ایشانرا که مردمانی صادق و امین و درست کار و زحمت دوست
و بی آزاریافت در ظل جناح عاطفت پذیرفت و با آنان نیز مانند سایر

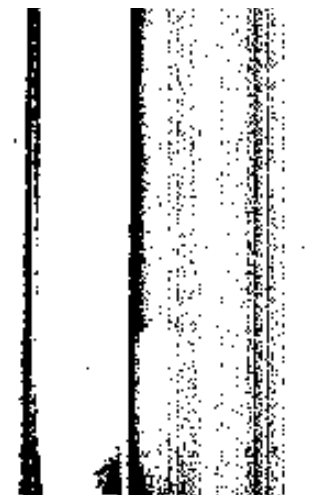
مهاجرین اهل ایران از مسلمین بدون تفاوت و ترجیح معامله و رفتار فرمود این حرکت در نظر سیاسیون انگلیس حمایت مخصوصه مبنی بر اغراض سیاسی جلوه نمود و تفسیر یافتن لحن و نظرات متربرون در باره این طائفه از همان تاریخ ابتدا میگردد

و حال آنکه اهل بها نظر بتعلیمات مذهبی از دخالت و مشارکت در امور سیاسی ولو بقدر شق شقه ممنوعند و بخیرخواهی و حبّ اهل عالم مأمور و از فتنه و فساد بکلی بیزار و دور و مساک صلح طلبی و سلامت جوئی و خیر اندیشی ایشان بر اهل آفاق واضح و مشهود کما اینکه واقعه انقلاب ایران برای تمییز صادق از منافق و تشخیص متبیین صلاح و سداد از محرّکین فتنه و فساد محکمی بزرگ و امتحانی سترک بود که بیان آمد و بر هر کس بیطرفی و کناره جوئی این حزب مقبل و شرکت و شرارت طرف مقابل را معلوم گردانید

و دیگر از علل سیاسی آنکه چون بر حسب معاهده ترکان چای حمایت و لایحه عهد دولت ایران و ضمانت تاج و تخت سلطنت ایشان در عهده دولت بهیه روس گذاشته شده بود این مسئله بالطبع باعث تمایل



سلاطین ایران بدانطرف واقع میگرددید خصوصاً در دوره ناصرالدین
شاه که این تمایل و انحراف شدت یافت و خاطر کار گذاران دولت
فخیمه انگلیس را بشویش انداخت و از اوقات که شیوه رقابت مابین
دولتین استحکام داشت سیاسیون انگلیس بدو در صدد برآمدند
که نفسی از شاهزادگان بزرگ ایران را تأیید و تقویت نموده



بمخالفت برانگیزند و تاج و تخت سلطنت را از ولیمهد قانونی تحویل دهند و بمبارة اخری پادشاهی مساعد خیالات خود دران مملکت بر قرار سازند و بهمین خیال مدت زمانی منعوود میرزا ملقب بظل الاساطان را بمواعید یکران فریفته و از هر گونه مساعدت و همراهی درباره او دریغ نورزیدند تا آنکه چون شجره آمال ایشان نزدیک بشمر رسید سفیر روس در طهران خاطر ناصرالدین شاه را از این آتش نهفته در زیر خاکتر مسبوق گردانید و شاه جمیع قوی و اقتدار و استعداد و مهتات و تدارکاتیکه ظل السلطان فراهم کرده بود از وی مأخوذ و ملوب ساخت و پس از قتل ناصرالدین شاه بدون هیچ مانع و مزاحم سلطنت بر مظفرالدین شاه مستقر گشت سیاسیون انگلیس بعد از یأس از این تدبیر همت بر آن گماشتند که زمام اختیار امور را از دست اقتدار شخص شاه بیرون کنند و بکف کفایت جمهور ملت گذارند و سلطنت را بکلی موهون و بی اعتبار نمایند و بلکه در صورت امکان از میان بردارند و انقلابات ایران از نتایج این سیاست بوقوع پیوست و مسلماً بجهت اجراء این مقصود اشخاص مساعد و موافقی بهتر از ازلیان

در تمام افراد مملکت ایران که بشهادت خود مستشرق بعد اوت و بغض
آل قاجار مفظورند و بقصاص و خون خواهی بزرگان خود مأمور
بدست سیاسین انگلیس نیامده و نخواهد آمد برخلاف بهائیان که
اطاعت و صداقت و احترام سریر سلطنت فریضة ذمه ایشان است و از
اوارر اکیده جمال رحمن و متر برون در صفحه (نه) از مقدمه

کتاب که عبارات آنرا سابقاً نقل نمودیم از روی این سیاست بکلی
 پرده برداشته (۱) و جای شبهه و تردید برای احدی باقی نگذاشته و
 یکی از علل طبع و انتشار نقطه الکاف نیز همین نکته است که
 بتوهین سلسله قاجاریه و ظلمهای ایشان نسبت بر رؤسای بایه اشتمال
 دارد و آنان را آل ابی سفیان و فرعون و دجال و امثال آنها مینامد
 و ناصرالدین شاه را (حرا، زاده) و محمدشاه را (بجیتیم رفت) مینویسد
 و خیالی عجب است که طبع و نشر کتابی که متضمن توهین عاقله
 سلطنتی يك مملکتی باشد در قوانین تمام دول ممنوع شمرده میشود
 و اندولت میتواند رسماً توقیف آن و تنبیه ناشر و مؤلف را طلب نماید
 معذک این کتاب را مستر برون چاپ کرده و از لیان در کمال
 آزادی آنرا در نقس طهران میفروشند

و اما غرض شخصی خد و صی یکی آنستکه مستر برون در
 مسافرت بایران تخت باهلی بساوارد گردید و هر چند بیانیان در مراسم
 پذیرائی و احترام و رعایت شأن و مقام این مهمان عزیز دقیقه فرو گذار

نشودند و لمحہ تصور و تورییاوردند ولی اسباب وصول به سبب
تفاتی و لذائذ و حظوظ جسمانی چنانچه باید و شاید در منازل ایشان
بجہت وی فراہم نیامد مثلا شاید مہتر برون در بیت بہائیان
بمسکرات و مشروبات نظربانکہ اہل بہا خود از استعمال انہام منعند
دسترسی نمی یافت اما پس از انکہ در کرمان از لیان را دریافت لوازم

در کتاب کاشف از اسرار و اسرار کتب

حفظ نفس را در نزد ایشان بدرجه اتم و اکمل مهیا و آماده دید بنوعیکه علاوه بر بنگ و باده در منازل آنان بوضال گلرخان ساده رسید و گذشته از افیون و شراب بلقایی کواعب اتراب نائل آمد چنانچه یکی از تجار اهل قائن حاجی محمد باقر نام که از اوقات در کرمان تجارت و دیگری آقا محمد علی روضه خوان متخلص بصفا صکه در انجا اقامت داشت حکایت مینمودند که متر برون اینقدر در کرمان زیست نمود که بالاخره وی را تا گرافا بانگلستان احتضار و از سبب این اقامت دور و دراز استنثار کردند و زمان حرکت از کرمان این شخص محترم موقر مانند آدم ابوالبشر که از جنت عدن بیرون میرفت از مفارقت چنین دوستان جانی و چنان بوستان آمال و امانی زار زار میگریست و طبعاً آنان از هر طرف محبت بیشتر بیند بدان طرف راغب تر و متمایل تر گردد و دیگر آنکه در مسافرت بقبریس و عتاء من حیث لایحسب موجبات کدورت متر برون از اهل بها فراهم آمد چرا که چون

جزیره قبریس از مستملکات انگلیس بود بپنجاه آزادی در انجا توانست
ورود نماید و باشخص ازل بطور دلخواه ملاقات و معاشرت کند و
ازل نیز حشر با مستر بروزر را که از جنس حاکمان بر وی میبود فوز
عظیم میسر دو بکمال رغبت و سرور خود را بجهت همراهی با خیالات
و اجابت مستدعیات و پذیرائی مقدم او در همه اوقات حاضر
ساخته به دو لجه امتنا از او را از این مقدمه بخوبی عمارات

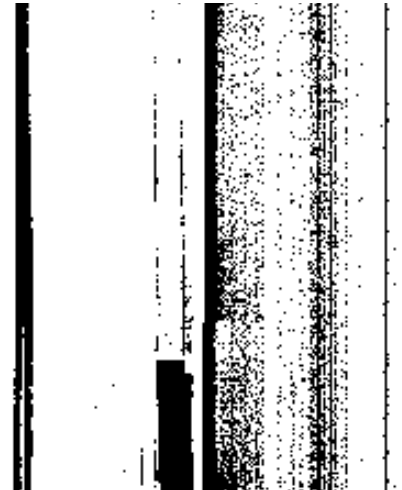
سطر (۸ - ۱۳) صفحه (ز) بر صاحبان فراست آشکارا
میازد قوله

در جزیره قبریس در شهر ماغوسا قریب پانزده روز ماندم و در
این مدت هر روز بملاقات صبح ازل میرفتم و از دو یا سه ساعت بعد
از ظهر الی غروب آفتاب در منزل او میماندم و دفتر و مداد در دست
و سراپا گوش هر چه او میگفت یادداشت میکردم و هر شب بایک
خزانه پر از معلومات مهمه و اطلاعات مفیده بمنزل خود مراجعت
میکردم انسی

ولکن در مسافرت عتماء از هر جهت اسباب برخلاف میل مستر
برون فراهم آمد اولاً بواسطه آنکه خود را بهائی بقام میداد مجبور
به تحصیل اجازه و رخصت بود و چون شخصی را که بهائیان بوی معرفی
کرده بودند در بیروت حضور نداشت تا رسیدن اذن از ساحت اقدس
چند روز در انجا معطل گردید و این فقره چنانکه خود گوید باعث
...



افسرده نئی وی تند و نایباً سحرآمیزی نه بر اجاره بوجه او اسماعیل
داشت بر خلاف توقعات او خیلی متروک باختصار بوده است و نظر
بحکمت فقط بدو کلمه مختصره «یتوجه المسافر» اکتفا کرده
بودند و هر کس از درجه کبر و نخوت انگلیسان که آقا خان نیز
در صد خطاب به ایشان ابدان ستوده مسجوق باشد رنجش خاطر مستر برون
را از این مسئله استنباط نماید بعلاوه عباراتی را که در اواخر صفحه



(ح) و اول صفحه (ط) در اینخصوص نوشته برشکایت و کدورت وی
شهادت میدهد قوله

پس ازدوندگی بسیار بالآخره کاغذی باونوشته و سفارش نامه را
که ازدوستان بابی ایران باسم اوداشتم لفاً برای او فرستادم و پس از
چندروز تلگرافی نیز باونموده خواهش جواب تلگرافی نمودم
فردای انروز جواب تلگرافی رسید درغایت اختصار (۱) که سواى
اسم و ادرس من مشتمل بود فقط براین دو کلمه «یتوجه المسافر» انتهى
ثالثاً چون زمان ورود بمکاء جماعتی از بهائیان را درسراسکاه بجهت
استقبال و پذیرائی مقدم خود حاضر نیافت ناچار همان یوم را بریکى
از تجار عیسوی نزول نمود و شب دیگر نفسی از محترمین بهائیان
وی را بمنزل خود دعوت کرده و روز دیگر حضرت عبدالبهاء
تشریف آورده وی را از انجا بقصر (بهجه) انتقال دادند و فردای
انروز یعنی بمداز سه یا چهار روز بحضور مبارک جمال اقدس ابهی
تشریف حاصل کرد و در ایام توقف عتاء زیاده بر چهار مرتبه بدین
سعادت کبری نائل نیامد و اینها همه که ذکر شد برخلاف توقعات

مستر برون است

با اینکه مستر برون را الزام این وقایع مطلقاً حق گله و شکایت نیست
زیرا حضرت بهاء الله بحکم سلطان جابر مستبد عبدالجمیدخان در قلعه
عکاء محبوس و مفتشین سرتی و جهری را بمراقبت اندات اقدس گماشته

(۱) زیرا هر گاه قصد مستر برون اظهار شکایت نبود بایستی نوشته بود که تلگراف فرستاده شد بدین مضمون
بنوجه السافر و توضیح غایت اختصار دلیل شکایت است لایحه

بود و اهل فتنه و فساد نیز در عتقاء حاضر و موجود و بی‌معاوم است
ورود امثال مستر برون که از رجال انگلیس بشمار میرفت مستقیماً
بر بهائیان باعث خیال حکومت و دست آویز ارباب کینه و عداوت
میگردید لذا آنچه و قوع یافته مبنی بر حکمت بوده نه از روی بی
اعتنائی و اهانت و هر گاه مستر برون این نکته را میدانست که ازل
از مرادوت و معاشرت امثال وی کمال افتخار داشت و بوجودشان
استظهار ولی حضرت بهاء الله از معاونت سلاطین روی زمین اظهار
استغنا میفرمود یقین بینمود که در مدت یک هفته توقف چهار مرتبه
بمحضور اقدس ابهی بار یافتن فوق احترام و عنایت است که در باره
وی رعایت فرموده‌اند کما اینکه این کلامه از لسان مرحوم حاجی میرزا
حسین خان مشیرالدوله وقتی که از اسلامبول بطهران آمد در حضور
جمعی از اعیان و اربکان دولت ایران بر مرحوم حاجی میرزا خاقلی اخوی
حضرت بهاء الله که بجهت ادای تبریک و تهنیت ورود ایشان رفته
بود مشهور و متواتر است چرن بعضی از نفوس او را در مجلس
مشیرالدوله پیرادری حضرت بهاء الله معرفی کردند ان مرحوم نظر

بحکمت و ملاحظه عداوتی که از مشیرالدوله در باره این امر مسبوق
بود از این نسبت اظهار تعاشی نمود و بشخص معرفی فرمود مگر
من پدر نداشتم که مرا برادر معرفی مینماید حاجی میرزا حسین خان
از این سخن سخت بر آشفت و با نهایت استغراب گفت جناب امروزه
برادر شمارا جمعی کثیر بخدائی پذیرفته اند. شما وی را برادری خود

قبول نینمائید برادر شما شخصی است که در اسلامبول مرا در انظار
 امرا و اعیان دولت عثمانی رؤسید و برافراز ساخت زیرا هر کس
 از شاهزادگان و بزرگان و اعیان ایران که بانجامیامدند از بس
 بدربخانه این وزیر و ان امیر بطلب شهریه و وظیفه میدویدند و ابواب
 تسکدی در پیش آشنا و بیگانه میگشودند امراء از دولت را گمان
 چنان شده بود که اهالی ایران قاطبه پست فطرت و گدا طیبتمند تا
 وقتی که برادر شما را بحکم سلطان بقسطنطنیه احضار کردند بخانه
 هیچیک از امراء و ارکان قدم نگذاشت چزانکه هر کس از وی
 دیدنی نمود بیازدیدش رفت و این حرکت بر کار گذاران دولت عثمانی
 مدلل ساخت که در ایران اشخاص بلند منش و مستغنی الطبع نیز
 وجود دارند

باری علل مذکور یعنی حکمت سیاسی و عقیدت دینی و اغراض
 شخصی - بجهت انحراف قلب و لسان و خامه و بنان مستر برون از شاهراه
 عدالت و انصاف گردید که در مورد این امر از هیچگونه تعامل و
 اغراض و مغالطه و اغماض دریغ ندارد و شیوه حقیقت جوئی و حق

گوئی را یکسو گذارد چنانچه در طی این کتاب دلائل انرا
با وضوح بیان مکتشف داشتیم

هر چند بزودتور برون در مقدمه کتاب نقطه الکاف بسیار سعی
نموده است که خود را مورخ منصف و مؤلف بیطرف جلوه دهد ولی
هر کس بنظر انتقاد در آن ملاحظه کند میبند که صحت دینیت و

سیاست را بیشتر از تاریخیت حائز است بلی بعضی مطالب تاریخی (محض
گم کردن پی) ذکر نموده است و بسیاری را ترك کرده ولی مستندات
دینی را عموماً با شاهد نوشته لذا اکثر او را دینی میدانند نه مورخ
نظر کنید مواضعی را که مهم است در تاریخ ولی متر برون بحث
در آنها را مطلقاً صلاح ندانسته اول مقام باب و غیره که خود چه مقامی
ادعا نموده اند دوم بحث در احکام این اشخاص که چیست و مقتضی
وقت و مشرب قرون تمدن هست یا نه و کدام يك از این دو شایسته
مساعده و حمایت و نصرت اهل علم و حکمت است سوم تعیین
حقیقت القاب و مصادر آن از قبیل لفظ ازل و یا صبح ازل و وحید
و مقدس خراسانی و امثالها و بحث در اسماء حروف حی که اساس
این تاریخ است چهارم در سبب ترجیح مستند طرفی از این دو فرقه
پنجم بحث در سبب تقدم و پیشرفت امر باب و بهاء الله زیرا دینی
که منافعی عقیده و امیال جمیع نفوس است با وجود ممانعت بزرگان
روز بروز پیش برود این امر مهمی است و فهم این مسئله از منافع عمومی

و شان مورخ است پس بجمیع دلائل نابت و محقق میگردد نه
انچه مستربرون در خصوص بایه و بهائیه نوشته مبنی بر غرض و
تحامل است و بعبارة صرح اقوال او شایسته اعتبار و کتاب او لایق
اعتماد اهل علم و تحقیق نبوده و نیست زیرا گذشته از براهین سابقه
اولاً اقوال او متخالف است و چون قول شخصی متخالف گردید شهادت
او ساقط است و سبب این تخالف را خود او نوشته است که چون جرائد

باو حمله کردند و برضد او نوشتند و او را توییح و سرزنش نمودند
و عده داده که در آینده تدارك کند آنچه را بجهت شباب و عدم تجربه
مدح نوشته و این عبارت صریح است در اینکه آنچه را برضد اوّل
نوشته بجهت اسکات اصحاب جراند و تدارك ماضی است نه بجهت
پیروی صدق و تحریر حقیقت ثانیاً نفس مطالبی که نوشته شاهد ناطق
است که در جستجو و فحص قصور نموده زیرا اعتماد بقول یکطرف
کرده و این خطاست و اعتماد بقول خصم نموده و این خطای دیگر است
بلاوه متقاضی جهل او بمواقع امر نیز گردیده چنانچه نوشته است
هفته در دین باینها نیست و هم مصنف تاریخی باو نسبت میدهد که
روز را این مستشرق در دائرة المعارف نوشته نوزده ساعت است
اینک دلیل و برهان و حس و وجدان بما حق میدهد که
متربروز را از الله اعداء این امر اعظم مانند شیخ باقر و ناصرالدین
شاه و ازل محبوب داریم و علت ان بنایت ظاهر است چرا در این
مقدمه کتاب بانکه خود را مسیحی متمصب قلم میدهد همانطور که
در صحت ادعاء، ساء الله مناقشه میکند در صحت ادعاء، باب مناقشه

نمیکند چرا در تاریخ جدید مناقشه مینماید و در تاریخ نقطة الکاف مناقشه
نمینماید چرا از عثمانیان حتی از حکومت عثمان پرسید که حقیقت
حادثه قتل سید محمد و رفقای او چه بود او که دوست عثمانی بسیار داشت
و دارد تا بدرجه که میخواست جان خود را قربانی ترکان کند چرا
همانطور که از ازل همه چیز میپرسید از بزرگان بهائیان پرسید

تحمّل و مفرض بودن مستربرون از دونگه بنایت واضح میشود
اول آنکه در قبریس همه چیز از اسباب اختلاف و عداوت مابین ایندو
طائفه را سؤال نمود ولی در عتقاء صامت صرف بود ثانی پس از مراجعت
متصلاً مابین او و ازل و ازلیان مراسلت جریان داشت بخلاف بابائیان
و باین دو سبب جهل او بامر و مفرض و معاند بودن او مکشوف و
واضح میگردد اما اینکه او آیا بنفسه باین کار اقدام نمود و یا مأمور
از جانب بزرگی بود کشفش منوط با جیال آتیه است که ید تقدیر پرده
از مستورات بردارد و آفتاب ظهور خفایای امور را مکشوف فرماید (۱)
و این مقدار در بیان اغلاط و اغراض مستربرون کفایت است و بجهت
طالبین حق و صدق شاهراه هدایت و الله هو الهادی الی سبیل الرشاد

خاتمه

در ذکر بعضی کلمات ازل و سبک تبلیغات و مقاصد و اخلاق ازلیان
بر اهل فطانت پوشیده نماناد که چون حضرت نقطه اولی عزّ

اسمه الأعلیٰ در کتاب مستطاب بیان نزول آیات را بر نهج فطرت
برهان حقیقت و اعظم حجت مظاهر امر قرار داده و بکلمات فطری بر
صحت دعوی خویش استدلال فرموده اهل بیان را گمان چنان شده که
هر کس بدون تعلم و اکتساب سطرهای چند رطب و یابس بر هم یافت
و کلماتی چند مغالوط و نامربوط تلقیق نمود و بدون فکر و سکون قلم

(۱) اینجمله از ابتدای این عبارت هر چند بر و سر و ذوقتون تا این جا نیز مأخوذ و مقتبس از یادداشت های

نوشت آیات ربانی و وحی آسمانی خواهد بود و بدین سبب ملفقات
میرزایحیی ازل را آیات الهی نامند و بلکه خود نیز غالباً از این قبیل آیات
نازل نمایند. غافل از اینکه آنحضرت فقط نوشتن یا گفتن بعضی عبارات
را بزبان عربی و فارسی بر نهج فطرت آیات الهی نسروده و میزان حقیقت
مظاهر سبحانی مقرر ساخته بلکه آنرا بشمول فصاحت و بلاغت و علو
علم و عرفان و اتماف بوصف نفوذ و اثر و خلّاقیت بطوریکه من
علی الارض عاجز از اتیان مثل آن باشند منوط و مشروط گردانیده و
این رتبه و مقام را در کلمات مظاهر کلتی ربانی که از ایشان بشمس
حقیقت تعبیر میفرماید منحصر و موقوف ساخته و صریحاً میفرماید
آیات مخصوص شمس حقیقت است و چنانچه از زمان عروج رسول الله
تا یوم ظهور نقطه اولی از احدی آیه ظاهر نگردید بهمچنین بعد از
غروب شمس حقیقت تا زمان ظهور من یظهره الله احدی اتیان بایه نتواند
نمود در اینصورت واضح است که کلمات ائمه هدی علیهم السلام و
حروف و مرایای بیان را در حالتیکه بر نهج فطرت صدور یابد و بملق

علم و عرفان و فصاحت و بلاغت و نفوذ و خلافت هم مرصا مسلم و
موصوف باشد آیات الهی نتوان نامید تا چه رسد باینکه کلمات بی معنی
در کیک و فارغ و سخیف را آیات بینات پنداشت
اما کلمات ازل را که تابعین وی اسم انرا آیات گذاشته اند
حق آگاه را گواه گرفته و میگیرم که آنچه معروض میگردد خالی
از اغراق و عسیت است

این عبد قبل از فوز بعبادت اقبال با مرغنی متعال اسمی از طائفه
بایه چنانچه در افواه جهلای اسلام خصوصاً طلاب مدرسه اشتهار داشت
شنیده بود ولی مطلقاً از کیفیت این امر و اساس و مؤسین آن اطلاعی
نداشت تا اینکه در حدود سنه (۱۳۰۲-۳) اوقاتیکه در اصفهان
بتحصیل اشتغال میورزید تصادفاً با بعضی از اهل بهادر امر مبارک جمال
قدم جلّ اسمه الأعظم طرف صحبت و محاجه واقع گردید و پس از مدتی
مدید بحث و تحقیق و توقف و تردید از تصدیق و اذعان بایات باهرات این
ظهور مبین چاره و مفتری ندید و بعد از تشرّف بایمان و مرور در الواح
و آثار و معاشرت با احباب از اینکه ازل مدعی وصایت حضرت نقطه
اولی است اطلاع یافت لکن کلمات او را هنوز خود ملاحظه ننموده
بود فقط احباً گاهی در طی صحبت بر نیل مناسبت بعضی عبارات
باو نسبت میدادند ولی این عبد با وجود اطمینان بر بطلان ازل از عبارات
را از قبیل مبالغه و اغراق بلکه مختلق و مجعول می پنداشت و چنان
تصوّر مینمود که چون حضرات بطلان ازل موقتند محض اینکه

دیگران در باره او شبهه نیفتند این کلمات را باومی بندند و الا
چگونه ممکن است هر قدر شخص بی مدرك و بی شعور و از علم و
عرفان مهجور باشد چنین عباراتی بر زبان راند و چنان متصور گردد
که در عالم اباهی بصاحب این قبیل کلمات ارادت ورزد و او را مولی
و مقتدای خویش شمارد اتفاقاً همان اوقات نگارنده بابعضی از بزرگ
زادگان محله احمد آباد اصفهان که در مدرسه جلالیه تردد داشت

م. ۵

و ریاست از مدرسه بشخص محترمی که او را از لیان اسم الله الودود خوانند متعلق بود مراد و مخالطه بهم رسانید و اخیراً او را با مر اعظم دعوت و دلالت نمود جوان مذکور بعد از اقبال کتابچه از کلمات ازل بخط پسر رئیس مدرسه باینمبد ارائه کرد که در آخر آن نیز چند توفیق که کاتب بگمان خود سند وصایت ازل می پنداشته است نوشته بود بعد از ملاحظه آن کتابچه از روی حقیقت طلبی و انصاف دیدم که آنچه را احباب او نسبت میدادند از جمله منتخبات کلمات ازل بوده است و واقعا دخل و تصرف دیگران ولو بقصد تخطیط و تفلیط باشد تا یک درجه سبب ملاحظت از میگردد تا بحدیکه توان گفت همانطور که جمیع علما و عرفا و حکما و ادبا و فصحا و بلفنای ارض از اتیان سطرهای مانند آیات این ظهور اعظم عاجزند و كذلك قاطبة یا و سرایان و مزخرف گوینان و پریشان نویسان عالم از تلیق سطرهای مشابه عبارات این مرآت مظلم قاصر و فاترند چنانچه از بیانات آیه او در این رساله صدق عرائض اینمبد معلوم میگردد مثلاً از جمله مندرجات آن کتابچه مناجاتی بود فارسی که بعضی از فقرات آن اینست

و الهما خروسم را مثل کردی و طاووسم را پر کنندی بسوی تو
آمدم از من گنجت از فدا...

الها از پست ترین غلامانم و از کترین فرایشان الها اگر تقسم بر کشد
تو ببنقارش ربا و بیچنگالش دراز و بسمارش ثقبان کن الفخ ،
حال عین همان کتابچه در اصفهان نزد یکی از دوستان موجود است

اگرچه کلمات او در ایران نزد میردانش فراوانست و در اثبات رکاکت
و سخافت آن بیینه و برهان و شهادت دیگران احتیاج ندارد علی الخصوص
که بعد از وفات ازل پسران وی تمام نوشتجات و مآلفات پدر خویش را
بکتابخانه لندن فروخته و اینک در آنجا موجود و حاضر است و غالب
کتب مذکور به خط خود او و پسرش رضوان علی نوشته شده و از
هر گونه شبهه و تردید مبرا و مستغنی میباشد و چند سینه قبل نفسی از
دوستان در مسافرت بانگلستان مخصوصاً در شهر لندن بکتابخانه
مذکور رفته و مقداری کافی از کلمات ازل محض نمونه از روی همان
کتب مع تعیین اسم کتاب و صفحات و سطوران انتخاب و استخراج
کرده و خود نیز بعضی تزییلات و شروح بدان افزوده و در اوقات
توقف نگارنده در طهران برای طبع و انتشار با خود آورده بود و
ان رساله را بخطی خوش و خوب و اسلوبی مرغوب میخواست چاپ
عکس نماید و انتشار دهد و البته طبع آن تا کنون بانجام رسیده است
و هر چند با وجود آن احتیاجی بنقل کلمات او در این رساله نیافتد
لکن چون قبل از آن یکی از اجبای مقیمین لندن برخی از مندرجات
آن کتب را جمع آوری کرده بمحضرمطهر حضرت مرکز میثاق

محبوب آفاق در رمله اسکندریه فرستاده بود و حسب الامر ان اجزا را
بجهت حضرت ابی الفضائل سقی الله تربته بوایل النوائل بقاهرة مصر
فرستادند و ان مرحوم نیز بختیه ازان کلمات را بانضمام مقدمه مختصری
از خودشان بتوسط دوستان ان ارض چاپ ژلاتینی فرموده بعنوان

کشف الغطاء

۴۰۷

ارمغان بیعضی نقاط ارسال داشتند و اینک نسخه ازان نزد نگارنده
حاضراست لذا عیناً همانرا در این رساله که تعلق ان حقیقتاً بدان
بزرگواراست محض یادگار درج مینمایم و هی هده

هو الأقدس الأبهی

خدمت عموم اهل فضل معروض میدارم که در این ایام سعیده که
ضواحی اسکندریه بقدم مبارک حضرت مولی الوری ارواح العالمین
له الفداء مشرف و مترهات رمل بنزول اقدسش مزین و مطرز است
یکی از اهل علم از ایرانیان که مقیم دارالسلطنه لندن است در
کتابخانه بزرگ آن پای تخت فخم که باسم (بریتش هیوزیوم) مستی
و موسوم میباشد کتابی بدست آورده است از ملفقات میرزا یحیی
معروف بازل بخط خود و پسرش رضوان علی و اکثر محتویات
ان کتاب عباراتی عربیه در غایت رکاکت و سخافت ملفق بر نهج
آیات قرآن شریف و سور مصحف مجید و لکن خالی از معنی و غیر
مرتبط و تمام آن اغلاط لفظیه و معنویه و مخالف قواعد است

کت
وص
ش را
قال
و از
می از
بخانه
بمان
باخ
فات
رد و
باب
ست
افتد
بات

عریه

بنحوی که ممکن نیست انسان مطلع از لفت عریه از استماع آن
مشترک گردد و موجب انده‌هاش او نشود

و عقیده این اقل عباد حضرت (عبدالبهاء) ارواح العالمین له الفداء
ابوالفضل گلبایگانی این است که بیشتر سبب انتشار و شهرت این مسئله
در میان اهل ایران که میگویند کلمات باب تماماً الماذا لله

ناق
ارا
صر
ری
هان

غلط و مخالف قواعد نحو و صرف و لغت است دو منشأست
اول کلمات سخیفه همین یحیی ازل بود که بدون مبالغت عبارات
عریبه بیان را با کلماتی از خودش مرکب مینمود و چون بالکل
از معرفت علوم ادبیه بی بهره بود همه غلط و رکیک میشد و آنها را
باسم اینکه کلمات رئیس طائفة بایه است نشر میداد و خالق از لفظ
بزرگ طائفة بایه نقطه اولی عزاسمه الاعلی را گمان مینمودند این بود
که شهرت یافت که عبارات باب همه العیاذ بالله غلط است و ثانی
کلماتی بود که اعداء امرالله خود عمداً غلط و رکیک میساختند و
باسم اینکه کلمات باب است در میان خالق شهرت میدادند چنانکه
سید کاظم نام شیرازی که خواهرزاده سید اسدالله شاعر مشهور
متخلص بقرابود در مصر در نزد جمعی که اکنون بعض از ایشان
در حال حیانت حکایت مینمود که خال من غرا میفرمود که من
و جماعت دیگر می نشتیم و آیات می ساختیم و باسم باب شهرت

سیداریم ، مردم فریفته اوستوند و همراه نکردند و از شریعت
حقه اعراض نمایند

وبالجملة ان شخص فاضل درلندن بقدر مقدورش قدری از سور
والواح ناریه ان کتاب را بارعایت تصحیح و مقابله با اصل و عدد صفحات
منقوله ازان استنسخ نموده چند جزوان را بحضور اقدس حضرت
مولی الوری عبدالسیا ارواه المقربین له الفداء ایفاد داشت

و فضل یا بلاهت و جهل شخص کلمات اوست. اذن مبارک بشران
 شرف صدور یافت تا کاینکه از فهم عبارات عربیه با بهره‌اند و
 مشامشانرا اغراض نفسانیه فاسد ننموده‌است انهارا به بینند و با آثار
 مبارکه نازلۀ از قلم اعلی و قلم اقدس ملاحظه نمایند و فرق فیما بین رائحة
 و رد معطر مشوم و رائحة منتنه بصل و ثوم را دریابند. ترانه سناویه را
 از افسانه بشریه تمیز دهند و نغمه بلبل آسمانی را از نغمه غراب نفسانی
 بشناسند. بلی نور آفتاب مشرق از ظلمت لیل غاسق ممتاز و معلوم است
 ولی نزد انسان بصیر و تشاه رحیق مختوم از سکر خمر خبیث واضح و
 مفهوم است لکن بر ذائقه هوشیار خیر

و این نکته بر اهل دانش پوشیده نماند که ظهور کتاب دجال و
 کتاب حضرت ذی الجلال در یوم قیام قائم موعود از وعود حتمیه
 البیه است. نظر فرما در سوره مبارکه (ویل للمطفین) که بصراحت
 میفرماید «کلا ان کتاب الفجر لقی سحین و ما ادریک ما سحین کتاب
 مرقوم ویل یومئذ للمکذبین» و خلاصه مقصود آیه مبارکه اینست که
 مفسر مآید است که کتاب...

در این کتاب همی است مرقوم و نوشته شده و بعد از آن میفرماید.
«آن کتاب الأبرار لقی علیین وما ادزیک ما علیون کتاب مرقوم
یشهده المقربون». یعنی هر آینه کتاب ابرار و نیکوکاران در
علیین است. و علیین کتابی است نوشته شده که مقربین آن کتاب را
مشاهده خواهند نمود و بر رؤیت آن سرافراز خواهند گشت و این آیات
مبارکه فرقانیه صریح است در اینکه در یوم موعود دو کتاب مشهود

خواهد گشت نخت کتاب سچین که نامه فجار است و پس از آن
کتاب علین که دستور العمل ابرار و اخبار است صاحب محیط المحيط
در لغت (سچین) از تفسیر جلالین نقل میکند « قیل انه کتاب جامع
لأعمال الشیاطین و الکفر » این بود که پس از شهادت نقطه اولی عز
اسمه الأقدس الاعلی اول یحیی باسم اینکه وصی نقطه اولی است شهرت
یافت و حنین الواح که صیان از نطق بان استیحا ش نمایند باسم اینکه
کلمات ساقویه و وحی آسمانی است و معجزه است نزد اهل ایمان ارسال
نمود با اینکه نقطه اولی عز اسمه الاعلی در غایت صراحت در باب
چهاردهم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان تمعیص فرموده اند که
در کور بیان ذ کربنی و وصی بر حروف نخواهد شد بل باسم مؤمنین
مذکور خواهند شد با این تصریح اهل بیان حیانه نموده از یحیی بوصی
تعبیر نمودند و شهرت دادند چنانکه متر برون مستشرق در مقدمه
کتاب نقطه الکاف و در مجله (ایشیاتیک سوسییتی مکزین) تصریح
نموده و بر حجاب یحیی را وصی حضرت باب خوانده است باری پس از

انکه کتاب یحیی شہرت یافت و بنظر جمیع اہل یاز رسید حق جل و عز
در ادرنہ قیام فرمود (۱) و کتاب علین یعنی الواح مقدسہ از قلم
اعلی نازل شد و ظلمات شبہات زائل و مضمحل گشت و آفتاب حق در
وسط السماء قدرت طالع شد کذلک قدر من لدن علیم حکیم
وبالجملہ چون امر مبارک بطبع این صحف خیشہ صدوریافت بعض

اهل فضل در صدد طبع ان بر آمدند تا بنظر اهل فهم و درایت برسد
 وعین عبارات او که اصلش بخط پسرش رضوان علی در لندن محفوظ است
 دلالت بر مقدار قائل و ملفق نماید و حجت بر جمیع من فی السموات
 والأرضین بالغ آید و نسئل الله تعالی فی خاتمة القول ان یهدی الکل
 الی سواء السبیل انه هو الرؤف العزیز الجمیل

الواح السجین

لم تنزل كنت يا الهی سلطان السطاء و ملک الملکاء و بهی البهیا
 و جلیل الجلاء و جمیل الجملاء و عظیم العظماء و نور انوار و رحیم
 الرحماء و کبیر الکبراء و علی الملیاء و عزیز المرزاء و علیم العلماء
 و حکیم الحکماء و الیه الالهاء و وحید الوحداء و احمداً الاحدآء
 و حیی الحیاء و قویم القوماء و قدیم القدماء و وکیل الوکلاء و
 کمیل الکملاء و قریب القرباء و قدیر القدرآء و فرید الفردآء و
 صید الصمدآء و مجیر المجرآء و منیع المنعاء و قدیس القدساء
 و عدیل المدلاء و فضیل الفضلاء و رفیع الرفعاء و کریم الکرماء
 و عظیم العظیماء و عظیم العظیماء و عظیم العظیماء

و جويد الجوداء و ريب الرباء و ريب الرباء
و ظهير الظهراء و قهبر القهراء و شديد الشدءاء و بطيش البطشاء
و سميع السمءاء و بديع البدعاء و بصير البصر آء و نظير النظر آء
و نصير النصر آء و وتير الوتر آء و لطيف اللطفاء و خير الخبر آء
و ابيد الأبداء و حلیم العلماء و ريب الرباء و جيب الحياء و حقيق
الحقءاء و ولی الولياء و غفر الغفر آء و عطي المعطاء و قبيل القبلاء

العوياء وبسيط البسقاء. وحيص البصماء وبيع البلاء ومحي المحياء
وغليب الغلباء وتفيد النفاذ آء وثبت الثبلاء وبريشي البرء آء وصور
الصور آء وصبير الصبر آء وطهير الطهر آء وضمير الضمر آء ورشيد
الرشد آء ورصيد الرصد آء وعميد العمد آء وشهيد الشهد آء وبشير
البشر آء ونذير النذر آء وذخير الذخر آء وكنيز الكنز آء وعصيم

(١) وفي الأصل طرية المرطاة

العصماء وقصيم القصماء وسليم النمام وحفيظ الحفظاء وشكير
الشكرآء وضرير الضررآء واخذ الأخذآء وبميد البعدآء وشريف
الشرفاء وكفى الكفياء ودعى الدعياء ورهيب الرهباء وقصيد القصداء
وفطير الفطرآء وسخير السخرآء ونحيب الحساباء وجير الجبرآء
ومهيل المهبلاء ورسيل الرسلاء ورثي الرثباء ومميت الممتاء ووديد
الوددء وشفيق الشفقاء ورفيق الرفقاء وكلثي الكلثاء ورعى الرعياء
وهويل الهولاء وفليق الفلقاء ورتيق الرتقاء وفتيق الفتقاء وسبق
السبقاء ورتيح الرتحاء وسوى السوياء واسيف الأسفاء وتقيم التقياء
وحيط الحيطاء وقيت القيتاء ولهم اللهماء وعريف العرفاء ووصيف
الوصفاء ونميت النماء وذريع الذريعاء ودرى الدرءآء وازيل الأزلاء
وبزيع البزيعاء وضمين الضمناء

الحمد لله الذي قد اظهر طرز الوفاء سر العلياء عين الصفاء جذب
الهباء طور السناء ركن الحرآء سر القضاء اصل الأمضاء صوت البداء
لحن الندآء اصل الثناء برق البهاء شرق الولاء نحن جمال جذبات

نحن جلال بدنیات نحن جود رضوانیات نحن طلع جنایات نحن وجه
خفایات نحن صوت خفایات نحن جذب لجلایات نحن بلج بلاجیات
نحن سر آفتیات نحن کور حمدیات نحن کودا الاهیات نحن دور
ربانیات نحن کثوس خمیریات نحن آن ثمریات نحن طرز هوایات
نحن برزها هوئیات نحن اصل لاهوتیات نحن خرق حجایات نحن کشف
جالیات نحن طرز طرازیات نحن امم شمشایات نحن سطم لمانیات

نحن كور جوهریات نحن طلع کافوریات نحن حکم الیهیات نحن
قطع یاقوتیات اذاته هو هو

الحمد لله الذی قد احدثت من جذب الظهور بیت معمور رق منشور
سر کافور نور مستور طرزهور ماء ظهور رشح غفور طفح مشکور
ذات طلعة رضوانیه ذات وجهه جنانیه ذات طرزة طرازیه ذات محو
جمالیه اذاته هو هو

الحمد لله الذی قد اظهر جذب القیام سر المقام ذنب الضیغام طلع
الدمام ذات خور بهائیة ذات نور رضوانیه ذات سر جنانیة ذات رشح ثمریة
اذاته هو هو سر الظهور هو هو نور المستور هو هو ذات الکافور اذاته
هو هو بسم الله الذی هو هو

فقد حضر من الأفرنج فی یوم الجمعة لیدی الوجه وقعد بما استطاع و
ذهب الی مقره ذلك امرأً مقنناً و کلمه الوجه بما جرى الله و اراد ان
یحضر یوم السبت بعد الزوال قرب العصر و یكون من الشاکرین السائرین
فی ذلك الأمر و یكون صبوراً

هه الذی، رزقنا بالأمس ما قدر لنا وما حضر ابنی هذا من الدجاج

المغلى المشوى بالسمن و اكلنا ما اتانا الله من فضله وشكرنا الله بما قضى
لنا انه قوى بكل شى شهيد

هذا دعاء فيه صلوة للاسماء فاقرؤه فى الأصباح لعلكم تفلحون
هو الهى بمرّة تعزيز اعزاز عزّتك وبرفعة ترفيع ارتفاع رفعتك وبعضة
تعظيم اعتظام عظمتك وبقدرة تقدير اقتدار قدرتك وبيشمة تحميم

سلاطيتك وبمخازن مكان معادن مكاومن معاون مهادن مهاون
مضائيتك وباذج باهيج راهج رايح بالج آجج فالج عارج
ذوانيتك وباسمائك الحسنى الممتنة وبامثالك العليا المرتفعة وبكل
اسماء عندك فى ام الكتاب وبكل اسماء لديك فى بيت العجائب
الرابع فى الرابع بسم الله الاحى الاحى الله لا اله الا هو الاحى

كيف يحب في ظهور هائية فقط اصطفى من يحب بمن يحب فيمن يحب
على من يحب في طرز واوية وقد اجتبي من يحب بمن يحب لمن يحب
باي نحو يحب لمن يحب بمن يحب فيمن يحب كيف يحب بجمال ثائه
نحن وجوه قدسية نحن بدور انسية نحن عز صمدية الى آخر

المن لله الذي قداظهر سر الظهور جذب الشكور طلع المنفور
وجه المنستور بيت المعمور رق المنشور ذات باء اذليه ذات هاء اذليه
ذات طرز خضرائيه ذات برز شقرايه الى آخر

قد اشرفت واستشرفت قد اسودت واشودت قد اصفرت
واستصفرت قد اشقرت واستشقرت بسم الله الأعشق الأعشق الحمد لله
الذي قدا طرز الجوهريات بالكافوريات الى آخر

اني انا السر الظهور اني انا جذب المنفور اني انا طلع الشكور اني انا
وجه العبور اني انا رق المنشور اني انا بيت المعمور اني انا سر المستور
اني انا سطر المهور اني انا ذات الكافور اني انا ماء الطهور اني انا نور الظهور
اني انا عبد النيور اني انا خيط الحمور اني انا خير الامور اني انا نفس الشور
الى آخر

الحمد لله الذي يحب ما يشاء لم يشاء بما يشاء ما يشاء كيف يشاء
فقط يجذب من يشاء كيف يشاء لمن يشاء بما يشاء فيما يشاء ما يشاء
عما يشاء لمن يشاء من يشاء بأي نحو يشاء طرزاً بديعاً نوراً شفيعاً
سراً لميماً وجهاً خفياً ذات رشح لاهوتية ذات طفق ناسوتية ذات
محويا قوتية ذات سبع هاهوتية ذات عطف عطفية الى آخر

سر الختمين ختم الامرين طرز الحكيم سطر السرين نور الطورين
 جذب الحورين لمب النورين طرب الظالمين حكماً بديماً اجراء عظيماً
 نوراً سطياً لعماليمياً وجهاً خضياً

قد اشرفت واستشرفت قد الممت واستلمت قد اجذبت واستجذبت
 قد اطرزت واستطرزت قد احكمت واستحكمت قد ادورت
 واستدورت قد اركمت واستركمت قد اكورت و اسكورت
 قد اكوت واستكوت قد اشهدت واستشهدت قد اسطرت و
 استسطرت قد اغنيت واستغنيت قد اظهرت واستظهرت قد انزلت
 واستنزلت قد اسربت واستسربت قد احدثت واستحدثت حتى قد
 طلعت ما طلعت قد غربت ما غربت قد ظهرت ما ظهرت قد شهدت ما
 شهدت قد حكمت ما حكمت قد غنيت ما غنيت قد رنيت ما رنيت
 قد جذبت ما جذبت قد طرزت ما طرزت قد ولهت ما ولهت قد برزت ما
 برزت قد نزلت ما نزلت قد صدرت ما صدرت قد رفعت ما رفعت قد
 كملت ما كملت قد جذبت ما جذبت قد سطرت ما سطرت قد سترت ما



سترت قد نبت ما نبت قد فرمت ما فرمت وا سمعت ما سمعت قد

لحنت ما لحت قد كرت ما كرت



نحن عباد ساجدون نحن رقاء خاضعون نحن عباد خاشعون نحن



عباد قانتون نحن عباد ذا كرون نحن عباد ما جدون اذا الشمس كر كرت



و اذا البدور لامت و اذا النجوم انسطت و اذا الأرض انسطت و اذا



الجيال زعزعت و اذا البحور موجت و اذا السفن تجريت و اذا النفوس

زلزلت واذا القلوب ولهت واذا الديوك صيحت واذا الفيوب اظهرت
واذا البطون اعلنت هنالك علمت كل نفس ما فعلت سبحانك سبحانك ما
اعظم افضالك ما اكرم انوالك ما انور اقصاك ما اسطع اوجاهك
السخ

يا قديسين صفتقوا بالأيدى يا منيين صفتقوا بالأيدى يا منيعين صفتقوا
يا رفيعين صفتقوا بالأيدى السخ

يوم ترجف الراجفة يوم تسكن الساكنه يوم تعرف العارفة يوم
تمت الناعته يوم تبعث الباعثه يوم تغش الغاشيه يوم تشر الشاشيه يوم
ترجع الراجمه يوم تظهر الظاهره يوم تنطق الناطقه يوم تقرئ القاربه
يوم تندب الناديه يوم تصرخ الصارخه يوم تشهق الشاهقه يوم تردف
الرادفه يوم تبذخ الباذخه يوم تشمخ الشامخه يوم تفرع القارعه يوم
تحدث الجادته يوم تسبح السابحه السخ

اشرين يانساء اذكرين يانساء افرحين يانساء ايقنين يانساء
اسكنين يانساء اشكرين يانساء احمدين يانساء اسبقين يانساء
اعرفين يانساء احمدين يانساء

سبحانك يا الله سبحانك يا رباه سبحانك يا وحده سبحانك يا سلطاه

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام سبحانك يا ذا العرش العظيم

سبحانك يا ملكاء سبحانك يا عزاء حمداً لمن جلى بنا في قيص يضاء
في وجه صفراء في طلع حمراء في عبّ سوداء في لبس خضراء في
ردء ذرقاء

الناشيه ماالناشيه هل تدري يوم الأتية يوم تقوم العاشيه جاء الحديث

الآية في ذات بحت الباتيه لاغز ولاشائيه في مشرق صفاتيه سبحانه
فيما غلب سبحانه مما كتب سبحانه مما وقب سبحانه مما انشأ سبحانه
فيما جثب سبحانه مما اغاث سبحانه مما اثاث سبحانه فيما اسس سبحانه
فيما قبس سبحانه فيما انس سبحانه فيما قدس سبحانه فيما عبس قد ضل اناس
سبحان الهى تاهوا وتضلوا سبحان الهى قروا وتمشوا سبحان الهى زاغوا
وتلموا سبحان الهى غاظوا وتمدوا سبحان الهى بانكرتموا سبحان
الهى بالسوء ترقوا سبحان الهى بالافك تقوا سبحان الهى بالكذب
تهوا سبحان الهى

بسم الله الأويل الأويل الله لا اله الا هو الأويل الأويل قل الله اويل فوق
كل ذا اويل لافى السموات ولا فى الأرض انه كان وبيلاً وايداً وبيلاً
بسم الله الأكون الأكون الله لا اله الا هو الأكون الأكون قل الله
الأكون فوق كل ذا كون لافى السموات ولا فى الأرض ولا ما بينهما
ان كان كواناً كواناً كونا

سورة السين بسم الله الجواد الأقدس

اذا برزت سرفى مستر السر قد كان من طلعة الهاء رشحياً فاذا
طرزت طرز فى الأستطراز قد كان من جمال الباء طرزياً و نزلت
اية فى الورقات قد كان من لسان الواو نزلتياً واذا حكم الله بشى قد

ايه في الورقات قد كان من لسان الواو نزلنا و اذا حكم الله بشي قد

كان من في البيان مسطوراً الخ

خطبة ضاهار به بسم الله الجواد الارفع

الحمد لله الذي قد اظهر بتظهير اضهار ظهر ضيار فلهو رحماله ذ

عالم اللاهوت ليستظرون الكل بظهور ربهم و يكونون بين يديه
لمن الحضرين الحمد لله قد ابرز بتبريز ابراز برز براز بروز جلاله
في عالم الجبروت ليستبرزون الكل بيروزمهم و يكونون بين يديه
لمن الساجدين الخ

يا فاطر فطورات هو المحبوب

فاذا خرت الأحرف من امرها يومئذ يسمع صوتها من العانها و
يظهره الرب في طرز من اطرازها و ينصق المائيون من اطوارها و
يقولون في بين يدي حلمتها في سر الظهور من عرش الظهور لدى ربها اذا
تشقت اللاهوتيون برشح من الطفح من زياتها يومئذ دتمت الجبال و
انفطرت سمائها

سورة سبحان بسم هو الله الجواد الأقدس

السبحان نزل البيان شرع للايمان علم التبيان جعل الفرقان الشين
والقاف في النيران والوار والهاء يوقنان جمعوا الصافين بين يديهما
يسجدان ذلك يوم البعث ان لا تخرجوا عن الأيمان قد خافت السموات
طباقا والأرض ذات سطحان فيا آية بعد الله و كتابه تومنان و حملنا

كل شئ زوجان فبأية بمد الله و كتابه تو منان الخ
سورة الجازبات بسم الله الجواد الأقدس
والجاذبات جذباً والكاشفات كشفاً والطارزات طرزاً والقارأت
غنائاً والقاعلات فعلاً والعاملات عملاً والسامعات سمعاً والعاملات
حملات والشاكرات شكراً والتساجدات سجداً والزاكيات ركماً

والخاضعات حضماً والخاشعات خشماً والساجحات سبحاً والماجدات
مجداً والناصرات نصراً والظاهرات ظهراً والباطنات بطناً
الخ

سورة اذا تشمعت بسم الله الجواد الاقدس

فاذا تشمعت الانوار بسرّها وتلججت الاكوار بطرزها يومئذ ترى
حالتها في احوالها اذا اندكت الاحراف باطرافها وتشمت المائيات
باسرارها وتزرفت الميون بالكابا بكائها هناك يقرّ الدثناء في اغصانها
بان الله لا اله الا هو قد كان الله منقلبها و مشربها يا ايها النفس الطيبة الزكية
ان اذكر بما ربك ولك يوم رنتانها ولا تغفاني ولا تحزني اذ يومئذ ترى
جذبها اذ جذبت باجلالها الخ

سورة الحب بسم الله الجواد الاقدس

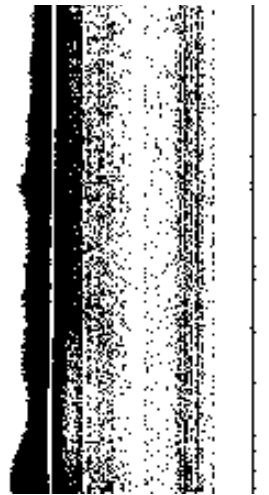
م ح ب الحمد لله الذي نزل الكتاب على العباد بالحق انه كان
نزالاً قديماً فلقد ابدع الله الايات في اطراف السماء آت ليشهدن الخاق
توحيداً بان لا اله الا هو قد كان مبدعاً جميلاً فلقد يجزي الله الذين امنوا



بِه وَبِكَتَابِهِ وَانَّهُ لَهوَ التَّرْبِ قَدْ كَانَ لِكُلِّ حَيًّا النِّخ

سورة سجده بسم الله الجواد الاقدس

فَاذْخَرَتْ الْاَحْرَفَ مِنْ اَمْرِهَا يَوْمَ تَسْمَعُ صَوْتَهَا مِنَ الْجَانِحِ وَيُظْهِرُهَا
الرَّبُّ فِي طَرَزٍ مِنْ اَطْرَازِهَا وَيَنْصُقُ الْعِبَادُ مِنْ اَطْوَارِهَا وَسِرِّيُونَ (١)
بَيْنَ يَدَيْ طَلْعَتِهَا فِي سَرِّ الزُّهُورِ مِنْ عَرْشِ الظُّهُورِ لَدَى رَبِّهَا اِذَا تَشَهَّفَتْ



اللاهوتيون برشح من الطفح من رناتها يومئذ دكت الجبال وانفطرت
سائها (١) الخ

سورة الفجر بسم الله الجواد الأقدس

هَاءَ وَ الثمر ان اشر برز والكل في حشر مستمر يومئذ طلع
الصبح وجاء الثمر قل ابن الفجر انا ندخلكم في نار وسقر انا نجزيكم
النار بالنار المستر انا اخرقنا افئدتكم مالكم كيف تنامقن ان الرب
اراد تطهير الأرض من اهل الشرر قل لهم كيف تجلسون في بيتكم تالله
لنذيقكم النار الوتر وانا ندخلكم في طمطم النار يا اهل النور الخ

سورة انا انزلنا بسم الله الجواد الاقدس

انا انزلناه في عرش البقاء عند شجرة السطر بدنيا لئلا تحتجب عنه
شيء و ليقول الكل انه الحق وكان الله رب الكل على كل شيء قديراً
وليستصرون الكل ربهم في الأرض ويكون الكل بذلك موقناً على الله
له اسرار هو وانه كان على ما يشاء محيط فقد انزلنا عليه النصر في عالم
البدء في ختم الامر لستيقنن الكل بان الله قد كان بكل شيء محيطاً

سورة اذا اندك

اذا اندك الجبال من وصفها وانشقت الارض من امرها و تنزل الامكان
من صوتها قل انها هي لاشرقية ولا غربية بل شرقية ثم غربية ان هذا
سرّها فمن شاء ان يدخل ومن شاء ان يخرج ان ذلك امرها الله الله من

(۱) این سوره با سوره سوم در نسخه اول منع همین اختلاف نوشته شده است

حكما ولا اله الا الله خالقها فسبحان الله بارئها عما يصف الواصفون
في حقها وان الحمد لله ربّي وربّها الخ

سورة انا الهمنا بسم الله الجواد الاقدس

انا الهمنا الايات عند ما التاء في ارض الهاء رشحياً ليجذب الكتل الى
اياته وليكون بين يدي حضرته مطروحاً هو الذي لا يريد الا النصره
للرب اقلّم تكونوا لله نصارا فكذلك قد اشهدناكم سرّ الامر ان اتم
تعلمون بحكم الله في عماء الهاء وتكونون له نصارا الخ

سورة اذا برزت يا هو بسم الله الجواد الاقدس

اذا برزت اية في شأنها وشعشت سورة في حقها يومئذ تربها
لدى ربها فان الله هو ربها وموليا ان ياراضية مرتية ان اسرعى الى
ربك يومئذ تشهد احوالها ولا شك ان ربك ناظر بها فادخلى في ارضي
وادخلى عمالي ذلك يوم خلودها والذين احسنوا في سبيل ربها او انك لهم
درجات عند ربك و هم محضرون لدى بابها الخ

سورة انزلناها بسم الله الجواد الاقدس

سورة انزلناها للذين هم في النكاح يستعجلون والذين هم في حولنا

ليطوفون والذينهم عن غيرنا معرضون والذينهم في يوم الجمع لدينا
محضرون ليشهدن الكل سر النكاح لثناء ويكونون بذلك لمن
المفرجين الخ

بسم الله الجواد الأقدس

والظهر ان المباد لفي سكر اذ لا يفهمون من حكم ذراوهم

لقى خسر الآالدين يومنون بالذكر واولئك هم فى رضوان عند نهر
و ان الذين يكذبون بايات الرحمن اولئك لى جبر قل يا ايهاالذين
تقتلون الاصحاب بنىير الحق ان بعدعسر يسر فتاراالله (١) اشربناكم من
ماءالجحيم وانا كنا لى قهر و ادخلناكم فى قعر السجين بحكم من
ربعصر ان اسجدوا بعد انتم لاتعلمون حكمه عند طلوع فجر الخ

سورة الصبح بسم الله الجواد الاقدس

والصبح ان العباد لى سكر اذلا يشهدون الحق ذراهم لى خسر
كلا يعلمن ذلك قريب و لينظر نباء الى حين والحمد لله رب العالمين

سورة هو الرب الصمد بسم الله الجواد الاقدس

قل هو الرب الصمدى الذى كان واحدى لا ياخذة لومة لائم و
هو الأزل الى ابدى سبحانه لا اله الا هو كان الشهرى سرمدى

سورة سبحان بسم الله الجواد الاقدس

سبحان ربى الظاهرى الذى كان فوق كل القاهرى لا يشغله شأن
كان اقدرى قادرى خلق كاشى بقدر مقدرى

سورة قل اعوذ بسم الله الاقدس

قل اعوذ برب الهائل من جميع الشر الذي يجري من ايدي القايل
و اكون لاعنادائم على امة التي هي في تضليل وارميسها بججارة من سجيل
والاذياب الله الذي قد كان من عند الرب الذي هو جليل ولا اجد غير ذلك
الى الله سبيل و كفاني ذلك المر في الاخرة والاولى وانه على كليل

(1) دروسه اصل اينطور نوشته شده

سورة حمد ح م د تنزيل الآيات من لانا قد كان
 للعالمين مشهوراً لقد خاتنا الآيات من الأرض والسماوات اطراف السماء
 ليشهدن الخلق بان الثناء له هو العبد لاندكر الملقى قد كان بين يدي ربه محضوراً
 وليحضرن الكثر بذلك بين يدينا في يوم الجمع وليكونن لله سجداً له
 يسجد من في السموات ومن في الأرض وانه لهو الحق قد كان بكل شى
 عليهما فلقد طردنا اليكم آتنا بجميع الشطر
 سورة قل اعوذ

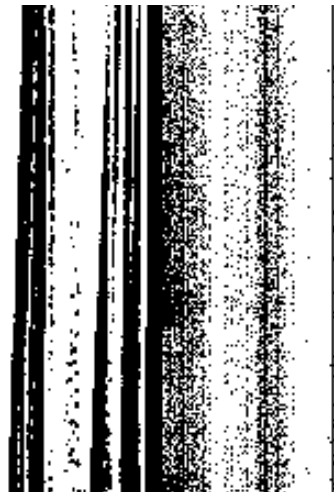
قل اعوذ برب القادر الملقى من شر البديع انذى يجرى من ايدى التقى
 انه ليس بتقى قد كان بين يدي الله شقى رب احفظنى من كل شر انك انت
 بى ربى تبارك ان لا اله الا انت انك كنت رب اعلى
 تسبيح الازل

هو الله تعالى ذكره سبحان الله الحافى الخافى الصافى الينا فى الشافى
 الدافى الكافى الوافى العافى المعافى الذى لا اله الا هو قل كل عباد له
 وكل له عابدون سبحان الله الباهى المتباهى المتكافى المتوافى المتوافى
 سبحان الله الذى لا اله الا هو له الاسماء الحسنى

المتصاعى المتجافى المتصاعى المتصاعى

هو الله

اللهم انى اسئلك باسمك يا الله يا اله يا ايلوه يا ذخر يا بذخ يا منذر
يا منذر يا باذخ يا ذاخر يا ظاهر يا ظهر يا ظهر يا منير يا منير يا منير
يا غلب يا قدس يا قدر يا قدم يا قاهر يا قهور يا وتر يا وتار يا طهار يا
ذخار يا سحر يا جبار يا قدوس يا قديوس يا عظيم يا جميل



يأتى باليانيل بان تصلين على (١) من اظهرته من قبل و على من تظهرته من
بعدك انك كنت على ماشاء مقتدراً

سبحان من اظهر وجهه بالهدى والحق وهذا الكتاب بيته من لدى الله
لقوم يعرفون و هذا كتاب عربى مصدقاً لما معكم من الكتاب و التذر
يا ايها الناس ان كان الأزل على باطل يومئذ فكيف تقولون فى حق الرسل
كلهم اجمعون فان من ممي من النساء لما مسهن من الضر يومئذ بما اصابهن
من آلاء حينئذ اذا اجتجبن بالمتاع الفانيه و صدن عن سبيل الله و ركضن
وراء أهوائهن هذه اية محكمة جائتكم الأزل بالهدى والحق كيف
لاترون الحق فيه يومئذ و تصدقون اللواتى يكذبن بايات و كن من
الغاططين و ما وحيداً كسائر الناس يلقى اليه انه لا اله الا (٢) انا قل
يا عبادى فاعبدون و اتقوا الله فاعبدوه فلان حاجوا مع نفس الله بينكم
ولا تشبهوه باسما انفسكم

بسم الله الأشهد الأشهد قد اوبقت النفوس فى اغفالها و افكت
الأفكات فى مؤتفكاتهما الاتشهدون ان الساعة مظهرة اشراطها انوارها
هى الوقعة الكبرى فى ازمانها وهى الداهية العظمى فى احيانها وهى
الساعة الأوه فى اناسها انصارها اسالها انها حيا دكت الحال

مع ارساخها وشبهت الراسيات ولا تمن شظياتها انفسها ساعاتها
اقمارها اثارها ادهارها

هو اتقدست يا الهى عن الذكر والانشاء تنزهت يا مولائى

(١) وفر الامان على اظرفه

(٢) وفر الامان لاله انا

عن النعت والأعلا تعظمت يا ربّي عن الوصف والأبداع تكبرت يا محبوبي
عن التنزيه بالأختراع ترفعت يا حبيبي عن التحميد بالأحداث فسيحانك
يا الهى ازل الالهالات اشهدك بظهوراتك فى أول الأوقل قى سرمد الازل
وبطوناتك فى اخر الأخر فى هذه الظلمات الأطول بانك انت الظاهر فوق
كل ظهراء وانك انت الباطن فوق كل بطناء فانك انت الفاخر فوق كل
الفخراء فانك انت الساخر فوق كل السخراء فانك انت الجابر فوق كل
الجبراء فانك انت الباهر فوق كل البهراء فانك انت الأمر فوق كل الأمراء
فانك انت الباهى فوق كل البهيا فانك انت الضائى فوق كل ضيياء فانك
انت الناور فوق كل النوراء فانك انت الشاهر فوق كل الشهراء فانك
انت الفاخر فوق كل الفطراء فانك انت الناظر فوق كل النظراء فانك
انت الناصر فوق كل النصراء فانك انت الباصر فوق كل البصراء فانك
انت التامع فوق كل السمعاء فانك انت الرافع فوق كل الرفعاء فانك
انت العالم فوق كل العلماء فانك انت العالى فوق كل العلياء فانك انت
الجالل فوق كل الجلاء فانك انت الجامل فوق كل الجملاء فانك انت
الكامل فوق كل الكملاء فانك انت الفاضل فوق كل الفضلاء فانك
انت المائل فوق كل المثلاء فانك انت الفاصل فوق كل الفصلاء فانك
انت العادل فوق كل العدلاء انتهى وقس على هذا البواقى

این است شطری از مملکتات یحیی که محض نمونه در خاتمه کتاب
مستور گردید تا اهل علم مقدار فضیلت مرآت مظلم و احاطه و بسط
ید او را در انزال آیات عربیه از استعمال لغات مجعوله و اشتقاقات غیر

معموله والفاظ متنافره وجمال مشابهه و عبارات سخيفه فارغه دريابند
و بينند که مرضين اهل بيان چه زخرفاتي را در مقابل کلمات من تقدس
عن الذکر والبيان وحی آسمانی و آیات ربانی شمرده و بدان تنك
جسته اند و الحق مصداق اين خبر مجهول که درميان عوام اهل اسلام
مشهور است که سرگين خردجال را دريوم خروج وی اهل ضلال
بجای رطب تناول نمايند و بمذاق ایشان نسی شیرين و گواراست
چه نیکو بر کلمات ازل صادق و موافق آید و باید انرا از مأخذی
صحيح صادر و متبادردانست علی الخصوص که اسم ازل ویحی
در اعداد با اسم دجال مساوی و مطابقند و اطلاق آن ديگر نیز بر
کلمات او نزد صاحبان ادراك بسیار مناسب و لایق
اما سبک تبليغ و مقاصد و اخلاق از لیاں بدینگونه است که
در اوائل ایام بواسطه نداشتن کتب استدلالیه از خودشان احياناً
اگر میخواستند نفسی را بامر حضرت نقطه اولی روح ماسویه فداء
دلالت نمايند کتاب مبارک ايقان را که از قلم جمال قدم جل اسمه الأعظم
در اثبات حقیقت ظهور حضرت اعلی بجهت مرحوم حاجی سید محمد

حال در دارالسلام بغداد عزت زول یافته باو میدادند و بتوسط این کتاب
مستطاب ناس را بظهور خناس دعوت و دلالت مینمودند لکن
دیری نگذشت که حیل و تزویر آنان بر اهل بها مکشوف گردید
و بر از اشخاص معلوم و مدتل میباختند که این کتاب مبین از آثار
منوره حضرت بهاء الله است نه کلام من اعرض عن الله وان نفوس را

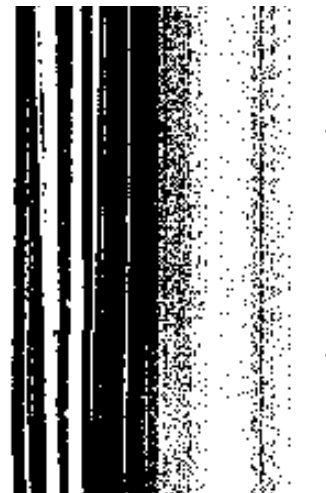
از شطر اصحاب شمال یعنی رحمت حضرت ذی الجلال میکشایندند
 ازلیان چون از این تدبیر مایوس گردیده و نتیجه را ماکوس یافتند
 آقاخان و شیخ احمد کرمانی که فی الجمله قوت قلمی داشتند در
 مدد تألیف بعضی رسائل بر آمدند و کتاب هشت بهشت و صد خطابه
 و (رمان) قهوه خانه بندرسورت و غیره را بر وفق مقاصد ازلیان که
 عبارت است از بیدین ساختن مردمان و عنادیت و همانندت باهم ایان و
 و تخریب اساس سلطنت ایران تألیف نمودند چنانچه این سه مقصود در
 طی مؤلفات ایشان بر اهل نظر واضح و مشهود است و مستقنی از
 دلایل و مشهور و علل آن بغایت ظاهر میباشد اما بیدین ساختن مردمان
 سپس آنستکه امکان ندارد شخصی که فی الجمله راجحه دیانت به شام
 اورسیده و از وجدان و ایمان بهره و نصیبی داشته باشد با اینگونه
 نفوس موافقت نماید و در اباحه مال و جان و عرض و ناموس ناس
 احکام ازلیان است مشارکت و رزد و با اهل فتنه و فساد و بغض و عناد
 مساعدت کند

... که از این مخالقات



و صدیت و معاندت با بپایان بران است
فاسده و کاشف مقاصد باطله خویش می شمارند زیرا این فتنه سلیمه بر
حسب تعلیمات جمال قدم جل اسمه الاعظم باطاعت و انقیاد و تسلیم نزد
او امر سلطنت و حکومت مأمورند و از فتنه و فساد و نزاع و جدال
منوع

و تخریب اساس سلطنت ایران ازلا مبنی بر آنست که آل قاجار را



قاتل رؤسا و بزرگان خود میدانند و بدین سبب بغض و نفرت شدیدی
باین سلسله دارند و این مسئله را نیز مستر برون کتمان نموده در آخر
مقدمه کتاب نقطه الکاف بنهایت افتخار ذکر میکند زیرا شهادت
حضرت نقطه اولی و جناب قدوس و وحید دارابی و حجت زنجانی و
اکثر حروف حتی و جمعی کثیر از بزرگان بایان در ایام ناصرالدین
شاه و بامر او واقع گردید و شیخ احمد و آقاخان و میرزا حسن خان
بفرمان مظفرالدین شاه و محمدعلی میرزا مسئول گشتند و ازلیان
بمحکم مرشدشان ماء و ربخونخواهی و قصاص اند و ثانیاً آنکه ازل
باهل بیان وعده داده که قبل از انقضاء یکقرن از ظهور نقطه اولی
عزاسمه اذاعی سلطنت یکی از اولادهای وی انتقال یابد و ازلیان
برای تحقق این آمال در اضمحلال و تخریب سلطنت حالیه ایران
حتی الامکان میکوشند

خلاصه بعد از تألیف رسائل و کتب مذکوره از یکطرف
ازلیان بانشار و اکثار نسخ آن در ایران مشغول گشتند و چون
طبع اینگونه مؤلفات مخالف قوانین دول و ملل است لذا بواسطه

استنساخ و استکتاب هر قدر توانستند نسخ انرا زياد نمودند از جمله
يکي از رؤساي ازليان در طهران نفسي از خطاطين را در خانه خود
آورده مؤلفات آقاخان و شيخ احمد را ليلا و نهاراً استنساخ مينمود
و غالباً نزديعيان و ارکان و معاريف بلد بر رسم هديه و ارمان مي فرستاد
و ترتيب تبليغ و دعوتشان هم براي سوال بود که نخست کتاب

صد خطاب و رمان تهوره خانه بندرسورت را بهر کس اراده تبلیغ داشتند
میدادند و پس از آنکه او را بتوسط این کتب بکلی از شطر مذهب
و آئین منحرف میساختند کتاب هشت بهشت را باو ارائه میکردند
و میگفتند هر چند دین و آئین برای شخص کامل لازم نیست ولی
اگر انسان بخواهد در ظل طریقتی وارد شود واقعاً این طریقه بایان بد
نیست و این کتاب نیز چون سر تا پا مشتمل بر موهومات و امال خیالیه است
که در مذاق بوالهوسان هواپرست و مشرب جوانان سرمست بسی
دلپسند و شیرین میاید فوراً فریفته از بیانات و آشفته از خیالات
میکردیدند لکن با حدی کتاب مبارک بیان و کلمات مرشدشان را
نشان نمیدادند فقط ظهور حضرت نقطه اولی روح ماسویا فداها را در
انظار احزاب سیاسی بمنوان مقاصد اصلاحات ملکیه جلوه میدادند
یعنی میگفتند این جوان شیرازی نیز از قبیل وولتر و جانجاک حکیم
فرانسوی شخصی بود که میخواست ایران را از فشار سلطنت استبدادیه
و احکام سلاطین و حکام جابره برهاند و از قید موهومات دینی و

عقاید مذهبیّه نجات بخشد ولی چون در حلق ایران
این مطالب را نیافت لذا اسم دیانت و عنوان قائمیت را پیش کشید و
در بیان احکام نازل نمود لکن جمیع آن اوامر و احکام را معلق برد
و قبول من یظهره الله ساخت و ظهور وی را بعد از دو هزار و یکسال
و عده داد بعبارة آخری در ظاهر احکام و شریعتی مقرر فرموده و
در آیه خلت را از قیود تکالیف مستخلص و آزاد کرده است و در

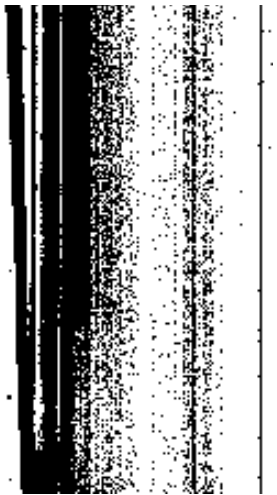
امتداد این مدت اهل عالم تربیت شده و عقول بدرجه بلوغ خواهند رسید
 و حقیقت مطلب را خواهند فهمید و بدین ترتیب حزبی بروفق مرام و
 مقاصد خویش تشکیل دادند و از طرفی دیگر شیخ احمد و آقاخان
 در اسلامبول با سید جمال الدین معروف بافغانی و جمعی از آشوب
 طلبان ایرانی در تخریب سلطنت ایران و معاندت و ضدیت بابائیان
 همدست و همراز گشتند و طرح آشوب و انقلاب را ریختند و
 نتیجه آن حادثه قتل ناصر الدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی از طرف
 این هیئت وقوع یافت و اندکی قبل از این واقعه اوقاتیکه فق
 حضرات در اسلامبول بروز کرد و اوراق فساد از منازل ایشان
 بیرون آمد و شیخ احمد و رفقای او گرفتار گشتند حضرت عبدالبهاء
 ارواحنا له الفداء در لوح مبارکی که بافتخاریکی از ایادی امرالله
 در طهران نزول یافت اولیای امور دولت ایران را از نوایای خبیثه ایشان
 بدین مضمون انداز فرمودند که عن قریب فتنه این اشخاص در انامان
 بروز خواهد نمود شما اولیای امور را قبل از وقت اطلاع دهید که
 ...

ا
 ن
 ب
 ن
 د
 ل
 ی
 ب
 د
 ت
 س
 ی
 ت
 ر
 ا
 در
 د
 ن
 د
 ک
 ی
 م
 ا
 د
 ی
 ه
 و
 ل
 س
 ا
 ر



مباداه سخته سحره بر من سرور بر سره پس ...
 سيد جمال الدين گفته بود كه عن قريب بايك تير دوشانه را خواهم
 زد و از اين عبارت مي فهمانيد كه اسباب قتل شاه را فراهم خواهد آورد
 و تهمت انرا بر بهائيان خواهد انداخت و دو چار فنا و اضمحلال خواهند
 گرديد و في الواقع نيز هر گاه ميرزا رضا فرصت فرار يا امكان
 مبادرت بمقتل خود مي يافت نقشه سيد جمال الدين تحقق پيدا مي كرد

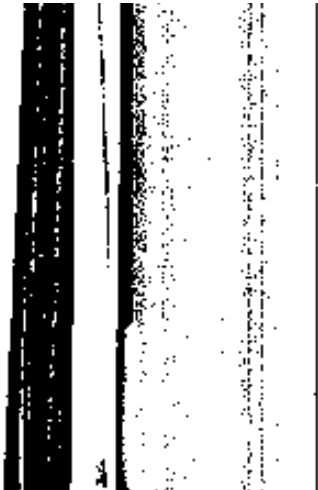
و
 برد
 سال
 و
 و در



لكن چون هیچ يك از این دو کار بجهت او میسر نشد و نرمی و
ملاطفت میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم وی را بخلاصی و نجات امیدوار
ساخت از خوف اینکه هر گاه فعل خود را بیسایان نسبت دهد مبادا
بر او ترحم نکنند ذیل اهل بها باین تهمت آلوده نگردید باری
این مفیدین دست از کار نکشیدند تا نائزۀ انقلاب در ایران افروخته
گردید و یکی از مقاصد عمده خویش یعنی ضعف و اختلال سلطنت
نائیل آمدند و پس از آن در طهران بتشکیل مجامع سرّیه موافق
دستور العمل کتاب هشت بهشت پرداختند و اجزاء انجمنیکه
باصطلاح کتاب مذکور سرّیست نامیده شده عبارت از ازیان
بودند که هر يك از ایشان در انجمنی از انجمنهای سرّی سمت ریاست
یا عضویت داشتند و پیوسته آنانرا بمخالفت و ضدیت بانبر سلطنت
و القاء فتنه و آشوب مابین دولت و ملت اغواء و تحریک می نمودند
و همین مجامع سرّیه منشأ جمیع نکبات و بلیات وارده بر ایران گردید
چنانچه اگر نفسی امروز اعداد جراند و مجلاتی را که از اوقات در
از آن زمان از بطور سرسید مرتباً در دست داشته باشد و در آنها

ایران و تاریخ ...
بدقت غور و مرور نماید در تصدیق این مقال ابدآ جای تأمل و اشکال
نخواهد یافت (۱) زیرا در همین مجامع سرتیه گاهی نقشه جبهه و ریت

(۱) از مجله در مجله المنتفده سنبله بیروت در صفحه ۱۴ جزء ثانی از مجله ثانی مورخه ۱۵ صفر
سنه ۱۲۲۴ هجری موالتی ۲۵ شباط ۱۹۱۰ میلادی مقدمه مشروطه ایرانرا چنین بنویسد (وکان الاحرار قد
انتارا معهدین بیاضین لخدمة مصلحة الامة یمنعون فیها احدهما «انجمن مخفی» (الجمعية السریة) والثانی
«کتابخانه ملی» (المکتبة الاهلیة) لتقیف اذهان الشبان فی السیاسة ومن وؤسسیها الشید نصرالله أحد انصار الإصلاح
وقد انتخب بعد اعلان الدستور نائباً عن طهران ومن نسرته امیر زاهدین رشیدیة الذی اشأ بعدئذ جریده «نداء وطن»
وسموا ائمة الاصبهانی اتخب بعدئذ نائباً عن تبریز و «مجد الاسلام» الکوحانی طامر عرن الدوله یا بعد ائمة الاخرین الی «



ایران کشیده میشد و وقتی صحبت تحویل سلطنت از دودمان فاجاریه
یکی از فامیل های جلیل ایرانی نژاد بمیان میامد و این مذاکرات
بتوسط مفتشین بگوش شاه میرسید و وی را از ملت مخوف و مضطرب
میگردانید و بضدیت با مجلس شورای ملی مضطر و مجبور میساخت
تا آنکه بالاخره از طرف انجمن آذربایجان بجانب شاه نارنجک انداختند
و او را بکلی مشوش و هراسان ساختند بطوریکه جهره با مجلس
شورای ملی در مقام مقابلی و مقاومت برآمد و همت بر هدم اساس
مشروطیت گماشت و میانه دولت و ملت اعصار منافرت برخاست و
کار بجدال و قتال انجامید و بوخاتم ان چه مصیبات فزع انگیز و
نکبات اسف آمیز بروز گار ایران و ایرانیان عائد گردید که
از حوصله بتقریر و توصیف افزون و از حد احاطه و احصا بیرونست
و الی الحین مضرات ان در جمیع قطعات ایران برقرار و اثرات ان از
وجنات حالات ایرانیان نمودار میباشد

و از اخلاق این قوم شرور آنستکه در فتنه جوئی و فساد انگیزی
و طرح آشوب و انقلاب بسیار ماهر و جسورند و در دخول بهراداره
و حوزه ویندا کردن راه در مراکز عالی مهمله نهایت حد و ابرام

بکار می‌برند و در این مورد از تشبیه بوسائیل غیر مشروع و ارتکاب

۴) قلعه نادری، و آبشار درجیه نهمین جریده مورخه ۱۵ ربیع الاول موافق ۱۸۲۸ آذار ازین مذكوره در صفحه ۱۴۷ بعد از ذکر انجمن‌های رسمی و غیر رسمی نجین می‌نویسد (و لهذا جانب کبیر فرضها سیاسی معنی و لیکن هذه المصاحف مدارس ليلية لتعليم الفقراء و تدريبهم على معرفة الحقوق والواجبات و بعضها لتطبيب الفقراء و تخفيف آثام الحیاة و لبعض الآخر ادمية تنقى فيها الخشب السياسية و نبع من نورم مدة خطباء شاع ذكروهم في العالم اتشدن دنوم ملك المستكفين و آقا سيد جمال الدين و غیرهما) و انضمام اغلب این اشخاص بشنا ازلیه بر اکثری از رجال ایران پوشیده و پنهان نیست

هر گونه بی شرفی و بی ناموسی مضایقه ندارند و در صورت باهر کس
متفق المشرب والسلك و متحد الباطن والظاهرند و مانند قوم بنی جان
مصدق یتشکل باشکال مختلفه الی آخر و برای رفع تهمت و سوء
ظن نفوس در تبرتی از حضرت نقطه اولی و لمن بر ازل حاضر چنانچه
آقاخان با وجود آنکه بیانی متصلب و ازلی متعصب و داماد ازل
محبوب میشد در کتاب صد خطابه انهمه عبارات رکیک در باره
حضرت اعلی روح ماسواه فداء نوشته است و رئیس مسلمشان در
اصفهان بر منبر علی رؤس الأشهاد از منزل بیان و جمیع حروف و
مرایای آن باسم و رسم تبرتی نمود و مابقی این فتنه نیز بر این قیاسند و
مظهر الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس و در جمیع انحاء بتحریر
فتنه و القاء بغضاء در مقابل اهل بها اشتغال دارند از جمله در همین
اوقات حکه نائرة حرب عموم در اروپا مشتعل است و ارکان اهل
عالم از دهشت آن متزلزل نفسی از عمائد ازلیان در طهران کتاب
مقدس اقدس را نزد سفیر آلمان برده و این آیه مبارکه را قوله عز

بیان و وسمع حسین البرین و نو اسهالیوم علی عز مبین « بار ارانه
کرده بود و بدین سبب تمام المانیها و سویدیها را در ایران بر معاندت
با بهائیان و اذرنمود بقسمیکه صاحب منصبان سویدی در هر اداره که
ریاست آن تعلق بدیشان داشت هر کس را از اهل بهامی شناختند بدون
هیچ عذر موثقی عذر او را از آن اداره میخواستند و قونول المانی
در فتنه اخیره اصفهان با علما در قلم و قمم بهائیان هم دست و همداستان

بل محرک و سلسله جنبان واقع گردید و حال آنکه این خبری است
که درباره برلین در ضمن اخبار از بعضی وقایع آیه از قلم اعلی
مرقوم و وقتان در کتاب غیر معلوم و وقوع آن در عالم متیقن
و محتوم ولی ابدأ این مسئله مستلزم توهین برلین یا عداوت اهل بها
نسبت بستان انسرزمین نبوده و نیست چنانچه در انجیل جلیل اخبار
از خرابی اورشلیم وارد شده با آنکه حضرت مسیح له المجد فوق
احترام و تعظیم را نسبت بان مکان مقدس مرعی میداشت و مسیحیان نیز
تا کنون کمال احترام درباره آن مرعی میدارند باری این شمه از
شیطنت حزب شیطان و سنجیه و اخلاق ازلیان است که برای تکمیل
اطلاعات قارئین عظام مرقوم گردید اکنون باختتام کلام پردازیم
و کلام را بذكر عزیز علام مختوم سازیم والله یدعوا الی دار السلام
و ینهدی من یشاء الی صراط مستقیم

ربّ ربّ تری اعادی امرک هجموا علی عصبه اعتصموا بحبل حبک
و مانعوا منهم الا ان امنوا بک و بایاتک و ما اتخذوا لانفسهم سواک
ملجأ و ظهیرا و لا دونک و لیا و نصیراً فانصر احبائک یا محبوبی بجنود

القوة والافتدار وانقدهم من ايادي كل متكبر جبار واحفظهم من شر
كل مفدمتار وانجز لهم ما وعدتهم بقولك المحكم المتين ونريد
ان ننز على الذين استعضفوا في الأرض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين
واكشف عن ابصار المريين غشاوة الأوهام واهداهم بفضلك الى المقر
الأمن و دار السلام و وفقهم على الانصاف في امرك السبين و ايدهم

على النظر في آياتك بعين اليقين ثم تقبل يا لهي هذا السير عن عبدك البائس
الفقير يا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير انك انت الرب ذو الفضل
الكبير وبالاجابة حقيق وجدير

قد فرغت من اختتام تأليف هذا الكتاب بعون الملك العزيز الوهاب

في ليلة التاسعة عشر من شهر الربيع الآخر في عاصمة طهران

سنة ١٣٣٣ وانجحت بترتيبه و تسويده ليلة

الثامنة والعشرين من شهر رمضان سنة ١٣٣٤

في مدينة مرو شاهجهان واباه وولنه و كاتبه

الفاني مهدي بن ابوالقاسم العلوي

الجرفادقاني



صورت توفیق مبارک حضرت نقطه اولی جبل ذکره الأعلى در جواب
ملا باقر حرف حی که از وجود مقدس من ینظره الله سوال نموده و
در طی کتاب بیعضی فقرات آن اشارت رفته و درج آن را در آخر
وعدہ کرده ایم

بسم الله الامنع الاقدس

الحمد لله الذي لا اله الا هو العزيز المحبوب وانما البهاء من الله
عز ذكره على من يظهره الله جل امره ومن يخلق بامرہ ولا يرى فيه
الا ما قد تجلّى الله له به بقوله على انه لا اله الا هو السميع التیوم
وبعد فقد سمعت كتابك وان ما فيه جوهر لولا ما فيه ما اجبتك
على ذلك القرطاس ولا حينئذ باعلى ما قدر في الابداع فما اعظم ذكر
من قدسنت عنه وان ذلك اعلى واعز واجل وامنع واقدس من ان

يقدر الأفتدة بعرفاته والأرواح بالنجودله والأنس بشانه والأجساد
بذكر بهانه فمأظمت مسثلتك وصنرت كينونتك هل شمس التي هي في

مراياء ظموره في نقطة البيان يسئل عن شمس التي تلك الشمس في يوم
ظموره سجاد لطلعتها ان كانت شمساً حقيقية والآلا يتبغى لعلو قدسها
وسمؤ ذكرها لولا كنت من واحد الأول لجمت لك من الحد حيث
قد سئت عن الله الذي قد خالقك ورزقك واماتك واحياك وابثك
في هيكلك هذا بالنقطة البيان في ذلك الظهور والتفرد بالكيان فقل
اولاً اذا اردت ان تخطر بعمك ذكره سبحان الله ذو الملك والملكوت
تسعة عشر مرة ثم سبحان الله ذو العزة والجبروت تسعة عشر مرة ثم
سبحان الله ذو القدرة واللاهوت تسعة عشر مرة ثم سبحان الله ذو القوة
والياقوت تسعة عشر مرة ثم سبحان الله ذو الساطنة والناسوت تسعة عشر
مرة ثم قم عن مقعدك قل قائماً سبحانك اللهم يا الهى انت خالقى
وخالق كل شئى و انت رازقى ورازق كل شئى و انت ميمتى
وميت كل شئى و انت محيى ومحيى كل شئى و انت مبعثى و
مبعث ماشئت من خلقك قد خالقتى لان اسبحنك عن كل ما قدسبحك من
شئى او يسبحنك و رزقتنى بان اقدسك عن كل ما قدسك من شئى او



يعدسنت وامتني لان اوجدتك عن كل ما فذو حدك من شئى اويوحدتك
واحييتني لان اعظمتك فوق كل ما عظمك من شئى اويوحدتك وابعثني
لان اكبرتك فوق كل ما اكبرك من شئى اويكبرتك قد اردت ان اذكر
مظهر نفسك يوم القيمة الذي قد خلقت السموات والارض وما بينهما لنفسه
وانا اذا ما اذن بجودك من جودك ان تاذن بنوادي ان يختر به ذكر من
تظهرنه وان اجملنه و كل ما في وعالي متبعاً بحبه على شان لا جدته مستحقاً

على ما انت مستحق به ومقدسا عن كل ما انت متقدس عنه ان اجدته وحده
وحده لكنت ساجدا له باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودي لك وحدك
وحداك لا اله الا انت وان اجدت كل من على الارض سجادا بين يديه لا
يكبر عظمته في قواي بذلك اذ لو ا شاهدت بشئ ما على الارض بعدد كل
شيء وكل كانوا سجادا له حين ما يقول اني انا الله لا اله الا انا وان ما
دونى خلقى قل ان يا خلقى اياى فاسجدون ذلك مستحق به ولم يغيرنى
خلق كل شئ عن تعظيمى اياه وتكبيرى عظمته اذ ذلك جنة التى ما
خلقت مثلهما فى علمك وان يغيرنى من شئ ما كنت متوحداً نفسك
باستحقاقك وموقنا به باستحقاقه واتى بمرتك لأستجيرن بك عن دون
ذلك الجنة فان دون هذا نار عندك لا تحرقنى اللهم ببارك واجعلنى
من عبادك الموحدين ثم استقر واسمع ما اجيبك من ذلك لذلك الذى
حرف الاشارة ذلك حينئذ لتجد بين يدي حرف اشارته وذكر هذا
يستحق ان يقع على كينونية اذلية فبجانه سبحانه على ما يستحق به لنفسه
وتعالى تعالى علو علوه على ما ينبغى لذاته وقد كتبت جوهرة فى ذكره

وهو انه لا يستتار باساربي ولا بماد لرفى البيان بلى وعزته تلك الكلمة
عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهى الى ذلك
فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل واعلى من ان يكون
معروفاً بدونه او مستشيراً باشارة خلقه واننى انا اول عبد قد آمنت به و
باياته واخذت من ابكار حدائق جنة عرفانه حدائق كلماته بلى وعزته
هو الحق لا اله الا هو كل بامرهم قائمون فكيف اذكركه وكل ما اشير ذلك

ذكر خلقه و كيف اصقنه و كل الوصف وصف عباده و سمة اوليائه
فاعرف على قدر ما يمكن فى الابداع بانتهج و على ذكره و منع و
ارتفع قدره و على و استعلى ثنائه و تقديس و تجلّل مظاهر اجلاله لن يذكر
بذكر شى و ان اقول انه واحد فذلك اسم من اسمائه و ان اقول انه
سبوح فمظهر ذلك الاسم اسم من اسمائه و ان اقول انه قدوس فهو الذى
يتجلى بذلك الاسم بامثاله و ان اقول انه عزيز فكل عزيز ساجد لعلو عزته
و ان اقول انه محبوب فكل محبوب قد شغف فى حب عرفانه و جلال عزته
و ان اقول انه مهيمن فهو الذى من يستدل بدليله يوم ظهوره قد جعله الله
مهيمناً على كل شى بامرّه و ان اقول انه قيوم فذلك مظهر احد من قوام
بساط احديته فتعالى تعالى ذكره ثم تعالى تعالى شأنه ثم تعالى تعالى
وصفه ثم تعالى تعالى نعمته ثم تعالى تعالى عزه ثم تعالى تعالى قدسه
ثم تعالى تعالى مجده ثم تعالى تعالى حمده ثم تعالى تعالى حبه ثم تعالى
تعالى اسمه ثم تعالى تعالى وده ثم تعالى تعالى نوره ثم تعالى تعالى رسمه
ثم تعالى تعالى قربه ثم تعالى تعالى بهائه ثم تعالى تعالى ضيائه ثم تعالى

ثم تعالیٰ تعالیٰ تعالیٰ تعالیٰ
جلاله ثم تعالیٰ تعالیٰ جماله ثم تعالیٰ تعالیٰ فعاله ثم تعالیٰ
تعالیٰ فضاله ثم تعالیٰ تعالیٰ عداله ثم تعالیٰ تعالیٰ مثاله ثم تعالیٰ
تعالیٰ آیاته ثم تعالیٰ تعالیٰ بیناته ثم تعالیٰ تعالیٰ کلماته ثم تعالیٰ تعالیٰ
ظهوراته ثم تعالیٰ تعالیٰ تبیانہ ثم تعالیٰ تعالیٰ شرفاته ثم تعالیٰ تعالیٰ
لحظاته ثم تعالیٰ تعالیٰ اشاراته ثم تعالیٰ تعالیٰ عظمتہ ثم تعالیٰ تعالیٰ

— توبيخ مبارك حضرت قطرة اولی —

رحمته ثم تعالی تعالی كلمته ثم تعالی تعالی ولايته ثم تعالی تعالی سلطنته
ثم تعالی تعالی مشيئته ثم تعالی تعالی ارادته ثم تعالی تعالی قدره ثم تعالی
تعالی قضائه ثم تعالی تعالی امضائه ثم تعالی تعالی اذنه ثم تعالی تعالی
اجله ثم تعالی تعالی كتابه ثم تعالی تعالی علمه ثم تعالی تعالی حلمه
ثم تعالی تعالی حكمه ثم تعالی تعالی عدله ثم تعالی تعالی فضله ثم تعالی
تعالی سمعه ثم تعالی تعالی عينه ثم تعالی تعالی لسانه ثم تعالی تعالی
موهبتة ثم تعالی تعالی مسائله ثم تعالی تعالی دلائله ثم تعالی تعالی
مصايحه ثم تعالی تعالی مقاديره ثم تعالی تعالی امره ثم تعالی تعالی
بدعه ثم تعالی تعالی شرفه ثم تعالی تعالی قدمه ثم تعالی تعالی ملكه
ثم تعالی تعالی مبنه ثم تعالی تعالی بيته ثم تعالی تعالی مقعده ثم تعالی
تعالی مبدعه ثم تعالی تعالی كينونيته من ان يقوم بامر من احد هذا
هو الذي عرفه كل شئ ولن يعرفه من شئ وهذا هو الذي يقوم به كل
شئ ولكن لا يقوم بنفسه الا من شاء الله بامر من هذا هو الذي يتوجه
اليه كل شئ ولا يتوجه اليه باستحقاقه الا من شاء الله له ذلك الفضل من
عنده ان اعرفك بالعرفان فكيف تحدث مظهر امر الله و ان ايقنك

بالأيقان في حقه فكيف اقترن اليقين بذكر نفسه فوالذي تفرد بالمر
والجلال و ذرة الأشياء لا من شئ بالمثال يستحي اليقين ان يوقن فيه
او يجد له ويستحي الدليل ان يدل عليه آسيره ترى لأعرفتك او
على دونه تشهد لأستدلن به عليه فأعرف باليقين الأقطع والأمر السبب
الأحتم بانه جل جلاله وعزازه و قدس اقداسه و كبر كبرياته و

مجدشئوناته يعرف كل شئى نفسه بنفسه فمن يقدر ان يعرفه بغيره الا
انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلام علماء البيان ما عرفته و
ان رأيتہ واقفاً فى امره ثم ذكرت عليه اسم الأنسانية ما انفتحت حروف
النفى لأبواب مظهر الاحدية الا انه جل ذكره يعرف كل شئى نفسه و
انى استحيى ان اقول يعرف كل شئى نفسه بمثل ما انى قد عرفت كل شئى نفسى
بآياتى اذ كل ما تجدن من كل شئى خالق له وان الله اجل واعلى من ان يعرف
بخلقه بل الخالق يعرف به هو الذى اذا تلجج لسان قدس ازليته يخلق فى قول
ما يشاء من نبي او ولي او صديق او تقي اذ كل ما قد خلق ادلاء من عنده
وسفراء من لدنه كل قالوا ان لاله الا الله وانتظروا من يدتمر كم الله وجهه
فانكم ما خلقتهم الا للقاءه وهو الذى يخلق كل شئى بامرہ اياك اياك يوم
ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانية فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك
اياك ان تحتجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلمات نفسه فى هيكل
ظهوره من قبل ذلك شمس الحقيقة ووجهة الاحدية وطلعة الربوبية
و كينونية الالهية وانية الازلية لو يستقر على التراب ينادى ذرات
التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر التلين به حق
عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبنى او او الأفكار ان ينتخرون بالله الواحد
القهار ويستنبئون عن الله الواحد المظهار فاشهد بعين قوادك ولا تنظر اليه
الابعينه فان من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله واتقائه

فأرده وانظر اليه ولكن فاشهد بان ليس وراء الله غايته وان ذات الأزل
لازري وانما لك: ازري وينبغي ان ينسب الله الي نفسه ذلك الظامة

— توقيح مبارك حضرت قعلة اولى —

الفردانية والوجهة الصمدانية لأعرفك قدر ظهوره حتى لا تشتري ولا
تبيع أيام ظهوره بشئى فأعرف بان لوجعل الله كل ما فوق الأرض مثل أول
من يؤمن به ويعمل كل لأن يرضى الله عنه باستحقاق نفسه لا من دون شئى
ولم يوجد فوق الأرض من ذاته لا ينتظره ويمتلكك الله كل ما على الأرض
وانت تحضر كل نفس وتقول لهم فاني قد عملت من أول عمري الى آخره
بان اوقن بان الله قد رضى عنى و تنفق كل ما على الأرض لذلك المطلب
كل يقولون ان هذا لا يمكن الآمن عندهم يظهره الله او كلام يشبث انه
من عند الله ويعجز من على الأرض عنه لا يمكن ان يظهر الآمن عنده فاذا
فانظر بعد تملكك كل الأرض ومشاهدتك كل من عليها فى حب الله كيف
لا يكفىك عن الله لأنك كل ما عملت لأن الله يرضى عنك وذلك لا يمكن
ان توقن الأيام القيمة عندهم يظهره الله هذا معنى قول الله قل الله يكفى
من كل شئى ولا يكفى عن الله ربك من شئى لافى السموات ولا فى الأرض
ولا ما بينهما انه كان على كل شئى قديراً فاذا عرفت ذلك فاذا فأعرف
قدر ظهوره بان حين ظهوره لو لم تنفق من خردل تملك ما قد عملت له



من رضاء الله بان من يظهره الله جرد ذكره ينزل عليك آية قد نزلت فيها
رضائه عنك الذي هو منتهى نعمة اعمالك وغاية ما يرجع اليك في حياتك
فاذا فاشهد بان لم يكن لظهوره من بهاء ومن يؤمن به فكاننا آمن بالله في
كل عوالم الامر والخلق فوالذي فلق الحبة وبرء النسمة لو ابقيت بانك
يوم ظهوره لا تؤمن به لارفت عنك حكم الايمان في ذلك الظهور
لأنك ما خلقت الآله ولو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجمته

توقيع مبارك حضرت قطاة اولى

قرّة عيناي واحكمت عليه في ذلك الظهور بالايمان من دون ان اشهد
 عليه من شئ اذ ذلك الأحد يوم ظهوره لويؤمن به يبدل كل عوالمه بالنور
 ولكن ذلك المؤمن لويحتجب عنه يوم ظهوره يبدل كل عوالمه بالنار
 فوحق نفسه الذي لاحق عند الله كفوّه ولاشبهه ولاعدله ولاقرينه ولا
 مثاله لم يؤمن احد بالبيان حق الايمان الآمن يؤمن به مثل ما امن من القران
 حق الايمان واذا يوم من يظهره الله كل من على الارض عنده سوء فمن
 يجعله نبياً كان نبياً من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لان ذلك
 ماقد جمعه الله ومن يجعله ولياً فذلك ما كان ولياً في كل الموالم فان ذلك ماقد
 جعله الله لان مشية الله لن يظهر الآبشيتة واراده الله لم يظهر الآ بارادته
 وانه له والقاهر المقتدر المنيع والظاهر المرتفع الرفيع الذي باقباله
 يصير المبد من حروف الالبات و باحتجابه يصير من حروف النفي ان
 آمنت به سوء علمت من شئ او لاعلمت فلا ينقص من فضلك من
 شئ ولكن ان احتجبت عنه ان علمت كل علم لا ينمك ولكن تعلم
 كل علم لتكون يوم ظهوره من اسماء عزه لتنصر به دينه وكاتي يظهر
 بحجة التي دين البيان به ثابت عند الله الذمير

عبدت
 بغير
 من
 يد
 من

الذين هم المؤمنون بنفسه وكل محتجون مثل ما قد سمعت في ظهور
البيان وسمعت من قبل في ظهور الفرقان فلتستعصم به فان يومه يوم
الآخرة بالنسبة الى تلك الحيوة الأولى ولو كان كتابه ما نزل ذلك
الكتاب ولو لا كان نفسه ما اظهرني الله واننى انا آياه وانه هو اباى
واتما المثل مثل الشمس لو تتطلع بما لانهاية انها هي شمس واحدة وما

خلق الله من شئى الآله اذ ذلك ما يصل الى الله وهل من شئى خلقه الله
لدون ان يرجع اليه على ما يحب ويرضى قل سبحان الله عن ذلك علوا
عظيماً واستغفر الله ربك بكرة وعقياً بما قد سئلت عن الله ربك من قبل
ظهور نضه فان دون ذلك ما أمرتك بان تستغفرا وتبت الى الله متاباً وقل
وكفى بالله قادراً وقديراً وكفى بالله عالماً وعلياً وكفى بالله ظاهراً
وظهيراً وكفى بالله شاهداً وشهيداً وكفى بالله سامعاً وسمياً وكفى
بالله حاكماً وحكياً وكفى بالله ناصران نصيراً وكفى بالله حافظاً و
حفيظاً عدد حروف الأبيات مع تشدد الألام لملك في ثمانية سنة يوم ظهوره
تدرك لقاء الله ان لم تدركه أولاً تدركه آخراً ولكن ايمن بان الأمر اعظم
فوق كل عظيم وان الذكر اكبر فوق كل كبير فقد قضى ما وعده به
عيسى ابن مريم الف ومأتين وسبعين سنة الى اول ظهور البيان وهم
راقدون منتظرون وربما يأتيك من انت قد سئلت عن علو ذكره و
ارتفاع امره وان من فى البيان يقرء تلك الكلمات وهم لا يلتفتون بظهوره
ولا يؤمنون بالله الذى خلقهم بظهور قبله وهم راقدون انا كل بالله وآياته
موتنون انا كل الله ساجدون انا كل الله قانتون انا كل الله عابدون انا كا



لله خاشعون انا لله ذاكرون انا لله صابرون انا لله شاكرون
سبحانك اللهم فاشهد على بانى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية من
تظهرته عن كل شئى قبل عهد ولايتى وكفى بك وبمن آمن باياتك
على شهيدا وانك انت حسيبى عليك توكلت وانك كنت على كل شئى
حسيباً ان يا ذلك الحرف خذ عهد ولايته عن كل من يقر بالايمان عن كل

١٠ — تولى مبارك حضرت قطعة اولى —

ما يحط به علمك بما كتب بخطه وان ما انتى قد كتبت كل البيان وان من
يكتب هذا يقرب بالآيمان به قبل ظهوره فاذا استعلم من كل ما يمكن ان
تستعلم ليثبت ذكره فى الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا هو العز
الشامخ المنيع والفضل الباذخ الرفيع

— ❦ —



رسالة حضرت طاهره

ياذكر الله الاكبر صلى الله عليك

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المليم الخبير الذي ايس كمثلته شئى وهو
السميع البصير والعظمة والثناء والشكر والبهاء لله الذى قد علا بملو
ذاتيه عن وصف اهل الانشاء لانه الملى الكبير والصلوة والسلام على
القصود لدى الابداع والمحمود عند الاختراع الذى قد اقامه الرحمن
فى جميع عوالمه من الامكان والاكوان والاعيان فى مقام الأداء لانه لا

تدر كه الأبرار. و هو يدرك الأبرار وهو اللطيف الخبير و على أوصيائه
الكرام الذين استخلصهم الله في القدم للقيام على مقام نفسه الأكرم هم
باذن ربهم على كل شئ قدير و على أبوابهم وشيئتهم المعصومين عباد
مكرمين الذين لا يسبقون مولاهم في عالم الأمر والتقدير وبذلوا أنفسهم
وأموالهم في محبة مولاهم وحفظوا عمود الدين عن التبديل والتغيير

خصوصاً على سر الأسرار و نور الانوار سيف الله المشهر والنفس المنتظر
آية الله العظمى و حجته الكبرى خاتم الأبواب و رسول الباب الثالث
بعد الأثنين و لقد ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعززناهما بثالث و الآية
العظيمة بعد الأيتين و ان نشأ نزل عليهم آية من السماء فذلت اعناقهم لها
خاضعين و الحرف الرابع من اسم الله الأعظم و النقطة البدو التي هي
عين الختم و الرسم الأكرم مظهر التسيح و هيكل التكبير عليه صلوة الله
الملك الخبير و لعنة الله على المنكرين الذين قضى الله لهم الخزي و السيف
في عالم الكبير و اعد لهم في الآخرة عذاب النار و بش المصير و بعد
لا يخفى على السالكين الى الله و الرجال الذين لا تلهيهم الأهواء و الاراء
عن ذكر الله ان الله العلي العظيم ما خلق هذا الخلق العظيم عبثاً و لم يتركهم
سدى بل خلقهم لحكمة و انزلهم الى هذا العالم لصلحة و ارادة التي
هي المعرفة و العبادة افحبتهم انا خلقناكم عبثاً و انكم اليانا ترجعون
ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون انا خلقناكم لنبلوكم ايكم احسن
عملا و لاشك ان المعرفة اصل و العبادة فرع و المعرفة روح و العبادة

جسد بل كان العلم عين العمل والمعرفة عين العبادة لمن كان له عينان
ومن صنع الإنسان ولا ريب ان باب معرفة الذات الأقدس محدود لأن الخلق
بحدود الأمكانية محدود و عجزهم وشيئتهم كان اوضح دليل بعدم
الصمود الى معرفة الذات القديم المعبود وآيات القرآن والسنة اولياء
الرحمن شاهد على هذا البيان كما قال البناني لا تدركه الأبصار و هو

يذكر الأَبصار وهو اللطيف الخبير وقال مولانا امير المؤمنين صلوات الله
عليه كلما ميزتموه باوهامكم بادق معانيه فهو مخلوق مثلكم مردود
اليكم رجع من الوصف الى الوصف و دام الملك في الملك الباب
مسدود والطلب مردود دليله آياته وجوده اثباته وكما قال الرضا عليه
السلام في جواب عمران حين سئله ٤ بعد ان سد سلام الله عليه باب معرفة
الذات باي شئ عرفناه قال ٤ بغيره فقال عمران اي شئ هو قال ٤ اسمه
وصفته وكان لهذا الاسم والصفة مظهراً وظهوراً بانواع التجليات على
حسب قوايل الممكنات في كل عصر وزمان وعلى الله نصبه واظهاره
كما قال تعالى شأنه و على الله قصد السبيل لا تحرك به
لسانك لتعجل به ان علينا جمعه و قرآنه ثم ان علينا بيانه و ان علينا
للهدى ولقد بينا في كل امة رسولا ان اعبدوا والله اجتبوا الطاغوت و
ما كان ربك مهلك القرى حتى يبعث فيها رسولا وان من امة الا خلا فيها
نذير فالله تعالى يجتبي من عباده من يشاء ويمتله ما يشاء ويجعله حجته و

بابه ونبیه وذکره ورسوله الی خلقه وداعیاً الیه وسفیراً وداًلِ علیهِ
ودلیلاً یأمر من سواهِ بطاعته ویحذّرهم عن ممصیتِهِ وعبر عن حزنِهِ بحزنِهِ
وعن سروره بسروره وما یقبل من عامل عملاً الا بعرفته وبطاعته لانه
کان من عمل المطیعین غنیاً ولا مردهً لأمره وهذه سنة الله التي قد خلت

ل
ع
م

من قبل ويجرى من بعد ولن تجد لسنة الله تبديلاً بان يمث في كل عصر
واوان آية ورسولا للخلق ليملك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة
ولا يخفى على اولى الابصار ان سلطنة الله لا يختلف وامر الله ونوره لا
يحتجب ولا فرق بين النبى والوصى والرسول والباب حقيقة بل الوصى
نفس الرسول والباب يده ولا فرق بينه وبينه والكلام فى هذا المقام
واضح لاولى الابصار وكلما ارسل رسولا فين الآيات واظهر العلامات
واستحكم احكام شريعته وشيد طرق سنته اقبضه الله واسكنه فى محال
قدسه فبعده باقتضاء ما من نبى الا اذا تمنى القى الشيطان فى امنيته
يخرجون اناس بلباس الحق ظاهرون وللضعفاء مشبهون ويحلون
حزام الرسول ويحرمون حلاله وقائلون بالستهم انا من المؤمنين وما
كانوا منهم بل بسوا ظواهر الطاعات وصور المبادات على نياتهم

الفاسدة وقد رس الشحنة الكريمة

و ترجمہ: سب سے پہلے بحب الہیہ یعنی محبت سے
من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون فی نسخ اللہ ما یلقى الشیطان ثم
یحکم اللہ آیاتہ ومقصودہ بان یتضح بینہ وبابائہم حتی یتمیز الخبیث
من الطیب بما قام بتکذیبہ وانکارہ والطیب بالتسلیم واقرارہ وبان
یمبر فیہا ان آیاتہ هو نفس الرسول ولا فرق بینہما حقیقۃ لان المقصود

— رسالة حضرت طاهره —

منهما واحد وهو المرفة وهداية الخلق به و انجذابهم الى جوار ربهم
وان كان صورتها مختلفة لكن حقيقتها واحدة واختلاف الصور للتمحيص
والافتان و امتياز الانسان من غير الانسان كما جرى بهذا سنة الرحمن
في الأسلاف الماضية والقرون الخالية حتى انتهت الأمر الى المقصود
عن الأيجاد و ثرة الأنوجاد وجه المعبود و باب المقصود القائم مقام
الرحمن محمد البعوث على كل العوالم من الأمكان و الأكوان و الأعيان
صلوات الله عليه و على آله سادات الأنس و الجن فإلناس به يفتنون و بعده
سلام الله عليه الناس مستخون باوصيائه الكرام و الأنوار التام عليهم
سلام الله العلام آية بعد آية و سبيل بعد سبيل فانتفت الحكمة الأتية لآخرهم
الغيبية عن الانظار و عدم رؤية شخصه الشريف بالأظهار للحكم و المصالح
التي لا يخفى على اولى الأبصار و يطول بذكرها الكلام فوجب على
القائم بأمر الله و المتصرف بأذنه بان لا يترك الرعية مهملين ولا يضعهم
سدى بل اجرى فيهم سنة الله التي لا يتغير و لا يتبدل و امضى لهم أمر الله
الذي لا يرد و لا يتحول و هو نصب الآية و اليقنة و الدليل و تبيين العلامة
و الذكر و التسا حث لا تحت الحامد



والباب ودخل البيت الذي امره رب العالمين واخذ احكامه من هذا
الهيكل المؤيد المسدد من الأمام المبين كما قال عز وجل وجعلنا بينهم
وبين القرى التي باركنا قرى ظاهرة وقد رنا فيها التير سير وافيها ليالي
واياماً آمين ورد في تفسير الآية المباركة عنهم صلى الله عليهم بأن القرى
الباركة آل الله الاطهار سلام الله عليهم والقرى الظاهرة شيمتهم و

ابوابهم المعصومين بدلالة لفظ الأمر من كلام رب العالمين و كما
قالوا سلام الله عليهم ان لنا في كل خلف عدواً ينفون عن ديننا تحريفاً
الغالبين وانتحال المبطلين والأحاديث كثيرة في هذا الباب بل ما كان
باطن احاديثهم في الفروع الآثبات هذا المطلب العظيم والأصل القويم
وما كان سنة الله وامر الأمام ٤ جارٍ وماضٍ في الأعصار الماضية والأزمان
التالفة بنصب الباب وفصل الخطاب واظهار الآيات وتوضيح العلامات
على حسب القابليات ونضج المواد والاستعدادات لدلالة الناس على
هذا الطريقة القويمة بان يأخذون حقلهم بقدر وسع قابلياتهم من هذا
الهيكل البشرية الذي ما كان لهم همماً الادعوة الرعية بامامهم بلسان الحال
والقال ونشر فضائلهم وترغيب الرعية الى حفظ مراتبهم وتبنيهم بان اصل
الدين و حقيقة الايمان واليقين محبتهم و ولايتهم واتبعوا انفسهم
باجتماع الأخبار الذي ورد في فضلهم صلى الله عليهم بحيث ما كان لهم
شغلاً في الليل والنهار والأعلان والأسرار الا تشييد امرهم و كانوا
مجاهدين بالدلائل والبراهين مع اعداء آل الله الأنجيين الذين ما كان
لهم همماً الا اطفاء نورهم ويسعون في اخماد ذكركم و ظمورهم
وما كان دأب هولاء الصالحين عند التشابه والأختلاف بين الأحاديث
الواردة عنهم في فضلهم ان يعرفوا ويفهموا فهم من الشاكرين وان
لم يفهموا فهم من المسلمين والقائلين بان اتستنا اعلم لاعلم لنا الأبا علمونا
كنا ... قد مر بنا في الدين الذي هو ولاية آل الله الأطهار

ولا زال الأمر كذا حتى قوى بنيان الدين الذي هو ولاية آل الله الأطهار
الأنجيين وشيّد أحكامه بالبراهين بحيث لا يكاد يوجد اخفائها على العالمين

و كانوا هذه الفرقة المحمّدة كالنجوم المزهرة اخواناً على سرر متقابلين
كلمتهم متفقة و آرائهم مجتمعة و كانوا محسودون لقوم آخرين حتى
طلع و ظهر من اصلايهم على اقتضاء اللطخ و الخاطا الطيتين و مزج
البحرين اناس مشتبهون بانهم لال محمد موالون و لأعدائهم معادون
و البسوا لباس الحق على نياتهم الفاسدة و عقايدهم الكاسدة بصورة
اعمال آبائهم المؤمنين و سبوا انفسهم الجاهلة عالما و بانهم حاكماً و
نائب الامام و رئيس الاسلام و ما كان عندهم من العلامات و الصفات
التي وردت عن سادات البويات في وصفهم و توصيفهم بل ببعض الادعاء
بلاعلم و لا هدى و لا كتاب منير و بعضهم سمو انفسهم حكيماً و
انبياء و تكلموا في معرفة ذات الله الاقدس و حكموا و اتبعوا اهوائهم
و افتنوا آرائهم و اعرضوا عن البيت الذي كلما لم يخرج من هذا
البيت فهو باطل و نسوا حجة الثقلان الذي جعلها الرسول التان حقيقة
الدين و اصل الايمان و ما نظر و الى الحديث نحن العلماء و شيعتنا المتعلمون
و استحوذ عليهم الشيطان حتى ادعوا مقاما عظيماً بان سمو انفسهم
حكيماً و ما عندهم من الحكمة خبر و لامن العرفان اثر فخرتوا بنيان

الشرية وذلت لهم رقاب الضعفاء من الشيعة واشتبه امر الله ومقصوده
على القليلون ولا يدرون باي سبيل يستقيمون وعلى قول من يعملون
فوجب على الولي التصرف القادر التمييز والأختبار والأفتان احسب
الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ام حسب الذين في
قلوبهم مرض ان لن يخرج الله اضغانهم وما كان الله ليذر المؤمنين على ما

ال
ل
و
ق
ا
ل
م
ن

انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب^١ والله لتبليان والله لتفريبان والله
لتمحصن حتى يميز الخبيث من الطيب فاجتبي واختار الامام^٢ من بين
الانام رجلاً كاملاً محباً مخلصاً زكياً تقياً زاهداً متورعاً فاصطفاه
وعلمه ما يشاء من باطن علومه وحقايق رسومه وفهمه من اسرار المودعة
في كلماتهم الشريفة التي لا زال كان رطباً وطرياً من لحن الخطاب
والكنايات والتلويحات والتصريحات وقربه وادناه لأجل حبه و
بذل ما سواه في محبة مولاه وما من عبد احبنا و زاد في حبنا واخلص
في معرفتنا وسئل مسألة الآونفتنا في روعه جواباً لتلك المسئلة ان لنا
مع كل ولي اذن سامية وكان صلى الله عليه باي هو وامى جامع الرثبتين
من العلم والعمل وحاوى المرثبتين المعصمة من العيب والزلل فاظهره الامام^٣
لثانام وارسله بالميزان القويم المبين ولقد اخترناهم على علم على العالمين
حتى نظف الشريعة عن اغاليط الاوهام الفاسدة واقمع بيان الصوفية
ذوى الآراء الكاسدة واضعف المكر والالقاء الشيطان بان استحوذ
واوحى الى اوليائه بان يكلموا في معرفته الذات بالأوهام والخيالات



رئيس العمل الذي عبد به الرحمن و انتسب به الجنان و
أقلع هذا البيان بأوضح البيان بالدلائل الواضحة والبراهين القاطعة
من الكتاب والسنة وموافقة المذهب والعقل المستتير بنور الشرع
وآيات المودعة في الأفاق وفي أنفس الخلائق وعرف الناس روحى
له الفداء حقيقة الدين وقطعهم عن المشتبهين وأمرهم بالوصل الى ما
أمر الله به ان يوصل وهى المحبة والمعرفة والولاية لائمة الطاهرين



رسالة حضرت طاهره

صلوات الله عليهم وانتم آيات الله وابواب الله وامناء الله ومعرفتهم
معرفة الله وممصبتهم مصبته الله من اراد الله بدء بهم ومن يريد الخلق فليأخذ
عنهم ما يوجد حقاً في كل العوالم الا بتعليمهم من ستر عنهم فقد دخل النار
فهو كذلك يدفع الشبهات ويذهب التليسات ويظهر الحق البحت البات
حتى ظهر نوره وتشمع ظهوره فلما رؤه اهل اتفانق بهذا الفضل البارع
العظيم والنور الزاهر القويم تهبوا نائرة الشقاق و مالوا عن جهة الاتفانق
وقاموا على التكذيب والآنكار واجترأوا جزئة عظيمة على الملك الجبار
وخالفوا امر الله مع ان مخالفته على حد الشرك بالله وسعوا في الارض الفساد
واشتملوا النار الانكار المستكنة في الرماد و كتبوا سجلاً في تكفير
هذا العالم الرباني والنور الصمداني ونسبوا اليه كل المذاهب الباطلة و
والمقايد الفاسدة من المتصوفة والنلاة والمفوضة والزنادقة و ارسوا
بخاتمهم الملعونة للفساد و ارسلوها و سيموا في الامصار والبلاد وهذا الشمس
النير ص كان بين اظهرهم يتبرء من هذا الاعتقادات و يتبين لهم صدق
قوله من الآيات والعلامات فلم يصفوا الي قوله ويسعون في الارض فساداً

وان قرء صلى الله عليه عليهم من ايات كتاب الله في ايات مظبه فعليه يردون
و يشكرون و اوضح لهم من احاديث المنحكمة لا يقبلون و ان دعى عليهم
من الخطب والزيارات والادعية التي اودعوا فيها الاسرار آل الله الاطهار
لأولى الأبصار من شيعتهم يستهزؤون وينهتكون وين لهم و اراهم من
الآيات المودعة في الافاق و في انفسهم يعرضون عنه و يتولون الأدبار
فلمنهم الله واصمتهم و اعمى ابصارهم فخرجوا لضرورة المذهب بارتكاب

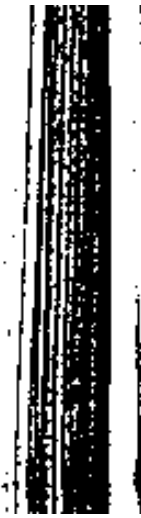
رسالة حضرت طاهره

١٠

واحد من هذه الاعمال عن الدين ودخلوا في حزب الشياطين وظهر بهم
قوله الحق فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات ولقد
صدق عليهم ابليس فانه فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين المجاهدين لنا شاهدوا
بميزان رب العالمين انه كان من الذين وجب التسليم لهم والانقياد والطاعة
لهم ولا يجوز الرد عليهم وحرام كسر قلوبهم الشريفة لانه محل تشبيه
الامام ٤ وعرفوه بانه روحى فدهاه من القرى الظاهرة بان يقذف فى اثبات
مدعاه كالبحر المواجه الجواهر والذرر من الكتاب والسنة بدليل الحكمة
للحكماء والموعظة الحسنة للفصحاء والمجادلة بالتي هي احسن للبلغاء
قد علم كل ناس مشربهم ومطلبه موافق المذهب بل حقيقة المذهب فاقبسوا
من قيسات تعليماته واجتروا من اثمار تحقيقاته وشربوا شراب العلم كأساً
بعد كأس و فازوا بالنعيم والسرور بعد بأس وتبين لهم مثل كلمة طيبة
كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها
فعلوا ان الاصل الثابت القديم يعطى باذن ربه البديع العليم بواسطة الباب
والآلة الشرعية فى الكرم هذا الرزق والنعيم ليبلغوا الناس حفظهم و



ليتناول اليهم رزقهم كلما رزقوا من ثمرة رزقاً قالوا هذا الذي رزقنا من قبل
واتوا به متشابها لأخراج المشبهين الذي ليسوا حقيقة من اهل اليقين ربنا
هذه تشك (١) تفضل من تشاء وتهدى من تشاء ربنا لا تجعلنا فتنة للذين
كفروا واغفر لنا انك انت العزيز الحكيم فقاموا هؤلاء الأقلون الثابتون
على اطفاء هذه النائرة واجتماع الكلمة المتباينة المتفرقة بالموعظة والنصيحة



لهؤلاء المكذبين الكفار والمرتدين المنافقين في الدرك من النار فلم
ينفهم نصيحهم واصرروا على ما فعلوا ولم يصفوا الى كلامهم حتى وصلوا
بما املوا من الخطام النبوية ورياسته المتجسة الرديّة وضاقوا الارض المقدسة
برحبها بكيد على هذا التيار الاعظم وعماد الاقوم بانواع المكاييد
والنسويبات التي يطول بذكرها الكلام ولنا بصدده في هذا المقام و
كل ما فعلوا بعين الله العليّ العلام يثلون عنه عند مبدئي الضمائر والآثام
فخرج ص من بينهم كشيأ حزيناً من اعمالهم بعد ان قصد المجاورة
بخدمة اليد المعصوم والشهيد المظلوم الناظر في العالمين والواقف على
الغيبين (١) ابي عبد الله الحسين صلوات الله عليه و هجر منهم وفرّ
الى الله و وفد و استراح في خدمة رسول الله ص و نجى من شرهم و
مكرهم فبعده روي فداء و عليه سلام الله على اقتضاء ضرورة المذهب
ولن تجد لسنة الله تبديلاً ولا تحويلاً اقتضت الامر الذي لا مرد له بنصب
العلامة وظهر الآية كما قال الحق ما نسخ من آية او نسيها نأت بخير منها
او مثلها لم تعلم ان الله على كل شئ قدير فظهر الله آية الاعظم و نصب
الله عماداً له ما كان مثلاً آية السابقة من التحفة، و كشف الأسرار ومطابقاً

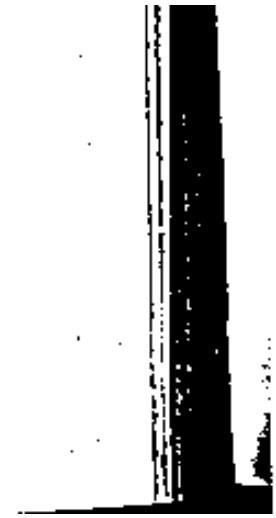
معها في كل المذاهب والاثار العالم الرباني والحكيم الصمداني عن الدهر
وماح الفجر الركن الوثيق والبشر المعقلة العميق الذي فاق مدحه من مدح
المادحين و جل شأنه عن نعم الواصفين لأنه الآية والحجة والبينة من الأمام
المسين على الخلايق اجمعين صلوات الله عليهم ما دامت السموات والأرضين

(١١) اين كلمة نيز موافق نسخة اصل نرشت شد و صحيح آن معلوم نيست

و هذا السراج الوهاج والبحر المواجه ارفع عمود الدين ونقى عنه الشبهات
اهل الجهل واقلع انتحال المبطلين واستقام ببيان الدين الذي حرفة الغالين و
محي آثار الأوهام الصوفيين بالدلائل والبراهين واخرج من غور الحكمة
الفضائل والمقامات لصفوة رب العالمين بموافقة الكتاب والسنة والعقل المنير
فحزوا اهل الشقاق وقاموا اهل النفاق الذين يحسبون بان اطفئوا
نور الله باقواهم واخذوا ذكرا لله باعمالهم وما علموا ان يد الله فوق
ايديهم يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد ونشروا هؤلاء الذين ما كانوا
ليؤمنوا بما كذبوا من قبل رايات الفساد واشتموا النائرة المستجئة في
الرماد وسلكوا معه بمثل آية السابقة بل اشتدوا واصروا واستكبروا
استكباراً ثم دعاهم هذا النير الأعظم بالاستقامة على الصراط والتسليم
جهاداً ونصحهم وادفق بهم بالوعظ الحسنة اعلاناً واسراراً لعلهم
يتذكرون، او يخشون فلا ينفعهم وما يردهم مما هم فيه فكلم من فاحشة
في الدين امنوا شاعوها وكم من بهتان وكذب افتروها وكم من قلوب
وضماير افسدوها وكم من حلال في الشريعة حرموها وكم من محرمات
ارتكبوها وكم من فضائل لا الاطعام الذم له فقد الحسنة الاكل



والاقلام الأكوانية في الواح الأعيان به ما كان الآلف غير معطوفة في
فضلهم انكروها ما ادري ما اقول من طغيانهم لعنة الله عليهم وكم قاموا
على قتل هذا النور الرباني والآية الفرداني بانواع المكائد والحيل فما
تمكنوا وكم اجتمعوا لأخراج هذا الولد الحقيقي لجدة المظلوم صل فلم
ينالوا و ما قدروا و ارتكبوا كل هذه المعاصي الجليلة العظيمة التي



تكاد السموات ينفطرن من غير علم ولا هدى ولا كتاب منير وانا كتب
افعالهم واقوالهم مع اثبات كفرهم ونفاقهم ليكون كتاباً عظيماً مع
ما خفى على احد وبمرئى الناس ومسمع منهم فاوضح الحق لهم كالشمس
فى رابعة النهار بتوضيحات واضحة من هذا النور اتتام وبيانات شافية من
هذا البحر الزاخر التسقام واظهر فى نهاية الظهور ما خفى على الناس من
بينات المشبهين وكشف استار الشك والريب الذى نشاء من تويهات
الملحدين واظهر الحق وبين الصدق فى نهاية التبيين بحيث ما خفى حقية
نفسه الشريف واعتقاده ومذهبه على العالمين وتم الحججة على المعاندين
بحيث ما بقى لهم شئ ودليل الا ذواتهم الخبيثة التى هى الانكار فكفر من
كفر واسلم من اسلم فما لواهل الحق الى الحق والباطل الى الباطل و
رجع كل شئ الى اصله وانجذب كل اصل فرعه فبعد اعلان الكلمة
والتحيص والتمييز واقتان الناس بهذا الجنب ناداه الرب الوهاب ان
استغفر ربك للمصدقين انه كان تواباً واسكن فى جوارى وادخل فى
عبادى فان نصر الله قد كان قريباً فبعد هذا القمر المنير وجب بضرورة

المذهب والسنة السنية يسير
الآية والعلامة باي نحو اقتضى المصاحفة فاطهر. قوله تعالى وما نريهم من
آية الا هي اكبر من اختها واخذناهم بالعذاب وان نشاء ننزل عليهم
آية من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعين باظهار الباب والحجة والبينة
المظيمة اسمه الأعظم ورسه الأكرم والأنسان المعظم سر الأسرار و
نور الأنوار الذي ذاته الشريف مبيوسة بذوات آل الله الأظهار نعمة الله



على الأبرار وحتجته ونقته على الفجار عليه سلام الله في اناء الليل والنهار
وارسل الامام عليه السلام قبل اظهار دعوته وقيام امره كتاباً كريماً في
وصفه يستعد قوايل الممكنات ليوم ظهوره وعرفوا الناس بقدرة عند الامام
واحذروا من سطوته وشوكته في يوم القيام و سطوع نوره و اظهر
لهم صحيفة مكنوناً عظيماً حتى يكون شاهداً لدعواه واثباتاً لمدعاه
وقد خرج من كنز علمه لأظهر صدقه خطب وزيارات و تفسير القرآن
على السورة البقره واجوبة للمائل الغامضة المتصعبة وكان لسانه الشريف
في الاداء بمثل القرآن حتى لا يكاد فرقاً فلم يتبها واهؤلاء الفجار والكنكار
وانكروا هذا الكتاب العظيم والصحيفة الكريمة واصروا على الانكار
وما حالوا عن جهة الاستكبار كأنهم عموا وصموا بلا علم ولا هدى و
لا كتاب منير كما اخبر الحق من وصفهم اذا بدلنا آية مكان آية والله
اعلم بما ينزل قالوا ما هذا الا مفتر بل اكثرهم لا يعلمون قل نزلته
روح القدس ليثبت به قواد الذين آمنوا الله اكبر يا حصرة على العباد
ما يأتهم من رسول الا كانوا به يستهزئون ما ادري ما الاسب والنداعي
لهم ان يخربوا انفسهم من نوا السدانة و...



هل جائهم نصر من الله بالردة والانكار والتكذيب والاكثار
يستقيمون بصراط المستقيم وهم ينظرون الى الميزان القويم اما يكون
هذا الآية والباب والذكر والرسول الذي وجب نصبه وكونه في
كل اوان وزمان اما كان معرفته والتليم له حقيقة الدين واصل البيان
وهل كان غير العلم الذي جمعه الرحمن ميزاناً ميزاناً هاتوا برهانكم ان



كنتم من الصادقين اما ورد الأخبار من آل الله الأطهار في وصف هذا
النور التام والرسول الامام عليه الصلوة والسلام بمبارات مختلفة التي
مرجمها واحد ومعناه غير زايد كما ورد عنهم صلى الله عليهم في تفسير
آية المباركة فاذا جاء وعدا وليها بهما عليهم عباداً لنا اولى بأس شديد
فجاسوا خلال الديار وكان وعداً مفعولاً ان قوم يبعثهم الله قبل خروج
القائم لا يدعون وتراً لآل محمد الاقتلوه العجب بان نور العقل بالكلية
ارتفع عنهم ما يمتقلون وما يدركون ان اراد سلطاناً بان يرد ملكة
من ممالكه فزمان قبل وروده على اهل ملكته ورعيته ارسل رسولا
اليهم ليتبثهم بوروده عليهم حتى نظمو اموراتهم وانسقوا امر ملكته
دفعوا الرزايل والأشياء القبيحة فظفروها وتغيروا احوالهم وآدابهم و
اطوارهم حتى قبلوا لورود السلطان عليهم وان ورد السلطان عليهم بفتة
بلا أخبار وتبنيه ما كان هذا الفعل حسناً عند اهل الكمال وما كان لايقاً
للعزة والجلال بل نقصاً عظيماً للسلطنة والجلال فكيف يكون بان سلطنة
الله العظيم وعز الله المشمعة القديم ونفس الله العلى القويم قد كاد ظهوره

وقرب بطوع نوره وما ارسل احدا لاصلاح المملدله ونظهير الارص
وتنبية الرعية لعلهم يتذكرون والقرآن شاهد على هذا البيان الذي كان
من الامتحان بقوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض
لله يرثها عبادي الصالحون وهذا الذكر هو الذي كان من عند الله ومن
بعده يظهر الامام علانية عجل الله فرجه يا قوم اما ورد في الاحاديث الذي
حفظوه العلماء الاعلام عن الاندراص عند تأييد الامام لهذا الايام بخروج



النفس الزكية وقتله روحى فداه فى ظهر الكوفة مع البعيرين من الصالحين
هل خرج فى ازمة الفة او لخروجه انتم من المنتظرين اما بين امامكم
فى تفسير المبارك انه النفس الزكية روحى فداه وفهمكم
علاماته انسيتم قول الله عز وجل ولو انزلنا ملكاً لجهننا رجلاً وللبسنا
عليه ما يلبسون اما امركم نفس الله العلى حين اشتباه الرايات براية اليماني
وبين وصفه بالعلامات اما وصل اليكم منهم صلى الله عليهم الا قد آء
براية الخراساني و وصفوه لكم باوضح الدلالات وكل هذا علامات
يظهر قبل ظهور نور الله القديم ووجهه العليم عليه سلام الله العلى العظيم
الم تكن آيات الله تتلى عليهم وتكونوا عنها غافلين سبحانه الله ان من
كان له عقل و اعتبار و ادنى فكر و تدبر و نظر فى الاخبار و كلمات
آل الله الأطهار و شاهد الأوضاع و الأحوال و الأطوار و لاحظ
حتى الأكوار و الأدوار و ما يظهر آناً فاناً من وقوع الفتن و الاختبار
لا يرى نوراً الأنوره و لا يسمع صوتاً الا صوته العجب كل العجب من
غفلة الناس و احتجابهم و ادبارهم و اعراضهم فى مقام وصف الأمام
فه الزكية و بين مقاماته النبوية للبرية حتى بين الهيكل و صورته الشريفة
روحى فداه و اوضح علامات كثيرة وقع قبل خروجه صلوات الله عليه
يا سبحانه الله ما بقى نوع من الحجّة و البيان و الهداية و التبيان الأبرهنة و
كشفه و اظهره و بينه الأمام عليه السلام ما ادرى اى شئ يقولون و

بای نحریت و هون علی الظلام و الظلم و ما یخافون من یوم تتقلب فیہ القلوب
و الأبصار برّد الآیات و الأخبار ما ادری ما أقول و بای شئی أقول فیمن

اقول على من اقول حيث تم عليهم الحجة وما بقى شئ الا استحوذ عليهم
الشیطان فاناهم ذكر الله الاكبر من الصلوة والصلوة ولاية الاله
الأطهار سلام الله عليهم وعلامة ولايتهم وحقيقة اطاعتهم التسليم والأيمان
بالباب واتوا البيوت من ابوابها انا مدينة العلم وعلى بابها وما امروا
الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة و ذلك دين القيمة
والصلوة اقامة ولايتهم التي هي اصل المذهب وفصل الخطاب وانهم
اولياء الله متصرفون راتقون فاتقون يعطون بمن يشائون وما يشائون
الا ان يشاء الله ليم ترفعون اصواتكم برئنا باعد بين اسفارنا وتصرخون
ندائكم بان ما هو الا بشر مثلنا هل ضيبتم حقيقة الاسلام فلا وربك
يا على لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم
حرجاً فيما قضيت ويسلموا تسليماً يا قوم هل غير سنة الله التي لا تبدل له
وهل بدل الميزان الذي لا تحويل له وهو الكتاب والسنة
والضرورة والعقل المستير بنور الشرع ارونا ان كنتم من الصادقين
وان كان الميزان عند الاختلاف والاشتباه الرايات هذه الموازين المذكورة
فكله عند هذا السراج التوهاج حاضر وظاهر موجود بحيث لا يكاد

اخفاها اما يخرج من عنده من الخطب والزيارات والتفسير و اجوبة
المائل و لانه الشريف بهيئة القران لفرقان الحق والباطل يريدون
ليظنوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون هو الذي
ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
المشركون ولا يخفى على اولي الابصار ان القائل اني متوقف الى

ظهور الأمر حتى اشاهد آخر الأمر وما سلم هذا الكتاب وصاحبه فهو
ليس من اهل النجاة قطعاً لأن بعد ظهوره لا ينفع نفس ايمانها ما امت
من قبل ويصير باب التوبة مغلوقاً كما صرح الأمام في تفسير الشريف في
مقامات كثيرة واحدة منها يكفي للمتبصرين يا قرّة العين انت الساعة
وقال الله قد خسر الذين كذبوا بقاء الله حتى جاءتهم الساعة بغتة قل
ارأيتم عذاب الله او اتكم الساعة بغتة و يتقن ايها المتحير الواقف ان
اخراج هذا التفسير العظيم والصحيفة الكريمة نعمة عظيمة ومنة بديعة
جسيمة من الرحمن على العباد لعلمهم يتذكرون او يخشون ويتوبون
الى الله متاباً والآتكم الحجة على الناس بالثبيرين المشمشين والقمرين
المتلأئين والأيتين العظيمين البابين الآخرين سلام الله عليه وان يخرج مظهر
النسيح وهيكل التكبير سلام الله عليه ويفنى اهل الشرق والغرب
طلباً لثأر جدّه المظلوم صلوات الله عليه وانتقام البابان ٤ ما كان لأحد عليه
بحث ولا تعبير لكن سجيتهم الكرم والرفق والعفو عن التوايين واعلم
ان القائل بانى ما فهم هذا الكتاب ولهذا ما سلم لصاحبه وما اؤمن به
لا شك انه من اصحاب النار وختم الله على سمعه وبصره وقلبه لان سنة الله
قد جرت في الأفتان بان يكلف مكلف بشئ ما يعلم حقيقته قبل الاختبار
فبعد تسليمه ومخالفته لهواه واينار الحبوب على ما سواه والتوجه الى
ربه و انقطاع النظر عن نفسه كشف الله عنه الغطاء حتى يرى حقيقة ما

ربه و انقطاع النظر عن الله سبحانه عنه المصداق حتى يرى جميعه
أختبر من الجود والبهاء وهذا المطلب ليس له الخفاء كاختبار الأبلis
سجدته لآدم عليه السلام حتى كان الأدم مطروحاً على أرض خضوع

البودية وما ظهر منه ذرة من انوار الربوبية فضلاً عن الأنوار المودعة
التي في صلبه قد كان مستوراً فاستكبر وعصى و رفع النداء بان
خلقتني من نار و خلقتني من طين فبعد ظهرو نور الأدم عليه السلام والربوبية
من عبودية الأدم قال ربّ بهم اغويتني وفي تحقيق هذا المطلب مقام غير
هذا المقام و لساناً بصد طول الكلام وانظر الى قصص الرسل و حكايات
الأنبياء والأولياء وسنة الله التي قد دخلت فيهم في افتتان الناس بهم و آياتهم
ولن تجد لسنة الله تبديلاً ولا تحويلاً استفهم الله بفهمك واسلم من الله حتى
يعرفك واثق عن الله حتى يعلمك واعلم انك ما تركب حجة التبارك
بهذه الكلمات الواهيات التي جعلها الله معيار الكفر والخروج عن القبول
بنص الآيات حيث اخبر عن الكافرين و لعنهم قالوا قلوبهم غشيت
لعنهم الله بكفرهم فاصتهم و اعمى ابصارهم ام على قلوبهم غشاوة
طبع الله على قلوبهم بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا و اذا
آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساس
يقولون قولاً عظيماً تكاد السموات يتفطرن وتشق الأرض
هذا آه ثم آه من غفلة الناس وسكرهم وكفرهم وقولهم

الكتاب العظيم ما نزل من عند الامام عليه السلام وما صدق
الناطق عن الله والفيض في كل مراتب الوجود من الغيب والظهور
صلوات الله الودود قل فاتوا بكتاب اهدى منهما اتبعه انما
العماديين فان لم يستجيبوا فاعلم انما يتبعون اهوائهم ومن
اتبع هواه يا اولي الابصار انظروا بنظر الاعتبار هل كان هذا

وهذا الخطب سهلاً بان خرج من الامام كتاباً كريماً و صحيفة عظيماً
لو اجتمعت الأنس والجن على ان يأتوا بمثل سورة من مثله لن يقدروا
ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً وفرق منادى الامام عليه السلام باطراف العالم
من شرق الأرض وغربه و عراق العرب والعجم وخطب صلى الله عليه
كل الملوك والسلاطين بان اعزلوا انفسكم عن الملك واتبعوا الذكراً
فانه قد كان من عندنا حاكماً وشهيداً وتوقيع الزلزلة في كل مكان و
الوله والاضطراب في البلدان سبحان الله قمودك بعد استماع هذا الامر
العظيم وعدم فحصك عن هذا الخطب الجسيم مشعر بانك قتلت نفسك
وروح ايمانك باطاعة الشهوات و دان بانك محجوب بالمكينة والغفلات
والآما استقرار ارضاً ونسيت اكللاً وشرباً بل اقميت للتفحص عن
هذا الامر العظيم الذي عظمه رب العرش العظيم يا ايها الناس اتقوا ان
زلزلة الساعة شئ عظيم وان قعدت و خدعتك النفس الامارة و بقيت
في شك و ريب و ما نزلت عن الخلل واليبس بالجهاد والنظر التي هي
ضرورة المذهب والعلوم والانوار التي برز منه صلى الله عليه و روحى

فداه بعلى وحق من والاه ما كنت من اهل النجات غدا كما قال الله قل
ان كنتم آباؤكم او ابنائكم او اخوانكم او عشيرتكم او اموال
اقتربتموها وما كن ترضونها احب اليكم من الله ورسوله وجهاد
فى سبيله فتربصوا حتى ياتى الله بامره ومن كلماتهم الخبيثة التى اجتنت
من فوق الارض ما لها من قرار بان الشعلب والنارجيل باى سبب صار علينا
حرام وانا لانسلم ولا نترك سنة آباؤنا وسننا لها عابدون وعلى آثارهم

مقتدون ايها المسكين الجاهل ذي الرأي الكاسد الباطل يتم لا تسلم و
لا تقبل هل عندك دليلاً او برهاناً من القرآن والسنة اولياء الرحمن والعقل
المودعة في الأنسان بحلية او وجوبه او استحبابه هات برهانك ان كنت
من العالمين وما ظنك دليلاً الا ان تقول من اختراع الشيطان برود
الأيام والزمان شاع و تواتر ببطل الخمر انه ما كان في ايام الرسل و
اوصيائهم بل اختراع الشيطان في ايام الجاهلية كما قال الله عز وجل انه
من عمل الشيطان

(تم)